كارنامهٔ غرب

مؤلف:
فريدون اسلام نيا





بسم الله الرّحمن الرحيم

کارنامه غرب

تألیف:

فریدون اسلام نیا

ناشر: مؤسسه انتشاراتی حسینی اصل

سر شناسه : اسلام نیا ، فریدون ۱۳۴۴
عنوان ونام پدید آور : کارنامه غرب / تالیف فریدون اسلام نیا
مشخصات نشر : ارومیه حسینی اصل ۱۳۸۷
مشخصات ظاهری : ۴۴۸ ص
شابک : 9-30- 2551 978-964
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه ص (۴۲۷) ۴۴۷ همچنین به صورت زیر نویس
موضوع : تمدن غرب — تاریخ
رده بندی کنگره : ۱۳۸۷ ۳ ک ۴۶ الف / CB ۲۴۵
رده بندی دیویدی : ۹۰۹ / ۰۹۸۲۱ شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۰۲۷۶۱



ارومیه : خیابان شهید منتظری تلفن : ۲۳۵۲۴۰۳

نام کتاب : کارنامه غرب

تألیف : فریدون اسلام نیا

تیراژ : ۳۰۰۰ جلد

چاپ : اول ۱۳۸۷

ناشر : مؤ سسه انتشاراتی حسینی اصل

شابک : ۹-۳۰-۲۵۵۱-۹۶۴-۹۷۸

قیمت : ۵۰۰۰ تومان

تقدیم به

برادر بزرگوارم

مراد صوفی

بخاطر تشویقهای دلگرم کننده اش

فهرست

فصل سوم: دوران برتری کلیسا

فصل چهارم: قرون وسطا

فصل پنجم: جنگهای صلیبی

فصل ششم: افسانه ی رنسانس

فصل هفتم: تحریف تأثیر اسلام در اروپا

فصل هشتم: دوران استعمار

فصل نهم: ایسم های غربی

فصل دهم: امپراطوری اهریمنی

مقدمه

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لاَ تُفْسِدُواْ فِي الأَرْضِ قَالُواْ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ) # (أَلآ إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَـكِن لاَّ يَشْعُرُونَ)

هنگامیکه به ایشان گفته میشود: در زمین فساد و تباهی نکنید، گویند: ما اصلاحگرانی بیش نیستیم. هان! آگاه باش، ایشان بی گمان فساد کنندگان و تباهی پیشگانند و لیکن پی نمیبرند[۱]

تاریخ چند هزار ساله ی غرب سراسر پر از ظلم و جنایت علیه بشریت است از ابتدایی ترین روزهایی که غرب شناخته شده است قتل – دزدی – غارت – بردگی – ظلم و جنایت جزو لاینفک تمدن غرب بوده و هست. تحریف واقعیات و وارونه جلوه دادن حقایق جزو ذات غربیها است که قدمتی به طولانی عمر غرب دارد.

از آغاز قرن ۱۶ میلادی دولتهای اروپایی، بر اثر پیشرفت در فنون مختلف، بویژه صنایع نظامی، به تکاپو افتاده و به دست اندازی به سایر نقاط جهان پرداخته و با اینکار خود برگهای سیاهی به تاریخ جهان افزودند.

نخست پرتقالیها به جهانگیری پرداختند و پس از کوتاه زمانی، جای خود را به اسپانیا دادند و آن نیز پس از چندی اقتدار خود را از دست داد و سپس نوبت انگلستان و فرانسه و بلژیک و هلند و آلمان و ایتالیا رسید که در چهار گوشه ی جهان به تصرف اراضی و اسیر کردن ملتهای دیگر سر گرم شدند. آنان برای بسط سلطه ی خود کثیف ترین حیله ها را به کار بستند و توسط متفکران و فیلسوفان خود مکتبهایی را اختراع کردند که توسط آن مکتبها جهانیان را به آسانی فریب داده و آنان را به زیر سلطه خود در آوردند.

تحریف تاریخ ملل تحت ستم و فرهنگ زدایی و در نهایت دین زدایی از ابزار های اصلی استعمار گران برای نابودی ملتها بود. آنان آن چنان با مهارت تاریخ امریکا – آفریقا را

[۱] سوره بقره آیات ۱۱ و ۱۲

تغییر دادند که امروزه بعد از کاوشهای فراوان باستان شناسی تدریجاً میزان غارتگری متمدنین روشن می شود.

نژاد پرستی استثمار و غارت دیگران هم جنس بازی- به بردگی گرفتن انسانها- قتل و شکنجه از خصوصیات اصلی تمدن غرب در گذشته و حال بوده و تا روزیکه این تمدن پا بر جا باشد همین خصائص را حفظ خواهد کرد.

علت اصلی جنگهای جهان، بخصوص دو جنگ بین الملل اول و دوم و ایجاد حکومت کمونیستی بر باد ده جهان نتیجه سود جوئیهای بی اندازه و لجام گسیخته همین سیاستگران ستمگر بود که در طی قرن بیستم مایه ی تباهی و نابودی و بی سر و سامانی صدها میلیون نفر و کشتار ده ها میلیون تن دیگر از مردم بیگناه جهان شد.

استعمارملتها و قتل و شکنجه میلیونها تن دیگر در الجزایر و دیگر کشورهای آفریقایی و آمریکایی و آسیایی بخصوص در ویتنام از دیگر جنایات غربی در قرن بیستم بود رذایل اخلاقی از دیگر هدیه های غربی به جهان است که روز بروزملتها را از هویت اصلی خود دورکرده آنها را میمون وار مقلد قلدران متمدن نما می سازد.

دشمنان بشریت برای رهایی از دست وجدان آزار گر و جلوه دادن قانونی اعمال ننگین خود فیلسوفان و تاریخ نگاران سیاسی را به خدمت خود گرفته و با تحریف تاریخ و دگرگون نمایاندن حقایق ،زمینه بسیار مناسبی که پسند خاطر ستمگران بود ، پدید آوردند.

بسیاری از فیلسوفان، نظام اخلاقی ادیان را که بر پایه ی انساندوستی و رعایت حقوق انسانهاو پاکی خانواده و پرهیز از دروغ گویی است نپذیرفته و چنین گفتند که دولتها و مردم عادی نیز ،برای جلب منافع می توانند دروغ بگویند و حقوق دیگران را زیر پا بگذارند و آشکارا می گویند که هر روش در جامعه عمومیت داشت و قبول عام یافت ، زشت نیست ، مثلاًگر در جامعه ای بردگی وجود داشت خطایی بحساب نمی آید ، یا اگر رسم بود که زنان و مردان بدون عقد آزاد زندگی کنند ، ایرادی ندارد .

در این میان دغل بازی ارباب کلیسا در اروپا و جنایات بیشمارپاپها و اسقف ها در حق بشریت

بسیاری از اروپائیان رانسبت به دین بدبین و زمینه ی مناسب برای بی دینی فراهم آورده بود . دشمنان دین هم از این فرصت بدست آمده بزرگترین استفاده را کردند .تاریخ

نگاران سیاسی برای زیر سوال بردن دین استدلال کردند که دین ساخته و پرداخته ی طبقه ی استعمار گراست که بدان وسیله مردم را بخوبی و راحتی استثمار کنند. آنان مراحلی را برای تاریخ اختراع کردند و گفتند که تاریخ دارای مراحل جبری است که بالاجبار این مراحل طی خواهد شد. دوره کمون اولیه – دوره برده داری – دوره فئودالی – دوره سرمایه داری – دوره بازگشت به کمون اولیه.

دوره کمون اولیه: به دوره پیدایش انسان گفته میشود که طی آن دوره بعلت نبودن مالکیت خصوصی، جامعه انسانی اولیه جامعه ای بدون طبقه بوده است و مردم آن دوره هر چه راکه بدست می آوردند بین خودشان تقسیم می کردند. در این دوره حکومت وجود نداشت

دوره برده داری : در آخر دوره ی کمون اولیه عده ای افراد سود جو پیدا شده برای اجیر کردن سایر انسانها مالکیت خصوصی و دولت را بوجود آوردند و دست به اختراع دین زدند تا بدان وسیله دیگران را قانع کنند که اگر اربابانشان از آنها راضی باشند به بهشت خواهند رفت در غیر این صورت به جهنم خواهند رفت.طبقه ی استعمارگر بدین وسیله دین را وسیله ی چپاول هر چه بیشتر دیگران کرد . این دوره به قول کمونیستها تا ظهوراسلام ادامه داشته است . و حکومت طبقاتی محصول این دوره است .

دوره ی فئودالیته : این دوره ی همراه با قرون وسطا بوجود آمد که طی آن ارباب کلیسابه قدرت دنیوی رسیدند . این دوره تا ظهور سرمابه داری وجود داشت ولی در کشورها با توجه به میزان پیشرفت صنعتی آنها متفاوت بود .

دوره ی سرمایه داری : بعد از انقلاب صنعتی بوجود آمد که طی آن سرمایه داران و کارخانه داران دست بدست هم داده به استثمار شدید کارگران (پرولتاریا)پرداختند.

دوره ی کمونیسم ثانویه : این دوره با غلبه کارگران صنعتی بر ارباب ثروت به پایان می رسد و دوباره جامعه ای بدون مالکیت خصوصی و بدون طبقه برقرار می شود که طی آن حکومت نیز از بین می رود چرا که به عقیده ی کمونیستها حکومت ساخته ی دست افراد چپاول گراست که آنان بدان وسیله به امیال خود می رسند. مرحله گذر از کاپیتالیسم به کمونیسم را نیز دوره ی انتقال یا سوسیالیسم نام گذاری کردند که طی آن حکومت و مالکیت خصوصی از بین رفته و جامعه ای بدون حکومت و طبقه بوجود می آید .

این مکتب یکی از ده ها مکتبی بود که خون آشامان برای رسیدن به امیال شیطانی خود درست کردند.

عقیده سازی یکی از کارسازترین ترفندهای دسته ی شیطانی است که طی اعصار بدان وسیله خون میلیونها انسان بیگناه ریخته و مکیده شده است.

با گذشت زمان مکاتبی به بن بست رسیده مانند مورد کمونیسم که طی هفتاد سال حکومت جان میلیونهاانسان را گرفت و مکاتب پوچ دیگری جای آنها را گرفته است و همه ی این ها در درجه ی اول محصول تقلید کورکورانه ی عده ای از انسانهای متعصب و جاهل می باشد که براحتی گول یاران شیطان را خورده و توسط آنها اجیر می شوند و به قلع و قمع یاران آدم می پردازند. دستگاههای تبلیغاتی استکبار جهانی بیست و چهار ساعته در کارند تا مستضعفین را هر چه بیشتر اغوال ساخته چند صباحی بیشتر به زندگی ننگین خود ادامه دهند . کلام الهی این ترفند خون آشامان را بخوبی بیان کرده است آنجا که می فرماید:[1]

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَن نُّؤْمِنَ بِهَـٰذَا الْقُرْآنِ وَلاَ بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُواْ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ لَوْلاَ أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِين) #(قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُواْ أَنَحْنُ صَدَدنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَآءَكُمْ بَلْ كُنتُمْ مُّجْرِمِين) #(وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُواْ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَآ أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَاداً وَأَسَرُّواْ النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الأَغْلاَلَ فِيَ أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُواْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ)

«کافران می گویند : ما هرگز به این قرآن و دیگر کتابهای پیش از آن ایمان نخواهیم آورد. اگر برایت ممکن بود که ببینی حال چنین ستمگرانی را در آن زمان که ستمگران در پیشگاه پروردگارشان برای حساب و کتاب نگاه داشته شده اند از کارشان در شگفت میماندی. »

[1] سوره ی سبا آیات (۳۱-۳۲-۳۳)

چرا که همه با یکدیگر در گفتگویند و هر یکی گناه را به گردن دیگری می اندازند. مستضعفان و زیر دستان ، به مستبکران و بالا دستان می گویند: اگر شما نبودید و ما را گمراه نمی کردید ما ایمان می آوردیم و اکنون رستگار می شدیم .

مستبکران به مستضعفان می گویند : آیا ما شما را از هدایتی باز داشته ایم که برایتان آمده بوده است ؟ هرگز ما چنین کاری را نکرده ایم و بلکه خود شما گناهکار بودید و به کفر و الحاد گرائیده اید .

مستضعفان به مستبکران (بار دیگر) میگویند : بلکه توطئه ها و تبلیغات مکارانه شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت باز مانیم ، در آن هنگامی که شما به ما دستور می دادید که خدا را به یگانگی نشناسیم و شریکها و همتاهایی برای او قرار دهیم .

در کجا سلطه استقرار یافته است بی آنکه ارزشهای سلطه گر از پیش پذیرفته شده باشد ؟ کجا سلطه توانسته است دوام یابد بی آنکه غربی شدن آرمان شده و نفی خود کردن افتخار گشته است . انسان گرایی غربی چیزی جز ایدئولوژی دروغ و نیرنگ نبوده است این ایوئولوژی چیزی جز یک وسیله کامل برای توجیه غارتگریشان نبوده است ، و عبارات و کلمات فریبایش تنها بهانه هایی برای یورش های آنها می باشد. جانبداران عدم خشونت هم دیدنی هستند . اینها مدعی هستند که نه میر غضب هستند و نه قربانی ! غافل از آنکه قتل و غارت و تجاوز به جان و مال و ناموس دیگر انسانها توسط برادران و ارتشی که دارند صورت می گیرد . یا توسط اجیرانی صورت می گیرد که با پشتیبانی آنها و تحت عنوان ناسیونالیسم وطنی به قدرت می رسند .

طبقه استثمار گر از آنجا که مردم را در منافع خود شریک نمی کند و به هیچ وجه به مردم اجازه نمی دهد از دخلهای شرکتهای بزرگ خارجی استفاده کنند ناچار در صدد پیدا کردن یک رهبر عامه پسند بر می آید . این رهبر که قبل از استقلال مظهر آرزو ها و خواسته های مردم جهان سومی (بخصوص در افریقا) استقلال – آزادی سیاسی و حاکمیت ملی بود در فردای استقلال موضع عمل و نقش خود را علنی می کند: یعنی رئیس کل شرکت سودجویان و سودبران . این حکومت میهن پرستان سودهای هنگفتی که از بهره

کشی مردم بدست می آورند روانه خارج می کنند. در بازارهای غرب اوراق بهادار می خرند و بدین ترتیب همچون غربیها صاحب ثروتی می شوند که ثمره کار نیست بلکه نتیجه ی یک دزدی سازمان یافته و حمایت شده است .

ما به شبکه ای کامل از متروپلها و واقمار بر میخوریم که از مرکز متروپل جهانی آغاز و به هاسیندا یا تجار روستایی ، که از اقمار مرکز متروپل تجاری داخلی است و کشاورزان را به صورت اقمار خود در می آورد ختم میشود . هیچ بخشی از این شبکه مستقل نیست ، چون ساختار سرمایه داری به صورت متروپل اقمار (ملی و بین المللی) به طور گریز ناپذیری به هم پیوند خورده اند . این شبکه که تحت سلطه و هدایت شرکتهای بزرگ بین المللی است ، شرایط خاصی از وابستگی را در جهان عقب افتاده ایجاد می کند . طبقه ی حاکم ، در همان حالیکه نقش کامل جذب ارزش اضافی برای غولهای انحصاری را ایفا می کنند ، خود بخشی از این ارزش اضافی را دریافت می کند. بنابراین ، طبقه ی حاکم هم سرمایه دار و هم عامل سرمایه داری بحساب می آید . تا زمانیکه کشور از قید ارتباط با این ابر انحصار ها و متروپل محلی رها نشود ، هیچ نوع توسعه ی واقعی امکان پذیر نخواهد نبود. وضع رقت بار ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور عقب افتاده به لحاظ انحراف داخلی است که در پاسخ به نیاز غالب نظام سرمایه داری برای کسب ارزش اضافی و سود از بخش عقب افتاده در آن جامعه ایجاد شده است. چون طبقه ی نخبگان حاکم از این خوان بی نصیب نمی ماند ، بنابراین ، با کار گزاری خود برای نظام سرمایه داری به این وضع تداوم می بخشد . این رابطه ای است که در سراسر شبکه ی سرمایه داری وجود دارد.ابلسیان در تجاوز به جان و مال انسانها تا آنجا پیش رفته اند که معتقدند دریده شدن انسانها توسط یکدیگر امری است کاملاً طبیعی که در نهایت به تکامل جامعه ی بشری می انجامد ، می گویند پرخاشگری نیرویی ضروری است که در روند تکامل هر نوع تولید مثل کننده ای وجود دارد. لورنز استدلال می کند: پرخاشگری نتیجه ی گزینشی درون گروهی است که حدود ۴۰ هزار سال پیش یعنی اوایل عصر حجر ، در مورد پدران ما اعمال شده است . البته در دوران معاصر پرخاشگری درون گروهی انسان کارکرد انطباق گرایانه ی خود رااز دست داده و لجام گسیخته شده است .

بدین سان یافته های جانور شناسی را به انسان بسط می دهند و وی را همسان حیوان فرض میکنند . غافل از آنکه فعل یا رفتار انسان را نمی توان هم سنگ فعل حیوان قرارداد چرا که فعالیت و قصد انسان بر عکس حیوان ، مبتنی بر قصد و غرض است. نظریه ی سوسیوبیولوژیک یا انتخاب طبیعی ریشه در افکار بت پرستان یونانی دارد. افلاطون در کتاب جمهوریت با استفاده از رفتار حیوانات مدینه ی فاضله ی مورد نظر خود را ترسیم می کند.

اوضاع بشریت امروزه بسیار و خیمتر از آن است که تصورش را می کنیم . کسانیکه اساس زندگیشان بر پایه ظلم و استثمار و تعدی قرار دارد سردمداران حقوق بشر شده اند واقعاً بسیار مضحک و خنده آور است . از طرفی برای نابودی دشمنان منافع خود دست به هر جنایتی می زنند از طرف دیگر سازمانهایی را درست می کنند تا به وضع بشر رسیدگی کنند. امروزه وضع زندانهای دنیای به اصطلاح آزاد بسیار وحشتناکتر از زندانهای دیکتاتوری در جهان سوم می باشد .

بشر درمانده امروز نیاز به خانه تکانی جهانی دارد که از بند حیله ها و مکرهای پی در پی خون آشامان آزاد گردد . بخاطر نجات انسانیت باید پوستی نو ساخت باید اندیشه ی بر تری را شکوفا داد و بارور ساخت باید برای به وجود آوردن انسانی نو به تلاش برخاست ، انسانیت از ما انتظار دیگری دارد ، انتظاری غیر از این تقلید سراپا و قیح و کلاغ وار و جز این تقلید که به ما شکل مضحک می بخشد . باید قانون دست ساخته ی بشری را دور ریخت و به قوانین خالق انسان پناه برد و به آن تمسک جست، چرا که تنها خالق انسان است که از ذره ذره وجود انسان و نیاز هایش کاملاً آگاه است. هم چنانکه خلقت از آن اوست قوانین نیز باید از آن او باشد[۱] تاانسان دوباره به سر منزل اصلی خویش که همان فطرت اواست بر گردد.

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ)

(روی خود را خالصانه متوجه آئین حقیقی خدا ، اسلام کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد و آن را از خدا گر ایی

[۱] (إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) [سورة: الأعراف - الأية: ۵۴]

به کفر گرایی و از دینداری به بی دینی ، و از راستروی به کجروی کشاند. این است دین و آئین محکم و استوار ، و لیکن اکثر مردم چنین چیزی را نمی دانند)[1]

قوانین دست ساخته ی بشری هزاران سال است که امتحان خود را پس می دهند ، در طی این هزاران سال جزجنگ و خونریزی و تجاوز و نژاد پرستی و دزدی و در بدری چیزدیگری نصیب جامعه بشری نشده است. در لابلای صفحات تاریخ بشریت تنها صفحات روشن که وجود دارند مربوط به زمانهایی است که قوانین الهی حاکم بوده اند و مردم آگاهانه از آن دستورات پیروی کرده اند.

به امید آن روز که نور الهی سراسر عالم را فراگیرد و بشریت در نتیجه ی این نور به سعادت نایل گردد.

فریدون اسلام نیا

[1] سوره ی روم آیه ی ۳۰

فصل اول

افسانه ی یونان باستان

افسانه ی یونان باستان

یونان و یونان مآبی یکی از مؤثرترین راههای نفوذ فرهنگ پلید غرب در جهان می باشد. پایه ی اصلی تمدن غرب را افکار افلاطون و ارسطو تشکیل میدهد. از همان سالهای اولیه تحصیل، کودکان و نوجوانان را طوری تربیت می کنند که مشتی یاوه گوی بت پرست یونانی را بعنوان سردمداران علم و روشنایی بشناسند، و هر چه که مخالف رأی و نظر آنها باشد را ضد علمی بدانند.

از آنجا که سنن و آداب یونانیان با امیال ستمگران غربی وفق میدهد،لذا آنها تا آخرین حد توان خود به بزرگنمایی این ملت پرداخته و افتخاراتی ساختگی را برای این پیر مرادخود دست و پا کرده و به هر ترتیب آبرویی برای رهبر همه جانبه خود پدید آورده اند، این است که از فقدان منابع تاریخی و تاریک بودن زمینه اطلاعات صحیح، سود جسته تا توانسته اند به گزافه گویی پرداخته و تا آخرین حد بیشرمی پیش تا خته اند، تا آنجا که جشنواره و رزشهای جهانی را المپیک نامیده و هر چهار سال یکبار مشعلی از کوه المپ که مرکز و مأمن بت گونه های شهوی و سفاک آن مردم بوده به محل برگزاری جشنواره می برند و به این ترتیب همیشه نام و یاد آن ملت را در خاطره ها به بزرگی و برگزیدگی زنده نگه می دارند، تا بدین وسیله این فکر را گسترش دهند که مغرب زمین خاستگاه تمدن بشری بوده و خواهد ماند.

واقعیت این است که مجمع الجزایر یونان تا قبل از قرن نوزده میلادی هیچگاه بصورت کشوری واحد وجود خارجی نداشته است. اصولاً یونانی در گذر زمان قومی کاملاً زبون و چابلوس بوده است و هیچگاه توانایی ایجاد حکومتی مقتدر را نداشته است. اگر در قرن ۱۹این قوم صاحب کشور متحد یونان شد تنها بعلت حمایتهای بیدریغ حکومتهای مقتدری همچون انگلیس وفرانسه و روسیه تزاری بود تا بدان وسیله دست امپراطوری عثمانی را از اروپا کوتاه کنند. قبل از ظهور هخامنشیان، مجمع الجزایر یونان مغلوب قوم آخایی سپس مغلوب قوم دوری شد،بعداً قسمتهای بزرگی از یونان و مقدونیه به تصرف هخامنشیان درآمد. با ظهور اسکندر مقدونی یونان به تصرف وی در می آید بعد از اسکندر جانشینان

وی بر آن سرزمین حکم راندند با ظهور امپراطوری روم تا سقوط آن امپراطوری یونان جزو قلمرو روم بود. با ظهور امپراطوری عثمانی یونان به تصرف عثمانیها در آمد. در قرن ۱۹ میلادی قدرتهای اروپایی برای غلبه بر امپراطوری عثمانی مجمع الجزایر یونان را تبدیل به یک کشور متحد کردند.

یونان باستان بصورت کشور شهرهایی اداره می شد که همواره با یکدیگر در جنگ بودند، سه دولت مهم آن عبارت بودند از: آتن – اسپارت – تبای و دولتهای ضعیفتر دیگری مانند مسینا – لاکدایمونیان و آرگوس وجود داشتند. همه ی این دولتها تنها شهری را در اختیار داشتند.

وقتی تاریخ یونان باستان را می خوانیم چنین نوشته اند که این ملت با جمعیت بسیار کم، با دولت شکوهمندی مانند ایران، که دامنه فرمانروایی آن از سر حدات چین تا مصر ادامه داشته، به مبارزه پرداخته و پیاپی لشکرهای عظیم ایران را شکست داده و یگانه مسئله دولت ایران مبارزه با دولت شهر آتن بوده است.

افسانه ی شکست ایران از آتنیها

یکی از راه های پی بردن به دروغ بودن یونان باستان بررسی دروغپردازیهای غربیها درباره ی جنگهای ایران و اقوام وحشی مجمع الجزایر یونان می باشد.

هرودت، این بزرگترین دروغ نویس تاریخ بقول کورت مارک آلمانی در کتاب خدایان، گورها و دانشمندان آنجا که می نویسد: هرودت نه تنها پدر تاریخ نیست بلکه باید او را پدر دروغگو ها پنداشت، در تاریخ خود هر جا که درباره ی ایران سخن گفته راستی را به کجی و کجی را به راستی نشان داده است. بیشتر تاریخ نگاران نوشته های خود را بر پایه ی تاریخ هرودت نوشته اند و لغزشهای او را دوباره نویسی کرده اند. برای پی بردن به بی اساس بودن نوشته های هرودت و مقلدینش به بررسی جنگهای ایران و آتن می پردازیم.

جنگ ما را تون

در سال ۵۱۲ ق – م داریوش اول پادشاه ایران، از تنگه ی بوسفور گذشت بسکوتیا را فتح کرد و به طرف باختر پیش رفت و تراکیا و مقدونیه را گرفت، هنگام بازگشت به پای تخت خود، قلمروش ، شامل ایران، افغانستان، شمال هندوستان، ترکستان، بین النهرین، شمال عربستان، مصر، قبرس، فلسطین، سوریه ، آسیای صغیر، قسمت خاوری اژه ،تراکیا و مقدونیه

بود. شاه بزرگ با تعقیب و گزیز سکاها از یونان امنیت متصرفات ایران را تا مدت مدیدی در یونان وکشورهای آسیای صغیر بر قرار کرد[۱] با حفر ترعه بین دریای سرخ و مدیترانه به دستور وی، برای هر چه شکوفا تر کردن تجارت بین الملل، بطوریکه تمام نقاط معتبر آفریقا با کشورهای بسیاری مانند چین و هندوستان ارتباط پیدا کردند. اکنون بعد از بازگشت داریوش به ایران، از زمان در آمدن کورش به آسیای صغیر نزدیک پنجاه سال می گذشت و در این مدت هیچگونه گزارشی از قتل عامها، برده گیری و برده فروشی در تاریخ به چشم نمی خورد و اگر سکاها به متصرفات ایران در اروپا حمله ور نمی شدند داریوش کاری با تراکیا و مقدونیه نیز نداشت. اما نجات انسانها از دست وحشی ها یکی از اهداف اساسی هخامنشی بوده است و این نکته ای است که امروزه دیگر بر هیچکس پوشیده نیست. در همین زمان بود که هلنی ها با تمدن آشنا شدند و توانستند در سالیان بعد از چشمه ی فوران تمدن هخامنشی جرعه ای نوشیده و به سوی مراکز علمی در ایران و مصر رهسپار شوند. پس از بازگشت داریوش به ایران کوچ نشینهای یونانی در آسیای صغیر دست به شورش زدند. آتنی ها در سال ۵۰۰ ق – م بیست کشتی برای تقویت شورشیان فرستادند و سپاه شهر میلتوس بی خردانه شهر سارد را به آتش کشید. نیروی دریائی ایران در سال ۴۹۴ ق – م شورشیان را شکست سختی داد و یونانی ها هرگز نتوانستند از عواقب این ضربات مادی و روحی رهایی یابند[۲] اما همین راوی با نقل قول از تواریخ یونانی می نویسد: [۳] در سال ۴۹۱ ق – م نیروی دریایی ایران با دویست هزار سپاه و ششصد کشتی به فرماندهی داتیس به جزایر یونان رسید و پس از مطیع کردن جزایر سر راه در دشت ماراتن نزدیک آتن اردو زد. یونانیها با سرداری میاتیادس به میدان نبرد رهسپار شدند در حالیکه بیست هزار مرد جنگی داشتند و ایرانیها صد هزار سپاهی، یونانیها با جرأت دست به جنگ زدند در نتیجه ارتش کوچک یونان، به فرماندهی این سردار پردل، برسپاه عظیم ایران شکست سختی وارد ساخت که در تاریخ نظیر ندارد. در این جنگ بقول یونانیها ۶۴۰۰ ایرانی کشته میشوند در حالیکه تنها ۱۹۲ یونانی هلاک می شوند.

[۱] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد دوم ص ۲۵۴

[۲] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد دوم ص ۲۵۵

[۳] همان منبع ص ۲۵۶

حال جنگ ماراتن را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهیم تا ببینیم واقعیت چه بوده است.
آقای احمد کریمی در کتاب یونان باستان یا دروغ بزرگ می نویسد: [۱] درباره ی جنگ ماراتن باید دانست که اولاً منبع این خبر ملتی است، که هیچ اعتمادی به راستگوئی آن نیست چنانکه نخست می گوید لشکریان ایران دویست هزار نفر بودند ولی در موقع جنگ از صد هزار نفر سخن می گوید و آنگاه این لشکر کشی یک کار ناگهان نبوده و یونانیان که مانند سایر اقوام و ملل دیگر به عنوان خدمتکار، هنر پیشه، پزشک سپاهی و غیره در آسیای صغیر و حتی در دربار ایران حضور داشتند و از تدارک حمله و لشکر کشی به خوبی آگاه بودند اگر چنان سردار پردل و مردان شمشیر زنی داشتند باید در دریا با ایرانیان نبردهای سختی می کردند و هنگام پیاده شدن سپاه ایران جنگهای سختی رخ میداد در حالیکه هیچ یک از این کارها انجام نشد.

پروفسور پی یر بریان [۲] می نویسد:

درباره ی توان و تعداد نیروهای متخاصمی که روبه روی هم قرار گرفته بودند، تردیدهای بزرگ وجود دارد. ارقامی که هرودت ذکر کرده است همگی، چه درباره ی تعداد کشتی های ناوگان پادشاهی پارسی (۶۰۰ کشتی) یا درباره ی تعداد کشته شدگان (ایرانی ۶۴۰۰ نفر و آتنی ۱۹۲ نفر) به کلی مشکوک است. یکی از پرسش های مهم و تعیین کننده، سکوت محض درباره ی نیروی سوار نظام پارس است، شکی نیست که این نیرو در مجموعه ی سپاهیان داتیس حضور داشته است. در هر حال فهم این مطب مشکل است که چگونه داتیس از یک عنصر مهم و اساسی ارتش پارس که همان سوار نظام و مهم ترین عامل برتری ارتش هخامنشی بوده است صرفنظر کرده باشد، در حالیکه هرودت تصریح می کند که اصولاً دشت ماراتون را به این دلیل برای میدان کار زار انتخاب کرده بودند که حرکت و مانور سوار نظام را تسهیل می کرده است. حقیقت این است که سپاه پیاده نظام هخامنشی نیز قابل توجه بوده است، داتیس مطابق معمول، بهترین سربازان ارتش خود را که پارسی ها و سکاهای شرقی بوده اند در مرکز آرایش جنگی خود مستقر کرده بود. هرودت خاطر نشان می کند که آتنی ها در میان یونانیان اولین سربازانی بودند که دوان دوان به سوی دشمن شناختند. این در واقع تنها وسیله برای محدود کردن قدرت نابود کننده کمان داران و

---

[۱] یونان باستان ص ۶۷

[۲] تاریخ امپراطوری هخامنشیان جلد اول ص ۳۷۶ – ۳۷۴

تیر اندازان پارسی بود که آتنیان حاضر بودند به قیمت هر نوع تلفات، در هر حد که باشد، از توان آن بکاهند. آتنی ها که با این هجوم، در قلب سپاه پیروز شده بودند بر جناحین لشکر پارس حمله بردند، داتیس ناگزیر شد سپاهیان خود را به کشتی ها بر گرداند و شتابان به سوی لنگر گاه و خلیج فالِر عزیمت کند، لیکن آتنیان، در این فاصله فرصت یافتند تا شهرها را به حالت دفاعی در آورند. داتیس دیگر ادامه نداد و به سوی آسیای صغیر بازگشت (اگر آتنی ها پیروز مند میدان نبرد بودند چرا شهرها را به حالت دفاعی در آوردند). این تصمیم حیرت انگیز، معرّف آن است که داریوش در این زمان قصد استیلای دراز مدت بر یونان نداشته است. بلکه داتیس فقط مأمور دست زدن به یک حمله، ویران کردن معبدها و خانه ها، گرفتن اسیران و باز گرداندن کشتی ها به سواحل آسیای صغیر بوده است. در جمع، از دیدگاه پارسیان، نبرد ماراتن چیزی نبوده است جز یک درگیری محدود که به هیچ صورت در استراتژی اژه ای داریوش کوچکترین تغییر وارد نمی کرده است. و بدون تردید نمایشی که در تبلیغات هخامنشی از این نبرد داده شده چیزی جز این نبوده است. آنچه که باعث شده است تا آتنیان ماراتن را به یک پیروزی به یادماندنی و فراموش نشدنی تغییر شکل داده اند افزون بر حیثیت سیاسی و نظامی شهر دولت آتن در برابر اسپارت و. اتحادیه ی شهرهای پلپونز می باشد. در هر حال یونانیان آسیای صغیر در این ماجرا هیچ علامت و نشانه ای از ناتوانی استیلای پارسی نمی دیدند. آنها با توجه به وضع خود که اندکی پیش از یک اختناق و سرکوبی وحشتناک توسط آتنیها به در آمده بودند، به خوبی می دانستند که قدرت داریوش، هرگز چنین استوار و فراگیر نبوده است.

این همان نبردی است که برای جاوید نگه داشتن آن از طرف غرب نامش روی یکی از ورزشهای دوو میدانی، (دوماراتن) گذاشته شده است.

خشایارشاه بزرگ و آتنیها (نبرد سالامین)

بعد از سرکوبی یونانیان در ماراتن، تا رسیدن خشایار شاه به داردانل ده سال طول کشید، آتنی ها چنان از پا در آمده بودند که حتی در این ده سال، تراکیه را، که نزدیک و هم مرز زمین آنها بود، در دست ایرانیان باقی گذاشته و از آن مردان شمشیر زن و لشکر شکن و سردار پردل که ادعا می کردند، هیچ اثری دیده نمی شد و در این ده سال، هیچگونه گزارشی از جست و خیز آنان چه در دریا و چه در خشکی داده نشده و این می رساند که

جنگ ماراتن غیر از آن چیزی بوده که آنها ادعا می کردند و گرنه با آن حرص و طمعی که آتنی ها به قتل و غارت و برده گیری داشتند، و آن لشکر های ادعایی، نشدنی بود که آرام بنشینند و سرزمینهای مجاور و جزایر نزدیک خود را در دست ایرانیان باقی گذراند.

در این مدت ده سال یعنی از فوت داریوش کبیر تا رفتن خشایار شا به یونان، امنیت در بعضی نقاط یونان مانند آتن به سان گذشته بر قرار نبود و این همان مسئله ای است که آیسخولوس مورخ یونانی و مؤلف کتاب ایرانیان درباره اش می نویسد:

آه در آن زمان که شاه پیر و نیرومند و نیکوکار و شکست ناپذیر، داریوش برابر با خدایان، بر این زمین سلطنت می کرد، شهرهای خوب ما را چه زندگی بزرگ و زیبایی بود.[1] (این گفته مورخ یونانی افسانه شکست ایران در ماراتن را رد می کند) در این زمان بود که خشایارشا برای برقراری آرامش و امنیت در کشور پهناور ایران و نشان دادن قدرت پادشاهی هخامنشی برای سرکوبی و تنبیه کسانی که عادت به فتنه گری و شهر سوزی داشتند به سوی آتن حرکت کرد. وی قصد داشت با این عمل،توهینی را که بیست سال پیش اهالی شورشی یونیه علیه معبد سارد مرتکب شده بود جبران کند و از خاطره ها محو سازد. این روایت ایرانی را قرن ها بعد دیون کریزوستوم فیلسوف رومی نقل میکند. گزارش دیون مخالف تمام تواریخ یونانی در باره ی جنگ سالامین می باشد وی که متولد ۳۰ یا ۴۰ قبل از میلاد و مرده در ۱۱۷ م است می نویسد: خشایارشاه در وقت لشکرکشی اش به یونان، بر لا سد مونیها در ترموپیل پیروز شد و در این نبرد شاه لئونیداس را به قتل رساند، اتن را مسخرساخت و غارت کرد، و تمام ساکنان آن را که موفق به فرار شده بود، به بردگی برد، و بعد از این پیروزیها بر یونانیان، خراج وضع کرد و به آسیا باز گشت.[2] اما عموم مورخین یونان و غربی چنین وانمود می کنند که خشایار قصد تصرف یونان را داشته و در این راه شکست خورده است، تا جایی که شخصی مانند ویل دورانت نیز نتوانسته است خود را از این تعصب کورکورانه برهاند، و در جلد دوم تاریخ تمدن صفحه ی۲۵۸ به بعد می نویسد:

خشایارشا با تأنی ولی پیگیرانه به فراهم آوردن مقدمات دومین حمله ایران به یونان پرداخت. مدت چهار سال از همه استانهای کشور مهمات و سپاه خواست و در سال ۴۸۱ ق م بالاخره آماده حرکت شد. شاید تا قبل از عصر حاضر چنان شکر عظیمی سابقه نداشته است.

---

[1] به نقل از کتاب یونانیان و بربرها ص ۲۸۵ — ۲۸۶

[2] تاریخامپراطوری هخامنشیان جلد دوم ص ۱۱۴۰

به گفته هرودت، اردوی خشیار شا مرکب بود از دو ملیون و ششصد و چهل و یکهزار جنگجو و عده ای معادل آن، شامل مهندس، غلام، بازرگان، مأمور تهیه آذوقه و فواحش و نیروی دریایی که باز به قول هرودت ۱۲۰۷ کشتی داشت، منقسم می شد. در بهار سال ۴۸۰ ق م ، این سپاه عظیم به دار دانل رسید.

ویل دورانت این مورخ و تمدن شناس بزرگ بدون آنکه کوچکترین تأملی به خود راه دهد می نویسد: تمیستوکِلس غلام خود را نزد خشایارشا فرستاد و به او القاء کرد که یونانیان را از تعقیب ایرانیها منصرف کرده است پس، خشایارشا سیصد هزار تن از مردان خود را به فرماندهی مردونیوس باقی گذارد، و بقیه را با خود به سارد برد. سپاه یونانی، که مدت دو هفته در انتظار ساعت سور بودند، به سرداری پاوسانیاس، جبار اسپارت، به بزرگترین جنگ زمینی مبادرت ورزیدند و بر سر ایرانیان ریختند بنا به گفته مورخان یونانی، فقط ۱۵۰ یونانی در این نبرد کشته شدند در حالیکه از سپاهیان ایران بیش از ۲۶۰ هزار نفر به قتل رسیدند. در همان روز به گفته یونانیان ، در ساحل موکاله، یعنی مرکز یونیا، بین ناوگان ایران و یونان تصادم روی داد. در نتیجه این تصادم ناوگان ایرانی نابود شد و شهرهای یونیا از زیر سلطه ی ایران بیرون آمد و یونانیان به دو ناحیه بسیار مهم دارد انل و بوسفور که، هفتصد سال پیش از آن در جنگ تروآ فتح کرده بودند، دست یافتند.

واقعاً بسیار عجیب است همان یونانیانی که همواره از برابر سپاه ایران گریخته اند و اجازه داده اند ظرف دو سال ایرانیان دوبار آتن را تصرف کنند ومدت ۱۲ روز نیز در هنگام نبرد پلاته پیوسته از برابرسپاه مردونیوس می گریزند و از ایرانیان در هراس اند و تن به جنگ نمی دهند مگر آنکه مجبور شوند، ناگهان ظرف یک نیم روز با مرگ مردونیوس سپهسالار ایران و معجزه بت های خود چنان جانی می گیرند که غیر ممکن را ممکن می سازند و طی چند ساعت بیش از ۲۶۰ هزار نفر از سیصد هزار سپاه مردونیوس را قتل عام می کنند و خود تنها ۱۵۰ کشته می دهند، مورخان غربی یا این یاوه گوئیها را می پذیرند یا با سکوت از برابر آن رد می شوند. با آنکه همین هرودت که این یاوه گوئیها را نقل کرده است می گوید در پایان نبرد ایران هیچیک از متصرفات خود را از دست نداد و آتش زدن آتن را به انتقام آتش زدن سارد تحقق بخشید.

آنچه که بسیار عجیب است آن است با آنکه مورخین یونانی و غربی هرودت را بسیار گزافه گو و دروغ می دانستند با این حال یاوه گوئیهای او را درباره ی ایران با آب و تاب تمام می نوشتند و می نویسند.

توسیدید بزرگترین تاریخ نویس عصر هرودت وی را بعنوان مورخ قبول ندارد می گوید هرود ت نثر نویسی است که به حقیقت نویسی علاقه مند نبوده است. کتز یاس طبیب دربار داریوش دوم وار دشیر دوم، جاهایی از نوشته های هرودت راجع به کورش کبیر، کمبوجیه، داریوش کبیر و خشایار شا را تکذیب کرده است. فلاویو ژوزف مورخ یهود قرن اول میلادی می گوید همه دروغ گویهای هرودت را ثابت می کردند. مان تن مورخ مصری گفته است در نوشته های هرودت راجع به مصر غلط های زیادی است. سیسرون ناطق معروف رومی نوشته های هرودت را پر از افسانه های گوناگون می دانست. دیو دور سیسیلی می گوید اختراعات و افسانه هایی را که هرودت عمداً در تاریخ مصر داخل کرده به سکوت خواهیم گذراند. استرابون جغرافیدان عالم قدیم گفته است به شعرای قدیم مانند هومر و هزیود بیشتر می توان اعتماد کرد تا به هرودت، پلوتارک مورخ قرن دوم میلادی کتابی بنام درباره بدنمادی هرودت نوشته و می گوید که هرودت درباره تمام شهرهای دیگر یونانی که مخالف آتن بوده اند (از جمله تب زادگاه پلوتارک) آشکارا و عمداً دروغ گفته است گر چه می گوید که به مسئله ایرانیها کاری ندارد ولی همان یاوه های هرودت را درباره ی ایران نقل می کند ارسطو هرودت را افسانه گو نامیده بود.[1]

خشایار شا که بدون هیچگونه مقاومتی مسیر میان شوش تا ترموپیل در نزدیکی آتن را می پیماید و برای پرهیز از اجحاف به مردم محلی، از پیش در محل هایی معین برای سپاه، انبارهای آذوقه تدارک دیده بود در مسیر او همه ی دولت شهرهای یونان داوطلبانه به سپاه او می پیوندند بر هلسپونت (داردانل) پل می زند، از کوه آتوس کانال می زند و لئونیداس فرمانده ی اسپارتی (لاسدمونی) را به قتل می رساند و تنگه ی ترموپیل را تصرف می کند. طبق نوشته ی هرودت در برابر دولت شهر آتن خوار و در مانده می شود. دولت شهری که در اوج عظمت خود (دوران پریکلس) ۴۵۰ هزار نفر جمعیت داشت که چهار صد هزار تن آنان برده ۴۰ هزار نفر زن و کودک و پیر و تنها پنج هزار نفر شهروند واقعی داشت. با این که همین هرودت می نویسد که اکثریت اهالی آتن مایل به اطاعت از شاه بزرگ بودند.

---

[1] به نقل از تاریخ هخامنسیان جلد دوم صفحات ۱۸۲۳ تا ۱۸۲۶

نامه ی خشایارشا به مردونیوس هر گونه شکی در مورد شکست ایران از آتن را رد می کند وی در این نامه ی به سردارش دستور میدهد:[1]

و اینک چنین کن، مردونیوس، به آتنی ها سرزمین آنها را باز پس ده، و علاوه بر آن اجازه ده که سرزمین دیگری را نیز، که مایل باشند انتخاب کنند و آزادی و خود مختاری داشته باشند. اگر مایل اند با من توافق کنند، تمام معابدی را که من آتش زده ام، برای آنان با سازی کن.

محتویات نامه نشان دهنده ی این واقعیت است که ویرانی های اکروپیل و بازمانده هایی که از این قلعه آورده شده است، ارزش نمادین و سیاسی پیروزی و موفقیت لشکر کشی بود که خشایار شا در شهر سارد فرمان داد یک مجسمه ی مفرغی را که پارسیان از آتن آورده بودند، در معبد (مادر خدایان) این شهر بگذارند. خشایارشا با این عمل قصد داشت توهینی را که بیست سال پیش اهالی شورشی یونیه علیه معبد سارد مرتکب شده بود جبران کند و از خاطره ها محو سازد.

بعد از جنگ سالامین فهرست کشورهای مطیع همچنان از یونیه های ساکن دریا، یونیه ای های ساکن ماوراء دریا و ساکنان اسکود را نام می برد. (کتیبه خشایارشا (در پر سپولیس xph بند ۳)

رقمی که هرودت درباره ی ارتش خشایارشا ثبت کرده یکبار تعداد آنرا یک میلیون و هفتصد هزار نفر (ص ۳۷۵) ترجمه ی فارسی تاریخ هرودت) جای دیگر سه میلیون نفر (صفحه ی ۴۱۴) و بالاخره بار دیگر همراه با خدمه و گماشتگان ۷ میلیون نفر ذکر می کند ایزوکرات لشکر خشایارشا را هفتصد هزار نفر و سیموبند سه میلیون نفر می داند. تمامی این ارقام بخشی از تصورات یونانیان را منعکس می کند. علاه بر اینکه از نظر لجستیکی و تدارکارتی و انسانی جمع آوری این چنین سپاه عظیمی امکان پذیر نبوده است. از این نظر نیز که دولت شهرهای یونانی هیچگاه دارای ارتشی بزرگ نبوده اند، سرکوبی آنها بسیار راحت صورت می گرفته است. قصد نهایی یونانیها بیش از حد ارزش دادن به دلاوریها و افتخارات رزمندگان یونانی بوده است تا بدان وسیله ارزش دولت شهرهای خود را در چشم رقیبان خود بزرگ کنند.[2]

---

[1] تاریخ امپراطوری هخامنشیان جلد دوم ص ۱۱۱۷

[2] تاریخ امپراطوری هخامنشیان جلد دوم ص ۱۱۲۷

تجهیزات ارتش ایران علت دیگری است که ثابت می کند یونانیها شکست فاحشی از ایران خورده اند. گزنفون سواره نظامان کورش جوان را به شرح زیر وصف می کند:[۱]

کورش و سپاهیان سوار او قلب سپاه را تشکیل می دادند، افراد به استثنای خود کورش، مجهز به زره و کلاه خود بودند، کورش، شخصاً با سر برهنه در نبرد حضور می یافت و سر اسب هایی نیز که در جنگ شرکت می کردند، با صفحه چوبی پوشیده شده و سینه ها در زیر پوشش های فلزی محفوظ مانده بودند.

هرودت به توصیف زره ی مجهزی می پردازد که مزیستی یوس masistios پارسی که در جنگ پلاته به وسیله ی یونانیان کشته شد، بر خود پوشیده بود:

یونانیان آهنگ قتل او کردند، لیکن در آغاز موفق نشدند، زیرا او در زیر لباس خود که یک نیم تنه از پارچه ارغوانی رنگ بود یک زره از پولک های طلایی به تن داشت و ضربات نیزه و شمشیر بر او کارگر نبود.[۲]

اگر فتوحات آتنی در دریا و خشکی صحت داشت هرودت نمی نوشت که در زمان سلطنت داریوش و خشایارشا وارد شیر در از دست یونان بیش از بیست نسل گذشته متحمل بدبختی شد. بلکه باید می نوشت که بعد از جنگ سالامین بدبختی یونانی پایان یافت.

تلفات ارتش ایران نیز دلیل دیگری بر یاوه گوییهای یونانی و مقلدان شان می باشد. امروزه با این همه تجهیزات پیشرفته در جهان با آن همه نابرابری بین ابر قدرتها و جهان سوم باز هم نسبت تلفات تهاجم قدرتهای بزرگ به شهرهای بیدفاع با بمب های خوشه ای و ناپالم و چند تنی در مقابل ارقام ارائه شده هرودتی بسیار ناچیز است.

و بلاخره پیوستن سرداران یونانی وپناهنده شدن آنها به ایران دلیل دیگری است بر بی پایگی نوشته های مغرضانه مورخین قدیم و جدید:

۱- ۲- هیپیاس جبار آتن و دماراتوس شاه اسپارت، ایندو راه پناهنده شدن یونانیان را به ایران گشودند. اینان که از کشورهای خود رانده شده بودند در شوش همچون شاهان پذیرفته شدند. ۳- میلتیادِس: جبّار آینده خِرسِوس سپه سالار ماراتن آتنیان، همچون فر ماندهی در خدمت ایرانیان بود. پناهندگی او به ایران به معنای شکست آتنیان در ماراتن می باشد.

---

[۱] تاریخ امپراطوری هخامنشیان جلد دوم ص ۱۱۲۷

[۲] منبع پیشین ص ۱۱۲۷

۴- تمیستو کِلِس: فرمانده ی آتنی در جنگ سالامین توسط آتنیان تبعید شد اسپارتیها او را مورد تعقیب قرار دادند در نزد ایرانیان پناه جست. سر نوشت وی دلیل محکمی است که در سالامین این آتنیها بوده اند که شکست خورده اند نه ایرانیها

۵- پا اوسانیاس: سردار پلاته به جرم ایران دوستی زنده به گور می شود (در معبد آتنا)

۶- کالیاس: برادرزن و جانشین تمیستوکلس و رئیس هیئتی که در سال ۴۶۹ ق م به شوش می آید متهم به ایران دوستی

۷- کتیسیاس: مؤلف کتاب پرسیکا (پارسنامه) مورخ و طبیب در دربار اردشیر خوش حافظه

۸- گزنفون: شاگرد سقراط مؤلف کتاب آناباسیس (بازگشت ۱۰ هزار یونانی) در قشون کوروش اصغر به خدمت گمارده می شود.

۹- آکیبیادس: دست پرورده ی پریکلس و شاگرد سوگلی سقراط فرمانده کل در ساموس و فاتح نبردهای آیودوس و کونزیکوس، توسط یونانیها به مرگ محکوم می شود و می گریزد. میهمان تیافرنس می شود. در ایالتی که فرنباز شهربان ایرانی آن است می میرد.

۱۰- لوساندروس لاکدایمونی (اسپارتی): فاتح آیگوس – پوتاموس که با کمک کورش کوچک جنگ پلو پونسوس را فاتحانه به پایان رساند.

۱۱- دریاسالار آتنالکیداس: در ۳۸۶ ق – م بعنوان سفارت به شوش می آید تا خواستار صلح شاهی شود. صلحی که به جنگهای پلوپرنز خاتمه داد و یونان را کاملاً تحت الحمایه ایران قرار داد

۱۲- کونون، فرمانده آتنی، فرمانده ناوگان ایران درکنیدوس (اوت ۳۹۴ ق – م) که به شکست پیاندروس و اسپارتیان همراه وی انجامید.

۱۳- پلوپیدایس تبایی

مهمتر از همه ی اینها قشون یونانی بر خاسته از ایونی و جاهای دیگر است که از آغاز شاهنشاهی هخامنشی تا آخرین روزهای آن نسبت به شاهنشاهان ایران وفادار ماند. [1]

[1] یونانیان و بربرها ص ۲۰ تا ۲۲

ویژگیهای واقعی یونان

یونانیان باستان تا سر حد امکان از تمدنهای پر بار جهان آن روزگار بخصوص تمدن هخامنشی بزرگترین تمدن جهان باستان و تمدن مصر بهره جویی کرده و آنچه که خود بدان افزودند بدبختانه دارای نکالت منفی زیادی است که در افزودن به دردها و گرفتاریهای جهانیان چون هیولای دهشت انگیزی عمل کرده است. ظاهراً پرداختن به سر گذشت ملل جهان باستان شاید در عصر فعلی چندان درست نباشد ولی واقعیت این است که غرب رفتار و کردار،یونانیان باستان را به عنوان الگو برای خود انتخاب کرده و بدون شناخت چهره واقعی یونانیان باستان نمی توان ماهیت واقعی غرب را شناخت از اینرو کنجکاوی در آنچه که اساس و بنیان تمدن غرب را تشکیل میدهد از اهمیت حیاتی بر خوردار می باشد. لذا برای نشان دادن چهره ی واقعی یونان باستان به جنبه های اساسی آن نظری گذرا می افکنیم.

۱- **دزدی:** قبل از آنکه در مجمع الجزایر یونان توسط مصریها شهرسازی شروع شود و یونانیها برای اولین بار با چیزی بنام شهر آشنا شوند شغل اصلی آنها دزدی دریایی بود. آنها کشتی ها را بدام انداخته مردان را می کشتند و زنان و دختران زیبا را همراه اموال مقتولین به یغما می بردند.[۱]

کارهای شرافتمندانه از طرف یونانی ها پست شمرده می شد ارسطو در این باره می نویسد:[۲]

صنعتگران- بازرگانان – برزگران را نباید شهروند بحساب آورد زیرا کارشان پست و مخالف فضلیت است.

۲-فرزند کشی:

کارل گریمبرگ می نویسد:[۳] یونانیان فرزند ذکور خود را نگه میداشتند و فرزند مؤنث خود را رها می کردند تا طعمه ی حیوانات وحشی شود.

ویل دورانت نیز در این باره می نویسد.[۴]

---

[۱] روح القوانین منتسکیو ص ۵۴۸

[۲] کتاب سیاست ارسطو ص ۹۵

[۳] تاریخ بزرگ جهان جلد دوم ص ۲۷۳

[۴] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد دوم صفحات ۵۲۶ و ۶۳۶ و ۳۱۸

جلوگیری از تولید نسل از راه پیشگیری، سقط جنین یا کشتن نوزادان آیین روز بود. حتی مردان ثروتمند نیز کودک دختر خود را سر راه می گذاشتند.

فیلسوفان کشتن نوزاد را به اغماض می نگریستند و می گفتند این عمل جلوی از دیاد نفوس را می گیرد.

فرزند بردگان به ندرت زنده می ماند، دختران را بیش از پسران می کشتند. این گونه اطفال را در نزدیکی پرستشگاهی یا در مکان دیگری قرار می دادند، یا از بالای بلندی به پایین پرت می کردند. افلاطون می گفت همه کودکان ناتوان باید نابود شوند.

آلبر ماله می نویسد: [1]

در اسپارت طفل چون متولد می شد سرنوشتش در دست مجلس شیوخ قرار می گرفت. بدین معنی که مجلس مزبور او را معاینه کرده، اگر خلقتش را کامل می دید به مادرش عودت می داد و الّا در چاله ی تامی ژت می انداخت.

۳-هم جنس بازی:

مردم متوسط آتن معمولاً شهوت پرست هستند و در لذت جسمانی هیچگونه گناهی نمی بینند. حتی در زمان ارسطو، عشاق یونانی بر سر مزار یولائوس، دوست هراکلس، سوگند عشق می خورند.

گزنفون فریفته ی کلینیاس پسر جوان است. دلبستگی مردان به پسران و پسران به پسران در یونان جمیع مظاهر عشق آسمانی و شاعرانه را در بر دارد، و با شور و شوق، عصمت، جذبه، حسد، نغمه سازی، اشک ریزی، تفکر، و بی خوابی همراه است و وقتی افلاطون در رساله (فدروس) از عشق سخن می گوید، مقصودش عشق هم جنس به همجنس است، و کسانی که در رساله ی (مهمانی نوشته افلاطون) به بحث و جدال مشغولند سرانجام بر سریک نکته توافق حاصل می کنند: عشق میان دو مرد شریفتر و روحانی تر از عشق میان زن و مرد است. این گونه انحراف جنسی در میان زنان نیز شایع است، و بانوان زیبای طبقات عالی چون سافو کمتر، روسپیان بیشتر بدان می پردازند. دخترکان نی زن به یکدیگر بیشتر عشق می ورزند تا به عشاق مرد خود. روسپیان پست تر محور داستانهای بسیار درباره عشق زنان به یکدیگرند. [2] همجنس بازی از یونان به سایر مناطق سرایت کرده است.

---

[1] تاریخ ملل شرق و یونان ص ۲۱۰

[2] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد دوم صفحات ۳۲۹ تا ۳۳۵ « خلاصه شده »

۴- تحریف واقعیات: دروغ و گزافه گویی:

دکتر بدیع می نویسد:[۱]

این مطلب که فرد یونانی قدیم خود خواه و گزافه گو و دروغزن و فریبکار بوده است توسط نویسندگان طراز اول یونانی مانند توکودیوس نیز به آن اذعان شده است: من به نطقهای دراز آتنیان هرگز گوش نمی دهم، به درازا از خود ستایش می کنند.

آیا این ادعای یونانیان که شناسایی جهان باستان وگزارش تاریخ آن منحصر به ایشان است (وسبب آن است که حقیقت را نبینند) عین سفاهت نیست. خطاهای هرودت برهمگان آشکار است. در صورتیکه نویسندگان بسیار برجسته درباره ی لشکرکشی ایرانیان و حوادث مربوط به آن اتفاق نظر ندارند، دیگر درباره ی تاریخ شهرهای کوچک و وقایق کم اهمیت تر چه جای سخن است[۲]

دروغ پردازی یونانیان به ویژه در مورد جنگهای آنها با ایرانیان احتیاج به تحلیل ندارد چرا که قبلا"در این مورد بحث شده است.

۵- ترویج رذایل اخلاقی:

فساد، بی بند، باری، پول پرستی، تجاوز، قتل، غارت، برده داری و نژاد پرستی هدیه های یونان به سایر ملل جهان می باشد.

هومروس می نویسد:[۳]

سکاها مظهر وارستگی و راستگویی هستند، و از هر گونه مکری عاریند،وازما قانع تر و معتدلترند، گرچه تأثیر اخلاق ما، که تقریباً اخلاق همه ی ملتها را تغییر داده، در میان آنان نیز تجمل پرستی و رفتن در پی لذتها را که سرچشمه ی هزار تزویر و هزار آزمندی است وارد کرده، و در جان اقوام بسیار بربر راه یافته و آشکارا اخلاق ایشان را فاسد کرده است.

سقوط اخلاق عمومی در مسائل جنسی و سیاسی، زناشویی آزاد، جلوگیری از تولید نسل، سقط جنین و کشتن نوزادان آئین روز بود.[۴]

۶- قتل و غارت:

---

[۱] یونانیان و بربرها ص ۱۷۸

[۲] رد آپیون(منابع یونانی یوسفوس به نقل از یونانیان و بربرها ص ۳۶۳

[۳] همان منبع ص ۳۶۹

[۴] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد دوم ۵۴۳ تا ۵۴۹

برای نشان دادن میزان وحشیگریهای قوم یونانی نگاهی گذرا به چند واقعه ی تاریخی کافی است:[1]

کشتار و غارت مردم شهر تروُآ در اطراف دارد انل یکی از بزرگترین جنایت های یونانی می باشد. جنگ تروا که در حدود ۱۰ سال طول کشید بلاخره با پیروزی آتنی ها بپایان رسید. آتنیها با کشتار وسیع مردم و آتش زدن شهر باعث ویرانی آن شدند، و شهر تروآ به کلی نابود شد تنها کسانی که به بردگی گرفته شده بودند زنده ماندند. در این جنایت هولناک که یونانیها اموال بیشماری را غارت کرده بودند در راه بازگشت به آتن به جان یکدیگری می افتند بر اثر آن بسیاری از کشتیهای آنها شکسته شده یا به گل می نشیند وعده ای از جنایتکاران به هلاکت می رسند.

آتش زدن آتن و کشتار وسیع مردمان آن توسط دولت شهر دیگر یونان بنام اسپارت یکی یکدیگر از جنایتهای هولناک قوم یونانی است

در سال ۴۰۵ ق – م کشور شهر آتن مورد هجوم کشور شهر اسپارت قرار گرفت و سه هزار مدافع آتن که اسیر شده بودند همگی کشته شدند، علاوه بر آن در طول محاصره مردم آتن دچار قحطی شده و می مردند. بلاخره یکسال بعد آتن تسلیم شد و اسپارتیان دست به آدمکشی و ستمگری زدند. این جنگ به جنگ سوم پلوپونز معروف است. جنگهایی که از سال ۴۳۱ تا ۴۰۴ قبل از میلاد بین جزیره نشینیان یونانی بر علیه یکدیگر صورت گرفت که اگر ایران هخامنشی دخالت نمی کرد همه ی یونانیها توسط یکدیگر دریده می شدند. به دنبال درخواستهای مکرر یونانیان از دربار ایران برای بر قراری صلح در بین آنها سرانجام اردشیر دوم در سال ۳۸۶ ق – م به استاندار آسیای صغیر خود بنام تیری بَز دستور داد که بین قوم ایونی صلح بر قرار کند فرمان شاهی به مضمون زیر بود:[2]

اردشیر شاه درست می داند که شهرهای آسیا به او تعلق دارد و در میان جزایر، کلازومنس و قبرس از آن اوست، و در عوض، دیگر شهرهای یونانی چه بزرگ و چه کوچک، به استثنای لمنوس، ایمبروس و اسکیروس که تعلق به آتنی ها خواهند داشت، خود مختاری می دهد. من با کسانی که این شرایط صلح را نپذیرند، به یاری آنهائیکه آن را

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد دوم ص ۲۷

[2] تاریخ امپراطوری هخامنشی جلد دوم ص ۱۳۶۲ – ۱۳۶۳

خواهند پذیرفت، در زمین و در دریا با ناوگان خود و با دارایی و گنجینه خود، جنگ خواهم کرد.

این صلح همان صلحی است که در تاریخ بنام صلح شاهی معروف می باشد.

مطلب اساسی که متعصبان غربی از کنار آن بابی اعتنایی می گذرند این است که بهترین روزهای آتن بعد از این صلح آغاز شد و آتن عصر طلایی خود بنام عصر پریکلس را بدست آورد و آتنی ها طی آن دوره به راحتی به نواحی مختلف امپراطوری پهناور هخامنشی رفت و آمد می کردند و از علوم متداول سرزمینهای هخامنشی مانند مصر بهره مند شدند.

۷-نژاد پرستی:

یکی از مشخصات اصلی یونان نژاد پرستی است. در واقع بنیان گذاران نژاد پرستی یونانی هستند، و کسانی مانند افلاطون و ارسطو این فرهنگ رذیل را جنبه ی علمی دادند. ارسطو در این باره می گوید: [1]

یونانی حق دارد که بر بربر (غیر یونانی) حکومت کند وچنان است که بنابر طبع بربر و برده یکی است (بربرها برده هستند).

افلاطون می نویسد: [2]

سزاوار نیست که شهرهای یونان افراد یونانی را به اسارت برند. صلاح این است که آن شهرها حتی المقدور شهرهای دیگر را هم از این کار منع کنند تا حرمت نژاد یونانی محفوظ بماند و بوسیله ی این تدبیر عاقلانه از استیلای اقوام غیر متمدن بر نژاد یونانی جلوگیری شود. حفظ نژاد یونانی از هر حیث کمال اهمیت را دارد. ما بنده ی یونانی نخواهیم داشت و به یونانیان دیگر هم سفارش خواهیم کرد که به ما تأسی نمایند.

۸-برده داری

یکی دیگر از کثیف ترین رسومی که یونانیها آنرا بنیان گذاری کرده و بسط دادند رسم زشت و غیر انسانی برده ساختن انسانها است.

مشهورترین کتابهای باصطلاح حکمای یونانی معظم ترین آلتی هستند که تاکنون برای اسارت و تعبد انسان بدست انسان ساخته شده است.

رفرم سیاسی سولون سر آغاز برده داری در جهان بود. [1]

---

[1] کتاب سیاست ارسطو کتاب اول فصل ص ۴

[2] جمهور افلاطون کتاب پنجم ص ۳۰۷

ارسطو در کتاب ارغنون می نویسد:[2]

برده آلتی است جان دار هم چنانکه آلت غلامی است بی جان. در کتاب سیاست می نویسد:[3]

افزار برد و گونه است: روانـدار و بـی روان، مثلاً در دریـا نـوردی سـکان بـی روان و کشتیبان افزار رواندار است. در همه ی فنون، کارگر نوعی افزار است. هـر خواسته ای افـزار زندگیست، و دارائی از فراهمی افزارها پدید می آید، و بنده افزاری رواندار و از اینرو برتر از افزار های دیگر است.

افلاطون می نویسد:[4]

با خدمتکاران همیشه باید با لحن فرمان سخن گفت و با غلام و کنیز هرگز نبایـد مـزاح کرد. کسانیکه رفتاری بر خلاف این پیش می گیرند زنـدگی را بـرای دو طـرف دشـوار می سازند.

در باره ی برده دار و برده ی قاتل، افلاطون می نویسد:[5]

اگر کسی بنده ی خود را در حال خشم و هیجان بکشد بایـد مراسـم تطهیـر (شسـت و شو در آب دریا) را بجای آورد ولی اگر بنده ی مقتول از آن دیگری باشـد قاتـل عـلاوه بـر انجام عمل تطهیر باید دو برابر بهای بنده را به صاحب آن بپردازد.

اگر بنده ای برای دفاع از خود بنده ای را بکشد مجازات نخواهـد شـد ولـی اگـر بـرای دفاع از خود آزاده ای را بکشد، دژخیم دولت او را بـر سـر گـور مقتـول یـا جـایی کـه گـور مقتول را از آنجا بتوان دید خواهد برد و هر چند تازیانه که بازماندگان مقتول بخواهنـد بـه او خواهد زد و اگر قاتل در زیرضربه های تازیانه نمیرد او را خواهد کشت. در هر حـال بنـده ی قاتل باید کشته شود.

۹-بت پرستی:

---

[1] تاریخ جهان باستان جلد دو ص ۱۲۹

[2] ارغنون حاشیه پیش گفتار صفحات ۱۷ و ۱۸

[3] سیاست ص۹

[4] قوانین افلاطون ص ۷۹۵ تا ۷۹۶

[5] قوانین افلاطون خلاصه شده از ص ۳۱۲ تا ۳۱۷

قوم یونانی ملتی بت پرست و دارای بت های زیادی بود که معروفترین آنها عبارت بودند از:

۱- یونو: بت متانت و محبت زناشویی

۲- ونوس: بت شهوتها و عشقهای جنون آمیز و زن صفتی

۳- موموس: بت لطیفه و مزاح و معروف است که حتی بتان دیگر هم از شوخیهای او مصون نبودند.

۴- پلوتوس: بت ثروت که قصد داشت مواهب خود را فقط نصیب مردان درستکار و عادل نماید ولی زئوس چون از این قصد درونی او آگاه شد او را کور کرد تا نتواند درست را از نادرست تمیز دهد.

۵- زئوس: بزرگترین بت یونان که در شهوت رانی نظیر نداشت و سرمشق یونانیها در شهوترانی بود. گویند زئوس هنگامیکه همه ی بت ها و مردم بخواب رفته بودند تنها بیدار مانده بود، ناگهان شهوت چنان بر او غالب شد که همه ی اندیشه های خود را فراموش کرد و از دیدن هر کسی از خود بیخود شد نمی توانست صبر کند تا به خوابگاه برسد بلکه می خواست در همانجا و بی درنگ با او در آید و می گفت هرگز به این اندازه خواهان تو نبوده ام حتی در آن نخستین دیدار های نهانی که از پدر و مادر مخفی کردیم.[۱]

۶- آپولون دروغ گو و کشنده ی مردم

۷- آرتمیس و ...

۸- افلاطون می نویسد:[۲]

در پیدایش جهان نه خرد را دخالتی بوده و نه هنری به کار رفته و نه خدایی در آفرینش آنها دست داشته است. خدایان هستی طبیعی ندارند بلکه تصاویری خیالی و زادگان هنر و قانون اند.

افلاطون درباره ی قوانین بت پرستی می نویسد:[۳]

---

[۱] جمهور افلاطون ص ۱۵۴

[۲] قوانین افلاطون ص ۳۹۹ تا ۳۴۰

[۳] همان منبع ص ۳۶۷

روی به بیدینان می کنیم و به آنان فرمان می دهیم از راهی که تاکنون رفته اند باز گردند و به دینداری و خداترسی گرایند. درباره ی کسانیکه از فرمان ما سر بتابند، حکم قانون چنین است:

هرکسی که به گفتار یا کردار از راه دینداری منحرف شود، هر یک از ساکنان شهر موظف خواهد بود او را به مقامات دولتی معرفی کند. هر مقام دولتی که از وجود چنان کسی با خبر شود او را به دادگاهی که برای رسیدگی به اینگونه جرایم تشکیل خواهد یافت، جلب خواهد کرد. اگر کارگزار دولتی در انجام این وظیفه قصور ورزند، خود به اتهام بی دینی مجازات خواهند شد. دادگاه گناهکار را بر حسب گناهش محاکمه خواهد کرد.

این است عقیده ی یونان باستان، عقیده ای که مخالف هر گونه آزادی عقیده و بیان است و نمی تواند چیزی بغیر از باور خود را تحمل کند و بدبختانه همین اعتقاد یونانی به صورت رسمی در آمد که بعد از فروپاشی حکومت هخامنشی در دنیای قدیم حاکم شد و هنوز هم در غرب هیچ اعتقادی و دینی غیر از دین مسیحیت از آزادی بر خوردار نیست.

۱۰ دمون کراسی نه دمکراسی:

آنچه که به نام حکومت دموکراسی در یونان قدیم خوانده شده است دمون کراسی (دیوسالاری) بوده است نه مردم سالاری، زیرا بزرگان یونان شدیداً مخالف حکومت مردمی بودند و اعتقاد داشتند در آن صورت حکومت از دست طبقه حاکم بدر خواهد رفت و آنها همه چیزشان را از دست خواهند داد. ارسطو می نویسد:

روش دموکراسیها راه را برای دزدی و آشوبگری می گشاید، زیرا اگر برای وضع قانون حمایت اکثریت کافی باشد تهیدستان به آسانی می توانند اموال توانگران را غصب کنند.[1]

آیا رواست که حکومت را بدست تهیدستان سپرد تا اموال توانگران را میان خود پخش کنند، فقط بدلیل آنکه در شمار برایشان فزونی دارند؟ و اگر فرمانهای چنین حکومتی را دادگرانه بدانیم پس بیداد گری را چگونه وصف کنیم.[2]

افلاطون عقیده ی یونانیها را این چنین بیان می کند[3]

---

[1] سیاست ارسطو ص ۱۵۸

[2] همان منبع ص ۱۴۴

[3] جمهوری افلاطون ص ۱۰۷ — ۱۰۸

ظاهرخود را با علائم نیکوکاری آرایش داده ولی در عین حال مانند روباه مکار نیت خود را در پشت سر پنهان می کنیم، اگر بخواهیم نیکبخت شویم باید ظالم و ستمگر باشیم برای اینکه مردم به ستمگری ما پی نبرند انجمن ها و مجامعی تشکیل میدهیم، استادان فن شیوه ی سخن رانی و دفاع در برابر مجامع عمومی و دادگاههای قانونی را به ما می آموزند. با تشتت باین وسایل گاه به کمک منطق و بیان گاه بکمک عنف مطلوب خود را بدست خواهیم آورد. درباره ی خدایان هم شنیده ایم و شعرا در شجره نامه های آنها نقل کرده اند، و هم چنین شعرا هستند که می گویند بوسیله ی دعا و قربانی و هدیه اراده ی بتان را می توان تغییر داد. پس باید ستمگری کنیم و از غنایمی که بدست می آوریم قربانی دهیم. اگر عادل باشیم از فوائد ظلم بی بهره خواهیم بود، حال آنکه اگر ظالم باشیم آن فواید را بدست خواهیم آورد و با هدیه و قربانی از مجازات خدایان هم خواهیم گریخت.

این همان اعتقادی است که به دین مسیح نیز سرایت کرد و رجال کلیسا با آمرزش گناه جنایتکاران از آنان پول دریافت می کردند.

هفت قانون حکومت از نظر افلاطون:[1]

۱- در خانواده حق فرمانروایی با پدر و مادر است.

۲- اشراف باید به توده ی مردم فرمان برانند (حکومت باید اشرافی باشد).

۳- سالخوردگان حکومت کنند و جوانان به فرمان آنها گردن نهند

۴- بردگان اطاعت کنند و خواجگان فرمان دهند.

۵- اقویا حکومت کنند و ضعفا فرمان برند.

۶- دانایان حکومت را بدست گیرند و نادانان زیر دست آنها باشند

۷- هر که قرعه بنامش افتاد، باید فرمان براند در حالیکه دیگران باید بخانه ی خود بر گردند و در زمره ی زیردستان به شمار آیند.

افلاطون در جای دیگر می نویسد:[2]

هر که زورش بیش از دیگران است بیشتر از دیگران حق حکومت دارد.

---

[1] قوانین افلاطون ص ۹۵

[2] قوانین افلاطون ص ۱۲۷

جایگاه علمی یونان

غربیها برای اینکه نشان دهند تمدن از غرب شروع شده و با غرب نیز بپایان خواهد رسید تا آنجا که توانسته اند یونان باستان را بزرگنمایی کرده اند و آنچنان چهره ی علمی فریبنده ای به آن داده اند که تشخیص دادن آن حتی برای بسیاری از تحصیل کرده گان نیز دشوار می باشد. حقیقت این است که یونانیها چیزی بنام میراث علمی از خود ندارند. آنچه که در تاریخ بنام آنها ثبت شده است از جاهای دیگر گرفته شده است و حتی بسیاری از چهره های سرشناس که امروزه بنام یونانی معرفی شده اند متعلق به سایر ملتها می باشند، یا اصلاً وجود خارجی نداشته اند آنچه که خود یونانیها داشتند مشتی افکار جاهلانه و خیالی بوده است که جهان را حد اقل دو هزار سال عقب نگه داشت.

ویل دورانت می نویسد:[1]

اکثر یونانیان گمان می بردند که بسیاری تمدن ایشان از آن مصر است و موافق روایات یونانی، بانیان بعضی از شهرهای یونان کسانی بودند که یا مانند کادموس و دانائوس از مصر آمدند، یا فرهنگ مصری را از طریق فینیقیه یا کرت به یونان آوردند.

اصولاً یونان قدیم فاقد زمینه ی فرهنگی بوده است و بدون داشتن زمینه ی فرهنگی هرگونه پیشرفت علمی غیر ممکن می باشد.

نگاهی به افکار به اصطلاح حکمای یونانی بهترین راه شناختن یونان باستان می باشد و حقایقی را روشن می سازد که امروزه کاملاً بر عکس آنرا در نوشته های غربی می بینیم.

هومر:[2] اکثر یونانیها معتقد بودند که وجود خارجی ندارد. با این حال امروزه دو کتاب اودیسه و ایلیاد بنام وی وجود دارد. اینکه کسیکه وجود خارجی نداشته چگونه به این معروفیت جهانی رسیده است و دارای آن آثار گشته است از ابداعات غربی برای بزرگنمایی سرچشمه ی تمدن غرب می باشد.

عقایدی که هومر به رواج آن می پردازد از جمله دامهای بزرگی است که در طول تاریخ توسط مکاران جنایات بیشماری به تبعیت از آن صورت گرفته است. هومر می گوید:[3]

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد دوم ص ۸۴

[2] تاریخ بزرگ جهان جلد ۴ ص ۳۵۸

[3] به نقل از کتاب جمهوریت افلاطون ص ۱۰۵

خدایان خود تغییر اراده میدهند و مردمان هنگامیکه قانون را شکسته و خطائی مرتکب شده باشند بوسیله ی تصدیق و نذر و هدیه و شراب و دود قربانیها خدایان (بت ها) را موافق می سازند.

هومر ساختگی در کتاب اودیسه ترانه ی هفدهم می نویسد:[۱]

این عادت خدمتکاران است که همینکه اربابان خود را غایب یا ناتوان و بی اعتماد دیدند خویشتن را رها می سازند و دیگر به اجرای تکلیف شان نمی اندیشند. وی با این استدلال هر گونه بر خورد انسانی با زیر دستان را رد می کند.

فیثاغورثیان: جز اشرافیت کسی را یاری دستیابی به آئین آنان نیست و این آئین باید اشرافیت را یاری کند تا بر توده ی خلق تسلط پیدا کند.[۲]

سخنانی را که به فیثاغورث نسبت میدهند صحت ندارد. وی ایتالیایی بود.[۳] معلومات او در نتیجه ی سکونتش در مصر نصیب او شده است.[۴]

هومروس: آسیایی بوده است.[۵]

هرودت: دروغگویی او بر همگان آشکار است. در ۳۰۰ سال گذشته وقتی در سراسر قرن بیستم تمام کتابهای تاریخ غربیان چه مدرسه ای و چه دانشگاهی نه تنها دروغهای عجیب و آشکار هرودت را پذیرفته و مورد استناد قرار دادند، حتی در بسیاری جاها از آن نیز فراتر رفته و با تفسیر های دلخواهانه و غیر علمی بر آب و روغن آن افزوده و پیوسته ایرانیان را خوار کرده و گناهکار و وحشی و پس مانده وانمود کرده اند و این در واقع اروپائیان بوده اند که برای واژه ی (بربر) که از نظر خود یونانیان معنایی جز بیگانه و غیر یونانی نداشته است بار معنایی (وحشی) را تراشیده اند.

قبلاً درباره ی هرودت به اندازه ی کافی صحبت شده است.

سقراط استاد افلاطون: در سال ۳۹۹ ق–م کشته شد وی طرفدارسرسخت حکومت اشرافیت و دشمن قسم خورده ی دمکراسی بود.

---

[۱] به نقل از تاریخ جهان باستان جلد دوم ص ۱۶۸

[۲] همان منبع ص ۲۲۳

[۳] تاریخ تمدن آرنولد نوین بی ص ۲۱۵

[۴] تاریخ بزرگ جهان جلد دوم ص ۶

[۵] یونانیان و بربرها

افلاطون کتاب جمهوریت را بر اساس اندیشه های سقراط تألیف کرد. وی به نقل از سقراط می نویسد:

اهالی شهر مورد نظر و نمونه ی سقراط از سه نوع فلز ساخته شده اند دسته ای از طلا که حق حکومت بردیگران را دارند، دسته ای از نقره که نگاهبانان خواهند بود و دسته ی سوم از آهن و برنج که برزگران و پیشه وران را تشکیل خواهند داد. وظیفه ی دسته ی سوم کار کردن و تأمین معاش دو دسته ی اول و دوم خواهد بود.[۱]

درشهر مورد نظر وایده آل سانسور بر قرار خواهد بود و هر کسی آن کاری را انجام خواهد داد که برایش توسط قانون وضع شده باشد.[۲]

لازم به توضیع نیست که در مدنیه ی فاضله ی استاد افلاطون جایی برای پیشرفت علمی وجود نخواهد داشت چرا که در جامعه ی بشدت تحت سانسوراندیشه ی مخالف وجود ندارد که بتواند اندیشه ی دیگری را نقد و بررسی کند و به شکوفایی برساند.

افلاطون: فلسفه ی افلاطون ریشه ی همه ی افکار غرب است ایده آلیسم- رومانتیسم- اشتراک زن و فرزند از تعالیم وی می باشد.[۳]

افلاطون دارای آن چنان افکار پستی بوده است که حتی شاگردش ارسطو نیز ناچاراً به آن افکار تاخته بخصوص کتاب مدینه ی فاضله را به دلایل زیر رد می کند:[۴]

۱-اشتراک زن و فرزند: وحدت جامعه را ازهم خواهند پاشید چرا که مشخص نبودن همسر و فرزندحسن نگهداری و دلسوزی از آنها را خواهد کشت و به ناسازگاری جامعه خواهد انجامید.

۲-اگر خویشاوندی از میان برخیزد آدمکشی ها و بزهکاریها فزونی خواهد یافت.

۳-آیا شگفت آور نیست که زن و مردرا از بیم افراط در شهوت رانی منع کنند اما روابط نزدیک پدر با فرزند و برادر را نادیده انگارند.

افلاطون در کتاب جمهوریت علوم تجربی مانند هند سه و نجوم را رد کرده می گوید:

---

[۱] جمهوریت افلاطون ص ۲۰۲

[۲] همان منبع ص ۱۷۵

[۳] تاریخ بزرگ جهان جلد دو ص ۱۶۴

[۴] سیاست ارسطو ص ۲۵۰-۲۵۱

بغیراز مناظره هیچ طریقه ی علمی دیگری وجود ندارد که با روشی منظم در باره ی حقیقت ذاتی اشیاء پژوهش کند. همه ی فنون دیگر سروکارشان تنها با عقاید و تمایلات مردم است و فایده ای که از آنها عاید می شود مربوط به تولید و ساخت اشیاء و نگاهداری محصولات و مصنوعات است و آن علوم دیگری که شمه ای ازحقیقت درک می کنند یعنی هند سه و فنون وابسته به آن،در واقع معرفت این ها نیز درباره ی وجود رویایی بیش نیست و چون این علوم تعبداًمقید به فرضیاتی هستند که از آن عدول نمی توان کرد از مشاهده ی نور حقیقت عاجزند.[1]

در جای دیگر می نویسد:[2] محسوسات اصولاً موضوع علم نیست. یا:

(دانشی که علمای هندسه و سایر علمای نظیر آنها کسب می کنند ادراک و علم نیستند بلکه آگاهی نظری است و آگاهی نظری واسطه ای میان حدس و ادراک است).[3] از آنجا که یونان فاقد زمینه ی علمی بود افلاطون برای کسب علم در سایه ی صلحی که بموجب حکومت هخامنشی فراهم شده بود به مصر می رود و در آنجا با آموختن فلسفه و سایر علوم به یونان باز می گردد و اولین مرکز آموزش علمی بنام آکادمیا را در محلی بنام آکادموس که وقف قهرمان افسانه ای یونان بهمان نام بود را پایه گذاری می کند.[4] این همان مطلب اساسی است که متعصبان غربی از کنار آن با بی اعتنایی می گذرند و اثرات مهم صلح شاهی در انتقال دانش از ایران و مصر به یونان را نادیده می گیرند.

ارسطو: بزرگترین فیلسوف یونان و کسی است که بیشترین تأثیر را در افکار غربیها راجع به حکومت و دین داشته است. در واقع اساس حکومت لائیک را ارسطو پایه گذاری

---

[1] کتاب جمهور افلاطون ص ۴۳۱

[2] همان منبع ص ۴۲۴

[3] همان منبع ص ۳۸۹

[4] تاریخ بزرگ جهان جلد دوم ص ۱۵۸ تا ۱۶۲ در باره این آکادمی نظریه دیگری نیز ارائه شده است که منطقیتر می نماید و آن اینکه بدنبال فتح بابل توسط کوروش قوم اکدی به نواحی نزدیک آتن نقل مکان کرد. این قوم که مردمانی فرهنگی و روشنفکر بودند، در سده پانزدهم قبل از میلاد از حجاز به بین النهرین آمده بودند. آرامی زبان و حامل خط آرامی بودند. آنها در نزدیکی آتن کالجی به نام آکدمی را تأسیس نمودند که افلاطون یکی از شاگردان آن بود. این مهاجرت باعث تغییرات فرهنگی وسیعی در یونان شد که از جمله آن می توان تکامل خط یونانی در اثر آمیزش با خط آرامی را مثال زد. بعدها غربی ها کالج آکدمی را آکادمی خواندند و به نام افلاطون ثبت نمودند. برای بررسی بیشتر به کتاب پلی بر گذشته تألیف دکتر ناصر پورپیرار مراجعه گردد.

کرده است. افکار او بر پایه ی مناظره قرار دارد و فلسفه ی او را فلسفه مشائی می نامند در این روش فلسفی عقل پایه و اساس است و تنها تشخیص دهنده ی حقایق می باشد. سایر علوم هم چنانکه استادش افلاطون به او آموخته است در واقع علم نیستند. تنها فرضیات خیالی هستند که باید به آنها ایمان داشت. افکار ارسطو هزاران سال راه هر گونه پیشرفت علمی را سد کرد. در جهان اسلام چند قرن طول کشید تا بطلان افکار او توسط دانشمندان بزرگوار اسلام همانند ابوریحان بیرونی و امام محمد غزالی بر همگان روشن شود.

مرتضی راوندی می نویسد:[1]

کلیسا به توصیه ی آلبرت کبیر (۱۲۸۰ – ۱۱۹۶ م) به محافل روحانی خود توصیه کرد که با ارسطو آشتی کنند. سن توماس (۱۲۷۴ – ۱۲۲۴ م) این کار را انجام داد. این کار باعث رکود علمی پانصد ساله در اروپا شد زیرا آنان را به ذهن گرایی سوق داد.

آثار ارسطو جز بدبختی و نژاد پرستی و رکود علمی و برده داری را برای بشر به ارمغان نیاورده است. وی قبل از هر چیز کسی است که کتاب ارغنون و سیاست را تألیف کرده است یعنی بزرگترین آلاتی که تاکنون برای اسارت و تعبد بشربدست انسانی ساخته شده است.

آنچه که بنام گیاه شناسی و جانور شناسی و سایر علوم را به ارسطو نسبت میدهند از یاوه گوییهای غربی است. ارسطو تنها ترجمه کننده چند کتاب علمی از کتاب اوستا به زبان یونانی می باشد. بعلاوه ارسطو مستعار دیگری نیز در همان ایام وجود داشته است که آثارش به سود ارسطو تمام شده است.[2]

ماهیت میراث یونانی[3]

پادشاهان و دانشمندان دوران ساسانی خوب می دانستند که بسیاری از کتابهای ایرانی به زبان یونانی ترجمه شده است و از اینرو در دوران ساسانی کوشش بسیار شد تا دوباره آنها را از زبان یونانی به پهلوی بر گردانند. برخی از نویسندگان و فیلسوفان یونانی نیز مانند دیوژن

---

[1] تاریخ تحولات اجتماعی در اروپا مرتضی راوندی ص ۳۳۴ جلد دوم

[2] امپراطوری هخامنشیان جلد دوم ص ۱۸۱۱

[3] ایرانویچ ص ۱۰۰ تا ۱۰۱

لریتوس Diojes Laertios نوشته اند که در میان مردم یونان شایع است که علوم یونان از دانشهای شرقی بویژه دانشهای ایرانی سرچشمه گرفته است.

هنری لوکاس می نویسد:

در دنیای انگلیسی زبان اذعان دارند که تمدن غربی جز اوج سنت اختراعات و اکتشافهایی نیست که در اصل از شرق باستان ریشه گرفته است.[۱]

طبری در این باره آورده است.[۲]

گویند اسکندر کتب و علوم و نجوم و حکمت از پارسیان گرفت که به سریانی و سپس به رومی برگردانیده شد.

مؤلف ایرانویچ می نویسد:[۳]

اسکندر کتابهای دینی و علمی را بررسی کرد و کتب فلسفی و نجوم و پزشکی و کشاورزی را از زبان فارسی به یونانی و قبطی نقل کرد و به اسکندریه فرستاد و باقی کتابها را سوزانید.

اردشیر بابکان با فرستادن دانشمندان ایرانی به یونان و هند و چین و صرف پول زیاد به گرد آوری علوم ایرانی پرداخت که اسکندر برخی از آنان را سوزانده بود و مقدار کثیری را نیز به روم فرستاده بود. جانشین او شاپور اول نیز اینکار او را ادامه داد و مقداری از گنجینه ی گرانبهای علم ایرانی بعد از قرنها بدین ترتیب باز گردانده شد.

این همان علومی است که یونانیان با آن توانستند برای خود در تاریخ نام و نشانی پیدا کنند ولی با ناجوانمردی تمام آن آثار را بدون ذکر نام صاحبان اصلی آن به نام خود منتشر ساختند.

افسانه ی اسکند مقدونی

بیش از ۲۳۵۰ سال از نبردهای اسکندر مقدونی فاصله گرفته ایم اما بسیاری از اقدامات او حتی با تکنولوژیهای نوین نیز ناممکن است. داستان اسکندر هرگز در ابعاد عنوان شده مقدور و ممکن نبوده و نیست. دو علت اصلی باعث شده است که این قصه بعنوان واقعیتی

---

[۱] تاریخ تمدن هنری لوکاس جلد اول صفحه ۴۱

[۲] تاریخ طبری جلد دوم ص ۴۹۳

[۳] ایرانویچ ص ۱۰۲ و ۱۰۳

تاریخی جلوه کند. اول آنکه مورخین اسلامی اسکندر مقدونی را با ذوالقرنین قرآنی اشتباهی گرفته و کارهای ذوالقرنین را به او نسبت داده اند. دوم اینکه مورخین غربی برای نشان دادن برتری غرب به شرق در جهان باستان به بزرگنمایی آن پرداخته اند.

تاکنون دو کتاب از دو محقق محترم درباره ی دروغ بودن داستان اسکندر آنگونه که در سرزبانها هست به رشته ی تحریر در آمده است:

۱- کتاب سفر جنگی اسکندر مقدونی به درون ایران و هندوستان بزرگترین دروغ تاریخ است. نوشته ی دکتر احمد حامی

۲- کتاب قصه دارا و اسکندر نوشته ی اصلان غفاری

قبل از بررسی دو کتاب فوق الذکر به چند مطلب اساسی زیر باید توجه نمود.

۱- تهیه سپاه های چند صد هزار نفری در دنیای قدیم ممکن نبوده است. دنیا در ۲۳۵۰ سال قبل بسیار کم جمعیت و ابعاد شهرها وکشورها از نظر جمعیت بسیار کم بوده بنابراین ارتشها بسیار کوچک بوده اند. حکومت هخامنشیان نیز علی رغم عظمت و قدرت تنها یک ارتش حرفه ای ۱۰ هزار نفره بنام سپاه جاویدان در اختیار داشته است. چگونه ممکن است در نبردهای ایسوس یا اربیل (در هر کدام به تنهایی) داریوش سوم موفق به تجهیز نیم میلیون تا ۱/۴ میلیون سرباز شود. آنهم برای غلبه بر ارتش ۳۵ هزار نفری اسکندر.

۲- لجستیک:

عملیات لجستیکی و رساندن تدارکات به پشت جبهه ها حتی در دنیای امروزه نیز یکی از خشک ترین و بی رحمانه ترین پا رامترها در نبرد است. لجستیک ریاضی محض است و هیچ انعطافی را نمی پذیرد. ناپلئون ارتش نیم میلیون نفره و هیتلر ارتش ۴ میلیون نفره خود در روسیه را به دلیل عدم محاسبه لجستیک از دست دادند. اسرائیل با آنهمه امکانات وسیع و حمایت بی چون و چرای امریکا در جنگ ۱۹۷۳ قادر به تأمین لجستیکی ارتش خود در صحرای سینا نشد و با آنهمه حرص و طمع برای رسیدن به رود نیل ناچاراً صحرای سینا را به مصر واگذار کرد.

اصولاً کسیکه صحبت از ارتشهای یک میلیون نفره در ۲۳۵۰ سال قبل می کند باید بداند امروزه نیز هیچ قدرتی قادر به تأمین لجستیکی چنین ارتش عظیمی نیست، آنهم با کامیونهای پر قدرت، هلی کوپترها و هواپیماهای غول پیکر فعلی.

۳- تلفات جنگ:

بررسی جنگهای سه گانه گرانیکوس، ایسوی و اربیل (گوگمل) نشان میدهد حدود دو میلیون سرباز ایرانی در مصاف با ۳۵ هزار جنگجوی یونانی ومقدونی شکست خورده و متحمل صدها هزار تلفات شده اند. بنا به روایات مورخان یونانی و غربی کشته های ایرانی حدود ۲۷۰ برابر طرف یونانی و حدود ۱۶۲ تا ۴۵۵ هزار کشته در مقابل ۵۹۵ تا ۱۶۶۵ کشته یونانی بوده است.

امروزه با آنهمه پیشرفت در صنایع نظامی بالاترین درجه تلفات مربوط به جنگ امریکا و عراق است. در این نبرد کاملاً نا برابر ارتش اول جهان با استفاده از سلاحهای کنترل از راه دور، اجرای آتش سنگین، پرنده های بدون سرنشین کشور و ارتشی که ۱۲ سال زیر سخترین تحریم تاریخی بوده را آنهم با کمک دیپلماسی و جاسوسی و خیانت فرماندهان نظامی عراق شکست داد. در این نبرد امریکا و انگیس ۱۰۰ کشته در مقابل ۵ هزار کشته عراقی دادند.[1] یعنی یک به پنجاه، با توجه به اینکه اکثریت کشته شدگان عراق افراد غیر نظامی بودند که در نتیجه بمباران وحشیانه شهرها کشته شدند.

اکنون چگونه می توان باور کرد که یونانیان در ۲۳۰۰ سال قبل به برتری یک به ۲۷۰ نفر ارتش ایران دست یافته باشند. اگر یونانیان دارای چنین توان بالایی در جنگاوری بوده اند چگونه قرنها در انقیاد ارتش ایران بودند و اگر ایرانیها این قدر در جنگاوری ضعیف بودند چگونه دهها ملیت را فرمانروایی می کردند.

نظر دکتر حامی درباره ی سفر جنگی اسکندر مقدونی:[2]

اصل ماجرا به روایت دکتر حامی :

« دکتر حامی پدر راههای ایران کسیکه ۵۰ سال در وزرات راه خدمت کرده و تمامی راههایی که در اسکندر نامه ها آمده و گفته شده که اسکندر آنها را در ایران پیموده است پیموده و تحقیق نموده است».

گمراهی همه ی اسکندر نامه نویسان، اسکندر شناسان، ستایشگران اسکندر و غربزدگان در این است که هند جنوب خوزستان را، هندوستان پنداشته اند. نوجوانی ناز پرورده و تازه به شاهی رسیده بنام الکساندرس فرزند فیلیپ دوم جبار مقدونیه که از فشار

---

[1] آمارهای واقعی غیر از اینهاست. این آمار داده آمریکاییها است و تنها جهت مقایسه آورده شده است.

[2] خلاصه شده نظرات مرحوم دکتر حامی در کتاب سفر جنگی اسکندر مقدونی به درون ایران و هندوستان بزرگترین دروغ تاریخ است.

روانی رنج می برده، زیرا پدرش را کشته بودند ومادرش او را فرزند پدرش نمی دانسته و می گفت الکساندرس فرزند فیلیپ نیست، مار بزرگی به بستر من خزیده و مرا بار دار کرده است. اسکندر جوان از بیم کشته شدن و برای رهایی از زخم زبان مردم که به او مار زاده می گفتند با چند صد ماجرا جوی مانند خود، دل به دریا زده، ترک یار و دیار کرده، برای به چنگ آوردن مال و زورمند شدن در سال ۳۳۴ قبل از میلاد از تنگه ی هلس پونت (داردانل امروزی) گذر کرده در کنار آسیای صغیر پیاده شده است.

نیروی محلی حکومت هخامنشی در اولین جنگ با اسکندر در گرانیک، (بیغای چای امروزی) جلوی اسکندر و یارانش را گرفته و آنها را گزانیده است. اسکندر و یارانش همانند راهزنان، نخست از گرانیک به سوی جنوب تا هالیکارناس، سپس به سوی جنوب تا ایسوس دستبرد زنان با جنگ و گریز از شهری به شهری و از جایی به جایی می گریختند تا گرفتار نیروی محلی نشوند. اسکندر و یارانش، دو هزار کیلومتر راه از گرانیک به هالیکارناس به سید به آنکارا به ایسوس را ۱۸ ماهه پشت سر گذاشتند.

اسکندر و یارانش در ایسوس گرفتار دومین جنگ خود با نیروی محلی ایران گشته و ناگریز به جنگ کردن شدند و در جنگ ایسوس شکست خورده و به سوی جنوب گریختند. اگر اسکندر و یارانش آنجوریکه اسکندر نامه آورده اند، در جنگ ایسوس پیروز شده بودند، نیاز نبود به فینیقیه لبنان و مصر بگریزند. می توانستند پس از پیروزی ایسوس، بدون بر خورد با نیروی ایران، خود را به حلب رسانیده و از آنجا دنبال رود فرات با پیمودن ۱۲۰۰ کیلومتر راه به بابل بروند و از بابل راهی شوش شوند دوسال زودتر شوش، پای تخت هخامنشیان را بگیرند. اسکندر و یارانش پس از شکست خوردن در ایسوس به اندازه ای ناتوان شده بودند که به نوشته اسکندر نامه ها برای گرفتن شهر کوچک تیروز (صور امروزی در لبنان) هفت ماه جلوی آن شهر ماندند.

اسکندر و یارانش با جنگ و گریز خود را در سال ۳۳۲ ق – م به مصر رسانیدند. مصریان که برای رهایی از زیر حاکمیت هخامنشی چند بار سر به شورش برداشته بودند همین که از گریختن اسکندر و یارانش به مصر آگاه شدند، آنها را با آغوش باز پذیرفته او را یاری کردند. تا برای جنگ با ایران، از مردان جنگی سپاهی را سازمان دهد. اسکندر با مال غارتی و با یاری مصریان سپاه چند هزار نفری گرد آوری کرد و در سال ۳۳۱ ق-م به لبنان رفته و به شهر صور رسیده است. هدف اسکندر جنگ با داریوش سوم نبوده و از این کار

می ترسیده و گرنه می توانسته با پیمودن یک هزار و صد کیلومتر راه، خود را از صور به دمشق، دنبال رود فرات به بابل برساند. و از آنجا به شوش یورش ببرد.

اسکندر در پی غارت کردن بوده، تا مال زیاد گرد آورده و به مقدونیه فقیر ببرد.

چون در راه صور به دمشق به بابل چیز زیادی برای غارت کردن نبوده، از این رو از صور رو به شمال به راه افتاد، خود را به آسیای صغیر رسانیده که برای غارت کردن ارزش جنگیدن را داشته است. اسکندر و سپاهش پس از پیمودن آسیای کوچک خود را به قفقاز می رسانند. از نام جاهایی که اسکندر نامه ها نوشته اند بر می آید که آنها در قفقاز و پیرامون آن بوده اند که، اسکندر شناسان آنها را به خاور ایران امروزی، به افغانستان امروزی، به هندوستان باختری (پاکستان) برده اند تا اسکندر و سپاهش را به هندوستان برسانند.

اسکندر پس از غارت کردن آسیای کوچک و قفقاز، مال فراوانی گرد آورده با آن مال جوانان ماجرا جوی مانند خود را در ردیف سپاهیان خود اجیر کرده و زورمند شده است. اسکندر زورمند شده، به فکر چاپیدن نینوا پای تخت کشور آسور و بابل، افتاده و از راه ارمنستان سپاه خود را به کنار دجله رانده تا از آنجا، دنبال رود دجله به نینوا و بابل برود. داریوش سوم برای جلوگیری از پیشروی اسکندر زورمند شده با لشکری انبوه به سوی شمال رانده در گردنه ی گوساله (گوگمل) جایی که از سوی باختر ۱۱۴ کیلومتر از اربیل دور بوده میان سردشت در ایران و قلعه دزه در کردستان عراق جنگ سختی درگرفته، که لشکریان داریوش سوم بعلت خیانت بعضی از فرماندهان خود نتوانستند سپاهیان جنگ کرده اسکندر را شکست دهند. هنگام جنگ دایوش سوم به دست فرمانده پاسدارانش بنو جنبس پسر آذر بخت کشته شده، لشکر داریوش سوم از هم پاشیده و کشور هخامنشیان که بی سرور شده بود فرو ریخته است. بعد از کشته شدن دایوش سوم قوم الامیها برای اینکه از نو خود سرور شوند اسکندر را به شوش خواندند به پیشوازش رفتند، او را به شوش آوردند و گنجینه و دیگر دارایی های هخامنشیان را به او پیشکش کردند.

الامیها (ایلامیها) برای انتقام گرفتن از شاهان هخامنشی، از گنجینه های تخت جمشید افسانه ها به اسکندر گفتند تا او را وادار کنند به تخت جمشید برود در آنجا همان کارهایی را بکند که آسور بانی پال و لشکر آسور در الام کرده بودند.

اسکندر که پس از کشته شدن داریوش سوم در جنگ گوگمل رایگان به یکی از پیروزیهای بزرگ تاریخ باستان دست یافته بود، مغرور از این پیروزی، پنداشته بود که کار

ایران به پایان رسیده است. خواست مانند آسور بانی پال پادشاه آسور تخت جمشید را غارت کرده به آتش بکشد و مردم آنرا از دم تیغ بگذراند (همان کارهائیکه دروغنویسان اسکندر نامه ها از رفتن اسکندر و سپاهش به تخت جمشید، از کشتن، سوزاندن غارت کردن و ... نوشته اند). اسکندر و سپاهش پس از زمان کوتاهی ماندن در شوش، روانه تخت جمشید شدند و تا کهکیلویه پیش رفتند تا به تنگ بوان رسیدندو ممسنی ها (مماسن اسکندر نامه ها) اسکندر و سپاهش را به درون تنگ بو آن کشیده ، باران سنگ بر سرشان ریختند و آنها را در هم کوبیدند. اسکندر دریافت که آنچه پنداشته، نادرست بوده است. آنطوریکه اسکندر نامه ها نوشته اند اسکندر چون دید چاره ای جز عقب نشینی ندارد، حکم آنرا داد آنچه از این پس درباره رفتن اسکندر به تخت جمشید و افغانستان و هندوستان و ... در اسکندر نامه ها آمده از بیخ و بن دروغ است و کمترین ارزشی تاریخی ندارد.

اسکندر بعد از عقب نشینی در جنگ کهکیلویه راه دیار خویش در پیش گرفته است. چون وی می خواسته سپاهش را از راه بابل، دنبال رود فرات به کنار دریای مدیترانه برساند، از پای تپه به سوی رود عرابیوس (شط العرب) به راه افتاده و دنبال رود زهره به سوی باختر رفته خود و سپاهش را به هند رسانیده است. هندی که در جنوب خوزستان بوده و امروزه هندیجان نام دارد و رود هندیان (دنباله رود زهره) در آنجا به خلیج فارس می ریزد. اسکندر سپاهش را از هند علیا (هند کوهستانی) به سوی باختر، از شمال خور موسی به کنار رود عارابیوس (شط العرب) برده است. پس از آنکه اسکندر سه چهارم سپاه خود را در نبرد با مردم بین النهرین از دست میدهد به سوی بابل به راه افتاده در ۳۳ سالگی در اور (۳۲۳ ق — م) می میرد.

ایرادات و دلایل مرحوم حامی برای رد افسانه ی اسکندر

۱- دروازه کاسپین: در بند خزر یا باب الابوات است در کناره باختری دریای خزر و شمال باکو، که تا پایان جنگ های ایران و روس (۱۸۲۸ میلادی) شمالی ترین شهر ایران بود.

۲- آمازون: کشور زنان پستان سوخته، که از کوه های قفقاز تا رودخانه فاز(ریون امروزی که در شمال با توم به دریای سیاه می ریزد) زیستگاهشان بوده است. ملکه آمازونها، در هیرکانی به دیدن اسکندر رفته است. مورخین یونانی می گویند: اسکندر در حوالی

گرگان ملکه آمازون را ملاقات کرده است حال آنکه اگر روایات قبل آنها پذیرفته شود زنان آمازون درباتوم (حوالی دریای سیاه) بوده اند این یعنی دروغی به بزرگی ۱۵۰۰ کیلومتر!

۳- مرکند: امروزه دهی است نزدیک نخجوان در جنوب رود ارس

۴- آریان: اران یا آلان در شمال رود ارس در قفقاز (آریانای اسکندر نامه ها)

۵- سوسیا: شهر شوشی، یکی از هفده شهر بزرگ قفقاز که پس از جنگهای ایران و روس با انعقاد پیمان ترکمانچای (۱۸۲۸ م) به روسها داده شد.

۶- هیرکانی: از یک سو همسایه آسوریها در ارومیه بوده، مرز دیگرش به دریای خزر می رسیده و مرد مانش با ارانها هم پیمان می شدند همان آذربایجان خاوری است که جاهایی بنام هیرو هیران هنوز در آنجا هست.

۷- باختر: بلخ امروزی نیست، جایی بوده در همسایگی سکاهای اروپایی، که در آن سوی رود ذن می زیستند و از بلخ بیش از ۵ هزار کیلومتر هوایی دور است. اسکندر پس از آنکه ده روزه از کوه قفقاز گذشت به شهر اسکندریه که در سفر اول خودش به باختر بنا کرده بود رسید.

۸- سعدیان: جایش در ماوراها النهر نبوده و مردمش در نزدیکی ذن (نام رودی در روسیه) ساکن بوده اند.

۹- پاراپامیز: کوه یخ بسته ای در قفقاز که به نوشته ی آریان (آرین)، اسکندر ده روزه از آن گذر کرده است.

۱۰- کوه آرانس: اسکندر کوهی را که دورش ۱۸/ ۵ کیلومتر، بلندی اش ۱۱۱۰ متر، پایش وسیع و هر چه بالای رفت باریکتر می شد تا به نوک تیزش می رسید، با دشواری گرفته است. در جایی که اسکندر شناسان در هندوستان نشان میدهند چنین کوهی نیست. این کوه با نشانه هایی که داده شده به (آرارت) که رود ارس در باختر و جنوب آن روان است و شکل مخروطی دارد بهتر می خورد تا کوهی ناشناخته در هندوستان.

۱۱- هند علیای مورد اشاره نویسندگان یونانی همان هندیجان امروزی در جنوب باختر ی بهبهان می باشد. در ایران جاهای زیادی هست که با پسوند هند آغاز می شوند مانند: هند آباد در سردشت – هنده خاله در شهرستان فومن – هندی من در سنندج – هند آباد در نیشابور – هند و کش در شهرستان فریدن و ...

۱۲- آمودریا اوکسوس نیست زیرا به نوشته اسکندر نامه ها سرچشه ی این رود قفقاز است که به دریای مازندران می ریزد. سرچشمه آمو دریا در پامیر است و به دریاچه آرال می ریزد. مرحوم احمد برای تقویت تئوری خود مبنی بر سر گردان بودن سپاه اسکندر در قفقاز و آسیای صغیر به جای هندوستان و آسیای مرکزی و عمق خاك ایران دروازه کاسپین مورد اشاره یونانیان را بندر خزر دانسته که این شهر میان راه باکو و ماخاچ قلعه (داغستان کنونی) واقع است.

۱۳- مماسن مورد اشاره اسکندر نویسان در بلخ نیست بلکه بخشی از شهرستان کازرون است که اسکندر و سپاهش پس از گذر از بهبهان برای رفتن به تخت جمشید باید از آن می گذشتند. این منطقه همان تنگ بوان است که به دلیل عرض کم ممسنی ها در دو طرف دره موضع گرفته و با سنگ سپاه اسکندر را در هم کوبیده اند.

۱۴- داستان آریو برزن نیز ساختگی است. یونانیان و غرب این داستان را برای خلق حادثه ای مشابه ترموپیل (گردنه ای که خشایار از آن به یونان حمله کرد) از خود ساخته اند: جایی را در کهکیلویه (تنگ پارس) انگاشته اند (به جای معبر ترموپیل) که چوپانی اهل لیکیه اسکندر و سپاهش را از آن (به جای خیانتکار یونانی که راه میان کوه به پشت معبر ترموپیل را به ایرانی ها نشان داد) راه به درون پارس راهنمایی کرده است اصلاً در کهکیلویه چنین جایی وجود ندارد. دلیل دیگر دروغ بودن این داستان چوپان ساختگی لیکیه ای است. روشن نکرده اند که چوپان لیکیه ای در سرمای زمستان در میان برف که سربازان مقدونی در آن فرو می رفته اند و زمین، علف برای چراندن گله نداشته، در کوهستان کهکیلویه چه می کرده است؟ که اسکندر او را پیدا کرده باشد. این مرد لیکیه ای در کدام جنگ اسیر شده و چگونه گذرش به کهکیلویه افتاده بوده است؟ مردم کهکیلویه چوپان نداشتند که از لیکیه به دوری بیش از دو هزار کیلومتر اسیری را به چوپانی بگیرند که به آنها خیانت کند. به چه دلیل می توان باور کرد که آریو برزن ساخته اسکندر نامه ها با ۲۵ تا ۴۰ هزار لشکرش از سپاه کمتر از ۱۲ هزار نفری اسکندر نا آشنا به منطقه آنهم در منطقه ای کاملاً کوهستانی وصعب العبور شکست خورده و نابود شده باشد.

۱۵- آتش سوزی در تخت جمشید ساختگی است. اولاً تخت جمشید با سنگ و بر روی سنگ ساخته شده و تنها هنگام تشریفات بر روی ستونهای آن الوار می گذاشتند و روی الوارها چادر می کشیدند.

دوماً تخت جمشید پای تخت نبوده بلکه جایی مقدس بوده که امروزه هم کوهی را که تخت جمشید در دامنه آن ساخته شده کوه رحمت می نامند.

سوماً اگر تخت جمشید در آتش سوخته بود سنگهای آن باید به زیر اجسام سوزان فرو ریخته شده کمی پخته میشد و به مرور آب باران و برف با پوسته سنگ آهک پخته ترکیب آهک شکفته ($CaoH_2$) داده باشد ولی سنگهایی که از زیر خاک در آمده همگی سالم است و آج تیشه سنگ تراشان زمان هخامنشی هنوز بر روی آنها دیده می شود.

۱۶ – حرکت یونانیها از بلخ به هند نیز نادرست است. نادرشاه افشار این ۱۷۰۰ کیلومتر (فاصله ی بلخ با هندوستان) را ۱۷۷ روزه پیموده حال آنکه اسکندر نا آشنا به منطقه در ۲۰۷۰ سال قبل از وی این راه را ۱۹ روزه پیموده است. بنابراین اسکندر نه بلخ را دیده و نه از آنجا راهی هند شده است، بلکه اشتباه اسکندر نامه نویسان در بکار بردن نامها باعث این توهمات شده است.

قصه اسکندر و دارا

دلایل اصلان غفاری نویسنده کتاب قصه اسکندر و دارا در رد لشکرکشی اسکندر به ایران:[1]

اصلان غفاری نویسنده کتاب قصه اسکندر و دارا (چاپ سال ۱۳۵۵ هـش) نیز با دقت به بحث لشکرکشی اسکندر به خاک ایران پرداخته است. وی از چند زاویه داستان اسکندر را بیشتر قصه می داند تا روایت تاریخی. غفاری مورخین اسکندر را مورد بررسی قرار داده، برخی روایات افسانه ای آنها را نقل می کند. استدلال می کند که عمر کوتاه اسکندر و محدودیت سرزمین مقدونی دو عامل هستند که اجازه ی کارهای بزرگ را به اسکندر نمی داده است. وی ضمن بررسی کتب مورخین یونانی یک یک آنها را با دلایل کافی رد می کند. بعنوان نمونه درباره ی استرابون بزرگترین جغرافیدان غرب می نویسد:

استرابون در پنت بدنیا آمده ۴۰ قبل از میلاد و ۴۰ بعد از میلاد زمان او را حدس می زنند. استرابون جز و جغرافی دانهاست او در کتابهای مربوط به آسیا، آسیا را دو قسمت کرده تا کوههای توروس ترا ودا در آسیای صغیر و ماورای کوههای مزبور شامل ایران ، هند، بابل، آشور، بین النهرین، فینیقیه، فلسطین، عربستان و غیره .

---

[1] قصه سکندر و دارا نوشته ی اصلان غفاری

کتابهای او یگانه تصنیفی است که درجه جهل مردم آن زمان را به احوال زمین می رساند. و از این لحاظ که ۴ قرن بعد از سفر جنگی اسکندر هنوز اطلاعات مردم یونان ورم از داخله ایران و ممالک شرقی آن در حدود صفر و چیزی نزدیک به افسانه بوده است.

شایان توجه است اگر آنچه در اسکندر نامه ها آمده واقعیت می داشت محتوی کتابهای جغرافیای غربی چیز دیگری می بود.

غفاری در کتاب خود در پی این نکته است که آیا سر گذشتهای ذکر شده مربوط به اسکندر داستان نویسی بوده و یا تاریخ نویسی، چرا که یک تاریخ نویس هیچگاه روایات دور از واقعیات و قصه پردازی را به جای تاریخ به خورد خواننده نمی دهد. وی می نویسد:

داستان اسکندر از روز تولد تا هنگام مرگ بطوری در افسانه ها، معجزه ها و حوادث قهرمانی پیچیده شده که مطالعه آن، کتابهای رموز حمزه، حسین کرد و امیر ارسلان را به ذهن متبادر می کند. تنها رجحانی که قصه اسکندر بر کتابهای مزبور دارد در کیفیت نویسندگی و انشای آن است چه نویسندگان غربی بقدری محاورات و صحنه های وقایع فرعی را دقیق شرح و ترسیم کرده اند که در بادی نظر، افسانه حقیقت جلوه می کند. در حالیکه اگر افسانه ها، معجزات و اتفاقات عجیب را از اصل داستان کسر کنیم رشته وقایع طوری از هم گسیخته می شود که قابل رفونیست و بعلاوه چیز مختصری از آن باقی می ماند. لشکرکشی در صحاری سوزان و بی آب و ریکهای روان لیبی ومصر جز اینکه ابری پدید آمده و آفتاب را بپوشاند و پس از آن بارانی ببارد و مقدونیها را سیراب کند، یا اینکه دسته ای از کلاغها راهنمایی قشون را به عهده بگیرند، یا بقول آریان (آرین) دو مار رهبری را عهده دار شوند به نحوه دیگری امکان پذیر نیست، یا در جنگ سابوسها در هند چون شمشیر آنها زهر آلود بود تمامی زخمیهای مقدونی فوراً می مردند جز اسکندر که در این گیرو دار سالم می ماند! و در همین زمینه اسکندر در خواب دید که ماری گیاهی در دهان داشت و به او گفت که این گیاه علاج زهر است. در جست و جوی گیاه شده، آنرا یاقتند و همینکه این گیاه را روی زخم بطلمیوس گذاشته درد ساکت و جراحت التیام یافت (روایات کنت کورث و دیوالور از نویسندگان باستان)

در پایان ذکر این نکته ضروری است که آنچه باعث فرو پاشی حکومت هخامنشی شد نه اسکندر مقدونی بلکه خیانت بسوس و دسته وابسته به او بوده است همان کسیکه دکتر

حامی به نقل از ابوریحان بیرونی او را بنو جنبس پسر آذربخت معرفی کرده است. مؤلف کتاب تاریخ امپراطوری هخامنشیان در این باره می نویسد:[1]

منابع تاریخی اتفاق نظر دارند که بسوس روح فتنه و عصیانی بود که مقدمات آن از مدت ها قبل فراهم آمده و در وقت عقب نشینی داریوش به سوی ساتراپ نشین های علیا علنی شده است. در این زمان داریوش در واقع گروگان ساتراپ باختریش (بسوس) بود که بر واحدهای سواره نظام خود اقتداری مطلق داشت.

در برابر آنها داریوش تنها می توانست روی آرت بز حساب کند که قدیمی ترین دوست وی بود و تلاش کرد تا نیروی دفاعی شاه را به یاری واحدهای پارسی و مزدوران یونانی سرو سامان دهد. از این پس دو اردو ودو سپاه در برابر هم صف آرایی داشتند. همزمان با رسیدن خبر پیشرفت اسکندر، شورش علناً در گرفت و توطئه گران داریوش را در حالت باز داشت قرار دادند. به نظر می رسد که در بادی امر هدف اصلی توطئه گران این بود که داریوش را تحویل اسکندر دهند و در برابر از او پاداش کلان دریافت دارند، اما از آنجا که می دانستند نباید امیدوار به پاسخ مساعد سردار مقدونی باشند، خود را آماده کشتن داریوش و عزیمت به باختریش با لشکریان حکومت های خود کردند. و در این راستا، بر روی نیروهای ذخیره خود در باختریش حساب می کردند. و امیدوار بودند که با این منابع نظامی، اگر شانس با آنان یاری کند و بتوانند خود را به پادشاهی برسانند، امپراطوری را دوباره احیا خواهند کرد. رهبری عملیات مشترکاً بوسیله بسوس، بَرزانتس ونَ برزنس بود. بعد از قتل داریوش سوم نَ برزنس به اتفاق لشکر باختری و پارسیان متحدش به باختریش رفت و در آنجا خود را بنام اردشیر شاه بزرگ اعلام کرد. اما چون قدرت کافی نداشت نتوانست امپراطوری را از تجزیه شدن نجات دهد. هر کدام از ساتراپنشینها (استانها) استقلال خود را اعلام کردند و ملوک الطوایفی بمدت ۸۰ سال در ایران حکمفرما شد تا اینکه اشکانیان توانستند رسم ملوک الطوایفی را بر انداخته و دوباره اقوام مختلف ایرانی را با هم متحد کنند. اشتباه است اگر تصور کنیم همانگونه که مورخان غربی آورده اند این سرداران اسکندر بودند که برای خود حکومت مستقل تشکیل دادند چرا که هم چنانکه در تواریخ قدیم هست بعد از آنکه اسکندر بناچار مجبور شد برای آنکه بتواند جای داریوش سوم را بگیرد اجباراً ایرانی شد سرداران مقدونی و یونانی وی را ترک گفته راهی دیار خود شدند..

[1] تاریخ امپراطوری هخامنشیان جلد دوم ص ۱۷۸۷ — ۱۷۸۶

تنها در چند استان مانند مصر و سوریه سرداران اسکندر توانستند به حکومت برسند. تشکیل حکومت اشکانی خود دلیل بزرگی است بر اینکه اکثر استانهای ایرانی توسط خود ایرانیها اداره می شده است.

جایگاه یونان باستان در اندیشه ی غرب [1]

منتسکیو: اسکندر ملتها را به یکدیگر نزدیک کرد و مردمان را مجبور ساخت با یکدیگر تفاهم داشته باشند.

تاریخ قدیم کمبریج جلد VT چاپ ۱۹۵۳: دبیرخانه ی اسکندر زیر نظر ائومنس کار دیانی بود که روز نامه ی رسمی و قایع روزانه ی این اردوکشی را ثبت می کرد و محتمل است که پس از نوشتن به نظر اسکندر هم می رسیده و در آن حکّ و اصلاح می کرده است. دسته ای پیشخدمتهای سلطنتی وجود داشت و چندین فیلسوف و ادیب با اردو همراه بود. جغرافیدانان و گیاهشناسان و مردان دانشی دیگر نیز در آن میان بودند ولی بیشتر اینان و هم چنین شاعران و هنرمندان دیرتر آمدند.[2]

اولمستد مؤلف تاریخ شاهنشاهی ایران: گیاه شناسان و جغرافیادانان و دانشمندان دیگری ستاد اسکندر را کاملتر می کردند.

فاتح جوان (اسکندر) بار دیگر از طرف اتحادیه (کورنیتوس) مأموریت یافت که نبرد مقدس یونانیان متمدن را بر ضد ایرانیان بربر رهبری کند.

ویکتور هوگو: سابق بر این، در روزهای جنگ این شعر را ساخته ام که در روز پیروزی به یاد من می آید: ایتالیا مادر است و یونان مادر بزرگ.

روبر کوهن: (مؤلف کتاب یونان و یونانیمآب شدن کتاب درسی جوانان اروپا):

از آن زمان که اسکندر طلوع کرد، تاریخ یونان برای همیشه با تاریخ جهان یکی شد. و نیز اینکه اسکندر مشرق زمین را فتح کرد.

آندره زیگفرید در نظر کلی به مدیترانه می نویسد:

---

[1] به نقل از یونانیان و بربرها

[2] حتی یکی از مورخان قدیم اسکندر را احاطه شده از دانشمندان نشان نداده است. راستی چه شد که این تمدن اسکندری هیچ نشانه ای در تاریخ ندارد.

نژاد سفید از زمانهای دور دستی بر آسیا و دستی بر اروپا داشته است. ولی دست اروپایی آن تمدن باختری را ایجاد کرده است. یونانیان در مقابل ایرانیان از زمانهای باستانی مغرب زمینی واقعی بوده اند. ما راتون بایستی برای ما عنوان زیارتگاهی داشته باشد. با آنکه همه ی سفید پوستان در ایجاد این تمدن سهیم نبوده و سفید پوستان آسیا در برابر آن عناد ورزیده اند، باید گفت که تمدن باختری اثر یک نژاد است، سفید پوستان و تنها ایشان هستند که باختر زمین را ساخته اند.

فاصله یی که آنان را از سرخپوستان و زردپوستان جدا می کند، بسیار عظیم است.

و اگر امروزه نژاد زرد هم کفایت شایسته یی از خود نشان میدهد، هنوز از نژاد سفید بسیار دور است. هنگامیکه یونانیان، آن مردان آزاد بر علیه ایرانیان قیام کردند با این کار خود مرزی را طرح ریزی کردند که تاریخ آنرا به ما انتقال داده است.

بوسوئه مؤلف کتاب گفتاری در تاریخ عمومی:

نفرت انگیزترین چیزی که یونان در برابر خود داشت بربرها بودند.

ارنست رنان: در کتاب آینده ی علم می نویسد:

اولاً تاریخ قدیم شرق مطلقاً افسانه یی است، و ثانیاً، در آن دوره نیز که تا حدی قطعیت پیدا می کند، تاریخ سیاسی شرق تقریباً بی معنی و ناچیز می شود.

هوسرانیهای خود کامگان مطلق العنان و خون آشام، عصیانهای حکام، عوض شدن سلسله های سلطنتی، تبدیل دایمی وزیران، انسانیت کاملاً مفقود، نه صدایی از طبیعت بر می خیزد و نه جنبشی راستین، و اصیل از مردم، در این دنیای یخین چه می توان کرد؟

منتسکیو: وضع طبیعی آسیا موجب تقویت روح رقیت و بردگی گردیده بطوریکه در هیچیک از فصول تاریخ این قاره عظیم مبحثی نخواهید یافت که حاکی از بروز و ظهور روح آزادی باشد.[1]

این است عقیده ی بنیانگذاران عصر روشنایی در اروپا که آنرا همچون قبایی بر قامت تمدن اروپایی پوشانیده اند، که هنوز از آن بر خود می بالد حتی امروز هم با وجود عقل سلیم و با وجود شواهد علمی و تاریخی نمی تواند آنرا دور بریزد و خود را از شرشان خلاص کند.

---

[1] روح القوانین ص ۴۵۵

گوشه هایی از تمدن عظیم هخامنشی

اهمیت آبادانی [1] در ایران:

سقراط در جواب سئوالات کریتوبولس می گوید:

شاه ایران به کارهای جنگ اشتغال می ورزد. آنچه برای ما غیر قابل رد است این است که شاه از هر قطعه ای از کشورش که بگذرد و از آن دیدار کند. خود درباره ی همه چیز داوری می کند، و به آنجاها که خود نمی بیند، بازرسان امین می فرستد. چون ببیند که فرمانداری سرزمین خود را به صورت آباد و پر جمعیت و حاصلخیز و پر از درختها و میوه های متناسب با آب و هوای آن به وی معرفی می کند، بر حوزه ی فرمانروایی او می افزاید، و عطایای فراوان به او می بخشد، و به عنوان جایزه مقام و افتخار به اوارزانی می دارد. ولی اگر ناحیه ای را، در نتیجه سختی و قساوت یا بی پروایی فرماندارش ناکاشته و بایرو خالی از سکنه به بیند، او را کیفر میدهد و از خدمت بر کنارش می کند و دیگری را به جایش می نشاند.

آزادی و مساوات: [2]

این حقیقتی است که از زمان کورش، در آن هنگام که ایرانیان درست حد وسط میان آزادی و بردگی را داشتند، به این آغاز کردند که آزاد شوند تا بر عده ی زیادی از اقوام سروری کنند. سرورانی بودند که به کسانی که زیر فرمان ایشان در می آمدند آزادی می بخشیدند و آنان را به مرتبه ی خود ترقی می دادند. سربازانی بودند یار فرماندهان خود که هرگز به خطر پشت نمی کردند. و اگر در میان ایرانیان مرد باهوشی یافت می شد که می توانست رأی نیکویی بزند، شاه ایران، بی آنکه دچار شک شود، به وی اجازه می داد تا آزادانه سخنش را بگوید، و هر کس را که شایستگی مشاوره ی شاه را داشت غرق در افتخار می کرد. همه چیز در آن زمان در نزد ایرانیان از برکت آزادی و دوستی و همکاری به خوبی پیشرفت داشت. این آزادی و دوستی و تبادل نظر سبب شده بود که کشور رشد کند و روز بروز آبادان شود. داریوش اول مستمری نقدی را که کورش به پارسیان وعده

---

[1] یونانیان و بربرها ص ۲۱۱

[2] قوانین افلاطون ص ۹۹ تا ۱۰۱

داده بود به صورت قانون در آورد و یک نوع مساوات کلی در تمام امپراطوری خویش وارد کرد و توزیع مالیات را به صورتی عادلانه در آورد.

برتری ایرانیان بر یونانیان:[1]

اکنون اگر این را ترجیح میدهی که ثروت و تجمل و لباسها و جبه های دامن دراز و بوهای خوش به کار داشتن و موکبی از خدمتگزاران و تمام ظرافتهای زندگی پارسیان را در نظر بگیریم، این را بدان که از فهمیدن اینکه چه اندازه از ایشان در روش زندگی پست تری، سرخ خواهی شد.

[1] آلکیبیادس افلاطون به نقل از یونانیان و بربرها ص ۶۲

فصل دوّم

امپراطوری برده داری روم

امپراطوری برده داری روم

نحوه ی تشکیل امپراطوری روم:

رومولوس افسانه ای بنیانگذار روم:[1]

« پدران می توانند دختران صغیر را به قتل برسانند و یا فرزندان خود را به فروش برساند».

امپراطوری روم اوّلین حکومت مقتدر و متمرکزی بود که در اروپا تأسیس شد. درباره ی بنیانگذاران آن و زمان تشکیل روم افسانه های زیادی نقل شده است . آنچه که مسلم است این است که این امپراطوری نه در قرن هشتم قبل از میلاد بلکه در قرن سوم ق — م تدریجاً شروع به گسترش نموده است. قبل از آن اتروسکها در ایتالیا حکومت داشتند آنها بنیانگذار رسم گلادیاتوری بودند و برای تسکین درد بازماندگان بزرگان خود، افرادی را که بعنوان برده در اختیار داشتند به جان یکدیگر می انداختند.[2]

رومی ها در اثر جنگهایی که طی قرن های پنجم، چهارم و سوم پیش از میلاد به راه انداختند، سراسر ایتالیا را از سواحل جنوب تا منطقه ی گل در این سوی آلپ فتح کردند. بدین طریق روم، یکی از قدرتهای بزرگ اطراف مدیترانه گردید این زمان، رومیها متوجه آن سوی مرزهای شبه جزیره ی آپه نین شدند و پیکارهای روم برای تصرف سراسر مناطق حوزه ی مدیترانه آغاز گردید.

جنگهای پونیک [3]

بعد از تصرف سراسر ایتالیا توسط رومیها، آنها متوجه کارتاژ شدند. کارتاژ دولت بزرگی بود و مراکز تجاری زنجیر وار سواحل افریقای شمالی — اسپانیا — جزایر بالئار — کرس — ساردنی و قسمت اعظم سیسیل و تونس را شامل می شد. این حکومت به نام پای

---

[1] از قوانین رومولوس به نقل از روح القوانین منتسکیو صفحات ۶۵۸ و ۷۶۱

[2] تاریخ عمومی آلبر ماله جلد دوم ص ۲۹۵

[3] تاریخ روم از آلبر ماله جلد دوم ص ۷۴ تا ۷۶

تختش کارتاژ (شهری قدیمی در سواحل خلیج تونس) معروف بود. در حدود قرن هشتم ق —م حکومت کاتاژ در شهر کارتاژ تشکیل شده بود و تدریجاً طی قرون بعد به یک قدرت مهم در دریای مدیترانه مبدل شد.

رومیها برای تصرف کارتاژ به مدت یک قرن با آن حکومت جنگیدند و طی سه دوره جنگهای خونین آن را اشغال کردند:

دوره ی اول جنگ روم و کارتاژ از سال ۲۶۴ تا ۲۴۱ ق —م به طول انجامید. در این دوره روم به علت نداشتن نیروی دریایی شکست خورد.

دوره ی دوم جنگهای کارتاژ که به پونیک مشهور است (رومیها کارتاژیها را پونیک می نامیدند) از ۲۱۸ تا ۲۰۱ ق —م به طول انجامید که سه جنگ مهم آن عبارت بودند از: نبرد کان در سال ۲۱۶ ق —م به شکست رومیها انجامید. فرمانده ی کارتاژ در این جنگ هاینبال بود.

فتح کرانه شرقی اسپانیا طی جنگ سال ۲۰۱ ق —م

جنگ زامادر در ۲۰۲ ق —م هاینبال قهرمان جنگ کان کارتاژ در این جنگ برای اولین و آخرین بار شکست خورد.

سومین جنگ پونیک ۱۴۹ — ۱۴۶ ق —م:

در سال ۱۴۹ ق —م سومین جنگ پونیک آغاز شد. رومیها به مدت سه سال کارتاژ را محاصره کردند و در سال ۱۴۶ ق —م شهر کارتاژ مرکز حکومت کارتاژ را تصرف کردند. آنها شهر را به آتش کشیدند و شعله های آتش ۱۶ شبانه روز زبانه کشیده سپس تمام زمینهایی را که نیم سوخته مانده بود، شخم زدند و آن شهر را از روی صفحه ی گیتی محو کردند.

تصرف بالکان توسط روم:[1]

روم برای فتح مقدونیه و یونان طی جنگ های متعددی که از سال ۲۱۵ ق —م تا ۱۴۶ ق —م به طول انجامید با آن ممالک جنگید و در چند دوره جنگ بلاخره آن مناطق را ضمیمه ی متصرفات خود کرد. این جنگ ها در سال ۱۴۶ ق —م با سقوط قطعی یونان و مقدونیه و ویرانی شهر کورینت به پایان رسید. در این جنگها کتابهای یونانی به آتش کشیده شد.

---

[1] تاریخ آلبر ماله جلد دوم ص ۱۱۴

طی جنگهای پونیک و بالکان افکار و عقاید یونانیان به ایتالیا راه پیدا کرد و عصر فتوحات بزرگ روم و ابتدای تغییرات اخلاقی – سیاسی – اجتماعی و پایان جمهوریت از نتایج این جنگها بود.

رومیها در سال ۱۲۹ ق – م آسیای صغیر در سال ۱۳۳ ق – م اسپانیا و در سالهای ۱۲۵ تا ۱۲۱ ق – م قسمت جنوبی فرانسه را فتح کردند.

فتح کامل فرانسه:[۱]

در سال ۵۳ ق – م فرانسویها به رهبری آمبیریکس و آندوتیومار دست به شورش بر ضد رومیها زدند. در آن زمان روم توسط سه فرمانده ی نامی روم به طور مشترک اداره می شد که عبارت بودند از: کراسوس – پمبه – ژولیوس سزار (اولین قیصر روم).

ژولیوس سزار مأمور فتح فرانسه می شود. وی طی سالهای ۵۸ تا ۵۰ ق – م دست به کشتار عظیم فرانسویان زد و طی آن مدت یک میلیون فرانسوی را کشته و یک میلیون نفر دیگر را به بردگی گرفت. بدین ترتیب فرانسه در سال ۵۰ ق – م به یکی از ایالتهای روم تبدیل شد.

فتح مصر:[۲]

بدنبال کشته شدن کراسوس سردار خونخوار روم بدست توانای سورنا سردار ایران زمین، سزار برای آنکه به یگانه رهبر روم تبدیل شود به جنگ بر ضد شریک حکومتش پمبه دست می زد. در ۴۹ ق – م در جنگی که بین آندو روی می دهد و معروف به جنگ فار سال است پمبه شکست خورده به مصر می رود. سزار در تعقیب پمبه به مصر رفت. پمبه بدست بطلمیوس جوان برادر ملکه کلئوپاترا حاکم مصر کشته می شود و سرش در جلوی پای قیصر نهاده میشود.

سزار ملکه کلئوپاترا را به زنی می گیرد. بعد از آنکه وی گنجهای پرستشگاههای مصری را بر میدارد مصریان سر به شورش بر میدارند و بطلمیوس به آنها می پیوندد. در جنگی که رخ می دهد قیصر (سزار) دستور می دهد تا ناوگان مصر را که در بندر لنگر انداخته بود به آتش بکشند، آتش ساختمانهای گوناگون اسکله و بویژه کتابخانه معروف اسکندریه را به کام خود کشید و گنجینه های فرهنگ بی همانند طعمه ی شعله های آتش

---

[۱] تاریخ آلبر ماله جلد دوم ص ۱۹۴ تا ۱۹۹

[۲] - تاریخ بزرگ جهان جلد سوم ص ۱۰۴ تا ۱۰۸

گردید. بعد از جنگ مصر سزار طی جنگهای داخلی دیگر توانست تمامی مخالفان خود را در امپراطوری روم نابود کند.

بدین ترتیب ژولیوس سزار به یگانه رهبر روم تبدیل شد و توانست بعنوان اولین قیصر روم ظهور کند.

بدین گونه بود که امپراطوری روم تشکیل شد. رومیها هر گونه تزویر، دو روئی، ساخت و پاخت، نقض عهد و پیمان شکنی و نیز خریدن برخی از فرمانروایان بقصد نابودی دیگران، و بلاخره هر گونه غارت و تبعید و قلع و قمع دسته جمعی اقوام را برای خود امری مشروع می دانستند. از چنین راه خون آلودی بود که رومیان بسوی سلطه جهانی ره سپردند و در طریق ایجاد امپراطوری روم تلاش کردند.

عقاید مذهبی رومیان قبل از مسیحیت[1]

رومیان در آغاز امر مانند کلیه اقوام ابتدایی مظاهر طبیعت را می پرستیدند.

بزرگترین خدای آنها ژوپیتر، خدای آسمان بود و بزرگترین الهه ی آنها « جونو » نام داشت که نگهبان زنان بودسیرس Ceres نیز الهه ی خرمن بود.

رومیان بعد از تسخیر یونان، بسیاری از خدایان قله ی آلپ را از آن خود شمردند، ولی هیچگاه در دینداری و اجرای مراسم آن مانند یونانیان متعصب نبودند. دولت ارضاء تمنیات خدایان را در اوقات مقرر به عهده گرفته بود و راهب اعظم تشریفات آنرا انجام میداد.

حکومت روم برای راضی کردن مردم معبد بزرگی بنام (پانتئون) یعنی « همه ی خدایان » را بنانمود.

در دوران امپراطوری اُکتاو مذهب رسمی حکومتی ایجاد شد و مجلس سنا به وی لقب اگوست Auguste بمعنی مبارک و مقدس داد و در سال ۱۲ ق – م مذهب جدید روم با پرستش این امپراطور به صورت رسمی اعلام شد. زمامداران همه ی مردم امپراطوری را مجبور ساختند که در برابر مجسمه های امپراطور که در دروازه های همه ی شهرها گذاشته بودند کرنش و نیایش کنند. این مذهب تا تسلط دین مسیحیت بر امپراطوری روم کیش رسمی روم بود.

---

[1] تاریخ تحولات اجتماعی راوندی جلد ۱ ص ۲۰۵ و تاریخ آلبر ماله جلد دوم ص ۲۲۵

پایه گذاری فئودالیسم توسط بنیان گذاران روم [1]

نجبای ثروتمند، و تا حدی شوالیه ها، مازاد منابع پولی و نیروی کار بردگان خود را به تحصیل املاک بزرگ روستایی که بوسیله ی بردگان کشت می شد اختصاص می دادند. شوالیه هایی که برای ربا خواری و احتکار در مورد اجاره ی مالیاتها، اولویت قایل بودند، قسمتی از سرمایه خود را در صنعت و بازرگانی بکار می انداختند اما بعلت عدم سود مناسب این دو رشته سود چندانی نداشتند، بویژه اینکه عملیات بازرگانی در روم محدود به فروش مجدد کالاهای شرقی بود و بازرگانان برای امور تجاری خود از سوریه و اسکندریه دورتر نمی رفتند. برای اینان بازرگانی بطور کلی مشغله ای پر دردسر و پر خطر بود و حرمتی نداشت.

برعکس، بدست آوردن زمین بعنوان راحت ترین، مطمئن ترین و حتی نجیبانه ترین وسیله ی کسب در آمد تلقی می شد. تصاحب املاک بزرگ، دور نمایی از افتخار می گشود: کولون های بیشمار دهقانان اجاره دار، مالکان کوچک، سیته های همجوار که وابستگان یک مالک ثروتمند زمین را تشکیل میدادند، عموماً برای مالک و تحت سلطه او، رأی دهند گانی را بوجود می آوردند، آرای آنها او را در سلسله مراتب ماژیسترایی به مقامات بالاتر ارتقا می داد و مقام مناسبی در حکومت ایالتی برای او تأمین می کرد و در نتیجه او را در موقعیتی قرار میداد که غنایم گرانبهایی به چنگ آورد. در دوران انقیاد ایتالیا، زمین مفتوح به دو قسمت تقسیم شده بود:

۱- زمینهای زیر کشت که قطعه بندی شده بود و میان کولونهای رمی توزیع شده بود، آنها نمی توانستند این قطعات را بفروشند یا اجازه دهند.

۲- زمینهایی که به سبب جنگ بایر مانده و وسعت آن بسیار زیاد بود و زمینهای عمومی را تشکیل میداد، هر کس که می خواست می توانست قطعه ای را اشغال کند و در قبال آن عوارض سالانه ی جنسی به دولت بپردازد. برای دامپروران نیز عوارضی معین شده بود. مقصود از این مقررات، راضی نگاهداشتن دهقانان خرده پا بود. با این همه، نتیجه ای کاملاً معکوس بدست آمد، ثروتمندان که قسمت اعظم این زمینهای بایر را اشغال کرده بودند، به تصاحب زمینهای همسایگان فقیر خود پرداختند، با این امید که پس از گذشت

[1] تاریخ جهان باستان جلد سوم خلاصه شده از صفحات ۱۵۹ تا ۱۶۴

زمانی طولانی، این اراضی به آنها تعلق گیرد، این زمینها را با قیمت ناچیزی خریدند و یا بزور تصرف کردند چنانکه سر انجام بجای اموال مختصر، خود را مالکان بزرگ زمین یافتند. هم چنین جنگ های مستمر قرنهای سوم و دوم قبل از میلاد و اخذ مالیاتهای سنگین خرده مالکان را خانه خراب کرده بود و بدین ترتیب از دهقانان سلب مالکیت شد و فئودالیسم بر قرار گشت و این امر موجب گسترش هر چه بیشتر برده داری می شد تا جاییکه همین امر باعث شد که کراسوس برای تأمین بردگان مورد نیاز فئودالان به ایران حمله ور شود. علاوه بر سرداران و سایر رؤسای رومی، سناتورها هم دو نوع املاک داشتند الف: قسمتی از اراضی را مالک با غلامان خود می کاشت ب: قسمتی را به برزگرانی بنام Colons کلون می دادند که در موقع فروش زمین کلنها را هم با زمین می فروختند.[۱]

استثمار ملتهای تحت سلطه[۲]

پیروزی های روم در قرون پیش از میلاد انقلابی بس عمیق در همه ی زمینه های اقتصاد ملی بوجود آورد. کشاورزی، دامپروری، صنایع دستی و بازرگانی، که به صلح نیاز داشتند و در مجموع بر کار تولید کنندگان آزاد کوچک متکی بودند، بر اثر جنگهای فاتحانه یا انتقامجویانه ی مداوم، اهمیتی درجه دوم یافتند. نیروی کار سلاحها و نیز غنایم وسایر منافع حاصل از جنگ، منبع اصلی ثروتمند شدن افراد و دولت گردید. ایالات روم برای این کشور به منبع اصلی این اقتصاد غارتگرانه مبدل شدند. سرزمین های غیر ایتالیایی که از طریق غلبه بدست آمده بود بعنوان غنیمت خلق روم تلقی می شد و همه ی اموال و اراضی و حیوانات و مردم آن مناطق در اختیار روم قرار می گرفت. همینکه رومیان بر سرزمینی دست می یافتند، آن سرزمین، پیاپی دستخوش غارت می شد، و پس از آنکه اهالی، فرمان روم درباره ی تحویل همه ی طلا و نقره ی خود به خزانه ی روم، بجا می آوردند. سربازان نیز اجازه می یافتند که بقیه ی اموال مردم را غارت کنند. بعلاوه چنانکه پولیب مینویسد: هرگز بیش از نیمی از سربازان بکار غارت نمی پرداختند، و نیم دیگر سربازان در درون شهر مسلح و بحال آماده باش می ماندند تا به هنگام ضرورت بکار آیند.

---

[۱] تاریخ آلبر جلد دوم ص ۳۳۶

[۲] تاریخ جهان باستان جلد سوم روم باستان ص ۱۵۱ تا ۱۵۲

سربازان مأمور چپاول، ملزم بودند غنایم را به لژیونهای خود تحویل دهند و سپس تری بن ها آنرا تقسیم می کردند. در این تقسیم نه تنها سهمی به افراد ذخیره داده می شد، بلکه نگهبان ها که از خیمه ها و بیماران مراقبت می کردند نیز از غنایم نصیبی داشتند. حصه ی شیر به افسران و در درجه ی اول به سر داران عالیمقام، کنسولها، پرتورها و نیز به فرماندهان نظامی ایالات تعلق می یافت. این فرماندهان را سنا از میان کنسولها و پرتورها پس از انقضای اعتبار دوره ی نمایندگی بر می گزید و با عنوان پروکنسول proconsul یا پروپرتور propreteur به آنها قدرت نا محدودی تفویض می کرد. سپس، همه ی معادن فلزات و سنگها و معادن نمک، همه ی کارگاههای کشتی سازی و تأسیسات بندری و سایر اموال غیر منقول و گاه نیز املاک وسیع و باغهای زیتون و هرگونه تأسیسات کشاورزی و جنگلها بسود دولت مصادره می شد. همه ی این اموال با نظارت سانسورها به پیمانکاران مالیاتی که پوبلی کن publicain نامیده می شدند، فروخته می شداهالی، و یا حداقل آنهایی که باقی مانده بودند، ملزم بودند خراجی بطور متوسط بمیزان یکدهم در آمد خود بپردازند. وانگهی، مقدار این خراجها هر سال بر حسب قرار دادهایی که میان سانسورها و پولیکن ها منعقد می شد، تغییر می کرد. بلاخره، فرماندهان ایالات نیز بنوبه ی خود عوارض و مالیاتهای دیگری وضع می کردند. باید دانست که علاوه بر خراج ها و هم چنین در آمد های حکومت روم که از طریق پیمانکاران مالیاتی دریافت می شد، سهیمه های تحمیلی به دولتهای مغلوب، که موقتاً استقلال خود را حفظ می کردند، نیز افزوده می شد. بدینسان سیل عظیمی از ثروت، نقره، فلزات گرانبها، آثار هنری، اموال و کالاهای گوناگون، از همه ی کشورهای مغلوب بجانب روم روان بود.

بنیان گذاری برده سازی ملتها توسط روم[1]

برده ساختن انسانها و نژاد پرستی از خصوصیات یونانی بود که توسط امپراطوری روم در سطح بسیار وسیعی صورت گرفت به قسمتی که این امپراطوری رسم ننگین برده داری را به موازات گسترش مرزهای خود گسترش داد و در عرض چند قرن توانست اروپا و شمال افریقا و آسیای صغیر و شامات را تصرف کرده و برده داری را به آن مناطق گسترش دهد. بر

[1] تاریخ جهان باستان جلد سوم فصل پنجاه به اختصار

اثر نزدیک بودن سرزمینهای مفتوح، کار حمل و نقل بردگان با دشواری خاصی مواجهه نمی شد. به این سبب بود که غارتگران حریص قشرهای تازه ی جامعه روم بر آن شدند تا توده های مردم سرزمین های مغلوب را به برده تبدیل کنند و آنان را در ایتالیا تمرکز دهند. برده، تولید کننده ی اصلی شد، و از این زمان، استفاده از نیروی کار برده با جهشی بزرگ پیشرفت کرد.

منابع تهیه ی برده

حقوقدانان رومی، منابع اصلی بردگی را چنین تعریف می کردند: یا برده به دنیا می آیند یا به برده بدل می شوند در حقیقت تولید نیروی کار برده از طریق زاد و ولد به مقیاس زیاد افزایش یافت. بردگان خانه زاد، ارزش بسیار داشتند، زیرا از همان کودکی به بردگی و فرمانبرداری عادت می کردند. با این همه، در بیشتر موارد، برده انسانی بود که بازور از شرایط آزاد به شرایط بردگی سقوط کرده و به برده مبدل می شد. این ها افرادی بودند که قادر به پرداخت دیون خود نبودند. در مرحله ی دوم کودکان بی سر پرست بودند که به برده مبدل می شدند. اینان کودکانی بودند که سر راه نهاده شده و یارها گردیده، یا دزدیده شده بودند، و بعنوان ملک کسانی تلقی می شدند که آنها را خوراک می دادند. سرنوشت مردمان آزاد که بوسیله ی راهزنان و دزدان دریایی اسیر می شدند و بفروش می رفتند نیز چنین بود.

با این همه جنگهای دایمی امپراطوری روم که گروههای عظیمی از اسیران را به بازارها وارد می کرد، همچنان منبع اساسی بردگی بشمار می رفت.

داد و ستد بردگان، عادی ترین شکل بازرگانی و پر سود ترین همه ی آنها بود.

سوداگران عمده ی گوشت انسانی بدنبال لژیونها راه می افتادند و فرماندهان نظامی در اردوگاههای اسیران جنگی برده ها را زیر نیزه مستقیماً به افراد می فروختند. همین سوداگران برده، اسیرانی را نیز در مرزهای امپراطوری می خریدند. این بردگان کسانی بودند که در جریان تاخت و تازها و یا جنگهای داخلی بین متحدان روم اسیر می شدند.

مجموع تعداد بردگان روم را نمی توان بطور دقیق تعیین کرد، ولی بسیاری از ثروتمندان تا بیست هزار برده داشتند. چنانکه سیسرون خطیب مشهور رومی به طنز می گوید: رمه های غلامان و گله های کنیزان در اختیار داشتند، برده داری آنچنان در تار و پود روم نفوذ کرد، که حتی بردگان متشخص خود نیز دارای بردگانی بودند.

شیوه های بهره کشی از بردگان

بهره کشی از نیروی کار برده در روم به منتها درجه ی پیشرفت خود رسید. رومیها برده را ابزار سخنگو می نامیدند و بدینسان آنها را از ابزار رَوزه کش و ابزار صامت متمایز می ساختند. از آنجا که اربابان رومی بیم داشتند که بر اثر مرگ، فرار یا نقص عضو این ابزار سخنگو را از دست بدهند، نه تنها در پی آن بودند که حداکثر، از آنها سود جوئی کنند، بلکه می کوشیدند تا در کوتاه ترین مهلت مخارج بدست آوردن آنها را نیز مستهلک سازند، نتیجه آنکه تا آخرین حد قدرت بدنی از بردگان کار می کشیدند.

این بهره کشی بیرحمانه بیش از همه بر بردگان کشاورزی که توده ی بردگان رومی را تشکیل می دادند، سنگینی می کرد. در آسیابها استوانه ی چوبین بگردن بردگان می افکندند که آنها بهنگام کار نتوانند مشتی آرد بدهان خود بریزند.

دیو دور درباره ی وضع بردگان معادن مصر می گوید:

نه بیماران، نه افراد معلول و نه زنان، بخاطر ضعف زنانه، از استراحت استفاده نمی کردند. همه بدون استثنار در زیر تازیانه و تا حد از پا در آمدن از فرط خستگی مجبور بکار بودند.

بدیهی است از بردگان جز از طریق استفاده از غیر انسانی ترین وسایل فشار و وحشت نمی شد کاری چنین توانفرسا توقع داشت، ضربات مشت که گاه دندان را بیرون می انداخت و یا چشم را بر می کند امری عادی بود.

نویسندگان قدیمی بارها از ترکه و تازیانه و نیز سوزاندن کف دست با آهن سرخ برای دزدان، داغ کردن زبان برای زبان درازها، بعنوان تنبیه بردگان یاد می کنند. آنهایی را که می گریختند، با آهن سرخی که نشانFGV بر آن بود، داغ می زدند. نافرمان ترین، یعنی بدترین بردگان یا در زندانهای زیر زمینی به زنجیر کشیده می شدند و یا برای چرخاندن سنگ آسیا و کار در معادن سنگ فرستاده می شدند و یا به صلیب کشیده می شدند.

برده در حقوق روم

در مجموعه ی قوانین روم می خوانیم: برده یک شخص (انسان) نیست.

کایوس (Caius) مشاور حقوقی روم این کلام را با دقت بیشتری بیان می کرد و می گفت: بردگان، حیوانات و اشیای دیگرو اولین حقوقدان مشهور روم این نکته را باز هم کوتاهتر بیان می کرد: برده یا دام دیگر.

حقوق روم، با این مقدمه ی اساسی، قبل از هر چیز، قدرت نا محدود ارباب را بر برده، که همچون یک شیئی یا یک دام بود، نتیجه گیری می کردو مرگ و زندگی برده در دست ارباب بود. بدینسان حقوق روم به برده داران این اختیار را می داد که با استفاده از تمام وسایل، بازدهی کار برده را، تا آخرین رمق، افزایش دهند. و بعد، این نتیجه بدست می آمد که ابتدائی ترین حقوق مدنی از برده سلب شده بود. حتی با آزاد شدن برده نام قبلی او از میان می رفت و لقبی تحقیر آمیز، شبیه آنچه به حیوانات داده می شد به او می دادند.

به علاوه حقوق روم برای برده حق ازدواج و خانواده نمی شناخت. غلامان و کنیزان خانگی بنا به ملاحظات اقتصاد خانه، مجبور بودند با یکدیگر هم بستر باشند.

کودکانی که از این طریق بوجود می آمدند جزء اموال ارباب مادر بودند و والدینشان هیچگونه حقی نسبت به آنها نداشتند.

قانون برای برده هیچگونه حق مالکیتی نیز نمی شناخت. ارباب همواره می توانست همه ی پس اندازهای او (حتی غلام خانگی) را بستاند. گاه ارباب دارائی مختصری، مثلاً ابزار دستی، در اختیار برده قرار میداد تاوی بتواند کار گاهی باز کند و در عین حال تمتع از قسمتی از در آمد ها را به وی واگذار می کرد. اما از آنجا که طبق نظریات حقوقدانان روم (پس انداز با اراده ی ارباب ایجاد می شد و یا از میان می رفت) ارباب می توانست در هر لحظه سهم برده را از در آمد، و هم چنین همه ی پس انداز را برداشت کند.

بدینسان، از قرن دوم پیش از میلاد، در امپراطوری روم جامعه ای بوجود آمد که در آن بردگی، بصورتی که تا آن زمان در جهان باستان ناشناخته بود، توسعه و تکامل یافت.

شورش های بردگان در روم[1]

تأسیس یک امپراطوری وسیع برده دار، با مناسبات اقتصادی و اجتماعی که از آن ناشی می شد، در آغاز قرن دوم پیش از میلاد، مجموعه ای از تناقضات حاد اجتماعی در روم

---

[1] تاریخ جهان باستان جلد سوم روم فصول ۵۳ و ۵۶ به اختصار

بوجود آورد نخستین و اساسی ترین آنها، تضاد میان بردگان و اربابان بود که بویژه پس از آغاز قرن، بعلت بکار بردن روز افزون نیروی کار برده، شدت یافته بود. نخستین شورش عمومی برده در سال ۱۹۸ ق — م صورت گرفت، در این شورش عده ی زیادی از بردگان به قتل رسیدند سپس در سالهای ۱۹۶ و ۱۸۵ ق — م شورشهای دیگری روی داد که همگی با قساوت بسیار شدیدی سرکوب شدند.

در سیسیل نخستین طغیان بردگان هفت سال یعنی از سال ۱۳۲ — ۱۳۸ ق — م بطول انجامید. این بزرگترین شورشی بود که تا آنزمان از طرف بردگان صورت گرفته بود و در آن بیش از ۲۰۰ هزار برده شرکت داشتند. آنها موفق به ایجاد حکومتی در سیسیل شدند اما سرانجام این شورش با شکست مواجهه شد و تنها در شهر انا پای تخت بردگان در سیسیل بیش از ۲۰ هزار برده کشته شدند.

دومین شورش بردگان در سیسیل در ۱۰۴ قبل از میلاد صورت گرفت و بیش از ۳ سال ادامه داشت.

این شورش نیز به شکست انجامید و شمار زیادی از بردگان بر صلیب یا در زیر شکنجه های دیگر جان سپردند، هزار تن از آنان به روم فرستاده شدند و در آنجا آنان را وا داشتند که در سیرک مانند گلدیاتور ها همدیگر را بکشند.

قیام اسپارتاکوس (۷۱ — ۷۳ ق — م)

قیام بردگان به رهبری اسپارتاکوس بزرگترین نهضت ضد برده داری است که در تاریخ روم بدان بر می خوریم. این جنبش سراسر ایتالیا را در بر گرفت، امپراطوری روم که طی سالیان دراز یکسره بر پایه ی برده داری بنیان یافته بود و کاملاً نیرومند بنظر می آمد با شورش سهمگین بردگان تکان خورد و به لرزه در آمد.

این شورش از طرف گلادیاتورهای مدرسه ی کاپو صورت گرفت و شورشیان قدیمی ایتالیا، تراکیه، و اقوام گالاتی (از اقوام آسیای صغیر) که به اسارت رومیان در آمده بودند و تجربه ی نظامی خود را حفظ کرده بودند به طرفدارای از اسپارتاکوس تراکیه ای بپاخواستند و چیزی نگذشت که اسپارتاکوس توانست سپاهی ۷۰ هزار نفری را تشکیل دهد. این قیام بعد از جنگهای فراوانی که روی داد بلاخره در سال ۷۳ ق — م به شکست انجامید و کراسوس سردار معروف رومی بیش از ۶ هزار برده را از کاپو تارم به صلیب آویخت. در

این شورش ده ها هزار تن از بردگان کشته شدند، بطوریکه کراسوس که خود مالک بزرگی بود برای بدست آوردن بردگان جدید دست به لشکر کشی به سوی ایران اشکانی زد.

قصاص قاتلان بردگان به دست توانای سورنای ایرانی [1]

(اولین شکست امپراطوری روم در اولین حمله اش به ایران)

کراسوس بعد از قتل عام بردگان برای جبران کمبود نیروی برده در سال ۵۳ ق — م راهی ایران شد. او با ۴۲ هزار نیروی جنگی خود فکر می کرد که می توانند ایرانیها را به بردگی بگیرد. وی با غرور تمام به سفیر ارد شاهنشاه ایران گفته بود که جواب پیغام شاهنشاه ایران را در سلوکیه (پای تخت اشکانی ها) خواهد داد. سفیر نیز در جواب گفت اگر در کف دست من موبروید تو هم روی سلوکیه را خواهی دید. ارتش ایران بفرماندهی سورنا سردار نامدار اشکانی از فرات گذشته خود را به خاک روم می رساند و با تاکتیک ویژه ای که بکار می برد رومیها را گرفتار می سازد. ایرانیها پیشقراولان ارتش رومی را تار و مار می کنند و فرمانده شان که پسر کراسوس بود را کشته سرش را بر نیز، کرده به استقبال کراسوس می روند. در این جنگ که در حرّان روی داد بیش از سی هزار تن از لشکریان رومی به هلاکت رسیدند و کراسوس آن سردار خونخوار تنها زمانی به اشتباه خود پی برد که ضربات شمشیر ایرانی را بر تن خود احساس کرد.

کشتار یهودیان

در طول تاریخ روم یهودیها بارها قتل عام شده اند چه موقعی که روم بت پرست بود و چه زمانی که مسیحیت بر روم حاکم شد. در این فصل به دو قتل عام بزرگ یهودیان در دوران روم بت پرست خلاصه وار نظری می کنیم تا این حقیقت که رومیها قبل از مسیحیت نیز هیچ نوع دینی بغیر از کیش رسمی خود را تحمل نمی کردند روشنتر شود.

---

[1] تاریخ ایران سرپرستی سایکس جلد اول ۴۶۹ تا ۴۷۵ به اختصار و تاریخ بزرگ جهان کارل گرینبرک جلد سوم ص ۸۴ تا ۹۱ به اختصار

جنگ یهود یه ۶۶ – ۷۰ م[1]

در سال ۶۶ تا ۷۰ میلادی جنگ سختی ما بین رومیها و یهودیها در فلسطین روی داد.
انگیزه ی این جنگ خراجهای بیسابقه ای بود که حاکم روم بزور از مردم می ستاند.
کار به جایی رسید که حاکم روم قسمتی از شهر بیت المقدس را به گردانی از سربازان رو می سپرد تا آنرا بغارت برند. رومیها سالها با یهودیها جنگیدند و بلاخره بعلت خیانت یکی از رهبران بر جسته ی یهودی در جلیله تدریجاً مقاومت یهودیها در هم شکسته شد. در این شورش هزاران یهودی به صلیب کشیده شدند و مساکن بسیار زیادی ویران شد. سرانجام در سال ۷۰ میلادی امپراطور روم[2] بیت المقدس را بعد از ۵ ماه محاصره اشغال کرد، معبد بزرگ آنرا آتش زد که در جریان آن نیم میلیون یهودی کشته شدند و کسانیکه زنده مانده بودند به بردگی در آمدند. تیتوس امپراطور وقت روم بیت المقدس را کاملاً خراب کرد. بدین ترتیب یهودیها قدرت خود را در فلسطین از دست دادند و کاملاً مطیع حکومت روم شدند.

دومین قتل عام بزرگ یهودیها[3]

آدرین امپراطور روم بیش از تراژان سلف خود یهودیان را تنبیه می کرد. او تا آنجا پیش رفت که بر پا کردن مراسم « شنبه » را ممنوع کرد و در بیت المقدس مهاجر نشین رومی آلیاکاپیتولینا را بنیان نهاد و معبد ژوپیتر را در محلی که پرستشگاه یهود در آن قرار داشت بر پا کرد. این امر شورش تازه ای برانگیخت که از شورش پیشین شدیدتر بود. در این شورش همه ی فلسطین برهبری سران فعال و شایسته ای مانند العازار روحانی و سیمون معروف به بار کوخبه (پسرستاره) که یهودیان او را چون مسیح فرستاده ی خدا برای رهایی « قوم برگزیده » می پنداشتند شرکت داشتند. این جنبش سه سال (۱۳۲ تا ۱۳۵ م) بطول انجامید. رومیان با همان شیوه ی سرکوب قبل یهودیان با پیشروی آرام و نابود ساختن همه ی آن چیز هائیکه بر سر راه خود می یافتند، این سرزمین نگون بخت را زیر سلطه ی دوباره ی خود در آوردند. فلسطین به صحرائی مبدل شد. بازماندگان یهود فقط اجازه داشتند که سالی

---

[1] تاریخ جهان باستان (روم) جلد سوم ۳۳۲ تا ۳۳۴ خلاصه شده

[2] تاریخ آلبر جلد دوم ص ۲۵۳

[3] تاریخ روم آلبر ماله جلد دوم ص ۲۶۳ و تاریخ جهان باستان جلد سوم ص ۳۵۹

یکبار از بیت المقدس دیدن کنند و هیچ یهودی حق نداشت که در آن شهر سکنی گزینند یا ملکی داشته باشد. بدین ترتیب یهود دیگر ملت محسوب نمی شدند و قومیت خود را از دست دادند. در این گیرودار یهودیها که تارومار شده بودند در چهار گوشه ی جهان پراکنده شدند و اینکه توانستند سنت دینی خود را حفظ کنند از عجایب روزگار است. یهودیها از آن زمان تا تشکیل اسرائیل بصورت پراکنده در سایر کشورها زندگی می کردند.[۱]

کشتار مسیحیان بدست بت پرستان رومی

از روزیکه مسیحیت بعنوان یک دین در روم ظهور کرد تا زمانیکه به دین رسمی حکومت روم تبدیل شد آزار و شکنجه و کشتار پیروان این دین به یک کار روزمره تبدیل شده بود، برای اینکه مطلب دراز و خسته کننده نشود به دو نمونه از کشتار مسیحیان اشاره میشود.

نخستین پیگرد مسیحیان [۲]

کشتار مسیحیان در زمان نرون (۵۴ – ۶۸ م) یکی از هولناکترین جنایتها در حق بشریت است. در سال ۶۴ م این امپراتور خونخوار در شهر رم برای خوشگذرانی خود و آرام نگه داشتن مردم روم آتش سوزی بزرگی را براه انداخت و گناه این آتش سوزی را متوجه مسیحیان ساخت وی با این بهانه به کشتار مسیحیان پرداخت. جمعی از آنها را مصلوب کرد، جمعی دیگر را در جامهٔ جانوران در سیرک ها به کام درندگان و سگ ها انداخت و برخی دیگر را در کیسه هایی که به قیر اندود کرده بودند زنده زنده می سوزاند تا باغهای نرون را در طی جشنهای شبانه روشن نگه دارند. در این واقعه بود که حواریون پطروس و پولس قدّیس شهید شدند.

مفسران مسیحی این حادثه را نخستین پیگرد مسیحیان می دانند.

---

[۱] تاریخ بزرگ جهان جلد سوم ص ۳۳۵

[۲] تاریخ جهان باستان جلد ۳ ص ۳۳۰ و تاریخ بزرگ جهان جلد سوم ص ۲۶۵

تعقیب بزرگ[1]

حکومت روم بر آن بود تا آئین مذهبی کهن را با تبلیغات فعالانه در مورد پرستش آفتاب تجدید کند و به آن جان تازه ای بخشد، دیوکلسین امپراتور روم (۳۰۵ – ۲۸۴ میلادی) نیز که در نظر داشت مقام قیصری را جامه ی الوهیت بپوشاند، تا آنجا که می توانست رهبری آئین پرستش ژوپیتر را ، که خود را پسر او می خواند، بدست گرفت.

به این جهت بود که در سال ۳۰۳ مسیحیان را بی رحمانه تحت تعقیب و شکنجه قرار داد، زیرا وجود آنها را که بنیان خدائی قدرت او را متزلزل می کردند، توهینی به مقام الوهیت خود می دانست.

بدین جهت وی در ۳۰۳ م فرمانی صادر کرد که طبق آن جمعیت ها ی مسیحی منحل، کلیساهای آنان ویران شده ونسخه های دستنویس انجیل به آتش افکنده شد. شمار زیادی از مسیحیان را که ثابت قدم بودند کشتند. گروهی بیشمار به بردگی گرفته شدند و زنان آنها به روسپی خانه ها فرستاده شدند. کسانیکه به معادن فرستاده شدند یک چشم شان را در می آوردند و با قطع پی زانوهای آنها را از کار می انداختند. همه ی مومنان مسیحی را با تهدید به شکنجه مجبور کردند برای بت های قدیمی قربانی کنند. این همان رویدادی است که در تاریخ مسیحیت تعقیب بزرگ خوانده میشود. همه ی مصیبت هایی که مسیحیان در زمان امپراطوران سابق بکرات دیده بودند در مقایسه با آن، در حقیقت بسیار ناچیز می نمود.

پیروزی مسیحیت بر بت پرستی[2]

گالِر که پرشورترین عامل این حوادث بود در سال ۳۱۱ میلادی وقتی که به جای دیوکلسین نشست دستور داد که عملیات بر ضد مسیحیان قطع گردد.

گویند وقتی که پزشکان از بهبودی حالش ناامید شدند به خدای مسیحیان ایمان آورد و به اشتباهات خود اعتراف نمود. بعد از وی قسطنطین در سال ۳۱۳ میلادی فرمان میلان را به پاس سپاسگزاری از پیروزی خود صادر کرد که بر طبق آن مسیحیت رسمیت یافت و کلیه اموال مصادره شده آنها وکلیساها به صاحبانشان بر گشت داده شد. وی در سال ۳۳۷م در بستر

---

[1] تاریخ جهان باستان جلد سوم ص ۴۰۹ – ۴۱۰ و تاریخ بزرگ جهان جلد سوم ص (۳۷۸ – ۳۷۹)

[2] تاریخ بزرگ جهان جلد سوم باختصار ص ۳۷۹ ۴۰۳

مرگ غسل تعمید را پذیرفت. او با ساختن شهر قسطنطنیه (استانبول کنونی) پای تخت روم را از شهر رم به آنجا منتقل کرد. در سال ۳۶۱ میلادی ژولین مرتد یگانه امپراتور روم شد و دشمنی خود را با مسیحیان آشکار نمود.طبق دستور او مسیحیان از تعلیم دیدن و دادن محروم شدند وی می خواست طی چند نسل مسیحیت را از روم براندازد. سال ۳۹۲ میلادی سال پیروزی کامل مسیحیت بر بت پرستی است. تئودوز که جانشین والنتینین (۳۹۲- ۳۷۵ م) شده بود دین مسیح را یگانه دین رسمی روم اعلام کرد. با رسمیت یافتن دین مسیحیت گلادیاتورها نیز بسته شدند و به این جنایت که قرنها ادامه داشت پایان داده شد. بعد از مرگ تئودوز امپراطوری روم بین دو پسرش تقسیم شد روم غربی به پای تختی شهر رم در ۴۷۵ میلادی منقرض شد، اما روم شرقی به پای تختی قسطنطنیه تا فتح آن بدست سلطان محمد فاتح عثمانی در سال ۱۴۵۳ میلادی دوام آورد.

چهره ی تاریخی امپراطوران روم

هیچ دوره ی سلطنتی مثل حکومت روم دوره ی ظلم وجور را بخود ندیده است.[۱]

نرون امپراطور روم (۶۸-۵۴ م) :[۲]

ای کاش تمام بشر فقط یک سر داشتند تا من آنرا با یک ضربت شمشیر قطع می کردم.

جنایات بیشمار نرون بر علیه بشریت بر کسی پوشیده نیست، کشتار مسیحیان و یهودیان تنها گوشه ها یی از جنایات او هستند.

تیبریوس (۳۷ – ۱۴ میلادی):[۳] ظهور و دعوت حضرت عیسی در زمان این امپراتور بود. شعار او این بود:

« مرا دشمن بدارید به شرط اینکه احترام بگذارید ».

وی بعد از آنکه راز سژان (Sejan) فرمانده ی مورد اطمینانش مبنی بر اینکه قصد نابودی امپراتور را در سر دارد بر ملا شد، او را به اتفاق تمام اعضای خانواده اش کشت و به قتل عامهای بیشمار دیگری دست زد. او کسانی که مورد بد گمانیش بودند را به عزلتگاه

---

[۱] روح القوانین منتسکیو ص ۱۹۴

[۲] همان منبع ص ۲۵۵

[۳] تاریخ جهان باستان جلد سوم ص ۳۱۶ و تاریخ بزرگ جهان جلد سوم ص ۲۳۶ و ۲۳۵

خود فرا می خواند و با شکنجه های وحشتناک می کشد. تی بر حتی به دختر بچه ها ی نابالغ هم رحم نمی کرد. آن ظالم دختران نابالغ را که طبق رسم رومیها نباید کشته می شدند با این راه حل که میر غضب قبل از کشتن به آنها تجاوز کند را می کشد.

گالیگولا (۴۱ – ۳۷ میلادی)[۱]: وی معروف به چکمه ی کوچک بود. شعارش این بود:

به من نفرت بورزید به شرط اینکه از من بترسید.

گالیگولا هیچ فرصتی را برای اینکه اثبات کند از هیچ جنایتی دریغ نمی ورزد از دست نمی داد. میدان های گلادیاتور را که از زمان تیبریوس بسته شده بودند باز کرده و اگر میزان به اصطلاح خطاکارانیکه توسط شیران دریده می شدند کم بودند دستور میداد تعدادی از تماشاگران را به جلوی شیرها بیفکنند،به همین خاطر مردم شهر رم او را بسیار دوست میداشتند.

کاراکّلا (۲۱۱ – ۲۱۷ م)[۲]: وی برادرش ژتا را در همان مهمانی که مادرش ترتیب داده بود تا دو برادر را آشتی دهد به قتل رساند و با دادن پول فراوان به افسران آنها را به خود وفادار نمود وسربازان با کشتن ۲۰ هزار تن به بهانه اینکه طرفداران ژتا بودند وفاداری خود را اعلام نمودند.

چهره ی امپراطوری روم در عصر طلایی اش[۳]

قرن دوم میلادی به عصر طلائی روم معروف است. در این قرن وسعت امپراطوری روم به حد اعلای خود رسید. مرزهای امپراطوری روم از اسکاتلند در شمال تا دلتای رود نیل در جنوب، و سواحل آتلانتیک در غرب تا نزدیکیهای خلیج فارس در شرق کشیده شده بود.

در این دوره، جامعه ی برده داری به حد اعلای تکامل خود رسیده بود. بیشتر زمینها وصنایع دستی، با اقتصاد بازاری ارتباط پیدا کرده وتجارت داخلی و خارجی نیز بسط یافته بود. در نتیجه برده داران می کوشیدند تا سر حد امکان از بردگان خود بهره کشی کنند و از به کار بستن حیوانی ترین شکل های استثمار نیز خودداری نمی کردند. زندگی بردگان بی

---

[۱] تاریخ بزرگ جهان جلد سوم ص ۲۴۲ تاریخ بزرگ جهان جلد ۲۴۵ و روح القوانین صلیبی ۳۵۲

[۲] جلد بزرگ جهان جلد سوم ص ۳۵۷

[۳] تاریخ مختصر جهان جلد اول ص ۱۲۸ و ۱۲۹

نهایت رقت آور بود.چنانچه مرتکب کوچکترین خلافی می شدند، در زندانهای مخصوص که در تمام زمین ها ساخته بودند محبوسشان می کردند، با پای زنجیر بسته از آنها کاری می کشیدند، شلاقشان می زدند و به مرگ محکومشان می کردند. بردگان را با توسل علنی به حکومت وحشت، به اطاعت وا می داشتند. یکبار، نجیب زاده ای بدست برده ای کشته شد. مطابق قانونی که در دوره ی اوگستوس به تصویب رسیده بود، تمام بردگان شهری آن نجیب زاده – که به ۴۰۰ نفر می رسیدند – به مرگ محکوم شدند. هر چند این احتمال وجود داشت که مردم خشمگین روم صدای اعتراضشان از این اقدام وحشیانه بلند شود، با وجود این حکم اجرا شد و تمام ۴۰۰ برده اعدام شدند. اما مردم عادی ایالات، در زیر فشارهای سهمگین روم له می شدند. زمینهای دهقانان محلی را می گرفتند و به مهاجرنشین های رومی می دادند و دهقانان را غالباً در اثر بدهی، به بردگی می گرفتند. از مردم ایالات، مالیات سنگین دریافت میشد. مصادره ی نظامی اموال نیز رایج بود. این عوامل بر روی هم، شالوده ی شورشهای بزرگ بعضی از ایالات مانند گل (فرانسه)، بریتانیا و آفریقا در قرن اول و فلسطین در قرن دوم می باشند.و اما امپراطوری روم در آن زمان به قدر کافی نیرومند بود و می توانست این جنبش ها را که تهدیدی برای قدرت متمرکز آن بشمار نمی رفتند سرکوب کند.

از طرف دیگر ایران در آخر دوران اشکانی بسر می برد و هرج و مرج ناشی از ضعف حکومت اشکانی باعث شده بود که دست جنایت کاران رومی در قلع و قمع مخالفین داخلی اش باز باشد. و رومیها با خاطری آسوده به بسط حکومت برده داری خود و تحکیم آن ادامه دهند.

در این دوره که به عصر طلایی روم مشهور است اختناق مذهبی به حد اعلای خود رسید و پیروان سایر ادیان شدیداًمورد ظلم و شکنجه و کشتار قرار می گرفتند. در همین دوران بود که اصحاب کهف ظهور نمودند و از دست خون آشامان رومی به غار کهف رفتند. چون همه ی نوشته های سایر ادیان در این دوره سوزانده می شد (بخصوص نوشته های مسیحی)به همین خاطر تاریخ دقیق ظهور اصحاب کهف روشن نیست.

گسترش مسیحیت در امپراطوری روم شرقی

قبل از تجزیه ی امپراطوری روم به دو بخش شرقی و غربی بعلت اینکه اکثریت اهالی امپراطوری را بت پرستان تشکیل می دادند حکومت روم جرأت نداشت که پذیرش مسیحیت را اجباری کند. از طرف دیگر رشد روز افزون مسیحیت و بی ارزش شدن اعتقادات پست بت پرستان حاکمان رومی را به تکاپو واداشت تا هر چه سریعتر چاره ای برای آینده ی امپراطوری خود بیندیشند. مسیحیت نیز آن مسیحیت قرن اول میلادی نبود که دینی خالص باشد بلکه نفوذ یهودیها بدرون جامعه ی مسیحی و برداشتهای گوناگون از آن، این دین الهی را به یکی از بهترین وسیله های ممکن برای مطیع کردن جامعه بدل کرده بود.

کنستانتین امپراطور روم که مردی خرافي و کم دانش بود، مشتاقانه در صدد بر آمد که مذهب را به تکیه و پشتیبان قدرت خود مبدل کند. هر چند امپراطوران قبلی روم بیرحمانه مسیحیان را تعقیب می کردند ولی اینک دیگر نابود ساختن مسیحیت نا ممکن بود. و کنستانتین به خوبی به این مسئله واقف بود بعلاوه در جریان جنگ داخلی ۱۸ ساله روم وی که حاکم سرزمینهای گل (فرانسه) بود برای همراه ساختن مسیحیان با خود و رسیدن به مقام امپراطوری روم فرمانهایی که دیوکلتین امپراطور روم علیه مسیحیان صادر می کرد را اجرا نمی کرد. همین مسئله باعث جانبداری مسیحیان از وی شد. و همین مساعدت مسیحیان باعث شد که وی در سال ۳۱۳ میلادی به یگانه امپراطور روم مبدل شود. وی دستور داد که همه ی خسارات وارد شده به مسیحیان جبران شود. گرایش او به مسیحیت کاملاً مصلحتی بود و اینکه وی در بستر مرگ در سال ۳۳۷ میلادی که مُرد، غسل تعمید را بجای آورد نشان دهنده ی این حقیقت است.[۱] بعد از وی تا روی کار آمدن تئودوز اول Theoclose (۳۹۵ – ۳۷۹ م)امپراطورانی که روی کار می آمدند روی هم رفته مانند سابق بر مسیحیان سخت گیری نکردند. با روی کار آمدن تئودوز اول دین مسیحیت برای همیشه دین رسمی امپراطوری اعلام شد. این امپراطور در بستر مرگ ترجیح داد که امپراطوری روم را بین دو پسر خرد سال خود تقسیم کند. وی آرکادیوس را به امپراطوری شرق و هونوریوس را به امپراطوری غرب منصوب کرده و بدین ترتیب بعد از مرگ تئودوز اول در سال ۳۹۵ میلادی امپراطوری روم به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد. امپراطوری روم غربی از همان اول با

[۱] تاریخ جهان باستان جلد سوم ص ۲۱۲ – ۲۱۱

کشمکش های داخلی که داشت به سرعت راه زوال را پیمود و با حمله ی هونها در سال ۴۷۶ میلادی منقرض شد. اما امپراطوری روم شرقی با مجبور کردن اتباع خود به پذیرش مسیحیت توانست نوعی وحدت مذهبی در جامعه اش بر قرار کند. بدین ترتیب با بقدرت رسیدن تئودوز اول (قسطنتنین اول) ورق به نفع مسیحیت و به ضرر سایر ادیان رومی مانند یهودیت و بت پرستی بر گشت و کشتار آنها تا نابودی کامل بت پرستی ادامه داشت.

یکی از متعصب ترین امپراطوران مسیحی روم که اقدامات او از علل اصلی قرون وسطا در اروپا شد ژوستی نین اول (۵۶۵ – ۵۱۹ م) بود.[۱] وی مرتدین را رنج بسیار داد و برای توبه آنها سه ماه ضرب الاجل معین کرد. مرتدین حق توقف در میان جامعه مسیحی نداشته و از امتیازات و حقوق سیاسی و مدنی بر خوردار نبودند. گوشه ایی نبود که از فشار ظلم و تعصب کشیشان ایندوره ایمن باشد. در زمان ژوستی نین پیروان مذاهب غیر عیسوی مانند مونتانیها – آریانها – بت پرستان – یهودیها آزادی مذهبی خود را از دست داده به مظالم و تضیقات بسیار دچار شده بودند. مونتانیها قتل عام میشوند و معابد و منازل آنها منهدم میشود بطوریکه چند قرن بعد خبری از آنها در تواریخ موجود نیست. بت پرستان که هنوز در یونان و آسیای صغیر بسیار زیاد بودند در خفیه مراسم آیینی خود را بجا می آوردند. ژوستی نین برای آنها دستوری بدین مضمون صادر کرد: غسل تعمید یا مرگ و اجرای آنرا به کشیش بزرگی محول کرد. این کشیش با اختیارات تامه عده بسیاری از اشراف و فضلا و حکما را در داخل و خارج در بار قیصر و در مرکز ولایات تحت محاکمه در آورد. وی کلیه کتابهای بت پرستان را سوزاند.

در همین زمان بود که سیل علمای رومی به ایران انوشیروان سرازیر شد. بدین ترتیب در فریکیه ولیدیه و سایر جاها هفتاد هزار بت پرست به مذهب مسیح داخل شدند نود و شش کلیسا و وسایل زندگی برای آنها تدارک دیده شد. آریانها با دادن مال بسیار زیاد از تعصب خشک مسیحی نجات می یابند. در میان یهودیها بیش از ۲۰ هزار نفر از فرقه سامریه قتل عام میشوند. همان عده اسیر و بقیه آنها به جاهای دیگر فرار می کنند. مساکن و آبادیهای آنها با خاک یکسان گردید. قبل از این تصفیه مذهبی، قبلاً در دهه های آخر قرن چهارم میلادی بت پرستان تحت تعقیب قرار گرفته بودند و بخصوص در مصر بدستور تئوفیلوس پطرس اسکندریه در سال ۳۸۹ میلادی معبد سراپیس و کتابخانه ی موجود در اسکندریه سوزانده

---

[۱] تاریخ عمومی قرون وسطی شیبانی جلد دوم ص ۲۷ – ۲۵ و تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم

شد و هیچ کتابی از آتش تعصب صلیبی بر کنار نماند. بطریق اسکندریه هیپانی فیلسوف مشهور مصری را نیز اعدام کرد. بدین ترتیب در سالهای پایانی قرن ششم میلادی اکثریت جمعیت روم شرقی اجباراً مسیحی می شوند.

فرقه های مسیحی تا ظهور اسلام و جنگهای مذهبی آنها [1]

دین حضرت عیسی خیلی زود تحریف شد و از همان قرن اول میلادی بت پرستی بدرون آن راه یافت. گذشت زمان دامنه ی اختلافات را زیاد کرد و مذاهب گوناگونی ایجاد شد که مهمترین آنها تا ظهور اسلام بشرح زیر می باشد.

۱- **نسطوری:** مؤسس این مذهب شخصی بنام نسطوریوس بود که در ۴۲۸م به مسند بطریقی قسطنطنیه رسید. وی از متعصب ترین مسیحیها بود که در روز پنجم جلوس به کرسی بطریقی دستور قتل عام اریانها را در قسطنطنیه صادر نمود. ولی بر خلاف بطریق سیریل که از الوهیت مسیح دم می زد و صفت لاهوتی را وسیله ی استحکام خود می دانست، معتقد بود که طبیعت آدمی مسیح کاملاً از طبیعت الوهیت وی ممتایزاست وی بر این عقیده ی مسیحیان که مریم مادر خدا است سخت تاخت. همین امر باعث شد که او را در سال ۴۳۱ م در شورای کشیشان در ایفِس از بطریقی انداخته و بقیه عمرش را در شداید بگذارند.

یعقوبیها: این فرقه به ژاکوبیت نیز معروف است. آنها شدیداً رهبانی هستند و به لاهوتی (آسمانی) و ناسوتی (زمینی) بودن حضرت مسیح و جدا نبودن ایندو صفت از هم عقیده دارند مجموعاً سه فرقه اند:

یعقوبیها ی سوریه – قبطیان مصر – حبشیان اتیوپی (در اواسط قرن چهارم میلادی توسط مبلغین مصری مسیحی شدند.) این اسامی به خاطر اختلاف زبان و ملیت است. یعقوبیها در سال ۵ نوبت روزه می گیرند. از خوردن گوشت – ماهی – تخم مرغ و روغن خود داری می کنند.

ارمنیها: ارمنیها توسط یک روحانی بنام گرگوار (۲۵۷ – ۳۳۱ م) به دین مسیح داخل شدند بهمین خاطر آنها را گرگواری نیز می نامند. آنها از لحاظ مذهبی از یوتیکیس Eutyches (معاصر نسطوری) الهام می گیرند، معتقدند عیسی مسیح بوجود آمده است نه بطریق تولد بلکه بطریق نور از آفتاب، مسیح در صورت آدمی شکلی بوده است بدون جسم

---

[1] تاریخ قرون وسطا جلد دوم شیبانی خلاصه شده از صفحه ی ۱۳ تا ۵۰

و جسمی داشته فنا ناپذیر، ماسح بوده است نه ممسوح، یعقوبیها ارمنیها، را گروه مشبهه و تشبیه پرست، ارمنیها یعقوبیها را گروه ضاله و این هر دو گروه نسطوریها را ناسوتی و آدم پرست نامیده اند.

مارونیها: بنیانگذار این فرقه راهبی بنام مارون بوده است، معتقد به اراده و مشیت خداوندی مسیح (وحدت اراده مسیح = مونوتلیزم) هستند. این فرقه در دوره ی حکومت هر قل بوجود آمد.

آبانیسم یا آئین کشیش (۲۵۶ – ۳۳۶ م): بدعت او در باب تثلیث است. می گفت خداوند قبل از خلقت کائنات فرزند خود عیسی را به وجود آورد ولی نه عیسی با پدر برابر است و نه مانند او ابدی است.

مونوفیزیسم یا وحدت طبیعت مسیح: دارای ۲ فرقه ی فنایی و بقایی است:

فنایی: جسد مسیح فناپذیر است.

بقایی: جسد مسیح فنا نا پذیر است.

کاتولیک: این فرقه بسیار قدیم است و از با نفوذ ترین فرقه مسیحی در جهان می باشد که معتقد به رهبری واحد پاپ است در حال حاضر مرکز آن شهر واتیکان در داخل شهر رم پای تخت ایتالیا می باشد. این فرقه را ملکائی نیز می نامند.

در بین این فرقه های مذهبی زد و خورد شدیدی وجود داشت.

و روم هر چند گاهی از یکی از آنها حمایت می کرد و آنها را به جان همدیگر می انداخت.

در اواسط نیمه ی دوم قرن ششم میلادی آپولینر Apollinaire بطریق اسکندریه دستور داد تا مخالفین مذهبی را سرکوب کنند. طی آن واقعه بیش از دویست هزار نفر کشته شدند، آزادی مذهبی ملغی می شود و کلیسا ها به ملکائی ها (نامی که در مصر کاتولیکها را با آن می خواندند) واگذار می شود. بعد از آن قبطی های مصر با برادران دینی خود در سوریه تشکیل فرقه ی یعقوبی را دادند. صدها هزار تن از مسیحیان یعقوبی و نسطوری توسط ژوستی نین و هر قل قتل عام می شوند و بیش از سیصد هزار تن از یعقوبیها و نسطوریها به ایران پناهنده می شوند قسمی که کلیسای نسطوری را کلیسای ایرانی می نامیدند. همین ظلم و تعدی یونانیان به سایر فرق مسیحی بخصوص در مصر باعث شد که مصریها دین اسلام را با آغوش باز پذیرا شوند.

ظهور اسلام و پایان حکومت روم در بسیاری از مناطق نتیجه ی خون آشنامی رومیها بود عمر و بن عاص سردار رشید اسلام نگذاشت که مردم مصر غارت شوند وی بر آنها جزیه مقرر کرد. این مالیات فقط شامل کسانی می شد که در دین خود می ماندند و به سربازی گرفته نمی شدند. پیرمردان، زنان و کودکان از پرداخت هر گونه مالیاتی معاف بودند. هم چنین عمر و پیروان مذهب وحدت طبیعت را از گرفتن انتقام از سایر فرق مسیحی که بارها هم مذهبانشان را قتل عام کرده بودند باز داشت و بر خلاف رسم فاتحان نه تنها فرق مختلف را بجان یکدیگر نینداخت، بلکه آزادی مذهبی را برای همه ی مردم مصر اعلام کرد. آبادانی مصر و ساختن شهرهای فسطاط و قاهره از جمله کارهای عمرانی این سردار اسلام در مصر می باشد.[1]

در سوریه نیز این مسیحیان محلی بودند که مسلمین را به شهرهای خود راه دادند تا از ظلم رومیها نجات یابند.

اسپانیای مسلمان

اسپانیا که تا دو قرن در مقابل روم سر تسلیم فرود نیاورد فقط در عرض چند ماه به تصرف مسلمین در آمد. ویل دورانت در این باره می نویسد:[2] در حکومت ویزیگوتها (یکی از قبیله های ژرمن) استثمار مردم به دست زرنگان و نیرومندان و شاهزادگان و روحانیان شدیداً اعمال می شد. ثروت در دست عده ی کمی بود. بینوایان و یهودیان کسانی بودند که با آمدن مورها (نامی که در اسپانیا به مسلمانان داده بودند) از فقر و تعقیب مذهبی رهایی یافتند. در سال ۷۰۸ م پس از مرگ پادشاه ویتیتا،اشراف از دادن تاج و تخت به فرزندان او خود داری و آنرا به رودریک دادند. پسران ویتیتابه افریقا گریخته از مسلمانان کمک می خواهند و چون مسلمانان اسپانیا را کشوری پرنفاق و تقریباً بیدفاع یافتند در سال ۷۱۱ م به آن حمله کرده رو در یک را در سواحل دریاچه ی خاندا در ایالت کادیث شکست داده و در حین نبرد قسمتی از نیروهای ویزیگوتها به مسلمانان می پیوندند. مسلمانان با استقبال بسیاری از اهالی شهرها که دروازه های شهر خود را داوطلبانه به روی آنها باز می کنند مواجهه می شوند. موسی سردار اسلام در سال ۷۱۳ م در پای تخت ویزیگوتها مستقر شده و اسپانیا را

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۳۶۱ – ۳۶۰

[2] همان منبع ص ۱۲۰ تا ۱۲۱

ملک رسول خدا و خلیفه ی اموی اعلام می کند. مسلمانان تمدنی را در اسپانیا بوجود آوردند که از شگفتیهای جهان می باشد.

فرو پاشی روم غربی [1]

امپراطوری روم غربی که توسط هونوریوس پسر تئودوز از پیکره ی امپراطوری واحد روم تجزیه شد خیلی زود راه سقوط را در پیش گرفت. ظلم و تعدی و فساد لجام گسیخته این امپراطوری بزرگ که بر قسمت اعظم اروپا فرمانروایی می کرد زمینه ی فروپاشی آنرا فراهم کرد.

حمله ی هونها به اروپا یکی دیگر از عوامل فروپاشی روم غربی بود. در سال ۴۳۳ میلادی آتیلا که اروپائیان وی را بلای آسمانی می خواندند به پادشاهی هونها رسید. آتیلا در ۴۴۴ م مقتدرترین شاه اروپا شد. وی در سال ۴۴۱ م از دانوب گرفته تا قسطنطنیه پای تخت روم شرقی را خراجگذار خود کرد. در ۴۴۷ م تراکیا و جنوب روسیه را غارت و هفتاد شهر را به کلی نابود کرد. در ۴۵۱ م با نیم میلیون سپاهی در دشتهای کاتالونیا نزدیک شامپانی با رومیان جنگید که طی آن بیش از ۱۶۲ هزار نفر کشته شدند. در این جنگ آتیلا شکست خورد و عقب نشینی کرد. وی در سال بعد باز به شهر رم هجوم آورد با آنکه راه رم باز بود ولی آتیلا به رم حمله نکرد و از راهیکه آمده بود برگشت و این معمایی حل نشدنی است. یکسال بعد آتیلا به دست همسرش که او را بزور به زنی گرفته بود کشته شد.

در سال ۴۵۵ م نیروی دریائی و اندالها بمدت ۲ هفته شهر رم را مورد غارت قرار دادند و بدین ترتیب امپراطوری رم غربی در سال ۴۷۶ م سقوط کرد و امپراطوری روم شرقی که همواره مدعی مالکیت ایتالیا بود، در اواخر قرن پنجم بعد از فرو پاشی روم غربی به ایتالیا حمله برده و حکومت را بدست می گیرد ولی بعد از مرگ سردار روم شرقی بنام تئودوریک کبیر، ایتالیا دوباره دچار هرج و مرج می شود و برنده ی اصلی این هرج و مرج و فرو پاشی روم غربی دستگاه روحانیت رم بود.

پاپها بعلت آنکه توانستند شهر رم را تا حدی از غارت و کشتار حفظ کنند به پناهگاهی برای مردم شهر مبدل شدند و از این زمان بود که پاپها بسرعت علاوه بر مقام دینی به مقام دنیوی نیز رسیدند و تدریجاً سلطه ی خود را در اروپا گسترش دادند.

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۵۰ تا ۵۳ و تاریخ بزرگ جهان جلد سوم ص ۴۵۳ تا ۴۶۸

امپراطوری روم شرقی[۱]

امپراطوری روم شرقی که به بیزانس (نام قدیمی قسطنطنیه) نیز معروف است دارای ۵ دوره تاریخی می باشد:

۱- رنسانس یا دوره تجدید عهد یونانی (۳۹ تا ۷۱۶ میلادی)

۲- دوره ی نیرومندی نسبی (۷۱۶ تا ۱۰۵ میلادی)

۳- دوره انحطاط (۱۰۵۷ تا۱۲۰۴ میلادی)

۴- دوره ی استیلای لاتینی ها – جنگ چهارم صلیبی (۱۲۰۴ تا۱۲۶۱ میلادی)

۵- دوره ی انقراض تدریجی (۱۲۶۱ تا ۱۴۵۳ میلادی)[۲]

برخی از وقایع تکان دهنده ی دیگر در امپراطوری روم شرقی عبارتند از:

جنگ یرموک: این جنگ که بزرگترین جنگ بین رومیها و مسلمانان بود در سال ۶۳۴ میلادی در ساحل رود یرموک در اردن فعلی در گرفت طی آن سپاه ۲۴۰ هزار نفری رومی با سردارانی بسیار لایق مانند فیلیق (همان کسی که بیت المقدس را از خسرو پرویز پادشاه ساسانی باز پس گرفته بود) شکست فاحشی از ارتش اسلام خوردند و برای همیشه دست رومیها از شام و مصر قطع شد. هراکلیوس قیصر روم همان کسی که صدها هزار تن از مردمان مصر و سوریه را قتل عام کرده بود هنگام عقب نشینی از سوریه با حسرت به پشت سر خود نگاه کرده می گوید: سرزمینی خوبی بود اما برای دشمن

جنگ ملاز گرد:[۳]

این جنگ در سال ۱۰۷۱ میلادی بین سلطان آلب ارسلان سلجوقی و رومانوس چهارم امپراطور وقت روم شرقی روی داد. امپراطور خود پسند روم با یکصد هزار سپاه از نژادهای مختلف و کم انضباط در نزدیکی ملاز گرد ارمنستان آهنگ جنگ با آلب ارسلان می کند. سلطان سلجوقی صلحی خردمندانه پیشنهاد کرد، اما امپراطور این پیشنهاد را با اهانت رد کرد، و بین طرفین جنگ رخ داد. سلطان سلجوقی که بیش از پانزده هزار سپاهی نداشت با شجاعت تحسین انگیزی سپاه روم را شکست داده و امپراطور را اسیر می کند. وقتی رومانوس را نزد سلطان بردند. آلب ارسلان از او پرسید اگر بخت با سپاهت یار شده بود با

---

[۱] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۵۰ تا ۵۳ و تاریخ بزرگ جهان جلد سوم ص ۴۵۳ تا ۴۶۸

[۲] تاریخ قرون وسطی جلد دوم شیبانی ص ۳۲۵

[۳] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد ۴ ص ۳۹۳ و ۳۹۴

من چگونه رفتار می کردی؟ رومانوس گفت « تازیانه ی زیاد به تنت می زدم». ولی سلطان سلجوقی با او رفتاری نکو کرد، و چون او وعده داد که به باز خرید خود مال فراوان خواهد داد، آزادش کرد و اجازه داد به دیار خویش باز گردد و هدیه های گران قیمت بدو بخشید.

آلبرماله درباره ی روم شرقی می نویسد:[1] تاریخ امپراطوری روم شرقی که تا ۱۴۵۳ م یعنی زمان تصرف قسطنطنیه بدست ترکان عثمانی دوام یافت بصورت انحطاط تدریجی ظاهر می شود. چنانکه فساد اخلاقی مردم و انقلابات خونین درباری و مشاجرات بچه گانهٔ زمامداران آن مورد نکوهش می باشد.

این امپراطوری که بعد از ظهور اسلام بشدت تضعیف و کوچک شده بود هیچگاه از داعیه خود مبنی بر حکومت تمام روم دست بر نداشت و هر چند بپاس سنن قدیمه باز عنوان امپراطوری روم داشت ولی در واقع دولت مزبور امپراطوری یونانی بیش نبود خاکش بحدی نقصان یافت که تقریباً جز ممالك یونان و یونانی شده مانند مقدونیه و تراس و آسیای صغیر جای دیگر نداشت و زبان رسمی آن نیز بجای زبان لاتین زبان یونانی شد. اختلاف بین کلیسای واتیکان و قسطنطنیه در سال ۱۰۵۴ میلادی منجر به جدایی آندو از همدیگر شد که از آنزمان به بعد کلیسای روم شرقی کلیسای ارتدوکس خوانده می شود. ارباب مناصب کشوری و لشکری القاب و عناوین بونانی از قبیل فرمانده ی نظامی و والی انتخاب کردند و حتی امپراطور نیز بازیلوس نامیده شد که بیونانی به معنی شاه است. امپراطوری یونانی شده ی روم در نتیجه ی مشاجرات مذهبی و انقلابات درباری و نظامی همیشه مغشوش بوده و تاریخی پر از بلوا و شورش و غصب و آدم کشی داشت و دوران تمام ملوك آن بموضع خون آلود وقت آوری به پایان آمده مثلاً در ۶۹۵ م بلوائی بر خاسته ژوستی نین دوم را سر نگون و مثله کرده تبعید نمودند و دو نفر پیاپی به تخت نشستند لیکن پس از ده سال باز ژوستی نین پیدا شده زمام امور را بدست گرفت و چون به تماشاخانه رفت پای بگردن دو رقیب خود گذاشت و بعد آنها را بعقوبت رسانید این دولت نهصد سال ایستادگی کرد و گاهی هم بر دشمنانی که از هر طرف بوی حمله می کردند دست می یافت، سپاه عرب و بلغار و روسی مکرر تا پای دیوار های قسطنطنیه پیش رفتند ولی مدافعین آن شهر با آتش یونانی (مایع مشتعلی که تا مدتها فقط منحصر به امپراطوری روم شرقی بود) مهاجمین را پس می نشاندند.

---

[1] تاریخ آلبر ماله جلد چهارم ص ۵۵ و ۵۶

امپراطوری یونان چون در وسط اروپای جهل قرار داشت در طی مدتی متمادی کانون اصلی تمدن اروپایی شمرده می شد و بوسیله داعیان و هنرمندان و ادبا ومردمان مدبر خود مرّبی اقوام اروپای شرقی یعنی صرب و بلغار و روس گردید.

شکل گیری اروپا

اوضاع اروپا در قرن پنجم بکلی بهم ریخته بود. امپراطوری روم غربی کاملاً تضعیف شده بود و بلاخره بر اثر هجوم اقوام ژرمن در سال ۴۷۶ م سقوط کرد.

بدین ترتیب اروپا وضعی کاملاً آشفته بخود گرفت. قبل از آن با هجوم هونها بسیاری از مناطق اروپا دسنخوش قتل و غارت شده بود.

هونها از قفقاز تا رود رن و از رود دانوب تا شمال آلمان و لهستان را تصاحب کردند.

اقوامی اروپا را دوبار در قرن پنجم میلادی مورد تاخت وتاز قرار دادند یعنی هونها و ژرمنها، در تواریخ اروپایی بنام اقوام وحشی معروفند و همان ها هستند که با تسلط بر اروپا، دنیای تازه ای را در این سرزمین بوجود آوردند.

هونها:[۱] احتمالاً از نژاد مغولها می باشند. قیافه ی آنان هراس انگیز بود به محض تولد پسرانشان گونه های آنها را عمیقاً میشکافتند تا ریشه ی ریش را از آن برکنند.

خپل و پر قدرت، گردنی ستبر ومنظره ای وحشت انگیز داشتند. از نظر جسمانی سخت و استوار بودند نه به آتش نیاز داشتند و نه به پختن غذا، چرا که غذای آنها عبارت بود. از ریشه ی گیاهان و گوشت خام.

هونها بعد از شکست دادن اقوام گوتی در اروپا در سال ۴۳۸ م آتیلا معروف به بلیه ی آسمانی را به پادشاهی خود بر می گزینند و بدین ترتیب از بیابان گردی تدریجاً به یکجانشینی عادت کردند. با شکست آتیلا در جنگ کاتالونی در دشت پهناور شامپانی وی عقب نشینی کرده و به روم هجوم می برد ولی با آنکه راه روم باز بود آتیلا به دلایل نامعلومی بر می گردد و بدست همسرش که بزور او را به زنی گرفته بود کشته میشود بدین ترتیب هجوم هونها متوقف میشود.

هونها در مناطقی مانند مجارستان سکنی می گزینند و از آن تاریخ به بعد اروپایی می شوند.

---

[۱] تاریخ بزرگ جهان جلد سوم ص ۴۶۷

ژرمنها:[1] اقوام ژرمنی بعداز هونها به اروپا حمله ور شدند. چهار قبیله بزرگ ژرمن عبارت بودند از ۱- فرانک ۲- گوت ۳- بورگونی ۴- ویزیگوت هر کدام از این قبایل قسمتهایی از اروپا را تحت سیطره خود می گیرند.

ژرمنها مردمی بودند که جنگ و خونریزی را بر سایر کارها ترجیح میدادند و محال بود چیزی را که بتوانند بوسیله ی خونریزی بدست آوردند با کار تحصیل نمایند.

و همین قوم برده داری را بخصوص در فرانسه بسیار گسترش دادند. وقتی سلاطین ژرمن جایی را مورد حمله قرار می دادند نه تنها طلا و نقره و اثاثیه و لباس را می بردند، بلکه مردها و زنان و کودکان را نیز بین خود تقسیم می کردند.

برای شناخت روحیات اقوام تشکیل دهنده اروپا تاریخ فرانسه راهنمای بسیار خوبی است. این تاریخ نشان میدهد چقدر پدرها و پسرها و برادرها و برادرزاده ها برای تخت و تاج سلطنت با هم جنگیدند و در تمام این جنگها هستی و لشکریان طرف مغلوب برده میشدند. به این جهت رفته رفته بردگی طوری در فرانسه شیوع یافت که نظیر آنرا در هیچیک از کشورهای قدیم مشاهده نمی کنیم. در هر یک از این فتوحات و غلبه ها اموال و افراد مغلوب به یغماو بردگی برده می شد و تقسیم می گردید. مدت چندین قرن این رسم در تمام مظفریات جاری بود در نتیجه بردگی و فئودالیسم در فرانسه ریشه کرد و عمومیت یافت. بعنوان مثال کلویس بنیانگذار حکومت سلطنتی در فرانسه نخستین رئیس قبیله ی فرانکها بود که فرانکها را برای تسخیر اراضی به خاک گل (فرانسه امروزی) کشانیده و چون به اطرافیان خود اراضی بسیار میداد هواخواهان او زیاد تر از سایر رؤسا شدند. کلویس میترسید مبادا فرانکها پادشاه دیگری را بجای او انتخاب کنند بدین جهت تمام رقیبان را به قتل رسانید و سپس رسم کشتن و از بین بردن رقیبان در خاندان او بر قرار شد، طوریکه برادران بر علیه برادران حتی پدران بر علیه پسران خود سوء قصد می نمودند تااراضی آنها را تصرف کنند.

قوم نورمان:

قوم نورمان که در دانمارک و شبه جزیره ی اسکاندیناوی (سوئد و نروژ و فلانلد امروزی) جای داشت شاخه ای از نژاد ژرمن بود و همه جا بدزدی دریایی روزگار می گذرانیدند چنانکه قبل از آنها اقوام آنگل و ساکسون همین کار را می کردند. نورمانها ظرف چهل سال (۸۴۵ تا ۸۸۵ میلادی) چهار بار تا پاریس پیش رفتند. و بدین ترتیب هزاران کس

---

[1] روح القوانین منتسکیو ص ۸۸۵ – ۸۹۴

از این قوم در فرانسه جای گرفتند در سال ۹۱۱ م رئیس نور ماندیهای فرانسه رلن RoLLom با قبول پیشنهاد شارل لوسمپل پادشاه وقت فرانسه مبنی بر اینکه اگر مسیحی شده و قومش را نیز مسیحی کند مناطق تحت کنترل را با لقب والی بنام او خواهد کرد و بعلاوه دخترش را نیز به او خواهد داد، نورماندیها مسیحی شدند.[1]

وایکینگها:[2]

وایکینگ از کلمه ی ویک مشتق شده است که به معنی خلیج کوچک می باشد. جایی که آنها در آنجا پنهان میشدند و کشتیها را مورد غارت قرار میدادند.

وایکینگها از اخلاف نورماندیها هستند و اسم سلاطین دریاها را به خود داده بودند. در حقیقت وایکینگ ها همان اسلاف مردمان نروژ فنلاند و دانمارک بودند.

این قوم مناطق بسیاری را مورد تاخت و تار قرار داد. یکی از وایکینگها بنام روریک مؤسس واقعی دولت روسیه می باشد وی در حدود سال ۸۶۲ م به روسیه رفت و در نوگوراد دولتی تأسیس کرد که اساس دولت روسیه شد. از پشت او پادشاهان تا ۱۵۹۸ م بر روسیه سلطنت کردند.

وایکینگ ها بر این عقیده بودند: بهترین مال از منقول و غیر منقول مالی است که از مردم بضرب شمشیر و با خونریزی و بزور و بازو به چپاول و غارت بدست آید.

عصر وایکینگها از ۷۰۰ میلادی شروع و در ۱۱۸۹ میلادی خاتمه می یابد طی این چند قرن آنها فجایع بیشماری را در اروپا بوجود آوردند. آنها تا پاریس و اسپانیا حتی اشبیلیه مسلمان را هم مورد تاخت و تاز و غارت قرار دادند.

در سال ۹۱۱ م نورماندیها (وایکینگ ها) هدایای شارل اصلع شاه فرانسه را پذیرفته و دین مسیح را قبول کردند اما دیگر وایکینگ ها با جان و دل از سرزمین خود دفاع کردند (از آن تاریخ به بعد این منطقه در فرانسه نورماندی خوانده شده است).

در ۱۰۶۶ انگلستان به تصرف وایکینگها در می آید و در پایان قرن ۱۱ م آنها جنوب ایتالیا و سیسیل را تسخیر کردند.

در ۱۰۰۲ م آتل رد نوه ی پسری آلفرد کبیر دستور قتل عام وایکینگها را صادر کرد قبل از او پدر بزرگش آلفرد کبیر در ۸۷۱ م شکست سختی به وایکینگها وارد کرده بود.

---

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۱۴۶ – ۱۴۹ باختصار

[2] تاریخ قرون وسطا شیبانی ص ۲۸۰ تا ۲۸۷ و تاریخ بزرگ جهان جلد چهارم ص ۱۳۱ تا ۱۴۳ باختصار

حکومت سلسله ی نرماندها در ایتالیا و سیسیل و سالرن در سال ۱۰۱۶ میلادی توسط شوالیه های برگشتی از زیارت بیت المقدس از خطر سقوط توسط مسلمانان نجات می یابد و در نتیجه وایکینگها به جنوب ایتالیا و سرزمین های دورتر روانه میشوند به این ترتیب قدرت نرماندی ایتالیا بوجود می آیدو از حاکمان مشهور این سلسله ی نرماندی در ایتالیا روبر ملقب به جسور بود که به کمک برادرش گیسکار (به معنی حیله گر) به تأسیس کشوری پرداختند. در حوالی ۱۰۷۰ م تمامی جنوب ایتالیا در تصرف نرماندیها بود آنها تدریجاً سیسیل را در ۱۰۶۰ و پالرمورا در ۱۰۷۲ تصرف کردند. همین دو برادر بودند که باعث فرار امپراطور آلمان هانری چهارم از ایتالیا شدند. که بحث آن در منازعه پاپ و قیصر خواهد آمد. حکومت نرمانها در انگلیس تا ۱۱۸۹ م دوام آورد.

اقوام انگلوساکسون: [۱]

در آغاز قرن پنجم میلادی چون سپاهیان رومی بخاک گل (فرانسه) باز گشته جزیره ی بریتانیا را تخلیه کردند طوایفی از اقوام ژرمن که ساکسون و آنگل (بمعنی فرشته) نام داشتند و اصلشان از ناحیه اِلب بود (در دریا بدزدی می پرداختند و مدتهای مدیدی بود که سواحل دریای شمال را غارت می کردند) به آن جزیره حمله بردند.

قوم بریتانیا که سکنه ی بومی جزیره ی مزبور را تشکیل میداد بسختی از خود دفاع کرد ولی طی زد و خوردهای زیادی که اتفاق افتاد بلاخره شکست خورد و بکوه های شمال جزیره پناه برد. بدین ترتیب آنگلوساکسونها صاحب بریتانیا شده اسم خود را به آن کشور دادند از آن زمان به بعد بریتانیا را انگلیس خوانده اند.

بولس رسول: [۲]

بولس مردی یهودی بود که بعد از حضرت عیسی با مسیحیان دشمنی و جنگ زیادی کرد. وی مردی بود جنگجو که لشکر و سپاهی زیاد از یهود در اختیار خود داشت وعده ی زیادی از مسیحیان را بخاک و خون کشید، وقتی دید با کشت و کشتار نمی تواند پیشرفت مسیحیت را متوقف کند با خود فکر کرد بهتر است که با مسیحیان مکری بکنیم که دینشان را تباه سازد. لذا تنها رهسپار قسطنطنیه شد وقتی نزدیک شهر رسید یک طرف روی خود را سیاه کرد و خود را از اسب به زمین افکند، وقتی مردم او را بر آن حال دیدند گفتند تو

---

[۱] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۸۴ تا ۸۵

[۲] چند قصه از چند سوره ی قرآن ابوبکر عتیق نیشابوری ص ۹۹ تا ۱۰۱

کیستی؟ گفت: من بولس ام. (_ رومیها آوازه ی مسیحی کشی او را شنیده بودند) گفتند: چه اتفاقی افتاده است! بولس گفت: می آمدم بجنگ شما که عیسی از هوافرود آمد بمن حمله کرد و گفت تا کی قوم مرا می رنجانی، به من طپنچه ای زد از اسب به زمین افتادم و من به دست او توبه کردم مسیحی شدم. رومیها شهر را بیاراستند و بزرگشان خود با جماعت بسیاری به استقبال او رفتند. وقتی وی را به شهر آوردند به کنیسه ی العلیا رفت و آن کنیسه ای بود که مسیحیان آنرا بسیار بزرگ و ارجمند می دانستند همچنانکه اعراب کعبه را، کسی را به آنجا راه نمی دادند.

تصاویر حضرت عیسی را در آنجا گذاشته بودند مزین به زیور آلات فراوان بولس گفت: من می خواهم که عیسی را در اینجا بسزا بپرستم یک سال در آنجا معتکف بود و با کس سخن نگفت ادعا می کرد که با عیسی ۷ همراز است. همه ی مردم آرزومند بودند که با ایشان سخن بگوید و پندی دهد. چون یکسال گذشت از کنیسه بیرون آمد و گفت ای مردم جمع شوید که با شما حرف دارم. مردم جمع شدند کرسی زرین گذاشتند، وی بیرون آمد و بر آن کرسی نشست. خلق از دیدن او بیهوش می شدند از بس که او را مرد بزرگی می دانستند. بولس به مردم اشاره کرد که آرام گیرید تا سخنی بگویم. پس گفت: خورشید و ماه و ستارگان بندگان کی اند؟ گفتند همه بندگان خدایند. گفت: از کدام سوی بر می آیند؟ گفتند: از سوی مشرق، گفت پس بدانید که خدای شما از سوی مشرق است، در نماز روی بسوی مشرق کنید، این سخن چنانکه از عیسی بشنودم بشما گزاردم.

اینرا گفت و در صومعه شد. آن خلق همه رو سوی مشرق کردند و قبله ی خود را عوض کردند.

سپس یکسال دیگر در کنیسه معتکف شد. بعد از آن دوباره آواز داد ای مردم جمع شوید وقتی مردم جمع شدند بیرون آمد و گفت: ای دوستاران عیسی، این جانوران از پشه تا فیل را برای چه آفریده اند؟ مردم گفتند: از بهر آدمیان بولس گفت: پس خوک چه جرم کرده است که او را مهجور و محجور دارید (گوشت آنرا حرام می دانید)، جانوری بآن چاقی را نمی خورید؟ این سخن چنانکه شنیدم از عیسی بشما گفتم، بعد از گفتن این مطلب دوباره وارد صومعه شد. بعد از آن مردم به خوردن گوشت خوک روی آوردند.

بعد از چندی دوباره بولس از کنیسه بیرون آمده گفت ای مردم این کودکان چه جرم کرده اند که ایشان را با ختنه کردن عذاب می دهید؟ مردم گفتند پس شعار دین چیست؟

بولس گفت: کودکان که زاییده شدند آنها را در آب بشویید، شعار دین این است آنچه را که از عیسی شنیدم به شما گفتم. سپس وارد صومعه شد و مردم آن بدعت را نیز پذیرفتند. و بدین ترتیب غسل تعمید از اصول دین مسیحیت شد.

بعد از مدتی وقتیکه قرار بود بولس از صومعه بیرون بیاید نیامد هر چه مردم کردند وی سرباز زد. به مردم گفت چهار کس که خردمندترین و عالمترین شما باشند اختیار کنید و به نزد من بفرستید.

ایشان چهارتن را انتخاب کردند به اسامی ملکا و مار یعقوب و نسطور و مرقوس وقتی هر چهار نفر به درون کنیسه رفتند، بولس به ایشان گفت: در مورد عیسی چه می گویید. و او کیست. کسیکه مرده را زنده می کند کیست؟ گفتند: خدا، بولس گفت: کسیکه نابینای مادر زاد را بینا می کند کیست؟ گفتند: خدا، بولس گفت: ابرص را که درست می کند؟ گفتند: خدای، بولس گفت: چه کسی گل را به جانور تبدیل می کند؟ گفتند: خدای، بولس گفت: چه کسی از غیب آگاه است؟ گفتند: خدای، گفت: چه کسی بیمار را شفا میدهد؟ گفتند: خدای، سپس بولس گفت: آیا شما همه ی این اعمال را در عیسی ندیدید؟ گفتند: دیدیم گفت: اکنون بگویید عیسی کیست؟

یکی گفت: عیسی خداست، بولس گفت آفرین بر تو که درست گفتی، بر این اعتقاد باش، به دیگری گفت: تو چه می گویی؟ گفت: من می گویم عیسی خدا نیست ولی پسر خدا است.

بولس گفت: درست گفتی بر این اعتقاد باش سومی را گفت: تو چگویی؟

گفت من می گویم: عیسی پسر خوانده ی خداست. گفت: تو هم از صواب دور نافتادی . به چهارمین گفت: تو چه می گویی؟ گفت: من می گویم عیسی رسول خدا است. بولس گفت: نفرین باد از چنین سخن ای معاذ الله، هیچ کاردی هست با شما، زود به من دهید تا من خویش را از چنین سخن و چنین اعتقاد برهانم مبادا که در عیسی این اعتقاد کنم که وی بنده ی خدا است. کاردی بدست آورد و خود را هلاک کرد. آن چهار نفر بیرون آمدند و با عقاید مختلف خود اختلاف در میان مردم افکندند. این جریان در بین سالهای ۵۷ تا ۶۰ میلادی بود.

فصل سوّم

دوران برتری کلیسا

دوران برتری کلیسا

(اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَآ أُمِرُواْ إِلاَّ لِيَعْبُدُواْ إِلَـهاً وَاحِداً لاَّ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ)

یهودیان و مسیحیان علاوه از خدا، علماء و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می کنند. و خود سرانه قانونگذاری مینمایند و دیگران هم از ایشان فرمان می برند و سخنان آنان را دین میدانند و کوکورانه به دنبالشان روان می کَردند.) علاوه بر آن مسیحیان مسیح پسر مریم را نیز خدای شمارند. (در حالی که در همه ی کتابهای آسمانی و از سوی همه ی پیغمبران) الهی بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس، جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزه از شرک ورزی و چیزهایی است که ایشان آنها را انباز (شریک) قرار میدهند.[1]

(قُلْ يَاأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ)

بگو: ای اهل کتاب! بیائید به سوی سخن داد گرانه ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آنرا بر زبان می رانیم، بیائید بدان عمل کنیم، آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را بجای خداوند یگانه، به خدائی نپذیرد. پس هرگاه (از این دعوت) سر بر تابند، بگوئید، گواه باشید که ما منقاد (اوامر و نواهی خدا) هستیم.[2]

حضرت مسیح υ نسبت به مسیحیان:

(إِنَّ اللّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَـذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ)

---

[1] سوره توبه آیه ۳۱

[2] سوره آل عمران آیه ۶۴

بیگمان خداوند پرودگار من و پرودگار شما است، پس او را بپرستید، این راه راست است و انسان را به سعادت هر دو جهان می رساند.[1]

حضرت عیسی مسیح ع در نقطه ای از جهان متولد شد که به تازگی زیر سلطه ی رومیان در آمده بود، فلسطین یکی از آخرین سرزمینهایی بود که به دست رومیان تسخیر شد. در آن عصر، یهودیان به شکل نامطلوبی زیر یوغ بیگانگان قرار داشتند و فشار دولت روم غیر قابل تحمل بود. نهضتهای نافرجامی در گوشه و کنار فلسطین برخاست، ولی بی رحمانه شکست خورد. حضرت عیسی در سی سالگی دعوت خود را آغاز کرد. تعلیم اساسی او دوبخش داشت:

۱- توبه کنید، یعنی از گناه دست بردارید و به سوی خدا بر گردید.

۲- ولایت و سرپرستی خدا را بر زندگی حاکم گردانید.

عیسی مسیح رهبران دینی خود پسند، ریاکار و دنیا پرست را به شدت سرزنش می کرد. همین امر بزرگان یهود را بر انگیخت تا برای نابودی آن حضرت توطئه و اقدام کنند.

اناجیل چهارگانه[2]

یهودیان و مسیحیان تورات را نوشته ی خود حضرت موسی ع می دانند، هم چنین کتب هر یک از پیامبران دیگر عهد عتیق را تألیف پیامبری می دانند که نام وی در عنوان آن کتاب آمده است. مسیحیان درباره ی چهار انجیل معتقدند که آنها سالها پس از حضرت عیسی ع نگارش یافته اند و به گفته ی آنان در آغاز مسیحیت تنها کتابهای عهد عتیق به عنوان کتاب خدا مطرح بودند، ولی کتب عهد جدید اندک اندک در مجامع مسیحی جنبه ی الهی پیدا کرد.

همه ی مسیحیان همیشه و همه جا معتقد بوده و هستند که اناجیل کنونی زندگینامه و سخنان حضرت عیسی ع است که متّی ، مرقس، لوقا و یوحنّا آنها را نوشته اند. در آغاز انجیل لوقا چنین آمده است:

۱- از آن جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید.

---

[1] آل عمران آیه ۵۱

[2] آشنایی با ادیان بزرگ حسین توفیقی ۱۳۲ تا ۱۳۷ (بطور خلاصه)

۲- چنانکه انانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند، به ما رسانیدند

۳- من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفِلُس عزیز.

میشل توماس می نویسد:[1]

مسیحیان معتقدند که خداوند کتابهای مقدس را به وسیله ی مؤلفان بشری نوشته است و بر اساس این اعتقاد می گویند که کتابهای مقدس یک مؤلف الهی و یک مؤلف بشری دارند. به عبارت دیگر، مسیحیان معتقدند که خدا کتاب مقدس را به وسیله ی الهامات روح القدس پدیده آورده و برای این منظور مؤلفانی از بشر را برای نوشتن آنها بر انگیخته و آنان را در نوشتن به گونه ای یاری کرده که فقط چیزهایی را که او خواسته است، نوشته اند. اعتقاد مسیحیان در این باب با عقیده ی اسلام اختلاف دارد. از نظر مسیحیان خدا مؤلف نهایی کتاب مقدس است، جز اینکه این عمل را از طریق مؤلفان بشری که کارگزاران وی بوده اند، به انجام رسانده است. مؤلفان بشری کتاب مقدس هر یک در عصر خاصی می زیسته و به رنگ زمان خود در آمده بوده اند. هم چنین این مؤلفان، مانند دیگر انسانها با محدودیتهای زبان و تنگناهای علمی دست به گریبان بوده اند. اصولاً مسیحیان نمی گویند که خدا کتابهای مقدس را بر مؤلفان بشری املا کرده، بلکه معتقدند که او به ایشان برای بیان پیام الهی به شیوه خاص خود شان و همراه با نگارش مخصوص و سبک نویسندگی ویژه هر یک توفیق داده است.

این نکته نیز قابل توجه است که اناجیل کنونی تنها سخنان (یا احادیث) حضرت عیسی ں را می آورند، و هرگز چیزی از معارف و کلمات حکمت آمیز خود را به وحی نسبت نمی دهند بر خلاف تورات کنونی که علاوه بر سیره و سخنان حضرت موسی ں عباراتی از وحی را نیز می آورد.

توماس میشل می نویسد:[2]

مسیحیان هرگز نمی گویند عیسی کتابی بنام انجیل آورد. آوردن وحی توسط عیسی به گونه ای که مسلمانان در مورد قرآن و پیامبر اسلام معتقدند در مسیحیت جایی ندارد،

---

[1] کلام مسیحی توماس ص ۲۶

[2] کلام مسیحی ص ۴۹ تا۵۱

مسیحیان عیسی را تجسم وحی الهی می دانند و به عقیده ی آنان، وی نه حامل پیام، بلکه عین پیام بوده است.

مسیحیان فقط به چهار انجیل، نه کمتر و نه بیشتر، عقیده دارند و اعتراف می کنند که تنها این چهار انجیل صحیح هستند، نه غیر آنها، زیرا جامعه مسیحیان نخستین، آنها را از جانب خدا می دانست. بدیهی و مسلم است که ایمان مسیحیت بر ایمان رسولان و شاگردان عیسی استوار است و مسیحیان نخستین عقیده داشتند که روح خدا هدایت را برای جامعه آنان (کلیسا) فراهم کرده است. این توافق پیرامون کتابهای مقدس از نوعی اجماع حاصل شد. این اجماع بسیار زود به دست آمد و فهرست نخستین کتابهای مقدس بین سالهای ۱۵۰ — ۲۰۰ میلادی تهیه شد و پس از چند قرن، کلیسا به طور رسمی روشن ساخت که چه کتابهایی را باید مقدس شمرد.

علاوه بر اناجیل چهارگانه، انجیل دیگری بنام برنابا وجود دارد که مورد توجه مسلمانان قرار گرفته است و بشارتهای فراوانی به ظهور حضرت محمد ع در آن یافت می شود. ولی این انجیل مورد قبول مسیحیان نیست و آنرا جعلی می دانند. نام انجیل برنابا در فهرستی که پاپ جلا سیوس اول قبل از بعثت حضرت محمد ع منتشر کرده است، وجود دارد. ولی مسیحیان می گویند آن انجیل مفقود شده است و ربطی به انجیل برنابای کنونی ندارد.

هم چنین نوشته ای به نام رساله ی برنابا نزد مسیحیان وجود دارد که تا اندازه ای مورد احترام آنان است، ولی باید دانست که رساله ی یاد شده غیر از انجیل برناباست.

پیش بینی پیامبر اسلام در اناجیل و تورات

باتمام تحریفاتی که اهل کتاب در وارونه جلوه دادن حقیقت رسالت پیامبر اسلام ع بعمل آوردند، باز هم نتوانستند پیش بینی ظهور اسلام را از کتب مذهبی خود حذف کنند.

خداوند در قرآن مجید می فرماید:[1]

(الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقاً مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ)

[1] سوره بقره آیه ۱۴۶

(آنان که بدیشان کتاب آسمانی داده ایم، او را (که محمد نام و پیغمبر خاتم است،) خوب می شناسند، بدانگونه که پسران خود را می شناسند، برخی از آنان بی گمان حق را (از جمله پیغمبری محمد و قبله گی کعبه را) پنهان می دارند، در حالیکه می دانند).

عهد عتیق (تورات و انجیل) فصل ۲۳ آیه ۲:

« از کوه سینا می آید، از صور بسوی آنها برخاست از کوه فاران قیام کرد و با ده هزار مرد زاهد و مقدس آمد از دست چپش قانونی آتشین گذشت».

حضرت موسی از کوه سینا ظهور کرد. حضرت عیسی در کوه صور ظهور نمود و حضرت محمد در رشته کوه فاران که در حجاز می باشد مبعوث شد. پیامبر با ده هزار صحابه مکه را فتح کرد و قانون اسلام را به ارمغان آورد.

در کتاب اشعیا پیامبر فصل ۲۱ آیات ۱۳ تا ۱۵ سرزمین عربستان وموضوع هجرت ذکر شده است.

انجیل یوحنّا باب ۱۶ آیات ۷ و ۸:

« با این حال من حقیقت را بشما می گویم مصلحت شما این است که من بروم زیرا اگر من نروم نجات دهنده نزد شما نخواهد آمد. ولی اگر من از میان شما رخت بر ببندم، او را نزد شما خواهم فرستاد و. هنگامیکه او آمد، جهان را از گناه و آلودگی پاک خواهد کرد و راستی و عدالت را خواهد آورد».

آن نجات دهنده به گواهی تاریخ جز پیامبر اسلام نبود. چرا که بعد از ظهور اسلام مردمان فلسطین شام و مصر از چنگال خون آشامان رومی نجات یافتند و عدالت و درستکاری تنها بعد از پیامبر اسلام در جهان عالمگیر شده است.

انجیل یوحنا باب ۱۶ آیات ۱۲ و ۱۳:

« هنوز حرفهای زیادی دارم که باید به شما بگویم. ولی شما نمی توانید آن حرفها را تحمل کنید، بهرحال هرگاه که او، یعنی روح حقیقت آمد شما را به حقیقت رهبری خواهد کرد، زیرا هیچوقت از خودش حرف نخواهد زد، بلکه هر چه را بشنود همان را خواهد گفت و چیزهایی را از آینده به شما نشان خواهد داد».

تنها کسی که در تاریخ تا بحال تشکیل حکومت داده است و هرگز به هوای نفس سخن نگفته و سخنان او جز وحی نبوده است، کسی جز رسول اکرم ع نیست. پولس رسول در پیش گوییهای خود می گوید:

«امین و راستگو خواهند آمد و جهان را پر از عدالت خواهند کرد».

بحیر ای نصاری از روی نشانه هایی که در کتب مذهبی مسیحیان وجود داشت پیامبر اسلام را شناخت و ابوطالب را وادار کرد او را به شام نبرد، چرا که معتقد بود سران یهود او را خواهند شناخت و در نابودیش خواهند کوشید. وقتی ابوجهل از مسیحیان حبشه (۳۳ نفر) می پرسد که چرا اسلام آورده اند و می گوید که قومی جاهلتر از شما ندیده ام که به این سرعت از دین آبا و اجدادی خود دست بکشند، آنها در پاسخ می گویند: ما به چیز تازه ای ایمان نیاورده ایم و قبلاً نیز مسلمان بوده ایم. وقتی مسلمانان بیت المقدس را به محاصره در آوردند رهبر روحانی بیت المقدس به مسلمانان می گوید شهر را تنها به کسی تسلیم خواهد کرد که صفات او در احادیث ما آمده است. و این امر نشان می دهد که علاوه بر نشانه هایی دال بر ظهور پیامبر اسلام، صفات اصحاب او نیز در کتب اهل کتاب وجود داشته است. به خاطر این واقعیتهای انکار نشدنی است که ویل دورانت در تاریخ تمدنش می نویسد:[1]

قرآن آسانترین، بی ابها مترین و غیر تشریفاتیترین کیشها را، آزادانه از قید مراسم بت پرستی و کاهنی به جانهای ساده عطا کرد. مسلمانان را به توسعه و پیشرفتی بر انگیخت که از عجایب تاریخ است و دین را چنان تعریف کرد که مسیحی و یهودی اصیل آئین در کار پذیرفتن آن مانعی نخواهند دید».

افسانه های بت پرستی در آیین کلیسا

ویل دورانت می نویسد:[2]

شرک از نظر محتوای اخلاقی به منزله ی اشتغال به لذات بر جای ماند. اما از لحاظ مذهبی، فقط به شکل مراسم و آداب کهنی که مورد غمض عین و یا پذیرش توأم یا دگرگونسازی یک کلیسای غالباً متسامح واقع شد، به وجود خود ادامه داد ستایش مهر آگین و صمیمانه ی قدیسان جای پرستش ارباب انواع را گرفت، و طبیعت چند گانه پرست اذهان ساده و شاعرانه را اقناع کرد. پیکرهای ایسیس و هوروس (از بت های رومی) به تندیسهای نوین مریم و عیسی جا سپردند. جشن لوپر کالیای رومی و عید تطهیر ایسیس به عید ولادت

---

[1] تریخ تمدن جلد چهارم ص ۲۴۱

[2] تاریخ تمدن جلد ۴ ص ۹۴

عیسی تبدیل شد. به جای ساتور نالیا مراسم بابا نوئل معمول شد. جشن فلو رالیا به عید پنجاهه (پنطی کاست) تبدیل گشت.

یکی از اعیاد قدیمی بردگان جای خود را به « روز ارواح » داد و عید قیام مسیح جانشین جشن رستاخیز آتیس شدو محرابهای مشرکان به قهرمانان مسیحی تخصیص یافتند، بخور معطر، چراغانی، نثار گل، دسته های مذهبی، لباسها و سرودهای روحانی پیشین، که پیروان ادیان کهن را خشنود می ساخت، تنقیح و تطهیر شد و به صورت مراسم کلیسایی در آمد، و کشتن بیرحمانه ی موجود زنده به قربانی روحانی « آیین قداس » تبدیل شد.

در قرون اخیر عده ای از دانشمندان غربی مشاهده کرده اند که بین عقاید مسیحیان و ادیان هندی تشابه عجیبی وجود دارد آنان در مطالعات خود متوجه شدند که عقاید تثلیث، فدا، تصلیب و سایر مسائل اعتقادی مسیحیان عیناً در مذاهب بت پرستان وجود داشته و در اعتقادات بنی اسرائیل سابقه ای نداشته است. دانشمندان محقق، حتی در برابر جمله هایی از انجیل، عبارتهای مشابهی در کتابهای هندو و بودایی یافتند که حیرتشان را بر انگیخت. آنان دیدند که حتی لقب های گوسفند خدا، فرزند خدا، بر دارنده ی گناهان، فدا شوند، و غیر اینها که به مسیح ؑ اطلاق می شود، در آن مذاهب نیز هست و چون سابقه ی تاریخی آن ادیان بیشتر است، دانشمندان نظر دادند که اعتقادات و اصطلاحات مسیحیان در این باب باید از آن ادیان گرفته شده باشد.[۱]

در سال ۱۹۴۷ در بیابانهای فلسطین، در غارهایی بر کرانه ی بحر المیت، طومارهایی کشف شد که یک جنبش فکری را در باب مسیحیت پدید آورد. این طومارها که شامل بخشهایی از کتاب مقدس و تفاسیر و ادعیه است ، حدود ۲۰۰۰ سال قدمت دارد یعنی خط آنها در حدود عصر حضرت مسیح ؑ نوشته شده است. دانشمندان پس از مطالعه طومارها فهمیدند که آنها به فرقه ای از یهودیان به نام اسنیان مربوط می شود. این فرقه در صحرا ها زندگی می کردند و افکاری عرفانی داشتند وانتظار مسیحای بنی اسرائیل را می کشیدند.[۲]

کشف این طومارها انعکاس عجیبی در محافل علمی جهان داشت. در ابتدا برخی آنها را جعلی می پنداشتند، ولی پس از آزمایشهای فنی، اعتبار آنها ثابت شد.[۳]

---

[۱] آشنایی با ادیان بزرگ حسین توفیقی صفحات ۱۴۲ تا ۱۴۵

[۲] آشنایی با ادیان بزرگ حسین توفیقی صفحات ۱۴۲ تا ۱۴۵

[۳] همان منبع

برخی دانشمندان گفتند:طومارهای کشف شده دیدگاه علمی ما را نسبت به حضرت مسیح ﷺ وآغاز مسیحیت تغییر خواهد داد.

بعد از بیان جریان کشف طومارها آقای حسین توفیقی می نویسد:[۱]

« تاکنون چند هزار کتاب درباره ی این طومارها نوشته شده است ، از آن جمله کتابی است به نام مفهوم طومارهای بحرالمیت نوشته ی یک روحانی آزاد اندیش مسیحی بنام اِی پاول دیویس که بسیار جالب توجه است. دیویس می نویسد:

نظریه ای که یک تن مسیحی عامی درباره ی پدید آمدن مسیحیت اتخاذ میکند این است که مسیح بشارت خود را تبلیغ کرد، به عنوان مسیح و منجی مُرد، از مردگان برخاست و کلیسای مسیحی را تأسیس کرد که در سراسر جهان با فعالیت حواریان گسترش یافت. همچنین یک مسیحی عامی اظهار میدارد که عیسی یک تن یهودی بود که سنن و فرهنگ یهودی را به ارث برده بود، علاوه بر این اظهار میکند که رسولان برداشتهایی از بشارت عیسی داشتند و تعالیم او را بسط دادند و می گوید که رسولان بر اثر آنچه در دوره ی زندگی خود با عیسی دیده و شنیده بودند و بر اثر تجربیات شخصی خویش دریافتند که او منجی و خداوندگار بشر و پسر خدا بوده است.

به هر حال، یک عامی اعتقاد مسیحی را چنین بیان می کند و ابداً به ذهنش خطور نمی کند که مقدار زیادی از آن اعتقادات پیش از مسیحیت وجود داشته است. و نمی داند که پایه و اساس بسیاری از آن اعتقادات در کتاب مقدس یافت نمی شود. چیزی که عامی نمی داند، اما دانشمند می داند این است که در عصر مسیح و پس از آن، بت پرستان برای خدایان خود باورهایی داشتند ونامهایی می گفتند که عین آنها در عقیده ی مسیحی اظهار شده است. میترا منجی بشریت بود، و همین طور تموّز، ادونیس و اوزیریس. اعتقاد به فادی بودن مسیح که سرانجام در مسیحیت وارد شد، یک اعتقاد یهودی نبود ومسیحیان نخستین در فلسطین نیز آن را باور نداشتند.

مسیحای مورد انتظار یهودیان و مسیحیان یهودی الاصل پسر خدا نبود، بلکه پیامبری از طرف خدا بود. او بنا نبود با خون خویش کفاره گناهان دیگران شود، بلکه قرار بود که از راه ایجاد حکومت مسیحایی بر روی زمین، مردم را نجات دهد. مسیحیان یهودی الاصل به نجاتی که به ایشان اجازه ی دخول در آسمان دهد، چشم ندوخته بودند. بلکه به نجاتی که

---

[۱] آشنایی با ادیان بزرگ حسین توفیقی صفحات ۱۴۲ تا ۱۴۵

نظام جدیدی روی زمین تأسیس کند، اعتقاد داشتند و این مطلوب آنان بود، گرچه به فناناپذیری روح و جاودانگی جان معتقد بودند.

عقیده مسیحی هنگامی میان بت پرستان رواج یافت که عقیده ی به عیسی به عنوان خدای نجات بخش پدید آمد. این عقیده کاملاً برآنچه پیش از آن بود، بویژه میترا، منطبق می شد. هم چنین روز ۲۵ دسامبر (انقلاب شتوی) سالروز تولد میترا بود که توسط مسیحیان، سالروز تولد عیسی شد و حتی روز سبت (شنبه) یعنی هفتمین روز یهودیان که توسط خداوند در شریعت حضرت موسی ؏ (تورات) مشخص شده و خداوند آن را تقدیس کرده بود. تحت تأثیر اندیشه های میترایی به روز اول (یکشنبه) که روز خورشید فاتح است، تبدیل شد.

در زمان گسترش مسیحیت، در حوزه ی مدیترانه منطقه ای نبود که فکر مادر باکره و فرزند او که باید در راه گناهان بمیرد، وجود نداشته باشد. اصولاً زمین الهه ای بود که در هر بهار باکره می شد. فرزند وی میوه ی زمین بود که برای مردن به دنیا می آمد، و همین که میمرد در زمین دفن می شد تا تخم میوه ی بعدی باشد و دوره ی تازه ای را به وجود آورد. این افسانه رستنی بود که داستان غم انگیز رهاننده و مادر غمدیده را به گونه ای ماهرانه پدید آورد.

گردش فصول روی زمین به گردشی مانند آن در آسمانها مربوط می شد. این عقیده نیز وجود داشت که الهه باکره همان برج سنبله است که درست هنگامی که ستاره ی شعرای یمانی در مشرق، تولد تازه ی خورشید را اعلام می کند، این برج در قسمت شرقی آسمان طالع میشود. قرار گرفتن خط افق در میان سنبله رمز پذیرفته شدن مادر باکره بود که توسط خورشید عطا می شد. افسانه ی زمین به این گونه با افسانه ی آسمان در آمیخت و این دوبا افکار قهرمانان واقعی و غیر واقعی عهد باستان مخلوط شدند و داستان قهرمان فدا شونده پدید آمد. غاری که زادگاه عیسی محسوب شد، از پیش زادگاه هوروس بود که پس از بزرگ شدن، او زیریس گردید و مقرر بود برای رهایی قوم خود بمیرد. ایزیس مادر غمدیده بود. تعداد زیادی از این مسلکهای معتقد به خدا وجود داشت که توسط نویسندگانی چون فریزر در کتاب شاخه ی زرین و دانشمند بزرگ و متخصص ادبیات یونان و روم استاد ژیلبر موری شرح داده شده است. در این مسلکها آیینهای وجود داشت که پس از این، آیینهایی مسیحی نامیده شد. شام آخر (عشای ربانی) به میترا پرستی تعلق داشت که از آن عاریت

گرفته شد و با شام مسیحیت فلسطینی ترکیب شد. نه تنها آیین ها، بلکه یک مجموعه اعتقادات از قبیل خون بره (یا ثور، گاونر) نیز از میترا پرستی گرفته شد. نه تنها اعتقادات مذهبی، بلکه شماری از تعالیم اخلاقی نیز از مسلک کسانی که به مسیحیت می گرویدند، جذب شد. به علاوه تعالیمی اخلاقی نیز وجود دارد که غیر از آن مسلکها گرفته شده است، مانند تعالیم رواقیان.

ارتباط مسیحیت با بت پرستی به اندازه ای زیاد است که اگر اصولاً یک هسته مسیحیت یهودی الاصل نیز در کار باشد، مسیحیت کنونی از آن بهره اندکی دارد.

باید به خاطر داشت که پس از عیسی به ندرت به او معلم گفته شد. وی مسیح و نجات دهنده و خداوند گار مسیحیان شده بود.

یک عامل اصلی برای فاتح ساختن مسیحای یهود در رقابت مسلکهای معتقد به خدا، پولس ترسوسی است که یونانی مآب و قدّیس ملهم یهودی با درکی ژرف از مسلک بت پرستی بود. او برای ترکیب و به هم پیوند دادن، استادی ماهر بود و هم او نخستین کسی است که اندیشه ی پیوند دادن اسرائیل را به آتن و معبد او رشلیم را به قربانگاه میترایی و یهوه فرقه ی اسنی را به خدای ناشاناخته ی تپه ی آروپا گوس در سر پروراند.

دانشمندان مغرب زمین کتابهای مستند و بی شماری در این باب نوشته اندو خلاصه ای از مباحث ایشان در کتاب افسانه های بت پرستی در آیین کلیسا نوشته ی محمد طاهر تنیر آمده است. در این کتاب تصاویری از قبیل تصویر یکی ازبتان آیین هند و که به نشانه ی تثلیث سه سر دارد، به چاپ رسیده است.

تثلیث

نخستین کار برد شناخته شده ی تثلیث در تاریخ مسیحیت به سال ۱۸۰ م باز می گردد. البته به تصویر مسیحیان، ریشه های مفهوم سه گانگی در عهد جدید[1] احساس می شود و عبارت اعطای حق تعمید در انجیل متّی، آن را صریحاً بیان کرده است: « ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید. غالباً، عهد جدید روح القدوس را روح خدا می نامد. انجیلها روح القدس را به شکل کبوتری ترسیم کرده اند که پس از غسل تعمید در رود اردن بر عیسی فرود آمد و در او استقرار یافت. روح القدس جامعه مسیحیت را ارشاد می کند و

[1] مسیحیان تورات را عهد عتیق و انجیل های چهارگانه را عهد جدید می خوانند.

تعلیم میدهد، راز های خدا را می گشاید و به نویسندگان کتابهای مقدس الهام می بخشد. بر اساس سنت مسیحی، روح القدس جبرئیل امین نیست بلکه خود خدا است که در قلوب مردم و در جهان زیست می کند و به عمل اشتغال دارد.

با گذشت زمان و در طول تاریخ کلیسا مسیحیان مدعی شدند که طبیعت سه گانه ی خدا یک راز است و نمی توان آن را با تعابیر بشری بیان کرد. با آنکه نویسندگان، عارفان و متکلمان مسیحی به کمک کتاب عهد جدید، برای دست یافتن به برخی از آنچه به ذات خدا مربوط می شود، کوشیده اند، ولی همگی به نافرجامی کوششهای خود برای توجیه تثلیث اعتراف دارند. سن اوژن بزرگترین دانشمند قرون وسطا کتابی هفت جلدی درباره ی تثلیث نوشت ولی هیچگاه نتوانست ثابت کند که خدا در عین حال که یکی است می تواند سه تا هم باشد.[1]

ویل دورانت درباره ی تثلیث می نویسد:[2]

یکی از بزرگترین بدعتها در دین مسیح از طرف ائوتوخس رئیس دیری در نزدیکی قسطنطنیه اعلام شد، اومی گفت که مسیح دو طبیعت جداگانه انسانی و الهی نداشت، بلکه فقط طبیعت الهی داشت. فلاویانوس، پطرک قسطنطنیه، یک سینود(شورا) محلی تشکیل داد که این بدعت «وحدت طبیعت» را محکوم نمود و ائوتوخس را تکفیر کرد. آن راهب به اسقفان اسکندریه و روم متوسل شد. دیوسکوروس، که جانشین سیریل شده بود، امپراطور تئودوسیوس (امپراطور وقت روم) را وادار ساخت تا شورای دیگری در افسوس تشکیل دهد(۴۹۹ میلادی). دین تابع سیاست شد، اسقف اسکندیه مبارزه ی خود را با اسقف قسطنطنیه ادامه داد. ائوتوخس تبرئه شد و فلاویانوس چنان هدف نطقهای آتشین واقع شد که مرد.

شورای افسوس بر ضد هر که قایل به دو طبیعت در مسیح بود لعتنامه هایی صادر کرد. پاپ لئوی اول در آن شورا شرکت نکرد اما چندین نامه برای آن فرستاد که در آنها از فلاویانوس حمایت کرده بود. وی از گزارشهایی که نمایندگانش به او دادند به خشم آمد، شورا را سینود دزدان خواند واز شناسایی تصمیمات آن تن باز زد.

---

[1] آشنایی با ادیان بزرگ ص ۱۴۸ تا ۱۵۰ (مبحث تثلیث)

[2] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۶۳ تا ۶۴

شورای دیگری که بعداً به سال ۴۵۱ میلادی در خالکدون تشکیل شد نامه ی لئورا تحسین کرد، ائوتوخس را محکوم ساخت، و دوباره بر طبیعت دوگانه مسیح صحه گذاشت. به موجب نظر این شورا عیسی مسیح شخص دوم تثلیث هم خدای واقعی و هم انسان وا قعی است ، و ایندو طبیعت الاهی و انسانی متمایز هستند.

اما اصل ۲۸ قانون کلیسای آن شورا برای اسقف قسطنطنیه اختیاراتی مساوی با اختیارات اسقف روم قابل شد. لئو (پاپ واتیکان) که برای تفوق خود به منزله ی امری لازم جهت وحدت و اقتدار کلیسا کوشیده بود، آن اصل را رد کرد، و از آن پس کشمکش طولانی میان آن دو حوزه ی دینی آغاز شد. برای تکمیل این اغتشاش، اکثریت مسیحیان در سوریه و مصر از قبول آموزه های مربوط به طبیعت دوگانه ی مسیح سرباز زدند.

راهبان سوریه به تبلیغ بدعت وحدت طبیعت ادامه دادند. وقتی اعراب در قرن هفتم به مصر و خاور نزدیک حمله ور شدند نیمی از نفوس آن قسمتها مقدمشان را گرامی داشتند، زیرا آنان را آزاد کننده ی خود از قید ظلم دینی، سیاسی و اقتصادی پایتخت بیزانس می دانستند.

دیدگاه قرآن مجید درباره ی تثلیث

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ ثَالِثُ ثَلاَثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَـهٍ إِلاَّ إِلَـهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

« بیگمان کسانی کافرند که می گویند: خداوند یکی از سه خدا است، در صورتی که معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد. و اگر از آنچه میگویند دست نکشند به کافران، آنان (که بر این اعتقاد باطل ماندگار می مانند) عذاب دردناکی خواهد رسید»[1].

(لَّقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَآلُواْ إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ مِنَ اللّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَن يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَن فِي الأَرْضِ جَمِيعاً وَلِلّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

« بطور مسلم، کسانی که می گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرند، بگو اگر خداوند بخواهد مسیح پسر مریم و مادر او و همه ی کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی میتواند (کوچکترین) کاری بکند (و جلودست خدا را بگیرد)؟ از

---

[1] [سورة: المائدة – الأية: ۷۳]

آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است. هر چه بخواهد می آفریند، و خدا بر هر چیزی تواناست»[1].

پسران خدا

یهود و نصاری خود را پسران خدا می خوانند و این اعتقاد آنها در کتب مذهبی آنها به کرّات آمده است؛

در تورات کتاب اول تواریخ ایام باب ۲۸ آیه ی ۶ در مورد حضرت سلیمان آمده است.

« او را بر گزیده ام تا پسر من باشد و من پدر او »

و در سفر خروج باب ۴ آیه ۲۲ آمده است:

« خداوند چنین می گوید: اسرائیل پسر من و نخست زاده ی من است».

انجیل متی باب ۵ آیات ۴۴ – ۴۵ :

« من به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر و خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می سازد و باران بر عادلان و ظالمان می باراند».

انجیل یوحنّا باب اول آیه ی ۱۲:

« و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند،یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد».

این اعتقادی است که در یهودیت و مسیحیت وجود دارد و نسبت های ناروایی را به خالق عالم نسبت میدهد. خداوند این اعتقاد باطل آنها را رد می کند:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم بَلْ أَنتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ)

[1] [سورة: المائدة - الأية: ۱۷]

« یهودیان و مسیحیان می گویند: ما پسران و عزیزان خداییم! بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان عذاب میدهد؟ بلکه شما انسانهایی همچون سایر انسانهایی هستید که خدا آنان را آفریده است. خداوند هر که را بخواهد عذاب میدهد. و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است. متعلق به خدا است. و بر گشت همه به سوی او است»[۱] .

علاوه بر این یهودیان حضرت عزیر و مسیحیان حضرت عیسی را پسران خدا می دانند.

بعلاوه مسیحیان معتقدند که عیسی ﷷ مصلوب شد که کفاره ی گناهان آنها باشد و بدین ترتیب آنها بطور تضمینی آمرزیده شده اند.

این مسئله در نامه ای به مسیحیان یهودی نژاد باب تحت عنوان خون مسیح، پاک کننده ی قطعی گناه بطور مشروح آمده است.

غسل تعمید

نخستین و اصلی ترین آیین که انسان توسط آن به جامعه مسیحیت وارد میشود و رسالت دائمی کیسا را بر عهده می گیرد غسل تعمید است.

این رسالت عبارت است از گواهی دادن به کارهای نجات بخش خدا به وسیله عیسی ﷷ. به عقیده ی هر مسیحی، تعمید وسیله ای است که خدا با آن همه آثار زندگی و مرگ عیسی را عطا می کند. هر مسیحی فقط یکبار، هنگام پیوستن به جامعه مسیحیت، تعمید می پذیرد.

در دوران اصلاح دین در اروپا تثلیث و تعمید دو موضوعی بود که روی اصلاح آنها بسیار تبلیغ شد اما با اینحال هیچ نتیجه ای عاید اصلاحگران نشد.

فرد غسل کننده هنگام غسل باید بگوید: شهادت می دهم که عیسی پسر خدا است. از جمله کسانی که جان خود را روی اصلاح تثلیث و غسل تعمید گذاشتند سروه بود که کتابی را در ردایند و اصل دین مسیح نوشت ولی دستگاه کلیسا با بیرحمی تمام وی را زنده در آتش سوزانید.

---

[۱] [سورة: المائدة - الأية: ۱۸]

صورت پرستی

صورت پرستی (مجسمه های حضرت عیسی و حضرت مریم) و پیشوایان دین مسیح و زانوزدن مردم در کلیسا ها در مقابل مجسمه ها و درخواست آمرزش گناه از آنها هنوز هم در کلیساهای کاتولیک وجود دارد[۱]

خداوند در این باره می فرمایند: [۲]

(وَإِذْ قَالَ اللّهُ يَعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتّخِذُونِى وَأُمّيَ إِلَـهَيْنِ مِن دُونِ اللّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِيَ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقّ إِن كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلاَ أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنّكَ أَنتَ عَلاّمُ الْغُيُوبِ)

« و آنگاه را که خداوند میگوید: ای عیسی پسر مریم! آیا به مردم گفته ای که جز الله، من و مادرم را هم دو خدای دیگر بدانید؟ عیسی می گوید: تو را منزّه از آن میدانم که دارای شریك و انباز باشی. مرا نسزد که چیزی را بگویم حق من نیست.

اگر آن را گفته باشم بیگمان تو از آن آگاهی. تو از راز درون من هم باخبری، ولی من از آنچه بر من پنهان میداری بی خبرم، زیرا تو داننده ی رازها و نهانیهائی».

(مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلاّ مَآ أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ رَبّى وَرَبّكُمْ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمّا تَوَفّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىَ كُلّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)

« من به آنان چیزی نگفته ام مگر آنچه را که مرا به گفتن فرمان داده ای اینکه جز خدا را نپرستید که پرودگار من و پرودگار شما است.

من تا آنزمان که در میان آنان بودم از وضع ایشان اطلاع داشتم، و هنگامیکه مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده ای و تو بر هر چیز مطلع هستی».

(إِن تُعَذّبْهُمْ فَإِنّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)[۳]

---

[۱] تاریخ قرون وسطا جلد دوم اثر شیبانی ص ۶۱

[۲] سوره مائده آیات ۱۱۶ تا ۱۱۸

[۳] [سورة: المائدة – الأية: ۱۱۸]

« اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی و توانی) چرا که تو چیره و توانا و حکیمی».

عشای ربانی[1]

عشای ربانی در دید فرد مسیحی، تنها یکی از آیینهای هفتگانه نیست[2]، بلکه این عمل یکی از مسائلی اساسی ایمان و شعایر عبادی مسیحیت است و در عین حال یاد بود و باز سازی شام آخر عیسی با شاگردان در شب قبل از مرگ اوست. عیسی ؑ در آن عمل، نان و شراب را به عنوان گوشت و خون خود به شاگردان داد تا آنها را بخورند و بنوشند. مسیحیان هنگامیکه در این مراسم شرکت میکنند، باور دارند که مسیح با جسم خود نزد آنان حاضر می شود نان و شرابی را که می خورند و می نوشند گوشت و خون عیسی ؑ می باشد.

هنگام تبرک نان و شراب، پیشوای مراسم، سخنان حضرت عیسی ؑ در شام آخر را تلاوت می کند. در کلیساهای کاتولیک و ارتدوکس جز اسقف یا جانشین او یعنی کشیش، کسی نمی تواند پیشوای مراسم باشد و علاوه بر خواندن کتاب مقدس و خوردن قربانی، همخوانی و دعای توسل و شکر، همراه با موعظه و مصافحه انجام می شود. پروتستانها این مراسم را بسیار مهم دانسته آن را بر خلاف کاتولیکها و ارتدوکسها فقط در برخی از مناسبتها بر گزار می کنند. ارتدوکسها این مراسم را در روز های یکشنبه و کاتولیکها آن را همه روزه انجام میدهند.

رهبانیت

(وَرَهْبَانِيَّةً ابتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ)

پیروان عیسی رهبانیت سختی را بوجود آوردند که ما آنرا بر آنان واجب نکرده بودیم.[3]

---

[1] آشنایی با ادیان بزرگ ص ۱۵۶

[2] سایر مراسم عبارتند از غسل تعمید – تأیید – ازدواج مسیحی – درجات روحانیت – توبه – تدهین (مالیدن روغن مقدس به بیماران) – پروتستانها تنها غسل تعمید و عشای ربانی را قبول دارند. برخی فرقه های دیگر مسیحی هیچکدام از این آیینها را قبول ندارند- مسیحیان کاتولیک وارتدوکس به هر هفت آیین معتقدند.

[3] (سوره حدید قسمتی از آیه ۲۷)

رهبانیت و گوشه گیری از دنیا و پرداختن به عبادت خشک از انحرافات بزرگ مسیحیت بشمار می رود. بنیانگذار این بدعت بزرگ سنت اگوستن پدر اندیشه ی قرون وسطا می باشد، کسیکه بیشترین سهم را در بوجود آوردن قرون وسطای اروپا از آن خود ساخت. سنت اگوستن (۳۵۴ – ۴۳۰ م) Augustin بر جسته ترین آباء کلیسا بعد از حواریون است که درباره ی بزرگترین مسائل دینی یعنی گناه و بخشایش به تعمق و تدبّر پرداخته است. این عالم مسیحی سخت در بند مطالعه و شناخت ادبیات و فلسفه ی عهد باستان بود. هیچیک از آباء کلیسا مانند او تفکر مسیحی را با اندیشه ی عهد باستان (دوران بت پرستی غرب بخصوص یونان) در نیامیخته است.[1]

رهبان های مسیحی همه ی مظاهر زندگی مانند زناشویی – کار – زندگی اجتماعی – علم و ... را رد می کردند. تجرد کشیشان در سال ۳۸۶ م حالت رسمی به خود گرفت.

روحانیت مسیحی

(اتَّخَذُوا۟ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَآ أُمِرُوا۟ إِلاَّ لِيَعْبُدُوا۟ إِلَـهاً وَاحِداً لاَّ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ)

« یهودیان و مسیحیان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می کنند و خود سرانه قانگذاری مینمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می برند و سخنان آنان را دین می دانند و کورکوانه به دنبالشان روان میگردند. مسیحیان علاوه بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می شمارند (در صورتیکه در همه ی کتابهای آسمانی و از سوی همه ی پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس، جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزه از شرک ورزی وچیزهایی است که ایشان آنها را انباز قرار می دهند»[2]

[1] تاریخ بزرگ جهان جلد ۴ ص ۹ – ۱۴

[2] توبه / ۳۱

﴿قُلْ يَأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَة سَوَآءِ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾

« بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی سخن داد گرانه ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان میرانیم، بیایید بدان عمل کنیم، و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را بجای خداوند یگانه، به خدایی نپذیرد. پس هر گاه (از این دعوت) سربرتابند، بگویید، گواه باشید که ما مطاع اوامر و نواهی خدا هستیم»[1]

مقام پاپ[2]

پاپ که از کلمه ی یونانی پاپاس (papas) بمعنی پدر آمده است در مشرق اروپا بعده ی زیادی از اساقفه و کشیشان اطلاق می شد اما در مغرب کم کم لقب خاصّ اسقف رم گردید.

از بدو تأسیس روحانیت اسقف رم بر کلیه ی اسقفان تقدّم داشت، زیرا رم پایتخت امپراطوری و از این گذشته بموجب سنن قدیمه اسقف رم جانشین پطروس و پطروس به همه ی حواریون سر بود. بنا بقول سن ماتیو مبشر اولویت پطروس از قبل حضرت عیسی ۷ آمده زیرا آن حضرت به او گفته بود: تو پطروس نام داری و من دین خود را بر این سنگ می نشانم.

در اواخر دوران حکومت روم غربی پاپ در جامعه ی روحانیت مقام حکمی بلند مرتبت داشت و اساقفه در امور مشکل بذیل عنایت او متوسل می شدند.

مجمعی که در ۳۴۴ میلادی از اساقفه تشکیل یافت پاپ را نیز به این مقام شناخت و امپراطوری نیز در ۴۵۵ میلادی این مقام را رسمی کرد. علاوه بر این مجمع نیسه پاپ را مشخص ایمان و حافظه ی طریقه کاتولیک دانست. بنابراین پاپ خیلی شأن داشت چنانکه وقتی در ۵۲۶ م بامر تئودریک امپراطور روم شرقی به قسطنطنیه رفت امپراطور و خلیفه ی شهر تمام مردم را برداشته به استقبال او شنافتند و در برابر او بزانو در آمدند.

---

[1] آل عمران / ۶۴

[2] تاریخ قرون وسطا جلد چهارم آلبر ماله ص ۷۷ – ۷۸

گرگوار اول کبیر بنیانگذار منصب پاپ (۵۴۰ – ۶۰۴ م)[1]

گرگوار اول که او را به سبب خدمات فراوانش به مسیحیان، کبیر لقب داده اند در سال ۵۴۰ م در روم بدنیا آمد. وی جزء مشاهیر خانوادگان اصیل روم بشمار می رفت. در جوانی او بعضی وقتها قوم استروگت وگاه قشون ژوستی نین رم را محاصره می کرد، وقتی گرگوار بسن کمال رسید قوم لمبار ایتالیا را تاراج نمود. گرگوار مهمترین مشاغل را که حکومت شهر رم بود بدست داشت، لکن مصائب روزگار او را غمگین کرده مجذوب صومعه ساخته بود لذا ترک دنیا گفته دارائی خود را وقف بنای چندین صومعه در رم نمود و از امیری چشم پوشید اما پاپ پلاژ روم ایفای چندین مأموریت مهم را به کفایت او محوّل نموده مخصوصاً او را به قسطنطنیه فرستاد و چون پلاژدر ۵۹۰ م مرد مقام پاپ هم از طرف اهل علم و هم از جانب ملت روم باتفاق کلمه باو مفوّض گردید.

جامعه روحانیت روم در تمام عالم نصرانیت و مخصوصاً در ایتالیا دارائی بسیاری بنام متروکات پطروس داشت. گرگوار اداره ی امول مزبور را بعمّالی از اهل علم واگذاشت و به این ترتیب حکومت وی بر مردمی از ایتالیا نیز که در خارج حصار شهر رم بودند نفوذ یافت و آن مردم پاپ را بریاست خود شناختند. این اقدام در حکم نصب اولین سنگ قدرت دنیوی پاپ می باشد و گرگوار اول بانی این قدرت بود.

بدین ترتیب گرگوار و بطریق پاپ قسطنطنیه در مقابل هم قرار گرفتند و گرگوار که هم حاکم دینی و هم حاکم دنیوی روم شده بوداز تسلیم شدن مقابل امپراطور بیزانس خودداری نمود و بین دو مرکز مهم مسیحیت (کاتولیک رم وارتدوکس یونانی) قطع رابطه شد.

تکوین مملکت پاپ[2]

سلطنت خاندان شارل مارتل در عهد پسرش موسوم به پپن لوبرف (به معنی کوتاه قد) رسمی شد علت آن این بود پپن که برای جنگ با دشمنان فرانسه به نواحی دور دست می رود فردی را از خاندان کلویس بر تخت سلطنت فرانک می گمارد (در آن موقع حکومت فرانسه در دست خاندان کلویس بود) بعد از بازگشت پیروزمند انه اش برای اینکه حاکم بلا

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ص ۸۱ – ۸۲ و تاریخ بزرگ جهان جلد چهارم ص ۱۵ – ۱۹

[2] تاریخ بزرگ جهان جلد چهارم ص ۷۸ – ۷۹ و تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۱۱۵- ۱۱۷

منازع فرانسه گردد به حیله ای متوسل می شود و در نامه ای از پاپ رم (زکریا) می خواهد که به وی بگوید آیا درست است که ملتی همچون ملت او تحت پادشاهی سست عنصر باشد: با آنکه فشار نگاهبانی کشور کلاً بر عهده ی او است؟

پاپ در جواب گفت: « آنکه عنان اختیارات را بدست دارد بیشتر از کسی که بیکاره است سزاوار پادشاهی است». بنابراین در سوآسون مجلسی تشکیل یافت و پپن قد کوتاه به پادشاهی برداشته شد.

آنگاه پپن گیسوان بلند شیلدریک سوم را که علامت سلطنت بود برید و شیلدریک آخرین سلطان خاندان مروه در صومعه ای سکنی گزید. (۷۵۱ م) بدین ترتیب اولین خاندان سلطنتی فرانسه (۴۸۱ – ۷۵۱ م) که بنیانگذار اولین سلسله در این کشور بود بر انداخته شد و سلسله دوم شاهان فرانسه جای آنرا گرفت.

وقتی شلیدریک از سلطنت بر انداخته شد. سن بنیفاس بنمایندگی پاپ یکی از مراسم مذهب یهود را احیا کرد. هم چنانکه شموئیل بنام خداوند روغن مقدس را برای تبّرک بر پیشانی شاعول ریخته بود پپن را تبرک کرد. دو سال و نیم بعد نیز خود پاپ اتین دوم که آمده بود پپن را بر لمبارد دها بر انگیزد در کنیسه ی سن دینس واقع در نزدیکی پاریس دوباره او را تبرک نمود (۲۸ ژوئیه ۷۵۴) باین ترتیب پپن و خاندان شارل از وجهه ی مذهب جنبه ای یافتند که خاندان مروه از آن عاری بود، خاندان شارل بر گزیده ی خداوند بشمار می آمد، زیرا به مشیت الهی سلطنت یافت.تبرک پپن مبدأ ظهور این عقیده شد که سلطنت و دیعه ی الهی است و بدین ترتیب امپراطوری مقدس فرانک (روم) بوجود آمد.

پپن برای ادای دینی که بر ذمه داشت از آلپ گذشته به لمبارد تاخت، زیرا لمبارد ایالت راون را گرفته به ایالت روم حمله آورده بود. از آنجا که این هر دو خاک جزء روم شرقی قلمداد می شد خیلی غریب بنظر می آمد که پاپ عوض اینکه امپراطور روم شرقی را به کمک بطلبد از پادشاه فرانسه کمک خواست. پاپ نمی خواست که به امپراطوران روم شرقی متوسل شود زیرا که آنان به نسخ خرید و فروش صور و تمثال مذهبی اقدام کرده و بهمین جهت بصورت شکن معروف شده بودند در صورتیکه مرکز دیانت آنرا مجاز دانسته بود.

پپن دوبار بر ضد لمبار اردو کشید (۷۵۶ – ۷۵۴) و چون فایق آمد ایشان را با استرداد ایالت راون وا داشت، سپس بدون اینکه توجهی بحقوق امپراطور قسطنطنیه داشته باشد راون

را بموجب هبه نامه ی رسمی که متن آن را در رم بر مرقد پطرس نهادند بپاپ بخشید. این هبه بیشتر از این جهت اهمیت دارد که منشأ تکوین مملکت پاپ که تا سال ۱۸۷۰ (تشکیل کشور ایتالیا) باقیماند گردید.

به این ترتیب کاری که گرگوار کبیر شروع کرده بود به نتیجه رسید و پاپ صاحب سلطنتی جسمانی شد، مانند سایر سلاطین خاک و رعیت پیدا کرد.

از این حیث علایق یگانگی مقام پاپ با خاندان شارل استوارتر گردید و ضمناً پاپ پادشاه فرانک را « بطریق مردم روم » خواند تا روم رسماً در تحت حمایت فرانسه در آید.

پاپ گرگوار هفتم متوفای (۱۰۲۳ – ۱۰۸۵ م) [1]

پاپ نیکلای دوم در ۱۰۵۹ م فرمانی صادر کرده مقرر داشت که بعد از این ارباب عرف حقّ هیچگونه مداخله را در تعیین پاپ نخواهند داشت و این حقّ خاص ائمه جماعت معتبر رم که وجوه اهل علم شمرده میشوند گردید. ائمه جماعت مزبور هر گاه در رم کسی را برازنده و شایسته ی اینکار نمی دیدند میتوانستند از میان اهل علم سایر نقاط یکی را باین سمت بردارند. این فرمان برای ابهت مقام پاپ اهمیت عمده داشت زیرا انتخاب پاپ را به ارباب مناصب روحانی واگذاشت وبه این وسیله استقلال آنرا تأمین نمود. بعلاوه چون در میان ائمه جماعت روم اهل علم بلاد دیگر نیز بودند بعد از این اصلاح، پاپ مبعوث تمام دنیای کاتولیک بشمار می رفت نه منتخب شهر رم. لذا فرمانش در تمام مناطق کاتولیک نشین نافذ بود. ایلد براندو در ۱۰۷۳، بعد از آنکه در عرض بیست و پنج سال خدمت هشت تن از پاپها را کرده بود، به مقام پاپی رسید او لقب گرگوار را بر خود گذاشت و پاپ گرگوار هفتم خوانده شد. چهار هدف عمده منبع الهام وی بود، از این قرار : تکمیل اصلاحاتی که پاپ لئو برای اخلاقیات طبقه ی کشیشان آغاز کرده بود، پایان دادن به انتصاب اسقفان از طرف مقامات غیر روحانی، متحد ساختن تمامی اروپا زیر لوای یک کلیسا و جمهوری واحدی زیر نظر پاپ، رهبری یک سپاه مسیحی به مشرق زمین برای باز ستاندن بیت المقدس از دست مسلمانان.

---

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۴۳ تا ۲۴۷ – تاریخ بزرگ جهان جلد چهارم ص ۱۹۲ تا ۱۹۷ تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۷۰۴ – ۷۰۶

گرگوار هفتم در اوایل سال ۱۰۷۴ نامه هایی نزد کنتهای بورگونی و ساووا و هم چنین امپراطور هنری چهارم آلمان فرستاد و برای جنگ صلیبی که خیال داشت خودش در رأس سپاهی عازم شرق شود از آنها تقاضای جمع آوری وجوه و سرباز کرد. تقاضای پاپ در کنتها مؤثر واقع نیفتاد و وضع امپراطور هانری چهارم متزلزل از آن بود که به فکر جنگ صلیبی بیفتد و بدین ترتیب جنگهای صلیبی که گرگوار هفتم بنیانگذار اندیشه ی آن بود دو دهه بعد آغاز شد.

اصول گرگوار هفتم

۱- گرگوار معتقد بود که شاهان باید از پاپ فرمانبرداری کنند و فقیرترین کشیشان را بر نامدارترین پادشاهان برتر می دانست.

۲- دومین اصل گرگوار الغاء هر گونه خرید و فروش اشیاء و خدمات کلیسا بود. با این کار حق ریاست بر تیولداران کلیسایی از امپراطور آلمان سلب می شد و قدرت پاپ بسیار گسترده می شد.

۳- پاپ ولّی خدا (نماینده) در زمین قادر است که به کمک کاردینالها و اسقفان و کشیشان و دیگر مؤمنان جامعه ای مذهبی بنیان گذارد که اراده ی خدا در آن حکومت کند.

۴- همه ی پادشاهان و مقامات قدرتهای دنیوی بدون قید و شرط باید این حکومت را بپذیرند و سرزمینهای خود را بعنوان تیولداران بزرگ از پاپ که متولی آن املاک خواهد بود، دریافت کنند.

پاپ اینوسان سوم که در ۱۱۹۸ بر مسند پاپی تکیه زد اصول گرگوار را با اصل زیر تکمیل کرد:

پاپ خورشید است و امپراطور ماه، همچنانکه ماه روشنایی را از خورشید می گیرد امپراطور نیز باید قدرت خود را از پاپ بگیرد.

بدین ترتیب شاهان اروپایی تا قرنها بعد تا جائیکه حتی ناپلئون نیز برای آنکه در امپراطوریش خلل وارد نشود تاج خود را از دست پاپ دریافت می کردند.

بنابراین وقتیکه از کلیسا در قرون وسطا صحبت میشود مقصود امت مسیحی هستند که وابسته بیک سازمان مرکزی روحانی است که بر آن مالك الرقابی بنام پاپ حکومت میراند و هر کس عضو آن است مسیحی و درغیراین صورت کافر است و باید از بین برود. مسأله ی

کلیسا از این عقیده بدست آمده که خداوند بوسیله ی میانجی هایی با افراد امت ارتباط برقرار می کند و آن واسطه ها آخوندهای مسیحی هستند که بدون آنها انسان نمیتواند مسیحی باشد. و با خدا ارتباط برقرار کند و مطرود است. بنابراین کلیسا تنها مسأله ایمان و اخلاق و معنویات را متعهد نیست بلکه زندگی مادی مردم هم در دست کلیسا می باشد. و کشیش ها و پاپها رسالت سیاسی را هم بعهده دارند و این است که می بینیم پاپ نه تنها خود را بزرگترین قلب اروپا میداند، بلکه خود را بزرگترین کس در روی زمین حس میکند و این جا بود که اختلاف پاپ ها و شاهان بوجود آمد.

فرمان گرگوار هفتم در کیفیت نصب امنای دین

در سال ۱۰۷۵ میلادی گرگوار هفتم در صدد بر آمد که انتخاب اساقفه و کشیشان و ائمه جماعت را نیز مانند پاپ بدون دخالت ارباب عرف صورت بدهد تا باین وسیله خرید و فروش مناصب روحانی منسوخ شود و کلیه ی امنای دین فرمانبردار او باشند. علی هذا پاپ فرمانی به شرح زیر در باب چگونگی نصب امنای دین امضا کرد:

«من بعد هر کس از دست یکی از ارباب عرف منصب اسقفی یا کشیشی بگیرد نباید در صف اساقفه وکشیشان راه یابد و اطاعتی که بالنّسبه باساقفه یا کشیشی فرض است نباید درباره ی اومراعات شود. این حکم درباره ی مناصب پائین تر هم الزامی است. هر گاه امپراطور یا والی یا مرزبان یا حکم یا مقام روحانی دیگر کسی را به رتبه ی اسقفی یا غیر آن بگمارد محکوم به تکفیر خواهد بود».

فرمان پاپ در حین اجرا به نتایج سخت سیاسی منجر گردید زیرا هر اسقف در قلمرو خود علاوه بر اداره ی امور روحانی عمارت هم داشت و از آنجا که فرمان پاپ سلاطین را از دخالت در انتخاب امور روحانی ممنوع می ساخت در واقع نواحی اسقف نشین که قسمت مهمی از مملکت را می گرفت از دست سلاطین بیرون می رفت و این امر خود به منزله ی تجزیه ی مملکت بود. به این خاطر هیچ پادشاهی به طیب خاطر به این مطلب رضا نمی داد. از این جا کدورت ها برخاست و مشاجره ای بر سر نصب امنای دین فیمابین امپراطور و پاپ در گرفت که از ۱۰۷۵ تا ۱۱۲۲ میلادی طول کشید.[1]

---

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۴۶ تا ۲۴۷

فساد در کلیسا [1]

برخی از کشیشان، اعم از آنهایی که انجام وظیفه می کردند مقام فرزند مریم عذرا را به هیچ می گیرند، زیرا در ساحت خود دادگاههای وی، و حتی در همان مسافر خانه هایی که به برکت اخلاص مؤمنون بر پا شده است تا آنکه در حریم آنها عفاف مصون و محفوظ ماند، مرتکب زنا کاری می شوند، و از شهوت چنان لبریز می گردند که مریم عذرا برای نهادن کودک خود عیسی جایی ندارد.

به حکم سنت کلیسا، انتخاب هیچ پاپی بدون جلب رضایت طبقه ی روحانی، اشراف ونفوس رم ممکن نبود. حکمرانان سپولتو، بنونتو، ناپل وتوسکان و جماعت اشراف شهر رم، مثل ادوار باستان ، به دسته هایی تقسیم می شدند، هر دسته ای که در شهر رم برتری داشت برای انتخاب و اعمال نفوذ در شخص پاپ دسیسه می کرد.همین دسته بندیها بود که در قرن دهم دستگاه پاپی را به پایین ترین درجات در تاریخ خلافت رم کشانید. در سال ۸۷۸م لامبرت، دوک سپولتو، با لشکریان خویش وارد شهر رم شد و دستور داد پاپ فورموسوس (۸۹۱-۸۹۶ دوران پاپی) رااز تابوتش در آورند و جبه های ارغوانی بر تن مرده کنند، آنگاه در حضور شورایی از روحانیون، پاپ مرده را به اتهام نقض پاره ای از قوانین کلیسایی محاکمه و محکوم کردند. جسد را عریان تکه تکه کردند، و جوارح او را به رود تیبر انداختند.

در همان سال، بر اثر یک انقلاب سیاسی در رم، پاپ ستفانوس ششم را از مقامش عزل و در زندان خفه کردند.. پس از این حوادث مسند پاپی چندین قرن (در خلال قرون نهم و دهم و یازدهم) توسط ارباب عرف و امرا و بزرگان بدلخواه باین و آن واگذار می شد. باین ترتیب استقلال از روحانیت گرفته شده بود. از طرف دیگر فساد بحدّی در عادات و اخلاق روحانیت راه داشت که آنها را از اعتبار ساقط کرده بود. چنانکه آرنول دُر لئان اسقف فرانسوی در ۹۹۲ م می نویسد: « چه تماشایی است که ما بعمر خود نکرده ایم! ماژان دوازدهم ملقب به اکتاوی را دیده ام که در فسق و فجور غوطه می خورد... چون او را طرد کردند لئون هفتم جای او را گرفت اما به محض آنکه امپراطور روم را ترک کرد اکتاوی برگشته لئون را خلع نمود و بینی و انگشتان دست راست و زبان ژان کشیش را برید و جمع

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد ۴ ص ۶۹۳ تا ۶۹۹ و تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۴۰ تا ۲۴۳

کثیری از وجوه مردم روم را بکشت ... جای او را جانوری وحشی موسوم به بنیفاس هفتم گرفت که دستش از خون سلف خود رنگین بود و خباثتی داشت بیش از حد انسانی، چون مجمع مذهبی محکومش ساختند از مسندش براندند لکن بعد از اتن دوم باز در رم پیدا شد و پاپ پیر را خلع کرده در سیاه چالی تلف نمود.

مدت نیم قرن، رشوه گیر، جنایتکار، یا افرادیکه زنان اشرافی و بی بند و بار به آنها دلباخته بودند به میل خود مشغول عزل و نصب پاپها بودند. ماروزیا دختر تئوفیلاکت وسایلی بر انگیخت تا معشوقش را به نام سرگیوس سوم به مقام پاپی (۹۰۴ — ۹۱۱ م) انتخاب کردند. تئودو را همسر تئوفیلاکت موجبات انتخاب پاپ یو آنس دهم (دوره پاپی ۹۱۴ — ۹۲۸ م) را فراهم ساخت زیرا یوآنس معشوق تئودو را بود.

ماروزیا دختر تئوفیلاکت بعد از آنکه چند عاشق دلباخته را یکی پس از دیگری ترک گفت، به عقد ازدواج گوید و، دوک توسکان در آمد.

زن و شوهر برای عزل یوآنس از مقام پاپی به توطئه چینی پرداختند. ابتدا وسایلی بر انگیختند تا برادر پاپ جلو چشم وی به قتل رسید سپس خود یوآنس را به زندان افکندند، وی چند ماه بعد بعلل نامعلومی در گذشت.

در ۹۳۱ م ماروزیا، یو آنس یازدهم (۹۳۱ — ۹۳۵ م دوره پاپی) را که به گمان عامه ی مردم پسر حرامزاده ای از سرگیوس سوم بود به مقام پاپی رسانید.

در ۹۳۲ پسر ماروزیا، آلبریک، یوآنس یازدهم را در دژ سانت آنجلو زندانی کرد، اما به وی اجازه داد که در زندان به انجام وظایف روحانی دستگاه پاپی مشغول باشد، مدت ۲۲ سال آلبریک بعنوان فرمانروای مطلق العنان جمهوری رومی بر رم حکومت می کرد. هنگام مرگ، وی اختیارات خویش را به فرزندش اکتاویونوس واگذار کرد و از روحانیون و مردم قول گرفت که وقتی پاپ آگاپتوس دوم بمیرد، اکتاویونوس را به مقام پاپی بر گزینند. فرمان وی به موقع اجرا گذاشته شد. در ۹۵۵ م نواده ی ماروزیا پاپ یو آنس دوازدهم شد و در دوران پاپی خود، با هر زگیها و تدارک مجالس لهو و لعب در کاخ لاتران، نام پاپ را ننگین ساخت.

اوتو اول پادشاه آلمان که در ۹۶۲ با قبول تاج از جانب یوآنس دوازدهم به مقام امپراطوری رسید، به چشم خود شاهد فضاحت دستگاه پاپی بود در ۹۶۳ اوتو به کمک روحانیون ماوارى آلب به شهر رم بازگشت ویوآنس دوازدهم را در حضور یک شورای

روحانیون به محاکمه فرا خواند. کاردینالها یوآنس را متهم کردند که برای اجرای مراسم تقدیس اسقفان رشوه گرفته، پسری دهساله را به مقام اسقفی منصوب کرده، با متعه ی پدرش زنا کرده، با دختر برادر و بیوه ی پدرش همخوابه شده و به این طریق مرتکب زنا با محارم شده، و کاخ پاپی را بدل به یک فاحشه خانه کرده است.

یوآنس از حضور در شورای روحانیون و پاسخ دادن به اتهامات خو داری کرد و در عوض به شکار رفت. شورا یوآنس را از مقام پاپی عزل و به اتفاق آرایک غیر روحانی را به اسم لئو هشتم (۹۳۵ – ۹۳۶ دوره پاپی) که اوتو نامزد کرده بود، به پاپی منصوب کرد. بعد از آنکه او تو به آلمان مراجعت کرد، یوآنس رهبران طرفداران امپراطوری را در روم گرفت و اعضای بدن آنها را قطعه قطعه کرده، و با شورایی که از فرامین وی اطاعت می کرد،بار دیگر بر مسند پاپی تکیه زد.

پاپ بندیکتوس نهم (دوره ی پاپی ۱۰۳۲ – ۱۰۴۵) روزگار خویش را چنان به فضاحت و لهو و لعب می گذرانید که مردم به مخالفت با وی قیام و او را از شهر رم بیرون کردند. اما پاپ به کمک کنتهای توسکولوم و بندیکتوس بار دیگر به مقام خویش باز گشت. لیکن چون از دستگاه پاپی خسته شده بود، منصب خود را در برابر یک (و به روایتی دو) هزار پوند طلا به گرگوریوس ششم (دوره پاپی ۱۰۴۵ – ۱۰۴۶) فروخت.

در سال ۷۴۲، اسقف بونیفاکس به پاپ قدیس زاکار یاس شکایت کرد که درجات اسقفی را به افراد حریص غیر روحانی و کشیشان زناکار داده اند و پاره ای از شماسان کلیسا چهار یا پنج همخوابه دارند. بید، اسقف و تاریخنویس انگلیسی ملقب به ویزابیلس در قرن هشتم برخی از اسقفان انگلیسی را برای خندیدن، شوخی کردن قصه گویی، عیاشی، بد مستی و ... و زندگی توأم با فسق و فجور سرزنش کرد. رالف گلد بر کشیشان آن عهد را به طور کلی در اعمال منافی اخلاق سهیم دانست.

خریدو فروش مناصب روحانی [1]

خرید و فروش مناصب کلیسایی یا خدمات روحانیون در قرون وسطا درست حکم فسادی را داشت که امروزه در امر سیاست به عیان می بینیم. از آنجا که در انگلستان، آلمان، فرانسه و ایتالیا اسقفان علاوه بر تمشیت امور و مشکلات مذهبی به قضایای دینوی نیز رسیدگی می کردند و، به

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۶۹۹ تا ۷۰۰ و تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۴۲ تا ۲۴۳

رسم فئودالها، برای عواید ضروری خویش موقوفانی از قبیل املاک یا قصبات یا حتی شهرهایی را در اختیار داشتند، افراد جاه طلب برای تحصیل چنین مناصبی حاضر بودند. مبالغ گزافی به حکومتها تسلیم کنند و پادشاهان خود کامه ی حریص نیز، برای بدست آوردن این قبیل رشوه ها، هر نوع اصولی را زیر پا می گذاشتند. در ناربون کودک دهساله ای در برابر پرداخت صد هزار سولیدوس به مقام اسقف اعظم منصوب شد (۱۰۱۶).

فیلیپ اول پادشاه فرانسه، یکی از خواستاران منصب سر اسقفی حوزه ای را که با عدم توفیق مواجه شده بود با شوخ طبعی چنین استمالت می کرد: « بگذار من از کامیابی رقیب تو سود برم، آنگاه می توان او را به جرم خرید منصب روحانیش تحقیر کرد، و پس از آن ترتیبی خواهم داد تا رضایت تو حاصل آید».

در مناطقی که انتخاب اسقف ها بر عهده ی دوکها یا کنتها بود اگر ارباب ملک پولی احتیاج داشت منصب اسقف را به معرض فروش در آورده بکسی وا میگذاشت که بیشتر تقدیمی بدهد و اساقفه بنوبه خود رتبه ی امام جماعت و مجری آئین مذهبی را باین و آن می فروختند تا جای تقدیمی را پر کنند. این خرید و فروش مناصب روحانیت که بنا به شریعت عیسوی ممنوع بود بدعت شمعونی نام گرفته است. و بنیانگذار آن در فرانسه شارلمانی پادشاه معروف فرانسوی بود (شمعون معروف بساحر کسی است که خواست قوه ی کشف و کرامت را از حواریّون بخرد) با اینکه مقام روحانیت از قرن چهارم میلادی قواعدی برای مجرد ماندن ارباب کلیسا وضع کرده بود، اغلب اساقفه ی ارباب ملک از مراعات آن سرباز زده تأهل اختیار می کردند و سعی داشتند که مناصب روحانی را نسلاً بعد نسل در خانواده ی خود نگاهدارند. بدیهی است که امنای زیر دست ایشان نیز از آنها سر مشق می گرفتند. تاریخ کلیسا آنقدر از هرزگیها و عیاشیها و فاحشه بازیها و اعمال ننگین پراست که قلم از نوشتن آنها شرم دارد.

نباید تصور کرد که افتضاح دستگاه کلیسا تنها مربوط به گذشته است و امروزه خبری از آن نیست. روزنامه ی لوموند فرانسه این چنین گزارش داده است: [1] « نزدیک به ۱۱ هزار کودک فقط از ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۴ قربانی سوء استفاده کشیشان آمریکایی شده اند».

[1] روزنامه اطلاعات ۱۰ اسفند ۱۳۸۲ صفحه مطبوعات بین المللی

بندهایی از قانون کلیسا[1]

۱- هر کس که قسمتی از اموال خود را به کلیسا نمی داد وقتی فوت می نمود هنگام دفن درباره او مراسم مذهبی را بجا نمی آوردند و حتی از تدفین محروم می گردید.

۲- هر گاه کسی بدون نوشتن وصیت نامه فوت می کرد و قسمتی از اموال خود را بحکام شرع اهل کلیسا نمی داد باز ماندگان او ناچار بودند بحکام شرع مراجعه کنند و حکام شرع برای تعیین سهمیه ی خود از ماترک متوفایک نفر حکم تعیین می کردند تا معین نماید متوفی قبل از مرگ چقدر اموال خود را می بایست به کلیسا می داد.

۳- زن و شوهر در شب اول عروسی و هم چنین در دو شب دیگر نمی توانستند در آغوش یکدیگر بخوابند مگر اینکه قبلاً با دادن پول از کلیسا اجازه کسب می کردند.

حکومت سلطنتی پاپ [2]

تقسیم بندی حوزه ی روحانیّت بدین شکل بود که هر مملکت را بچندین شهر تقسیم کرده و هر شهری متعلق به اسقفی بود. از اجتماع چند بلده ولایت تشکیل میافت و سرپرستی ولایت را خلیفه انجام میداد. روحانیت در واقع بشکل حکومتی سلطنتی بود که پاپ با قدرت کامله برو ساده ی سلطنت تکیه زده و دو حربه ی روحانی را که عبارت از تکفیر و تحریم باشد بدست گرفته تا همه کس را با طاعت و تعظیم وا دارد. تعیین اسقفان و خلفا باید تحت رأی پاپ صورت می گرفت.

یکی از وسایل گسترش قدرت پاپ رسیدگی استینافی در بار روم باموری بود که خلفا و اساقفه در آن باب رأیی داده باشند. از این گذشته بعضی امور منوط برأی پاپ بود و لاغیر. چنانکه هیچ مقامی جز پاپ نمی توانست کسی را در عداد اولیاء الله بیاورد یا معاصی کبیره را ببخشد یا تخفیفاتی برای اشخاص قایل شود.

---

[1] روح القوانین منتسکیو ص ۸۴۹

[2] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۶۸ تا ۲۷۰

از زمان گرگوار هفتم عادت پاپ بر این بود که از میان اطرافیان خود سفرائی با اختیار تامّ با کناف بفرستد. در برابر این سفرا خلفای نصاری و اساقفه بناچار تسلیم محض بودند و این خود بهترین وسیله برای تسلط پاپ بر روحانیّت ملل متنوعّه گردید.

پاپ برای رتق و فتق امور در باریانی داشت که عبارت بودند از: پیشوایان جماعت روم که در ۱۰۵۹ حق انتخاب پاپ به آنها داده شد. عده ی این جمع از بیست کمتر و از پنجاه بیشتر نبود و از ۱۲۴۵ م کلاه قرمز علامت مخصوص آنها بشمار آمد. از این گذشته کارکنان دوایر بیشمار پاپ نیز در شمار درباریان در می آمدند و از آن جمله یکی دفتر بود که امر رسائل را بعهده داشت و دیگر خزانه که مالیات را ضبط و ربط می کرد.

عواید پاپ [1]

نگاهداری این عده ی بیشمار و ابهتی که در نتیجه ی سیاست پاپ حاصل شده بود خرج بسیار داشت. باین لحاظ پاپ برای تدارک وجه در صدد پی جویی وسایل در آمد. ممرّ عواید پاپ یکی املاکی بود که تحت ریاست کلیساقرار داشت. دیگر باجی بود که از ممالک باجگذار مانند انگلستان و دو سیسیل و آراگون و پرتغال می آمد وجوهی که در پاره ای از ممالک مانند انگستان و بوهم (مجارستان) و دول اسکاندیناوی گرفته می شد. و عوارض بیشماری که دوایر پاپ هر بار که کاری به آنها عرضه میشد مطالبه مینمودند و عشریه ی عواید کلیّه ی متصدیان مشاغل روحانی که در موارد فوق العاده جمع می کردند. تدارک این عواید موجب شکایات سخت شد چنانکه شاعر آلمانی والتر دولاورلوید که معاصر پاپ اینّوسان سوم بود از زبان او چنین می گوید:

« من یک تاج را بدو آلمانی بخشیده ام (اوتن دو برو نسویک و فردریک دوم).

ایندو امپراطور آلمان را به آتش کشیده بخاک سیاه می نشانند. هنوز تا آنروز نرسیده است جیب ما مرتب پر میشود زیرا آلمان خراجگذار من است. و دارائی مردم آن از آن من میباشد و سکه ی آلمان بصندوق صدقات سرازیر می شود.

سر کردگان من! مرغ بخورید و شراب بنوشید. مال آلمان که از گلوی خودشان پایین نمیرود نصیب شماست».

علاوه بر موارد بالا جنگهای صلیبی و آمرزش گناهان دو منبع عمده ی دیگر در آمد پاپها بود که در جای خود از این موارد سخن بمیان خواهد آمد.

---

[1] همان منبع ص ۲۷۰ – ۲۷۱

دو حربه ی ارباب کلیسا[1]

تکفیر:

در جامعه ای که دستگاه کلیسا قدرت بلا منازع بحساب می آمد یکی از کاری ترین حربه ها تکفیر بود. شخص تکفیر شده از حوزه ی مؤمنین خارج میشد و آئین مذهبی درباره ی او بعمل نمی آمد. بعضی اوقات افراد امت نصاری حق نداشتند با این چنین اشخاصی مراوده داشته باشند. شخص تکفیر شده حکم طاعون را داشت . تکفیر کردن اشخاص تشریفاتی داشت که کاملاً در اذهان مردم جایگزین می شد. برای اینکار نماز خانه را پوشانیده نا قوس کلیسا را بصدا در می آوردند و روحانیون هر یک مشعلی بدست گرفته اطراف اسقف می ایستادند و اسقف حکم را با صدای بلند در مقابل حاضران می خواند، سپس صیغه ی لعن را جاری می کرد. قسمتی از صیغه ی لعن به قرار زیر بود:

« هر جا هستند در تمام ساعات شبانه روز، چه در خواب چه در بیداری چه با زبان روزه چه در حال خوردن و آشامیدن از فرق سر تا قدم بلعنت خدائی گرفتار باشند. انشاءالله از چشم کور و از گوش کر و از دهان لال بشوند و زبانشان بکام بچسبد و دستشان بچیزی نرسد و پایشان از جا حرکت نکند و تمام اعضای بدنشان بلعنت گرفتار آید. چه بپا ایستاده چه بزمین نشسته و چه دراز کشیده باشند خدا آنها را لعنت کند. انشاءالله با سگ و خر مدفون شوند و گرگهای حریص آنها را بدرند.لعنت نامه باین عبارت ختم میشود: همچنانکه این مشعلها امروز بدست ما خاموش میشود مادامیکه توبه نکرده اند خدا کند که چراغ عمرشان الی الآبد خاموش شود».

آنگاه اسقف و روحانیون مشعلها را سرنگون کرده زیر پای خود خاموش می نمودند

تحریم:

هر گاه مقصّر پادشاه یا امیری بود و تنها تکفیر کافی نبود که او را به توبه وادار سازد، روحانیت حکم تحریم را درباره ی مملکت یا امارت اوجاری میساخت، باین معنی که اجرای تشریفات مذهبی معوّق میماند و روحانیون جز غسل تعمید و تدهین به آئین دیگری نمی پرداختند و نماز جماعت را بندرت و در خفا و بی ناقوس میخواندند. بدین ترتیب تحریم گذشته از شاه و امیر رعایا را نیز فرا می گرفت و غالباً عدم رضایت مردم کار را بجایی می رساند که تکفیر شده از ترس شورش عمومی مردم تحت حکمش تسلیم می شد. علاوه بر این بعضی اساقفه تکفیر را وسیله ی چاپیدن جیب مؤمنین قرار میدادند.

---

[1] همان منبع ص ۲۸۴ تا ۲۸۵

پرستش آثار متبرّکه و زیارت قبور [1]

یکی دیگر از خصوصیات ممتاز قرون وسطا رواج پرستش آثار متبّرکه و زیارت قبور است. در آن عصر همه کس بر این باور بودند که بقایای جسد اولیاءالله (استخوانهای آنها) و همچنین اشیایی که متعلق بایشان بوده است قدرت معجزه دارد، بنابراین هر جا که معروف بود امتیاز آثار متبرّکه اش بیشتر است مردم برای زیارت بیشتر بآنجا هجوم می بردند. مثل تربت حضرت عیسی (به اعتقاد مسیحیان) در بیت المقدس، مدفن پطروس و بولس در روم، مزار سن ژاک در کومپوستل (اسپانیا)، مقبره ی سن مارتن در تور و مرقد سنت ماری مادلن در بورگنی.

هر نمازخانه که از آثار متبرّکه چیزی داشت ببرکت ازدحام زوّار دارائی بهم میزد و ناحیه ی مجاور را نیز ثروتمند میکرد. از این جهت زیارت متضّمن اهمیت اقتصادی بود چنانکه این حقیقت امروز نیز از جستجو در کیفیت بسط شهر لورد کشف میشود . از این رو هر کس میخواست از هر راهی شده ولو بدزدی چیزی از آثار متبرّکه بدست بیاورد و از این جهت شکار آثار متبرّکه و معامله ی آن امری رایج شد. هیچکس در بند آن نبود که بداند آیا آثار مزبور اصل است یا بدل و آن کس که یک قطعه از آغل بیت لحم را در نمازخانه ی پواتو در کنار یک تکه ی از کفش حضرت مریم می دید ابداً تعجب نمی کرد، زیرا باور عوام حدّ و مرزی نداشت.

چگونگی گسترش مسیحیت در اروپا

همچنانکه در فصل دو آمد گسترش مسیحیت با زور سر نیزه و شکنجه و زنده در آتش سوختن بر مردم مناطق مختلف روم تحمل شد. در اروپا نیز با گسترش قدرت کلیسا و زمامداران مسیحی کار مسیحی کردن اروپائیان با شدت هر چه تمامتر دنبال شد. بدین ترتیب طی چند قرن کل اروپا اجباراً از طرف ارباب زور مسیحی شد و این یکی از بزرگترین علل ضعف عقیده ی دینی در اروپا میباشد، چرا که اروپاییها معتقدند که دین از طرف بالا یعنی طبقه ی حاکم بر آنها تحمیل شده است و دلبخواهی و از روی تحقیق و تفحص نبوده است. برای روشن شدن هر چه بیشتر این مطلب نظری گذرا بر گسترش مسیحیت در اروپا می افکنیم.

---

[1] همان منبع ص ۲۲۸۳ - ۲۸۴

جنگهای شارلمانی:[1]

شارلمانی بزرگترین پادشاه فرانسه در قرون وسطا از خانـدان شـارل مـارتر بـود در سـال ۸۰۰ میلادی تاج امپراطوری فرانک را بر سر گذاشت. وی بر تمام یا قسمتی از ممالکی که امروزه فرانسه، بلژیک،هلند،آلمان،سویس، اطریش، چک و اسلواکی، مجارستان ، یوگسلاوی(قبل از تجزیه) ، ایتالیا و اسپانیا نامیده میشوند مسلط بود. وی در عرض ۴۵ سال سلطنت خود لااقل ۵۵ بار لشکر کشی کرده است. شارلمانی که مسیحی متعصب و از فدائیان روحانیت روم بود درصد بر آمد حوزه ی دین نصاری و قلمرو پاپ را بسط دهد، لذا همه جا با دشمنان عیسی ﻉ و پاپ در افتاد یعنی با قوم لمبار که احترام پاپ را نگه نمیداشت و قوم ساکسون که هنوز بت پرست بود و عرب که اسلام آورده بود. مهمترین جنگهای شارلمانی لشکر کشی او برای تسخیر خاک ساکس می باشد. ساکس قسمتی از خاک آلمان امروزی است که از مغرب برود « رن » و مملکت هلند و از مشرق برود الپ و از شمال بدریای شمال محدود میشده و باین ترتیب خاکی غیر از ساکس امروز بوده و هانور و وستفالی کنونی را نیز شامل میشده است.

ساکسیها برای استقلال و مذهب خود بیش از سی سال (۸۰۴ – ۷۷۲ م) مقاومت کردند و برای تسلیم آنها شارلمانی ۱۸ بار اردو کشید.

در سال ۷۸۲ میلادی شارلمانی برای تسلیم شدن ساکسیها بفکر افتاد که چشم ترسی از آنها بگیرد. بدین منظور دستور داد که طی یک روز ۴۵۰۰ تن از اسیران ساکسی را سر ببرند، و سپس چندین قبیله را بر داشته به فرانسه کوچانید. در طی فرمانی که شارلمانی در سال ۷۸۵ م صادر کرد چنین آمده است: « هر کس به قصد خوار شمردن دین نصاری روزه ی بزرگ را احترام نکند کشته خواهد شد. هر کس بوسوسه ی شیطان شریک اوهام مشرکین شود و همنوع خود را به بهانه ی اینکه سحر میکند بسوزاند یا گوشت او را بخورد یا بخورد دیگران بدهد مجازاتش اعدام خواهد بود. هر کس جسد مرده ای را برسم مشرکین تسلیم شعله ی آتش کند محکوم به اعدام خواهد شد. هر کس از مردم ساکس که غسل تعمید نکرده و از تعمید رو گردان باشد و بخواهد مشرک بماند کشته خواهد شد. هر کس در ایفای فدویّت خود نسبت بپادشاه قصور کند مجازاتش اعدام است. تمام اطفال را باید در سال تولد تعمید دهند. هرکس بدون جلب رضای روحانیت در این امر قصور و رزد اگر بزرگزاده است ۱۲۰ و اگر آزاد مرد است ۶۰ دینار جریمه خواهد شد».

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله فصل هفتم باختصار

بدین ترتیب مردمان قسمت مرکزی اروپا توسط شارلمانی با شمشیر و آتش بالاجبار مسیحیت را پذیرفتند [1]

در ۲۴ نوامبر ۸۰۰ م پاپ لئون سوم با گذاشتن تاج مرصعی بر سرشارلمانی [2] وقایعی را سبب شد که هزار سال طول کشید و تا پایان حکومت ناپلئون ادامه داشت.

از آن پس اختارات مدنی منوط به تأیید روحانی بود. دستگاه پاپی و اسقفها را اقتدا بخشید. بدینگونه شالوده ی حکومت دینی که براساس آن امپراطور خلیفه ی خاص خدا بود پی ریزی شد.

شارلمانی و هارون الرشید عباسی هم عصر بودند و بین آنها رابطه وجود داشت هارون الرشید برای شارلمانی هدایایی فرستاد که از آن جمله بود: یک زنجیر فیل، شمعدان بزرگی از نقره ی یکپارچه و یک دستگاه ساعت آبی.

شارلمانی به توصیه ی روحانیون که فکر می کردند اجنه در ساعت آبی جاخوش کرده اند دستور داد ساعت آبی را نابود کنند.

پیدایش مسیحیت در فرانسه[3]

کلویس (۴۸۱ – ۵۱۱ دوران پادشاهی بر فرانسه) بنیانگذار فرانسه وقتی نفوذ مسیحیت در مناطق تحت نفوذ خود در خاک فرانسه را مشاهده نمود سعی کرد تا رابطه ی خود را باروحانیون مسیحی صمیمی کند، لیکن چون بت پرست بود روحانیون به او برای تحکیم حکومتش کمک نمی کردند، بهمین خاطر به توصیه یک روحانی بنام سن رمی با کلوتیلد شاهزاده خانم کاتولیک ازدواج میکند و غسل تعمید بجای می آورد. از آن به بعد کلویس که یگانه پادشاه کاتولیک اروپا (_ منهای امپراطوری روم شرقی) بود قهراً سر پرست پیروان مذهب کاتولیک و رسماً پشتیبان ایشان شد و بدین ترتیب کلویس افراد قبیله خود را مسیحی کرد در نتیجه فرانسه به آسانی زیر نفوذ مسیحیت قرار گرفت. چنانکه اسقفی از ممالک بورگند بوی نوشت: « وقتی تومی جنگی این مائیم که بر دشمن دست می یابیم »

جنگهای کلویس با بورگند و مخصوصاً با ویزیگت که اساقفه را دنبال کرده می آزردند مانند جنگهای ژوستی نین اردوکشی مذهبی و در حکم جهاد بود. گرگوار نویسنده ی تاریخ کلویس می نویسد: کلویس وقتی می خواست بر سر قوم ویزیگت بتازد جنگجویان خود را جمع

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۶۹۲

[2] همان منبع ص ۶۰۳ تا ۶۰۴

[3] تاریخ قرون وسطا ص ۵۹ تا ۶۳

آوری کرده می گفت: خوش آیند نیست که قسمت بزرگی از فرانسه در دست اهل بدعت باشد. بر آنها می تازیم و خاکشان را که مرغوب است می گیریم.

جنگ صلیبی بر ضد آلبی ها [1]

کاتولیکها آن دسته از کسانی را که در جنوب فرانسه زندگی می کردند و بر داشتشان از مسیحیت با آنها فرق داشت مرتدّین آلبی نام داده بودند در صورتیکه اهالی آلب خود را پاک می خواندند. آلبیها زندگی رهبانی داشتند و به تناسخ ارواح و دوگانه پرستی (خدای خیر و خدای شرّ) اعتقاد داشتند. علت اصلی رواج این اعتقاد فساد و بی بند و باری روحانیت کاتولیک بود که مردم را از آنها فراری داده بود. پاپ اینوسان سوم، فیلیپ آگوست پادشاه فرانسه و امرای او را دعوت کرد که با جنگ ریشه ی آلبیها را بر کنند (۱۲۰۷ م) عنوان جنگ چنین بود: « هر کس در این محاربه حاضر شود با کسانیکه برای نجات بیت المقدس رفته اند در جاتش در بهشت مساوی است».

در ۱۲۰۸ م پاپ اعلام کرد که عزم ملّت کاتولیک برای ضبط و تملّک دارائی حاکم تو لوز مجاز است این جنگ صلیبی که از ۱۲۰۸ تا ۱۲۱۸ بطول انجامید بلاخره به نفع صلیبیان پایان یافت. بنا به اعتقاد کاتولیکها هر چه از اهل بدعت (به اصطلاح کاتولیکها) بیشتر کشته می شدند بتقوی نزدیکتر بود، لذا صلیبیان با وحشیگیری وصف ناپذیری به قلع و قمع آلبیها پرداختند. چنانکه سفیر پاپ اینّوسان سوم نوشته است؟

شهر تولوز دو سه ساعته قبض شده، کسان ما که نه به مقام توجهی میکردند نه به سن، نه از مرد می گذاشتند نه از زن، قریب بیست هزار [2] نفر را کشتند و شهر را بتاراج و آتش سپردند». یکی از کسانی که در تصرف شهر تولوز (مرکز آلب) حضور داشته چنین روایت کرده است:

« امری Ajmerj و هشتاد نفر از سواران جنگی را از قلعه بیرون کشیدند. مونفر (فرمانده صلیبی) فرمان داد که همه را بدار بیاویزند ولی چوبه های دار سر نگون شد. آنگاه سیمون (فرمانده دیگر صلیبی) بسر بریدن آنها اشارت کرد. مؤمنین این امر را از دل و جان استقبال و بی درنگ اجرا کردند. بانوی قلعه را بفرمان مونفر بچاهی افکندند و چاه را با سنگ پر کردند، سپس اهل قلعه را گرد آوردند و با مسرت تمام زنده سوزاندند».

---

[1] همان ص ۲۸۹ – ۲۹۲

[2] شیانی در جلد دوم تاریخ قرون وسطا تعداد آلبیهای قتل عام شده در این جنگ را بیش از سی هزار تن کشته نوشته است ص ۲۰۶

بدنبال پیروزی نظامی بر ضد آلبیها روحانیون کاتولیک اولین دادگاه تفتیش عقاید را در اروپا بر ضد آلبیهای اسیر شده و نگون بخت بوجود آوردند و بدین ترتیب تا بر انداختن کامل عقاید خلاف کاتولیک این دادگاهها بر قرار بود. چنانکه در ۱۲۳۹ م در زمان سن لوئی بفرمان مأمور تفتیش عقاید ۱۸۳ نفر را با هم زنده در آتش سوزانیدند.

خلاصه مسیحی کردن سایر کشورهای اروپایی:

انگستان:

ابتدا شارلمانی امپراطور فرانسه مسحیت را با آتش و خون به آنگلو ساکسونها (اقوام تشکیل دهنده انگلیس) تحمیل کرد. سپس کانوت (۹۳۶ – ۱۰۳۵ م) فاتح انگلستان دین مسیح را در دانمارک و انگلیس و نروژ گسترش داد.[1]

دانمارک:

هارالد کلارک پادشاه دانمارک در ۸۴۸ م به مسیحیت گروید و آن دین را در دانمارک رسمی کرد. سپس هرالد پلوتان پادشاه دانمارک در سال ۹۷۴ م مسیحیت را بر مردم دانمارک تحمیل کرد زیرا یکی از شرایطی بود که امپراطور آلمان اوتو دوم انجامش را در مقابل صلح خواستار بود. اوتون کبیر (۹۳۶ – ۹۷۳ م) امپراطور روم مقدس ملل اسلاو ساکن حوزه رود الب و او در را مغلوب کرده به دین مسیح در آورده است.[2]

روسیه:[3]

ولادیمیر اول بنیانگذار کشور روسیه از آن جهت روسیه را مسیحی کرد و خود نیز مسیحی شد که با آنا خواهر با سیلیوس دوم امپراطور روم شرقی ازدواج کند در نتیجه بخشی از شبه جزیره کریمه را بعنوان جهزیه بدست آورد. وی در همان سال مسیحی شدن (۹۸۸) دستور داد که کلیه ی مردم شهر کیو (پای تخت) به دین مسیحیت در آیند و هر کس که از این امر خود داری می کرد کشته می شد بدین ترتیب روسیه مسیحی شد.

آلمان:[4]

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۶۹۱ و ۶۹۲ و تاریخ قرون وسطا شیبانی جلد دوم ص ۳۰۹

[2] بترتیب تاریخ قرون وسطا شیبانی ص ۱۱۸ و ۳۰۹ و تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۶۹۲

[3] تاریخ قرون وسطا شیبانی جلد دوم ص ۲۵۲ و تاریخ توین بی ص ۴۹۱ و تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۶۹۲

[4] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۶۹۲ و تاریخ قرون وسطا شیبانی ص ۲۶۴

غرض از تشویق آلمانها به مسیحیت که از زمان شارلمانی با جنگهای خونین ساکس شروع شده بود آن بود که مرز و بوم آلمانها را بطور ثابتی ضمیمه ی قلمرو فرانکها کنند.

بلغارستان:[1]

در سال ۸۶۴ م بوریس پادشاه بلغارها بعد از آنکه چندی با دستگاه پاپی در افتاد مصلحت را در آن دید که برای حفظ تاج و تختش بهتر است که با کلیسا هم نوا شود او غسل تعمید بجای آورد و بلغارها را مسیحی کرده به تابعیت کلیسای قسطنطنیه در آورد. تا در مقابل آلمانی که رو به گسترش بود تکیه گاهی داشته باشد.

مجارستان:[2]

اتین اول (۹۹۷ — ۱۰۳۸ م) پادشاه مجارستان مسیحی شد و مجارها را اجباراً مسیحی کرد.

صربستان:[3]

در حوالی ۶۵۰ م صربها مسیحی می شوند آنها در حدود سال ۶۳۸ م به نواحی صربستان و بوسنی هرزگوین مهاجرت کرده بودند.

لهستان:[4]

میکزیسلاو پادشاه پولونی لهستان (۹۶۲ — ۹۹۲ م) که بت پرست بود مسیحی شد و مردم لهستان را اجباراً مسیحی کرد.

سوئد:[5]

سوئد در ۱۰۰۸ م توسط شاه اولاف اسکوتکونونگ اجباراً مسیحی شد در دوران اریک نهم، وی با تصرف فنلاند (۱۱۵۵ — ۱۱۶۰ م) آن مملکت را اجباراً مسیحی کرد.

نروژ:[6]

شاه اولاف تریگواسان مذهب کاتولیک رومی را در طی سالهای ۹۹۵ تا ۱۰۰۰ میلادی بر نروژیها تحمیل کرد. بدنبال وی اولاف دوم پادشاه نروژ طی سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۰۲۸ م تمامی نروژ را اجباراً مسیحی می کند.

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۶۹۲ و تاریخ قرون وسطا شیبانی ص ۲۶۴

[2] تاریخ قرون وسطا جلد دوم شیبانی ص ۲۶۸

[3] همان منبع ص ۲۷۶

[4] همان منبع ص ۲۷۸

[5] همان منبع ص ۳۱۷ و تاریخ تمدن توین بی ص ۴۹۱

[6] تاریخ تمدن نوین بی ص ۴۹۰ و تاریخ قرون وسطا شیبانی ص ۳۱۴

بقیه قسمتهای غیر مسیحی در اروپا طی جنگهای صلیبی اجباراً مسیحی می شدند.

ارتشهای صلیبی در سر راه خود به سوی شرق مسلمان ابتدا به پاکسازی مناطق غیر مسیحی اروپا می پرداختند. سپس راهی جنگ با مسلمین می شدند. چون راه نزدیکتر و بت پرستها قدرت چندانی نداشتند همگی یا قتل عام شدند یا با سر نیزه به مسیحیت گرویدند[1]

[1] تاریخ قرون وسطا شیبانی جلد دوم ص ۲۰۵

فصل چهارم

قرون وسطا

قرون وسطا

قرون وسطا یا دوران تاریکی و ظلمت تاریخ اروپا عده ای شروع آنرا سال ۳۱۳ میلادی (پذیرش مسیحیت توسط قسطنطنین اول)، عده ای سال ۳۷۵ م (بر انداخته شدن بت پرستی توسط مسیحیت) و بلاخره دسته سوم سال ۴۷۵ (فرو پاشی امپراطوری روم غربی) می دانند. درباره ی خاتمه ی قرون وسطا نیز سه نظریه وجود دارد عده ای پایان قرون وسطا را سال ۱۰۹۵ (سال شروع اولین جنگ صلیبی) عده ای دیگر سال ۱۴۵۳ میلادی (سال سقوط امپراطوری روم شرقی) و بلاخره دسته ی سوم پایان آنرا سال ۱۴۹۲ (سال بیرون رانده شدن کامل مسلمین از اسپانیا) می دانند. ولی نظریه ی غالب شروع قرون وسطا را متلاشی شدن امپراطوری روم غربی در ۴۷۵ م و پایان آنرا سقوط روم شرقی در ۱۴۵۳ میلادی میداند. دوران قبل از قرون وسطا را دوران قدیم و بعد از آنرا قرون جدید مینامند.

خصوصیات قرون وسطا

۱- جهانی بودن حکومت پاپ (نظام سیاسی)

۲- جهانی بودن زبان لاتین (انحصار در زبان لاتین بعنوان زبان رسمی مسیحیت)

۳- تقلید از ارسطو و عقایدش (تلفیق مسیحیت و بت پرستی بخاطر جلوگیری از نفوذ اسلام)

۴- مذهبی بودن همه چیز (هنر و فکر مقید به دین و مجسمه های فرشتگان و مقدسین در کلیسا بود)

۵- اهمیت بی حد نسخ مرموز خطی و تفاسیر مذهبی که در انحصار ارباب کلیسا بود.

۶- مرکزیت و سازمان بندی روحانیت (روحانیت بصورت سازمانی حزبی و حتی نظامی بود)

۷- نظام اقتصادی و اجتماعی آن بر اساس معیار های فئودالیته بود.

۸- نبودن ملیت و بی ارزشی زبانهای محلی

۹- عدم وجود مرکزیت سیاسی: چرا که در امت مسیحی مرکزی بنام حکومت سیاسی یا ملی وجود ندارد زیرا بزعم آنها پاپ نماینده خدا است و تنها او است که میتواند بر مردم حکومت کند.

پطروس مقدس بنیانگذار کلیسا می گوید: کسیکه به کیفیت نظام و سلسله مراتب یک جامعه اعتراض کند همچون کسی است که بر سلسله مراتب حاکم بر عالم اعتراض کرده است چه هر دو تجلی اراده خدا در آسمان است.

بر این اساس امت مسیحی اینگونه تعریف میشد:

کسانیکه علاوه بر متدین بودن به دین عیسی باید عضو رسمی و وابسته به کلیسا باشند. بنابراین مسیحیانی که از کلیسا تقلید نمیکنند ملحدند یا باید توبه کنند و اطاعت کلیسا را کورکورانه بپذیرند یا اینکه کشته خواهند شد.

پس وقتیکه از قرون وسطا سخن می گوییم باید واقف باشیم که پاپ بعنوان نماینده خدا در زمین حاکم بر مقدرات مذهبی و مادی جامعه است، و هیچ کاری بدون رضایت وی نباید صورت گیرد. و این جا بود که اختلاف پاپ ها و پادشاهان بوجود آمد.

از جریانات بسیار مهم در طول قرون وسطا چهار جریان عمده وجود دارد که سایر مسائل زیر مجموعه ی آنها بحساب می آیند و آن چهار جریان عبارتند از: ۱- تکامل فئودالیزم ۲- نزاع پاپ و قیصر ۳- جنگهای صلیبی ۴- کشتار مخالفان بخصوص یهودیان. در این فصل به شرح فئودالیزم - نزاع پاپ و قیصر و کشتار یهودیان می پردازیم و جنگهای صلیبی را به علت اهمیت فوق العاده اش در فصل جداگانه ای تجزیه و تحلیل می کنیم.

فئودالیزم (ملوک الطوایفی)

از همان ابتدای پیدایش غرب در صحنه ی گیتی طبقات عامه ی مردم از داشتن املاک و مداخله در امور دولتی و ولایتی و بالاخره از هر گونه نفوذ سیاسی و مدنی بی بهره و دستخوش انواع مظالم بودند. در حقیقت عامه ی مردم همواره در غرب برده بوده اند و چنانکه در فصل های آتی خواهیم دید هنوز هم بردگی در غرب رواج تام دارد منتها شکل آن تغییر کرده است.

دین مسیحیت نه تنها مردم را از آنچه که بدان مبتلا بودند رهایی نداد بلکه خود با رهبانیتی که بدنبال داشت وسیله ای قدرتمند برای تشدید بردگی عمومی گشت و آنها را از فکر کردن به دنیای خاکی بر حذر داشت.

اراضی و املاک زمینداران بزرگ بعد از شارلمانی طبق فرمان « کی اری سورا و از ۸۷۷ م » به پسرانشان می رسید و بدین ترتیب حکومت ملوک الطوایفی در سرزمین پهناور شارلمانی بر قرار شد طوریکه پادشاه بازیچه ای در دست امرای منطقه ای یا فئودالها بود. در واقع آنچه که فئودالیزم در اروپا خوانده شده است حکومت ملوک الطوایفی است که در اثر نبود حکومت مرکزی مقتدر بوجود آمده بودو حکام ولایات در پی آن بودند که حتّی المقدور از قید اطاعت پادشاه بدر آمده ولایت یا ایالت خود را با مارت تبدیل کنند و سلطانی مستقل باشند. در عهد شارل لوشو این مشاغل بارث میرسید و پسر جای پدر می نشست. از آن زمان به بعد چون پادشاه حق عزل و نصب نداشت اختیار وی نیز از در باریان گرفته شد. معذلک پادشاه اسماً صاحب اختیار ایالات و ولایات شمرد، شده و مثل آن بود که آن را به تیول واگذاشته بود. تیول عبارت از زمینهایی بود که در قرون وسطی با شرایط معین و مخصوصی از طرف سلاطین (بخصوص پاپها) تفویض میشد، مالکیت تیول نسل به نسل انتقال می یافته است. این وضعیت منجر به ایجاد جامعه ای شد که در آن بعضی از مردم را سرور بعضی دیگر قرار میداد. این وضع که در تاریخ معروف شده است باستیلای رسم تیول یا وضع حکومت ارباب ملک مخصوص فرانسه نبود بلکه در اکثر نقاط اروپا استقرار یافت و آثار آن تا انقلاب فرانسه (۱۷۸۹ م) پا بر جای ماند[۱].

ویل دورانت درباره ی فئودالیسم مینویسد:[۲]

تعریف کلمه ی فئودالیسم بطور جامع و مانع ممکن است، زیرا این شیوه بنا به مقتضیات زمانی و مکانی به صد نوع مختلف تجلی می کرد. فئودالیسم اساساً از ایتالیا و آلمان سرچشمه گرفت، لکن در فرانسه بود که اکثر خصایص و مشخصات این شیوه راه تکامل پیمود. شاید در بریتانیا فئودالیسم ار آنجا ناشی شد که فاتحان آنگلوساکسون به عنف بریتونها یا بومیان اصلی بریتانیا را به بردگی واداشتند. اما بیشتر این تحفه ای بود

---

[۱] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۱۵۲ – ۱۵۳ و تاریخ قرون وسطا شیبانی ص ۱۰۶

[۲] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۷۱۵ – ۷۱۶

که گلها از نور ماندی به بریتانیا بردند. در ایتالیای شمالی یا اسپانیای مسیحی فئودالیسم هرگز به مرحله ی رشد و کمال نرسید. در امپراطوری روم شرقی ملاکان بزرگ به هیچ وجه صاحب استقلال نظامی یا قضایی نشدند، و هرگز آن سلسله مراتب تعهد هایی که ظاهراً در مغرب از لوازم ضروری فئودالیسم بود به منصه ی ظهور نرسید. دسته های عظیمی از دهقانان اروپایی بیرون از حیطه ی شیوه ی فئودال ماندند، اینها عبارت بودند از چوپانان بالکان، ایتالیای شرقی و اسپانیا، صاحبان تاکستانهای آلمان غربی و فرانسه ی جنوبی، کشاورزان قوی هیکل سوئد و نروژ، پیشگامان توتونی ماورای الب و کوه نشینان کارپات، آلپ، آپنن و جبال پیرنه، انتظار نمی رفت قاره ای که از نظر خصایص طبیعی آب و هوا تا این حد متنوع بود دارای اقتصاد متحد الشکل شود، حتی در شیوه ی فئودالیسم، شرایط قرارداد یک ملت با ملت دیگر، یک خانه ی اربابی با خانه ی دیگر، یک دوره ی بخصوص با دوره ی دیگر متفاوت بود.

اوضاع رعایا در قرون وسطا

اسقف لائون موسوم به آدالبرون در عهد پادشاه رُبرلوپیو (۱۰۳۱ – ۹۹۷) مردم را بدو صنف تقسیم کرده در تعریف آنها چنین می آورد:[۱]

صنف اول مرکب است از: اهل علم که مرد عبادت و آخرت اند و سرکردگان یا بزرگان که مرد رزم و جنگ اند، صنف دوم مرکب است از مردم زحمتکش یا طبقه ی ادنی. تهیه ی پول و خوراک و پوشاک عموم بر عهده ی طبقه ی ادنی است. اما وضع زندگی افراد صنف نیز بی نهایت تفاوت میکند. مردم آزاد نیستند بلکه بحکم قول و قرار ها هستی بعضی در قبضه ی قدرت بعضی دیگر می باشد و جمعی بر ذمّه گرفته اند که خدماتی بدیگران بکنند. این تعهّدات مخصوصاً بر مردم زحمتکش بسیار گران و دشوار است، چنانکه زحمتکشان اغلب اختیار خود را ندارند و نمی توانند مولد خویش را ترک کنند و باین جهت آنهارا مملوک خانه زاد نامیده اند.

مرحوم شیبانی درباره ی اوضاع آن دوره نوشته است:[۲]

---

[۱] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۱۸۵ - ۱۸۶

[۲] تاریخ قرون وسطا شیبانی ص ۱۱۰ – ۱۱۱ جلد دوم و تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۰۳

حکومت فئودال ۲ طبقه مردم تشکیل داد یک طبقه ی جنگی و ظالم و دیگر طبقه ی زحمت کش و مظلوم. طبقه ی اول تمام اراضی را بعنوان سوزرن (فئودال بزرگ) مالک بود. طبقه ی دوم در اراضی سوزرن و به میل او مانند برده کار می کرد. اصل آزادی مطلق میان طبقه دوم مفقود بود. رعایا دو دسته بودند دسته ای بنام ویلن (Vilain) (نیمه آزاد) که در درون خانه کوچک خود به میل خود زندگی می کردند. ویلن عمله و کارگر برای سوزرن تهیه می کرد خود نیز بار آن بدبخت ها می شد و مسئول جمع آوری مال از رعایا به نفع فئودالها بود.

دسته ی دوم سرف (Serf) بود که در حقیقت بنده و برده در راضی و وابسته به زمین همراه زمین و خانواده اش قابل خرید و فروش بودند. جان و مال و خانواده سرف در دست سوزرن بود. زناشویی آنها باید با دستور سوزرن و در تیولهای خیلی بزرگ با اجازه سینیور صورت می گرفت و بدون اجازه ارباب، سرف حق خرج کردن مال خود را نداشت یا نمی توانست آنرا به ارث بگذاردو اگر سرف فرار می کرد او را با زور سر جایش بر می گرداندند.

خاوند

فئودال که برای خود دستگاهی همچون شاهان ساخته بود بنام خود سکه می زد و لشکریانی در اختیار داشت لذا برای پیشبرد امور خود احتیاج به دستیارانی داشت.

ویل دورانت مینویسد:[1]

در هر سیستم اقتصادی مردانی که توانایی اداره ی مردم را دارند مردمی را اداره می کنند که فقط توانایی اداره ی اشیا را دارند. در اروپای فئودال آن که افراد را اداره میکرد خاوند بود، که در لاتینی او را دو مینوس، در فرانسه سنیور، (همان سنیور یا مهتر در میان رومیها)، در آلمان هر (ارباب) و در انگلیسی لرد می خواندند. خاوند سه وظیفه بر عهده داشت: اول آنکه زمینهای خویش و ساکنین آن را با نیروی لشکری خود حراست کند، دوم آنکه کشاورزی، صنعت، و بازرگانی را در این زمینها متشکل سازد، سوم آنکه به هنگام جنگ به خدمت سرور متبوع یا پادشاه خویش قیام کند. در اقتصادی که بر اثر قرنها کوچ، تجاوز، غارت، و جنگ تکه پاره شده و به صورت

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۷۲۵

ابتدایی در آمده بود، جامعه فقط در صورتی مجال بقا داشت که از استقلال محلی و خوار بار و سپاهیان کافی بر خوردار باشد. آنهایی که می توانستند به تدارک دفاع و کشاورزی بپردازند خاوندان طبیعی زمین شدند. خاوند می توانست، بدون هیچ واهمه ای از عقوبت، یک سرف را بزند، و در بعضی از مواقع یا تحت اوضاع و احوال معینی او را بکشد.

سپاه فئودال[1]

سپاه فئودال دارای سلسله مراتبی بود متشکل از پیوند ها و بیعتهای متقابل که طبق درجات و مراتب اعیانی به طرزی دقیق طبقه بندی شده بود.

امرا، دوکها، مارکیها، کنتها و اسقفهای اعظم همه امرای سپاه بودند. بارونها، خاوندها، اسقفها ، و رؤسای دیرها همگی حکم فرماندهان را داشتند، شهسواران صنف سوار را تشکیل می دادند، دهقانان از ملازمان و خدمتکاران بارونها یا شهسواران بودند، و بالاخره « افراد مسلح» قوای نظامی کومونها یا اجتماعات ده — به عنوان پیاده نظام خدمت می کردند. به طوری که در جنگهای صلیبی معمولاً عقب سپاه فئودال، جماعتی از ملاکان دون رتبه تر، بدون فرمانده یا انضباطی، پیاده حرکت می کردند. این قبیل افراد در تاراج اموال شکست خوردگان به عمده ی قوا کمک می رساندند و با چخماق یا تبرزین افراد زخمی دشمن را از قید رنج می رهاندند. لکن اساساً سپاه فئودال را جماعت و صنف سوار نظام تشکیل میداد.

مجازات فئودالی[2]

جریان دادرسی در حقوق فئودال تبعیت از قوانین بربری (وحشیان) بود. در حدود سال ۱۲۱۵ برخی از بدعتگذاران را در کامبره وادار به آزمایش آهن داغ کردند. به این معنی که آهن داغ را با بدن آنها آشنا می ساختند و مدعی بودند که اگر طرف گناهکار نباشند. آتش گزندی به آنها نخواهد رسانید. ظاهراً چون این عده از آتش

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۷۳۸

[2] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۷۳۵ و ۷۳۷

مصون نمانده بودند، آنها را به پای تل هیمه ای رهبری کردند تا در آتش بسوزانند. مجازاتهای فئودال به طرز وحشیانه ای سخت بود.

جریمه انواع و اقسام بیشمار داشت. افراد را معمولاً برای محاکمه به زندان می انداختند، نه به عنوان مجازات، لکن هنگامیکه زندان آکنده از حشرات موذی، موش، و مار بود، محبوس شدن خود حکم شکنجه را داشت. زنان و مردانی را که مجرم شناخته می شدند در کندو می کردند، یا دست و پا و سر آنها را از لای چوب بیرون می گذاشتند، یا آنها را در معابر می گرداندند تا مردم ریشخندشان کنند. یا اغذیه به طرفشان بیندازند یا سنگسارشان کنند. در مورد جرایم کوچك، برای تنبیه زنان غیبت کننده پشت سر دیگران، مجرمین را روی چهار پایه ی مخصوصی به حالت نشسته می بستند و چهار پایه را، که به اهرم بلندی وصل بود، در آب رودخانه یا استخری فرو می کردند. مجرمین پوست کلفت تر را محکوم می کردند که مثل بردگان مأمور پا رو زدن در کشتیها باشند، به این معنی که غذای بخور و نمیری به آنها می دادند و آنها را نیم عریان به نیمکتهایی که در طبقه ی زیرین کشتی قرار داشت به زنجیر می بستند و مجبورشان می کردند که آنقدر پارو بزنند تا بکلی از پا در آیند.

هر مجرمی که از این امر تخلف می ورزید بشدت تازیانه اش می زدند.

زدن با تازیانه یا میله ی آهنی مجازات متعارفی محسوب می شد. ممکن بود گوشت بدن و گاهی صورت مجرم را با حرفی که نشانه ی جرم بود داغ بزنند.

در مورد ارتکاب به زندقه و سوگند به دروغ گاه زبان مجرمین را با آهن داغ سوراخ میکردند.

قطع اعضای بدن امری عادی بود. دستها یا پاها را قطع می کردند، گوشها یا بینی را می بریدند. و چشمهای مجرم را از حدقه بیرون می آوردند.ویلیام فاتح، برای جلوگیری ار ارتکاب جرایم، دستور داد که هیچ کس را برای هیچ گونه بزهکاری نکشندو بر دار نکنند، بلکه چشمهایش را از کاسه در آورند و دستها و پاها و بیضه هایش را ببرند تا آنکه هر قسمتی از بدنش که به جا ماند شاهد زنده ای از بزهکاری و شرارت وی برای همگان باشد. در فئودالیسم شکنجه آن قدرها معمول نبود. حقوق رومی و قوانین کلیسایی آن را در قرن سیزدهم احیا کرد. گاهی مجازات دزدی یا قتل تبعید مجرم، و بیشتر اوقات گردن زدن یا آویختن بردار بود. زنانی را که مرتکب قتل

نفس می شدند زنده زنده دفن می کردند. حیوانی را هم که مسبب قتل انسانی میشد زنده به گور یا بر دار می کردند. مسیحیت به مردم ترحم می آموخت لکن دادگاههای کلیسایی درباره ی جرایم مشابه همان مجازاتهای محاکم غیر روحانی را مقرر می داشت. دادگاه دیرسنت ژنویو هفت تن زن را به جرم دزدی زنده بگور کرد. این قبیل وحشیگریها تا قرن هیجدهم ادامه یافت. و سخت ترین شکنجه ها را بدعتگذاران پرهیزکار از دست رهبانان مسیحی چشیدند نه بزهکاران از دست طبقه ی اعیان.

وظایف رعیت (سرف)در مقابل فئودال[1]

طبق رسوم فئودالی، دیون سرف نسبت به مالک زمین وی متعدد و متنوع بود. و خلاصه وار به آن حقوق نظری می افکنیم:

۱- سرف همه ساله سه نوع مالیات نقدی می پرداخت الف) مبلغی بعنوان مالیات سرانه به خزانه ی حکومت ب) مبلغی به عنوان مال الاجاره پ) عوارض دلبخواه به نام «تای» که مالک سالیانه، یا چندین بار در عرض سال، از سرف مطالبه می کرد.

۲- یک دهم محصولات و حیوانات به مالک

۳- بیگاری بدلخواه ارباب که حد و مرزی نداشت.

۴- برای استفاده از آرد کردن گندم – پختن نان – درست کردن آبجو – کشیدن شیره ی انگور از آسیاب – تنور – خمره یا چرخشت خاوند باید در هر مورد مبلغی به او می پرداخت.

۵- سرف برای بر خورداری از حق ماهیگیری و شکار در قلمرو خاوند یا چراندن حیوانات خود در مرتع وی، اجرتی می پرداخت.

۶- کلیه ی دعاوی حقوق سرف می بایست در دیوان اعیانی مطرح شود و سرف مکلف بود که به نسبت اهمیت مرافعه مبلغی تأدیه کند.

۷- وی موظف بود هنگام وقوع جنگ به لشکر بارون (فرمانده لشکر فئودال) در آید.

۸- اگر بارون اسیر می شد سرف مکلف بود که مبلغی بعنوان فدیه بپردازد.

---

[11] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۰۶ – ۲۰۴ و تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۷۲۰ – ۷۱۸

۹- موقعی که فرزند خاوند به درجه ی شهسواری ارتقا می یافت سرف می بایست هدیه ی چشمگیری نزد وی بفرستد.

۱۰- سرف برای کلیه ی محصولاتی که به قصد فروش به بازار یا بازار مکاره می برد باجی به بارون میداد.

۱۱- سرف تا دوهفته بعد از اینکه خاوند آبجو یا شرابش را بفروشد حق فروش آبجو یا شراب خود را نداشت.

۱۲- سرف همه ساله باید مقدار معینی از آبجو یا شراب خاوند را می خرید.

۱۳- چنانچه سرف یکی از فرزندان خود را وقف کلیسا می کرد یا به فرا گرفتن تحصیلات عالی و امیداشت باید جریمه می داد چرا که یک نفر کارگر ازروستای خاوندی بیرون میرفت.

۱۴- در املاک خاوندی وصلت با کسی که تعلق به روستای آن خاوند نداشت مستلزم پرداخت جریمه و کسب اجازه از خاوند بود.

۱۵- حق شب اول یا شب زفاف در اکثر مواقع با خاوند بود. چنانکه حق شب زفاف تا قرن هجدهم در باوار یا بجا ماند.

۱۶- اگر سرف می مرد و وارثی نداشت املاکش به خاوند تعلق می گرفت اگر و ارثش دختر می بود به شرط ازدواج دختر با مردی از همان روستا ارث به او تعلق می گرفت.

۱۷- سرف موظف بود مالیات سالیانه و مالیات بر ارث را به متصدی امور دفاع ملک تسلیم کند. یکدهم محصول سالیانه نیز از آن کلیسا بود.

کلیسای فئودال[1]

گاهی خاوند روستای خاوندی یک اسقف یا رئیس دیر بود. مؤسسات روحانی بزرگ به کمکی اضافی احتیاج داشتند، و این کمک اغلب از کیسه ی فتوت پادشاهان و اشراف به صورت هدایای ارضی یا سهمی از عواید فئودال تأمین میشد. هنگامیکه این هدایا متراکم شد، کلیسا بزرگترین املاک اروپا و ارجمند ترین سرور سروران فئودال

---

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۴۲ و تاریخ قرون وسطا جلد دوم شیبانی ص ۱۱۰ و تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۷۱۷ و ۷۳۱

شد به قسمی که فئودالهای روحانی یک پنجم اراضی در فرانسه و انگلیس و یک سوم اراضی در آلمان را درید اختیار خود داشتند.

دیر مشهور فولدا پانزده هزار دستگاه ویلا، و دیر سن گال دو هزار سرف داشت. آلکوین در تور، خاوند بیست هزار سرف بود. اسقفهای اعظم، اسقفها و رؤسای دیرها مناصب خود را از دست پادشاه می گرفتند، مانند دیگر و اسالها با او بیعت میکردند، صاحب عناوینی مانند دوک و کنت می شدند، سکه بنام خود می زدند، بر محاکم کلیسایی و اسقفی ریاست می کردند، و تمشیت امور کشاورزی و تدارک نظامی را که از وظایف فئودال بود متعهد میشدند. روحانی و فئودال دست بدست هم می دادند و قوانینی را به تصویب می رساندند که به موجب آن بردگان (سرفها) از حق ورود به جرگه ی روحانیون یا وصلت با مسیحیان آزاد محروم می شدند. کلیسا فروش اسرای مسیحی به مسلمانان را تقبیح کرد، لکن به بردگی گرفتن مسلمانان و اروپائیانی که هنوز پیرو مسیحیت نشده بودند را عملی مجاز دانست. هزاران نفر از اسرای اسلاو و مسلمان را به عنوان برده در بین دیرها تقسیم کردند که تا قرن یازدهم همچنان به خدمت در زمینهای موقوفه کلیسا و املاک پاپی مشغول بودند. طبق قوانین، گاه ثروت زمینهای کلیسا را به تعداد غلامان تخمین می زدند نه به پول نقد. قوانین شرع، مثل قوانین غیر مذهبی، برده را در عداد اموال منقول محسوب میداشت، بر بردگانی که در خدمت کلیسا بودند اجازه ی نوشتن وصیتنامه نمی داد و مقرر میداشت که هر نوع پس اندازی که برده هنگام مرگ باقی گذارد متعلق به کلیسا بشود. اسقف اعظم تا ربون در وصیت نامه اش بسال ۱۱۴۹ م بردگان مسلمان خویش را به اسقف بزیه واگذاشت.

قدیس توماس آکویناس (معروف به حکیم آسمانی) بردگی را یکی از نتایج گناه حضرت آدم تعبیر کرده و توضیح می دهد که در جهانی که برخی از مردم باید رنج کار بر خود هموار سازند تا دیگران برای دفاع از آنها آزاد باشند، چنین رسمی از لحاظ اقتصادی مقرون به صلاح می باشد. این گونه نظرات برو فق تعالیم ارسطو و مطابق با روحیه ی زمان بود. طبق نظامات کلیسا، تصرف اموال کلیسا هرگز مجاز نبود، مگر آنکه شخص بهای آن اموال را به نرخ کامل بازار بپردازد. این کار به ضرر بردگان و سرفهایی تمام می شد که متعلق به کلیسا بودند. گاهی آزادی این قبیل افراد در

املاک موقوفه ی کلیسا بمراتب دشوار تر از آزادی بردگان و سرفهایی بود که در املاک خصوصی و حکومتی به کار اشتغال داشتند.

شاه[۱]

درست به همان نحو که در قرن دوازدهم کلیسا سازمانی بود فئودال و دارای سلسله مراتبی از تعهدات خدمت و حمایت متقابل که مورد تصویب اسقفان وزیر نظر سرور سرورانی چون شخص پاپ اداره میشد، رژیم فئودال دنیوی نیز برای تکمیل دستگاه خویش نیازمند وجود سروری بود فوق تمام و اسالها، مهتری که بر عموم سروران غیر روحانی حاکم باشد. از لحاظ نظری، شاه فرمانبردار خدا بود، و سلطنت عطیه ای الاهی محسوب میشد، یعنی خداوند به شخص شاه رخصت فرمانروایی داده بود، و به همین سبب سلطنت با تصویب حق صورت می گرفت.

اما در عمل، پادشاه بر اثر جنگ یا به اتکای حق موروث یا به انتخاب مردم بر مسند خویش تکیه می زد. کسانی مانند شارلمانی، اوتو اول، ویلیام فاتح، فیلیپ اوگوست، لویی نهم، فردریک دوم، و فلیپ زیبا قدرت موروث خویش را به ضرب شمشیر یا خصال بازو توسعه بخشیدند، اما پادشاهان فئودال اروپا قاعداً بیشتر نماینده ی و اسالهای خود بودند تا فرمانروا بر رعایای خویش، این قبیل پادشاهان مردمانی بودند منتخب و مورد نظر اعاظم روحانی و اعیان عالیرتبه ی ملک، اختیارات مستقیم آنها محدود بود به املاک و قلمرو و فئودال یا روستاهای خاوندی آنها، در دیگر نقاط مملکت سرفها و واسالها با خاوندی بیعت می کردند که حافظ جان و مال آنها بود، نه با پادشاهی که به علت دوری مسافت وکمی قوای لشکری خود قدرت حفظ و حراست مواضع مقدم پراکنده ی مملکت خویش را نداشت. مملکت طبق شیوه ی فئودالیسم عبارت بود از ملک یا املاک شخصی شاه .

در قرون دهم و یازدهم قلمرو پادشاه بقدری کوچک بود که دیگر برتری وی بر واسالهایش میسر نمی شد. هنگامیکه این قبیل و اسالها املاک خود را موروثی کردند و به تأسیس قوای تأمینیه و دادگاهها اقدام کردند و سکه بنام خود زدند، پادشاه دیگر قدرت جلوگیری از آنها را نداشت. لذا پادشاه عملاً تبدیل بیک ملاک بزرگ شده بود

---

[۱] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۷۳۲ – ۷۳۱

و ضرورتی نداشت که بزرگترین ملاکان باشد، وهرگز تمامی زمینهای وی به پای املاک کلیسایی نمی رسید. همین وضعیت باعث شده بود که پادشاهانی در اروپا پیدا شوند و برای آزادی خود از دست فئودال و پاپ دست به مبارزه بزنند.

نزاع پاپ و قیصر

از قرن یازدهم تا سیزدهم میلادی جنگ سختی بین پاپها و امپراطوران در کار بود. علت این جنگها آن بود که هریک از آندو می خواست فرمانروایی مطلق اروپای مسیحی با او باشد. این جنگها از آن جهت که بخوبی سوء استفاده ارباب کلیسا و سیاست از دین حضرت مسیح را به نمایش می گذارد. بسیار حایز اهمیت است. مفهوم حکومت دینی بخوبی از این مشاجرات فهمیده میشود و بنیادی ترین اختلاف حکومت دینی با حکومت اسلامی را نشان میدهد. در حکومت دینی روحانی یا حاکم (فرق نمی کند بسته به اینکه کدامیک عنان اختیار حکومت را بعهده دارد) خود را نماینده خداوند در زمین می دانند و معتقدند که هر چه حکم می کنند در واقع حکم خداوند است. حال آنکه در حکومت اسلامی هیچکس تحت هیچ عنوانی نمی تواند خود را نماینده خدا بداند در واقع حاکم شخصی است همانند مردم تا زمانیکه طبق قرآن و سنت عمل کند اطاعت او لازم در غیر اینصورت اطاعت از او مطرود می باشد.

مشاجره بر سر نصب امنای دین پیش در آمد مبارزه بود از آنجا که بسیاری از اسقفان مالکانی بزرگ بودند هر که اختیار آنها را در دست داشت حرف اول را می زد لذا بر سر انتخاب امنای دین بین پاپ و قیصر درگیری بوجود آمد.

پاپ گرگوار هفتم – امپراطور هانری چهارم آلمانی [1]

پاپ گرگوار هفتم که خیال اصلاحات در امور کلیسا را داشت به پیروی از فتوای پاپ نیکلای دوم مبنی بر اینکه ارباب عرف هیچ حقی برای مداخله در تعیین پاپ ندارند (۱۰۵۹ م) بعد از وی دومین پاپی شد که به اصلاحات در کلیسا پرداخت.

از طرف دیگر هانری چهارم امپراطور آلمان که زمام امور امپراطوری روم و ژرمن موسوم به امپراطوری مقدس روم را به عهده داشت در فکر گسترش قدرت خود بود.

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۴۷ تا ۲۵۰ و تاریخ بزرگ جهان جلد چهارم مبحث پاپ و قیصر

فرمان پاپ درباب چگونگی نصب امنای دین که قیصر را از دخالت در امور روحانی ممنوع میساخت در واقع نواحی اسقف نشین که قسمت مهمّی از مملکت امپراطوری را تشکیل میداد از دست سلاطین بیرون آورده تحت امر پاپ قرار میداد و این امر خود به منزله ی تجزیه ی مملکت بود. به این لحاظ هیچ پادشاهی حاضر نبود این فرمان را بپذیرد چه رسد به هانری چهارم که مردی با کبر و نخوت و غیور بود. روحانیون آلمان نیز که غالباً مناصب روحانی را خریده بودند و بر خلاف رأی کلیسا مبنی بر مجرد ماندن اسقفها، تأهل اختیار کرده بودند به هوا خواهی هانری بر خاستند. لذا هانری چهارم به فرمان پاپ وقعی نگذاشته سه اسقف در ایتالیا نصب کرد. پاپ نامه ای فرستاده او را به احترام نهادن به تصمیمات خود فرا خواند و به تکفیر تهدید نمود.

آنگاه هانری چهارم در ژانویه ۱۰۷۶ م از اساقفه ای که متأهل و دارای املاك فراوانی بودند مجمعی در ورمس Worms منعقد نمود. روحانیون مزبور انواع معصیت را به گرگوار نسبت داده اعلام داشتند که او شایسته ی مقام پاپ نیست. بنابراین امپراطور به او تکلیف کرد استعفا بدهد. آنگاه هانری نامه ای به مضمون زیر به پاپ نوشت:

« توفروتنی مرا حمل به جبن (ترس) کردی و بی محابا بر ضد سلطنت که خدا بودیعه بمن داده است، بر خاستی و پایه ی جسارت را بجایی رسانیدی که مرا به خلع ترسانیدی، مثل اینکه تو آنرا به من سپرده ای یا آنکه زمام امر در کف تست نه در قبضه ی قدرت خدا. توبمن حمله آوردی وحال آنکه جز خداوند احدی نمی تواند مرا محاکمه کند. اما من از زبان اساقفه ام بتو می گویم: دور شو از مسندی که بزور آنرا تصاحب کرده ای. مسند پطروس جایگاه کسی است که در صدد نباشد جور و جبر را لباس دین بپوشاند. من هانری که بموهبت الهی پادشاهی یافته ام با اساقفه ی خود می گویم: فرود ، فرود ».

این نامه در موقعی بپاپ رسید که در نماز خانه ی سن ژان دو لاتران واقع در رم مجمعی منعقد نموده بر مسند ریاست آن قرار داشت. روز بعد وی هانری را تکفیر و از سلطنت خلع کرد. پاپ نامه ای به این مضمون به هانری نوشت:

« ای پطروس سعید و پیشوای حواریون! خداوند بنا بالتماس تو رتق و فتق (حل و فصل) امور دو دنیا را بمن واگذاشته تا بنام تو انجام دهم با این اعتقاد خالص و بخاطر

حفظ آبرو و صیانت کلیسای تو، من بنام خداوند قادر متعال اب و ابن و روح القدس و باستناد قدرت و شأن تو پادشاهی را که با این کبر و خود کامگی احترام کلیسای ترا نگاه نداشته است ممنوع میدارم که بر آلمان و ایتالیا حکومت کند و ذمّه ی کلیه ی امت نصاری را که در حق او سوگند فدویت یاد کرده یا بکنند از ایفای به قسم بری میسازم من نمیگذارم که کسی در حق او بمراسم شاه و رعیتی عمل کند زیرا کسی که می خواهد بشأن کلیسای تو سکته وارد آورد سزاوار است که مشمول قدرت خود را از دست بدهد. من او را تکفیر میکنم تا خلایق بدانند که تو پطروس هستی و فرزند خداوند شالوده ی دیانت خود را بر آن سنگ نهاده است».

بدین ترتیب بحث بر سر نصب امنای دین به حاشیه رفت و این موضوع پیش آمد که پاپ باید قیصر را انتخاب کند یا اینکه قیصر پاپ را انتخاب کند. مردم نیز دو دسته بودند. دسته ای معتقد بودند که همانند امپراطوری برده داری روم قدرت واقعی باید در دست امپراطور باشد.

کانوسا[1]

همینکه فرمان پاپ در آلمان منتشر شد اغلب حکام و سرکردگان محلی که هر فرصتی را برای زبونی امپراطور غنیمت می شمردند نغمه ی مخالفت با هانری چهارم را ساز کردند و از پاپ خواستند که به آلمان برود و امپراطور را محاکمه کند و ضمناً اعلام نمودند که هرگاه امپراطور محکوم شود او را معزول خواهند کرد. بعلاوه امپراطور را ملزم ساختند که تا صدور حکم پاپ از قیام بامور سلطنت خودداری کند.[2] هانری چهارم چون از ماجرای پشت پرده آگاه شد به این نتیجه رسید که هیچ راهی برای نجات از این ورطه ندارد مگر اینکه با پاپ آشتی کند. لذا وی اندیشه ی خود را که بر پایه ی ظل الله بود کنار گذاشت و در وسط زمستان (ماه ژانویه) ۱۰۷۷ م بهمراهی زن و فرزند خردسال خود راهی دیار پاپ شد. از طرف دیگر پاپ نیز که

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد چهارم ص ۷۱۰ و تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۵۰ – ۲۹ و تاریخ بزرگ جهان کارل گریمبرگ جلد چهارم ص ۱۹۸ تا ۱۹۹

[2] باید به خاطر داشت که در طی قرون وسطا امپراطور یا پادشاه در حقیقت رئیس فئودالها بود و گاهی بعضی از فئودالها بسیار قدرتمند تر از امپراطور خود بودند.

رهسپار آلمان بود وقتی شنید قیصر به طرف او در حرکت است از ترس امپراطور که مبادا در میان مردم ضد پاپ لمباردی به تدارک سپاهی مشغول شود در دژ مستحکم ماتیلا واقع در کانوسّا که بر روی کوه آپنن قرار داشت متحصن شد. در ۲۵ ژانویه ۱۰۷۷ م در اوج یکی از سخت ترین زمستانهایی که ایتالیا نظیرش را کمتر به خاطر داشت هنری بدیدار وی آمد. گرگوار هفتم در گزارشی به امرای آلمانی در این باره نوشته است:

« هنری شخصاً به کانوسّا آمد. و فقط معدودی از ملتزمین همراهش بودند. بر دروازه ی قلعه ایستاد، پای بر هنه و با جامه های پشمی ژنده، لرزان از ما تقاضای آمرزش و بخشایش کرد. این عمل را سه روز پی در پی تکرار کرد. تا آنجا که تمامی اطرافیان ما از دیدن حال زار وی به رقت آمدند و با چشم گریان وزبان دعا خوان برای وی شفاعت کردند. حتی گروهی از ایشان خروش برآوردند که ما سختی را از حدّ متعادل آن گذرانیده بقساوت رسانیده ایم عاقبت خفّت امپراطور و التماس حضّار ما را بر آن داشت که با اخذ تضمین طوق تکفیر را از گردن اوبرداریم و وی را در عشای ربّانی پذیرفته بکلیسا راه بدهیم ».

هانری چهارم وعده کرده بود که در مجمع امرای آلمان محاکمه شود ولی چون خلاف وعده کرد گرگوار هفتم مجدداً در سال ۱۰۸۰ م او را تکفیر و عزل نمود.

بعد از تکفیر دوم هانری چهارم از طرف گرگوار هفتم ، وی در سال ۱۰۸۱ م در رأس سپاهی نیرومند رم را محاصره کرد. در ۱۰۸۴ م در انجمن کشیشان پاپ از مقامش عزل و تکفیر شد و کلمان به جایش بر مسند پاپی تکیه زد.

یکی از فئودالها بنام رُبر کَیسکار رئیس نرمانها که خود را بعنوان مدافع گرگوار معرفی کرده بود به سوی رم لشکرکشی می کند. هانری چهارم که تاب مقابله باوی را نداشت از شهر رم عقب نشینی می کند. روبر وارد شهر میشود نرمانها به غارت شهر پرداخته و گروه کثیری از مردم را همراه خود برده به بردگی فروختند. پاپ آزاد شده بود ولی به چه بهایی ! کینه و نفرت مردم رم متوجه خود پاپ نیز شد و اقامت پاپ در رم ممکن نشد. پاپ در ۱۰۸۵ م در سالرن مرد.

امپراطور فردریک بار بروس – پاپ الکساندر سوم

باربروس امپراطور آلمان و ایتالیا چون خود را وارث قیاصره ی روم می پنداشت از اختیاراتی که قانون روم بقیاصره داده بود پای خود را پایین تر نمی گذاشت. قانون روم که بقالب مجموعه قوانین ژوستی نین ریخته شده و تحصیل آن در قرن دوازدهم رایج گردیده بود چنین مقرر میداشت که میل پادشاه بمنزله ی قانون است بعلاوه از آنجا که امپراطور در کلیه امور شرعی نافذالکلمه بود فرد ریک باربروس نیز مانند قسطنطنین و تئودز مجامع روحانی را دعوت می کرد و میخواست قلمرو حکومتش همان قلمرو روم قدیم و یا لااقل اروپایی غربی و مرکزی باشد.[1]

در سال ۱۱۵۵ م فردریک به رم رفت و بدست پاپ تاج امپراطوری بسرنهاد. قدرت نمایی امپراطور در رم و داعیه ای که در ایتالیا و در میان مسیحیان داشت استقلال مقام پاپ و روحانیت را تهدید می کرد. باین لحاظ جلوگیری از تجدید مبارزه ی پاپ و قیصر امکان نداشت. حتی در ۱۱۵۷ م چیزی نمانده بود که جنگ بین آندو شعله ور شود زیرا رلان باندینلی که یکی از روحانیون ایتالیا و نماینده ی پاپ بود در بزانسون گفت تاج امپراطوری بمنزله تیولی است که از جانب پاپ به امپراطور داده شده باشد. فردریک از این کلام سخت بر آشفت و نامه ای به قاطبه ی رعایای خود فرستاده یاد آوری کرد که مسند امپراطوری و دیعه ای است که خداوند بوی سپرده. باین ترتیب نزدیک بود جنگ دو حریف در بگیرد پاپ آدرین چهارم مرد و رلان باندینلی بجایش انتخاب شده نام آلکساندر سوم بر خود نهاد (۱۱۵۹ م). در این اثنا فردریک شخص دیگری را بپاپی انتخاب کرد، در آن هنگام پایه قدرت امپراطوری بحدی بود که الکساندر سوم احتیاطاً ایتالیا را ترک کرده در سانس فرانسه مستقر شد. الکساندر سوم از گرفتاریهای امپراطور در آلمان استفاده کرده بلاد ایتالیا را بمخالفت با او بر انگیخت،مخصوصاً بلاد لمبارد که از اجحاف گماشتگان امپراطور در عذاب بودند با پاپ موافقت کردند. شهر میلان (از شهر های مهم امروزی ایتالیا) ساخته شد و این خود علامت عصیان بود.

---

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۵۳

ائتلاف بلادلمبارد که در ۱۱۶۸ م صورت گرفت در نزدیکی سواحل رود پوقلعه ی مستحکمی بنام اسکندریه ساخت و آلکساندر سوم به تقلید از گرگوار هفتم اعلان خلع امپراطور را منتشر کرد. فردریک در مدت هفت سال تدارک کار خود را دیده در ۱۱۷۴ م به محاصره ی اسکندریه پرداخت لکن کاری از پیش نبرد. از عده ی قشون او بسیار کاسته شد، لذا امپراطور از ادعای خود تنزّل کرده بگفتگو با مخالفین پرداخت ولی نتیجه ی دلخواه را بدست نیاورد. بدین ترتیب جنگ سختی در نزدیکی شهر میلان بین طرفین رخ داد که به شکست سخت سپاه امپراطور منجر شد و امپراطور بزحمت جان خود را از آن معرکه بدر برد (۱۱۷۶ م).

این واقعه به فردریک باربروس که در غرور بر کلیه ی امپراطوران سر بود شکست شخصیتی بزرگ وارد آورد. پس از مذاکرات طولانی فردریک بار بروس با الکساندر سوم ملاقات کرد (۲۴ ژویه ۱۱۷۷ م) باین ترتیب که جلوی سر در نماز خانه سن مارک منبر بزرگی ترتیب داده بودند. امپراطور همراه با عده ی کثیری که همراهش بودند به آنجا رسید در حالیکه پاپ بر مسندی نشسته ائمه ی جماعت معتبر روم اطراف او را گرفته بودند.

امپراطور از اسب بزیر آمده خود را به پای پاپ انداخت. پاپ بر او رحمت آورده او را از زمین بلند کرد و بوسه ی آشتی باو داد و سپس به نماز خانه اش برده در برابر محرابش تبرّک نمود. آنگاه فردریک سوگند یاد کرد که پاپ را پدر محبوب و محترم خود بداند و خود را فرزند و فرمانبردار و وفادار او بشناسد. چون از نماز خانه بیرون آمدند فردریک رکاب گرفت پاپ بر اسب نشست و سپس لجام مرکب او را بدست پیچید چند قدم پیشاپیش او برفت. باین ترتیب چون صد سال بر واقعه ی کانوسّا گذشت باز امپراطور دیگری در برابر پاپ زانو زد و این بار ابهّت مقام پاپ بیشتر شد، زیرا قدرت فردریک بر اقتدار سلف وی فزونی داشت.

اما وقتی چند سال بعد ایتالیای جنوبی تحت استیلای فردریک بار بروس در آمد. جنگ پاپ و قیصر از نودر گرفت. ولی خبر تصرف بیت المقدس بدست قهرمان جاوید اسلام، صلاح الدین ایوبی باعث شد که فردریک عزم جنگ صلیب کند اما در سر راه وقتی در آب رو خانه ی تندی آب تنی می کرد بمرد (۱۱۸۸ م) [1]

---

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله خلاصه ی از صفحات ۲۵۸ تا ۲۶۱

پاپ اینّوسان سوم

پاپ اینّوسان سوم مقتدرترین پاپ تاریخ کلیسا بمدت ۱۸ سال (۱۲۱۶ – ۱۱۹۸ م) ریاست مسند پاپی را بعهده داشت، وی خوابی را که پاپ گرگوار هفتم درباره ی علّو مقام پاپ دیده بود به واقعیت تبدیل کرد. اینّوسان سوم از تمام اسلاف خود بیشتر بشوکت و عظمت مقام پاپ و تفّوق مقام روحانیت بر امپراطوری معتقد بود. از رشحات قلم او است:[1]

« خلیفه ی مسیح و جانشین پطروس که واسطه خدا و خلق خدا میباشد از خدا کوچکتر اما از خلق بزرگتر است ... مقام روحانیت روم که بحباله ی نکاح من آمده جهیزی همراه آورده است مشتمل بر کلاهی که علامت شغل مذهبی من میباشد و تاجی که نفوذ دنیوی مرا میرساند ... خداوند ما را فوق کلیه ی اقوام و ممالک قرار داده، در دنیا نباید هیچگونه اتفاقی بیفتد مگر اینکه از مدّ نظر پاپ پادشاه بگذرد ... پرودگار عالم دو ستاره در آسمان آفریده که دنیا را روشن کند، یکی خورشید که روز حکومت میکند و دیگری ماه که شب طالع میشودو در آسمان دیانت نیز خداوند دو مقام عالی قرار داده است: مقام پاپ که بر روح مردم حکومت میکند و مقام سلطنت که بر جسم فرمانروایی دارد لکن مقام اوّل بر ثانی بسیار میچربد. همچنانکه خورشید از حیث کم و کیف نور خود بر ماه فضلیت دارد و ماه خود از خورشید کسب نور می کند رونق و قدرت سلطنت نیز مرهون قدرت پاپ است».

هر امریکه در دنیای مسیحی پیش می آمد سرانجام به اینّوسان سوم میرسید.

اینّوسان ابتدا جنگ صلیبی چهارم بر ضد روم شرقی و سپس جنگ با به اصطلاح مرتدّین آلبی را ترویج کرد. وی در سال ۱۲۱۵ م یکی از مهمترین مجامع مذهبی را در کنیسه ی سن ژان دو لاتران (رم) منعقد نمود. در این مجمع خلیفه ی قسطنطنیه و خلیفه ی بیت المقدس و متجاوز از چهار صد خلیفه و اسقف دیگر که از شرق و غرب آمده بودند و هشتصد کشیش و نمایندگان ممالک و امپراطور و سلاطین و جمهوریها و امراهمه حضور یافتند. او در آن مجمع تأکید کرد که ما باید قدرت خود را به کلیه ی ممالک مشتمل کنیم بدینسان اینوسان سوم در اروپا بمنزله ی ولی نعمت کل جلوه کرد.

---

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲٦۲

وی در بدو جلوس بر مسند پاپی برای نشان دادن قدرت کلیسا کلیه ی سرکردگان آلمان را که بدست امپراطور هانری ششم قدرتمندترین شاه اروپا در ایتالیای مرکزی نشسته بودند خارج نمود. سپس در فرانسه با فیلیپ اگوست در افتاد و مدت مدیدی با او درگیر بود تا آنکه فیلیپ مجبور شد بزنش (ژبورژ) که بدون دلیل شرعی او را طلاق داده بود رجوع کند.

اینّوسان سوم و ژان سان تر[1]

ژان سان تر پادشاه انگلستان (۱۲۱۶ – ۱۱۹۹ م) پادشاهی بود خون آشام و غدّار و پیمان شکن. در بر خورد با ضعفا شرم و ادبی نداشت اما در بر خورد با اقویا از مردانگی مایه ای نداشت. یکی از معاصرین این پادشاه می گوید: « دوزخ هر چه باشد باز وجود ژان لکه ای بر دامان آن خواهد بود».

ژان سان تر قصد داشت که مناصب و دارایی روحانیت در کف ید او باشد. لذا با پاپ اینوسان سوم که خلافت کانتوربری را به لانگ تون داده بود مخالفت کرد و اموال خلافت مانتوربری را ضبط کرد و به اساقفه گفت: « بدندان عیسی که اگر کلمه ی تحریم را بر زبان جاری کنید قاطبه ی اهل علم (روحانیت) را روانه ی دیار پاپ میسازم و تمام اموالشان را بمصادره میبرم و آنچه رومی در این کشور بیابم چشم می کنم و بینی میبرم و بولایت خود باز میگردانم تا بهر سرزمینی بروند انگشت نمای خلق باشند، شما هم اگر از جانتان سیر نشده اید زود از دم نظر من دور شوید».

بدنبال ضبط اموال کلیسا و صوامع و اخراج اساقفه از انگلستان، پاپ اینّوسان سوم به نفی ژانسان تر از اروپا و بتفکیر و خلع او حکم داد و تاج و تخت انگلستان را به فیلیپ اگوست فرانسه بخشید. ژان وقتی شنید که پادشاه فرانسه خود را مهیا کرده و دست به لشکرکشی بر ضد او زده است (۱۲۱۳ م) بخواری و زبونی توبه کرد و دست خطی را بدین مضمون برای پاپ فرستاد:

« ما را سروش غیبی چنین اشارت کرد که بالطوع و الرغبه دون الاکراه و الاجبار و بی آنکه از تحریم هراسی داشته باشیم کشور انگلستان و مملکت ایرلند را بالتّمام بنا به صواب دید امرای خود بعیسی و حواریون او پطروس و بولس و روحانیت روم و

[1] تاریخ قرون وسطا ص ۳۵۶ تا ۳۵۸ باختصار

ولینعمت خودمان پاپ اینّوسان و جانشینان کاتولیک وی نیاز کنیم ... ما از این ببعد ممالک مزبور را از جانب پاپ و مقام روحانیت و بسمت نایب السلطنه در دست خواهیم داشت ... ما را رأی بر این قرار گرفته است که روحانیت روم بدون اینکه از صد مات پطروس ذکری بکند هر سال بدو قسط هزار لیره انگلیسی نقره از ما بگیرد ... اگر ما یا یکی از اعقاب ما با مدلول این دستخط مخالفت کنیم از حق سلطنت بر این مملکت محروم خواهیم ماند».

بدین ترتیب ژان سان تر حقوق و مزایای دیرینه ی روحانیت را اجباراً به رسمیت شناخت و بلاخره امتیازاتی به روحانیون و امراء بلاد داد که عملاً شاه انگلیس را بازیچه ی دست آنها می ساخت.

فردریک دوم – پاپ [1]

امپراطور فردریک دوم (۱۲۵۰ – ۱۲۱۵م مدت فرمانروایی) از طرف مادر سیسیلی بود و سبک تربیتش نیمه یونانی و نیمه عرب بود. وی زبانهای ایتالیایی – فرانسوی – یونانی و عربی را میدانست و امپراطوری علمدوست بود. این امپراطور سربازان مسلمان را بخدمت می گرفت و برای آنها مسجد می ساخت و بدین ترتیب پایه ی توسعه و پیشرفت آلمان را برای قرون بعدی مهیا ساخت. این کار یکی از اصلی ترین اختلافات فردریک با پاپ بود. پاپ گرگوار نهم مکرر فردریک را تکفیر می کرد تا آنکه امپراطور مجبور شد برای بدست آوردن دل پاپ به جنگ صلیبی (۱۲۲۹ – ۱۲۲۸ م) بر ضد مسلمین دست بزند. در سال ۱۲۳۶ م فردریک دوم پایه ی ظلم و جور را بجایی رسانید که نظیر آن شنیده نشده بود. لذا پاپ از نواو را تکفیر کرده باران لعن و نفرین را بر سر او داد که از آن جمله یکی این است: «جانوری پر غضب سر از در بیرون کرده است که پای خرس دارد و دندان شیر و اندام یوز ودهان نمی گشاید مگر برای سبّ نام خدا. با اینکه حقوق روحانیت را پایمال کرده باز آتش غضبش فرو نشسته بلکه نماز خانه های مملکت را نیز فرو برده تا آتش درون را از گوشت آنها آرام کند. وکلای الهی را بسیاه چال انداخته از آنها مالیات سرانه میخواهد و در امور جنایی بقضاوت ارباب عرف محکومشان می سازد».

---

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۶۴ تاد ۲۶۶ بالختصار

گرگوار نهم مجمعی از امنای دین را دعوت کرد تا محکومیت فردریک را رسمی کند، اما امپراطور پاس حرمت آنها را نگه نداشت. به کشتیهای حامل روحانیون دعوتی حمله آورد و بسیاری از آنها را اسیر کرد. پاپ مقهور بود امّا از لجاجت دست نمی کشید تا آنکه در سن صد سالگی (۱۲۴۱م) مرد. جانشین او اینّوسان چهارم به مبارزه سلف خود با امپراطور ادامه داد. وی در سال ۱۲۴۵ م با انعقاد مجمعی از روحانیون در شهر لیون حکم تکفیر و خلع فردریک دوم را صادر کرد. این امر منجر به کشتار شدیدی در ایتالیا و آلمان شد. پاپ در پی تعیین پادشاه تازه ای برای آلمان بود که فردریک دوم در گذشت(۱۲۵۰ م) بدنبال مرگ امپراطور فردریک دوم، در سال ۱۲۶۸ میلادی حکومت خاندان هوهانستوفن در آلمان منقرض شد و باصطلاح پاپ گرگوار نهم (نسل افعی) برافتاد.

پاپ بُنیفاس هشتم – فیلیپ لوبل [۱]

هنگامیکه ارباب کلیسا با دشمنان آلمانی و ایتالیایی و انگلیسی خودمی جنگید به دوستی فرانسه احتیاج داشت و بدین خاطر در آن ایام با سلاطین فرانسه راه می آمد و پادشاهان فرانسه نیز حرمت کلیسای رم را نگه میداشتند. آنها دخالت پاپ را در مملکت فرانسه برای جمع آوری اعانه و نصب امنای دین که اغلب خارجی بودند با اکراه تحمل می کردند. حتی سن لوئی معروف به لوئی مقدس با تعصب مذهبی که داشت اعلام داشته بود امر دارائی نمازخانه ها فقط بشاه هست و لا غیر.

در سال ۱۳۱۰ م کشمکشی میان پاپ بنیفاس هشتم و فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه در گرفت که بسیار مورد توجه می باشد.

پیر فلوت و نوگاره که مشاورین شاه بودند از اقدام به هیچ کاری پروا نداشتند. شاه به توصیه ی آنها اسقف انتصابی پاپ در پا میه را به اتهام خیانت دستگیر ساخت(۱۳۰۱م).

از بنیفاس هشتم ابلاغی بشاه رسید که اسقف را آزاد کند و ضمناً از لحاظ طرز حکومت نیز شاه را سزاوار توبیخ دانسته نسبت هایی از قبیل ساختن سکه ی قلب و محترم نشمردن مزایای روحانیت بوی داد، اساقفه ی فرانسه را دعوت کرد که به رم

---

[۱] همان منبع ص ۳۴۳ تا ۳۴۷

بروند و آنچه را که بصلاح مملکت باشد و برای اصلاح پادشاه لازم بدانند انجام دهند و امر باجرای آن صادر نمایند.

پاپ در نامه ای که به فلیپ لوبل نوشته چنین آورده است:

« فرزند عزیز زنهار باورت نشود که ترا دستی بالای دست نیست و تو نبایستی فرمانبردار رئیس مناصب روحانی باشی. آنکه چنین گمانی ببرد ابله است و آنکه دور این تصوّر باطل اصرار ورزد بدکیش و از دیانت عیسی مهجور ... نمازخانه های فرانسه تاکنون در امنیت و آزادی بسر میبردند و جلوه و جلائی داشتند اینک وابسته تو شده اند. تو خود میدانی که مابا امید اینکه تو باز سر براه آوری اغلب بخدا متوسل شده و بخودت رو آورده ایم، ولی تو مانند ماری کرگوش نداده ای از این پس بر ما بحثی نخواهد بود که حربه برگیریم و کمان و ترکش برداریم ولی خواستیم که قبلاً ترا آگهی داده باشیم». فیلیپ لوبل دانست که اگر ملت فرانسه از او حمایت نکند کار مشکل خواهد شد لذا نامه ی پاپ را طوری دستکاری کرد که عزت نفس ملت فرانسه را تحریک کند. آنگاه در سال ۱۳۰۲ م دهم ماه آوریل مجلس بزرگی از بزرگ زادگان و روحانیون و عامه در نتردام دو پاری منعقد نمود و برای حفظ حقوق مملکت و دارائی روحانیت از تعدّی پاپ توسط پیرفلوت (Pierre Flote) از مجلس استمداد جست. مجلس بشور و شعف تأیید شاه را بعهده گرفت و روحانیون نیز پیام صلح آمیزی بپاپ فرستادند. لیکن بنیفاس هشتم از دستکاری نامه ی خود سخت رنجید و بر پیرفلوت که او را مزوجی از سرکه و صفرا مینامید خشم گرفت و اعلام داشت که اگر پادشاه توبه نکند با کمال افسوس ناچارم او را چون کودك ناشایسته ای از سلطنت خلع کنم. در این اثنا درگیری بر پا شد و پیرفلوت تلف شد. این پیش آمد بمنزله ی انتقام الهی دانسته شد و بر غرور پاپ افزود. بنیفاس مجمع اساقفه فرانسه را در رم تشکیل دادو بیانی که در آنجا کرد داعیه ی او را بصورت قطعی در آورد. از آن جمله این است:

«قوّه ی معنوی ونیروی ظاهری هر دو در اختیار روحانیت است. منتهی روحانیت قوّه ی معنوی را خود در دست میگیرد اما نیروی ظاهری را بنا به مصلحت روحانیت، دیگران در دست میگیرند. قوّه ی معنوی در کف امنای دین است و نیروی ظاهری تا مدتی که امنّای دین مقتضی بدانند در مشت سلاطین و جنگیان می ماند. علی هذا از ایندو قوه یکی باید فرمانبردار دیگری باشد باین معنی که نیروی ظاهری باید در برابر

قوّه ی روحانی سر تسلیم فرود آورد ... حکم عقل بر این است که وضع و نیروی ظاهری و محاکمه ی آن در ضرورت حق قوّه ی روحانی است ... پس اظهار و اعلام و عزم حکم بر این است که شرط لاینفک نجات هر فردی این خواهد بود که در برابر پاپ رم خاضع و خاشع باشد». چیزی نمانده بود که فیلیپ لوبل تسلیم پاپ شود اما مشاورش نوگاره طرحی را که نهایت تهوّر و غدر در آن بکار رفته بود باو قبولاند. طرح مزبور عبارت از این بود که به ایتالیا رفته پاپ را دستگیر سازند و باین وسیله ضرب شستی باو نشان دهند.

نوگاره برای زمینه سازی زشت ترین جنایات را به بنیفاس هشتم نسبت داه و از شاه تقاضا کرد که به « پاس دیانت » او را توقیف کند و سپس مجمعی دعوت کرده او را محاکمه و خلع نماید (۱۲ مارس ۱۳۰۳ م).

ادعا نامه در برابر جمعیت انبوهی در باغ سلطنت خوانده شد (۱۴ ژوئن ۱۳۰۳).

در ادعا نامه قید شده بود که « بنیفاس به بقاء روح و حیات جاودانی اعتقاد ندارد و شرم نکرده میگوید اگر سگ یا خر باشم بهتر از این است که فرانسوی باشم. مکرّر بزبان آورده است که حاضرم تمام عالم و دیانت را از دست بدهم برای اینکه فرانسه خفیف شود. تمثال سیمین خود را در نماز خانه ها گذاشته و باین ترتیب مردم را به بت پرستی کشانیده است. چندین نفر از اهل علم را دستور داده است تا در حضورش بکشند و از مرگ آنها خرسند شده است. و اگر با ضربت اول نمی افتادند فریاد میکشیده است که بزن بزن . همه میدانند که مناصب روحانی را بخرید و فروش میگذارد و از همه چیز پول در میآورد.

با سلف خود سلستن (Celestin) معامله ی فجیعی کرده و او را کشته است».
وقتی بنیفاس از این اخبار مطلع شد دستور داد که روحانیون فرانسه درس را تعطیل کنند و ضمناً ذمّه ی مردم فرانسه را نیز از فدویت در راه شاه بری ساخت (۱۵ اوت ۱۳۰۳ م)

نوگاره پنهانی به ایتالیا رفته بود و در آنجا با خانواده کلنا CoLonna که دشمن پاپ بودند قرار خود را گذاشته و از مردم اطراف دسته ای مرکب از ۱٦۰۰ نفر جمع آوری کرده بود. نوگاره در ۷ میتامبر ۱۳۰۳ م وارد شهر آنان یی شد. عامه ی مردم نیز بدسته ی او ملحق شدند و بتاراج خانه ی دوستان پاپ پرداختند. پاپ تنها در قصر خود مانده جبّه را پوشیده تاج بر سر گذاشته مقالید تربت پطروس و صلیب را بر دسته گرفته

بانتظار ورود دشمن بر تخت نشست. دشنام و ناسزای فراوانی بوی گفتند و بمرگش تهدید کردند لکن هیچیک در وجود پیرمرد مؤثر نشد. شخصی از خانواده ی کلنّا پیش رفت که او را بکشد. پاپ گفت « این سر و این گردن من » نوگاره در میان مردم خروشان تقصیرات پاپ را بروی شمرد و آنگاه گفت: « بحکم قواعد حقوق عمومی و بپاس دین روحانیت ترا توقیف میکنم».

دو روز بعد از این واقعه مردم آنان یی تغییر عقیده دادند و شعار « زنده باد پاپ » و « مرده باد بیگانه » سردادند. نوگاره گریخت پاپ نجات یافت و به رم برگشت، لکن بر اثر این واقعه سخت شکسته شد و یک ماه بعد مرد.

مرگ بنیفاس هشتم یکسره فیلیپ لوبل را چیره ساخت و وسیله ای شد که فیلیپ در سال ۱۳۰۵ م بر تران دو گو از خویشان خود را بنام کلمان پنجم بر مسند پاپ نشاند و مقر پاپ بعلت نا امنی از شهر رم به آوینیون منتقل شد و از آن ببعد تا ۷۰ سال آوینیون مقر پاپ شد. (۱۳۷۸ – ۱۳۰۹ م)

کلمان پنجم که دست نشانده ی فیلیپ لوبل بود نوگاره را عفو کرد و درباره ی فیلیپ لوبل اعلام داشت که « از راه دلسوزی و دینداری » بر ضد پاپ بنیفاس هشتم قیام کرده است.

بدین ترتیب نقشه ی پاپها که میخواستند بر تمام سلاطین مسیحی مسلط باشند در آغاز قرن چهاردهم بر هم خورد. از این ببعد شاهان اروپایی تدریجاً بر قدرت خود افزودند و هر مملکتی تدریجاً زبان بومی خود را زبان رسمی کرد.

کشتار یهودیان[1]

رودولف راهب که جنگ دوم صلیبی را تبلیغ می کرد معتقد بود اول باید مصلوب کنندگان حضرت عیسی را مجازات کرد سپس به سرکوب مسلمانان پرداخت در ۱۰۹۶ م هزاران یهودی اروپایی که در مسیر لشکرکشی صلیبیان به جهان اسلام بودند قتل عام شدند. و این سنتی شد برای ریشه کن کردن یهودیان در اروپا. راهبی با این

[1] کشتار یهودیان در قرون وسطا از کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم یا عصر ایمان صفحات ۴۵۹ تا ۵۰۴ اخذ شده است.

ادعا که، طبق نوشته ای که از کلیسای قیامت اورشلیم بدست آمده، ارشاد تمامی یهودیان یک تکلیف اخلاقی برای عموم مسیحیان است آتش غیرت مسیحیان را پیش از پیش دامن زد. نقشه ی صلیبیون آن بود که در امتداد رود راین روانه ی جنوب شوند، زیرا غنی ترین کوچ نشینهای یهودیان اروپای شمالی در این منطقه قرار داشت. به مجرد رسیدن صلیبیون به شهر شپایر آلمان، یازده تن از یهودیان را کشان کشان به داخل کلیسایی بردند و حکم کردند که مراسم غسل تعمید را بپذیرند، ولی آنها خود داری کردند لذا همگی را کشتند (۱۰۹۶ م). در شهر تریر وقتی صلیبیون به نزدیکی شهر رسیدند، یهودیان به اسقف آن محل بنام اگیلبرت پناهنده شدند. اسقف پیشنهاد کرد که حاضر است جان و مال آنان را حفظ کند به شرطیکه غسل تعمید را بپذیرند، بیشتر یهودیان راضی شدند اما چند تن از زنان، کودکان خود را به قتل رساندند و خویشتن را به رودخانه ی موزل افکندند. (۱۰۹۶ م). صلیبیون در شهر ماینتس ۱۰۱۴ تن از یهودیان را به قتل رساندندو یهودیان مولونی قتل عام شدند. در شهر هرمان تنها در دو دهکده بیش از ۲۰۰ یهودی کشته شدند و در ۴ دهکده دیگر یهودیان ترجیح دادند که یکدیگر را بکشند ولی مسیحی نشوند. در شهر و رمس، بر یهودیان چنان درنده خویی روا داشتند که نامی بر آن نتوان نهاد تا جائیکه یهودیان برای اینکه به دست صلیبیون نیفتند یکدیگر را ناچاراً کشتند. در این قتل عام ۸۰۰ یهودی کشته شدند. در اوت ۱۰۹۶ مشابه این صحنه ها در رگنسبورگ و پراگ نیز روی داد.

پیرلو و نرابل، رئیس دیر کلونی به لویی هفتم پادشاه فرانسه توصیه کرد که جنگ صلیبی دوم را با هجوم بر یهودیان فرانسه آغاز کند « از شما انتظار ندارم که این موجودات ملعون را به قتل برسانید. خداوند مایل به فنای آنها نیست، بلکه مانند قابیل برادر کش، این جماعت را باید با شکنجه های هولناکی عذاب داد و برای رسوایی عظیمتر یعنی حیاتی به مراتب تلختر از مرگ حفظ کرد».

بدین ترتیب اندیشه ی جنگ صلیبی را در وطن آغاز کردن از آلمان به فرانسه سرایت کرد. و یهودیان در کرانتان، رامرو، و سولی قتل عام شدند. در بوهم ۱۵۰ یهودی بدست صلیبیون کشته شدند در ۱۲۳۵ م بار دیگر یهودی کشی در آلمان شروع شد. در ۱۲۴۳ م تمامی یهودیان بلتیس واقع در نزدیکی برلین به اتهام آنکه کلوچه متبرک عشای ربانی را آلوده ساخته اند، زنده در آتش سوزانیده شدند.

یهودی کشی در فرانسه

در فرانسه در شهر بلوا در ۱۱۷۱ م عده ای از یهودیان را در آتش سوزاندند. در ۱۲۳۶م صلیبیون به کوچ نشینهای یهودی آنژو و پواتو بویژه در بورد و و آنگولم هجوم بردند و به کلیه ی یهودیان حکم کردند که غسل تعمید کنند. چون یهودیان از قبول چنین حکمی خود داری ورزیدند، صلیبیون سه هزار تن از آنان را در زیر سم اسبان خویش به هلاکت رساندند. سن لویی نهم به پیروان خود اندرز داد که با قوم یهود در باره ی دین سخن به میان نیاورند. وی به ژوئنویل وقایع نگار و مشاورش گفت: « وقتی شخصی عامی بشنود که کسی درباره ی آئین عیسی سخن ناروایی می گوید نباید با زبان به جانبداری بر خیزد بلکه باید دست به شمشیر زند و تا آنجا که امکان دارد تیغ شمشیر را در شکم آن کس فرو برد».

فیلیپ چهارم ملقب به لوبل (زیبا) همه ی یهودیان فرانسه را به زندان افکند و تمامی دارایی و اعتبارات و کالاهای آنها را در ۱۳۰۶ م ضبط کرد و جز لباسی که بر تن داشتند چیز دیگری برایشان نگذاشت. وی سپس صد هزار تن از یهودیان مزبور را با آذوقه یک روزه از خاک فرانسه بیرون کرد. سودی که از این بابت عاید شد چنان گزاف بود که جناب لوبل کنیسه ای را به سور چی خود پیشکش کرد.

یهودی کشی در آلمان

در المان در ۱۲۸۳ م اتهام قتل کودکان مسیحی توسط یهودیان دوباره در شهر ماینتس مطرح شد ۱۰ یهودی بقتل رسیدند و خانه های عموم یهودیان تاراج شد. در ۱۲۸۵ م شایعه ای همانند مردم مونیخ را بر انگیخت ۱۸۰ یهودی به کنیسه ای پناهنده شدند، اما جماعت آن بنا را آتش زدند و همه ی آن ۱۸۰ نفر زنده در آتش سوختند. یکسال بعد در اوبروزل ۴۰ یهودی به اتهام گرفتن خون یک نفر مسیحی کشته شدند. در سال ۱۲۹۸ م هر چه یهودی در روتینگن بود به جرم بیحرمتی به یک کلوچه ی عشای ربانی به هلاکت رسیدند. رینند فلاویش که یک بارون پرهیزکار بود، جماعتی از مسیحیان را متشکل و مسلح ساخت و آنان را به قید قسم متعهد به قتل عموم یهودیان کرد. این گروه نسل یهودیان را در وورتسبورگ بر انداختند و ۶۹۸ یهودی را در نورنبرگ به قتل رساندند. در عرض ۶ ماه ۱۴ اجتماع یهود بکلی نابود شد. آنهایی زنده

ماندند که در سال ۱۲۸۶ م راهی فلسطین شدند تا در میان مسلمانان زندگی کنند. در ۱۴۶۳ م آلبر شت سوم مارگراو (مرزدار) در براند نبورگ اعلام کرد که سلطان آلمان می تواند بر وفق رسم قدیم تمامی یهودیها را بسوزاند یا بر آنها رحم کرده یک سوم از دارایهای آنها را بگیرد.

یهودی کشی در انگلیس

در انگلیس، اعیان و ملاکان با وجوهی که از یهودیان به وام گرفته بودند، خود را برای جنگهای صلیبی مجهز ساختند و در عوض در آمد املاک خویش را پیش آنها به گرو گذاشتند. این امر مایه ی خشم دهقانان مسیحی شد، زیرا معتقد بودند که مشتی نزول خوار یهودی از دسترنج آنها فربه می شوند. در ۱۱۴۴ م ویلیام تاریچی جوان[۱] را کشته یافتند، یهودیان متهم شدند که او را برای گرفتن خونش به به قتل رسانده اند، به همین سبب محله ی آنها تاراج و طعمه ی حریق شد. هنگام تاجگذاری ریچارد اول در لندن (۱۱۹۰ م) به تحریک اشرافی که می خواستند از زیر بار قروض خود به یهودیان بر هند مجادله ای مختصر به قتل عامی از پیش برنامه ریزی شده مبدل گشت که به شهرهای لینکن – ستمفرد ولین سرایت کرد. همان سال در بورک جماعتی به سر کردگی ریچارد دو مالا بستیا که سخت مدیون یهودیان بود ۳۵۰ یهودی به هلاکت رسیدند. به علاوه ۱۵۰ یهودی بورک به رهبری ربن خویش خود کشی کردند.

بر کتن حقوقدان انگلیسی قرن ۱۳ م معتقد بود: فرد یهودی نمی تواند هیچ چیز از خود داشته باشد زیرا هر چه وی بدست می آورد مال او نیست بلکه تعلق به سلطان انگلیس دارد.

در سال ۱۲۵۵ م شایعه ای بر سر زبان مردم لینکن افتاد مبنی بر اینکه یهودیان پسری هیونام را با حیله به محله ی خود کشانیده شلاق زده در حضور انبوهی از یهودیان که در حال وجد بودند مصلوب ساخته و پیکرش را با زوبین سوراخ کرده اند. گروههای مسلحی به محله ی یهود رفته، ربن آنجا را به دم اسبی بسته و از میان

---

[۱] ویلیام تاریچی جوان کودکی بود که معجزات و کراماتی به او نسبت داده بودند به همین سبب با وجود خردسالی، تاجی از خار بر سر وی نهادند بعد از مرگش اعتقاد عمومی آن بود که یهودیان این مسیحای ثانوی را مصلوب کرده اند. به نقل از تاریخ تمدن ویل دورانت بخش ایمان ص ۵۰۰

معابر کشان کشان گذر دادند و سرانجام به دار آویختند بـدنبال آن ۱۸ یهـودی دیگـر را نیز دار زدند. طی سالهای ۱۲۵۷ تا ۱۲۶۷ م یک سلسله قتل عامهای از پیش برنامه ریـزی شده ای بـه راه افتـاد کـه تقریبـاً اجتماعـات یهـودی را در لنـدن ، منتربـری ، نـورثمتن ، وینچستر ، وستر ، لینکن و کمبریج یکباره نابود کرد. خانه های مسکونی تاراج و ویران گردید قباله و اوراق قرضه سوزانده شد و یهودیانی که از این معرکه جان سالم بدر برده بودند تقریباً آه در بساطشـان نمانـد. در ۱۲۹۰ م ادوارد اول بـه ۱۶ هـزار یهـودی سـاکن انگلیس دستور داد که تا اول نوامبر، از کلیه امـوال غیـر منقـول و تمـام وامهـای وصـول کردنی خویش دست کشند و خاک آن کشور را ترک گویند. بسیاری از یهودیانی کـه سوار بر کشتیهای کوچـک بودنـد، هنگـام عبـور از دریـای مـانش در آب غـرق شـدند. برخی از آنها توسط عمله های کشتیهاتاراج شدند و گروهی سرانجام خود را بـه فرانسـه رسانیدند اما حکومت فرانسه به آنها اخطار کـرد کـه بایـد تـا شـروع ایـام روزه و پرهیـز مسیحی از آن سرزمین بیرون بروند(۱۲۹۱ م).

فصل پنجم

جنگهای صلیبی

جنگهای صلیبی

یکی از مصیبت بار ترین و خونین ترین رویدادهای مذهبی و نظامی در اروپای قرون وسطا که برای مدتی طولانی هم ادامه یافت، جنگهای صلیبی (۱۰۹۵ – ۱۲۹۱ م) بود. این سلسله جنگهای طولانی با هدف سرکوبی و جلوگیری از گسترش اسلام در سرزمینهای مسیحی شرقی تحت قیمومیت امپراطوری کهن بیزانسی طراحی شد.

راهگشایی مسلمین به درون سرزمینهای مسیحی امپراطوری بیزانس به خاطر آمادگی اتباع مسیحی در پذیرش و قبول اسلام و آزادی مذهبی که مسلمانان در ازای پرداخت جزیه به آنان اعطا کردند تسهیل شد. در تمامی سرزمینهای فتح شده توسط مسلمانان، کلیساها همچنان به قوت خود باقی ماندند و مسیحیان آن مناطق در زیر سایه ی حکومت اسلامی از چنان آزادی و اختیاری بر خوردار بودند که هرگز آن را از هم کیشان مسیحی خود ندیده بودند.

بدنبال شکست بزرگی که آلب ارسلان سلجوقی در ۱۰۷۱ م در طی جنگ ملازگرد بر امپراطوری روم شرقی وارد کرد، در سال ۱۰۹۵ م امپراطور بیزانس به پاپ اوربان دوم متوسل شد تا او را در بیرون راندن مسلمانان از او رشلیم و دیگر سرزمینهای مسیحی به جای مانده از امپراطوری شرقی یاری دهد. پاپ نیز که رویای عملی کردن آرزوی گرگوار هفتم مبنی بر جهانی کردن سلطنت دستگاه کلیسا را در سر می پروراند اعلام کرد که پایان کار جهان نزدیک است و بر مسیحیان واجب است که مکانهای مقدس خود را آزاد سازند. او از مسیحیان خواست که صلیب بدست گیرند و برای رهایی کلیسای خداوند به جانب بیت المقدس روانه گردند.

این جنگهای طولانی بدان مناسبت که هر کس عازم میدان نبرد میشد بر شانه ی راست خود صلیبی از پارچه ی سرخ میدوخت، به جنگهای صلیبی معروف شدند. عادت بر این جاری شده است که جنگهای صلیب را مشتمل بر هشت جنگ بدانند، در صورتیکه تعداد این جنگها بسیار زیادتر می باشد.

علل جنگهای صلیبی

درباره ی علل جنگهای صلیبی نظرات مختلفی ارائه شده است. مورخان اروپایی سعی کرده اند تا مسلمین بخصوص ترکان سلجوقی را مقصر اصلی جلوه دهند ولی باید اذعان

کرد که کینه ی صلیبی و دشمنی با امت اسلامی و ثروت مشرق زمین از عوامل اصلی این جنگها بوده اند که هنوز هم به عناوین مختلف از جمله مبارزه با تروریسم ادامه دارد. حاصل جمع بندی علل جنگهای صلیبی در منابع مختلف به قرار زیر می باشد:

کینه ی مذهبی :

کینه ی صلیبیان بر ضد امت اسلامی در نتیجه وارد شدن بیت المقدس به عدالت مسلمین و فتوحات اسلامی که تا آسیا، آفریقا و اروپایی که قبلاً زیر نفوذ مسیحیت بود،[1] گسترش یافته بود.

انگیزه ی سیاسی :

جنگ ملازگرد، در سال ۱۰۷۱ م که طی آن بیشتر متصرفات روم شرقی از جمله انطاکیه، اورفا، طرطوس، و نیقیه به چنگ سلجوقیان افتاد و تهدید قسطنطنیه پایتخت روم شرقی از طرف مسلمین باعث شد که امپراطور روم شرقی آلکسی کومنین از کشورهای مسیحی بخصوص از پاپ واتیکان در خواست کمک کند. اینکار دو فایده ی بزرگ برای روم شرقی داشت زیرا که باعث میشد دو دشمن قدرتمندش درگیر جنگی فرسایشی شوند و یکی از علل بزرگ وقوع جنگهای صلیبی تحریکات روم شرقی بود که بدست بطریق قسطنطنیه انجام می گرفت و در پشت پرده سیاستهایی اعمال میشد، در اجرای نظرات امپراطوری روم شرقی پطروس راهب دست به تبلیغات وسیعی در اروپا زد.

او سوار بر الاغی اروپا را در نور دید ومسیحیان را بر علیه مسلمین تحریک می کرد و می گفت: ملت نصاری باید آنقدر بجنگند و بکشند و کشته دهند تا قبر پیامبرشان را از چنگ مسلمین نجات دهند.[2]

---

[1] صلاح الدین ایوبی عبدالله ناصح علوان ص ۶۷

[2] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۷۸۴ و کتاب دو قرن وحشت ص ۸۴

انگیزه ی دینی:[1]

اعتقاد امت نصاری بر این بود که هرکس تربت عیسی را زیارت کند یا در راه او صدمه ببیند استخوان سبک کرده پس از مرگ به بهشت میرود. مسیحیان بستن در بیت المقدس را با بستن در بهشت بیک چشم می نگریستند و شهادت در راه عیسی را با خریدن ثواب اخروی یکسان میدانستند، لذا کسانیکه اهل جنگ هم نبودند براه می افتادند. اطفال و پیره زنان و پیرمردان که عازم میشدند بخوبی میدانستند که از جنگ عاجزند لیکن امیدوار بودند بشهادت برسند و بجنگجویان میگفتند: شما که رشید و نیرومند هستید جنگ خواهید کرد اما ما مثل عیسی عقوبت می کشیم و بهشت را می گیریم.

خلافت فاطمی مصر:[2]

بدنبال شهادت خواجه نظام الملک بدست ملحدین اسماعیلیه و جنگ داخلی در امپراطوری سلجوقیان در سال ۱۰۹۸ م فاطمیان بیت المقدس را بتصرف خود در آوردند و به قبری که مسیحیان آنرا قبر عیسی مسیح می دانند توهین کرده و رفت و آمد مسیحیان بدان شهر را ممنوع کردند. مسیحیان سخت بر آشفته شدند. فاطمیان قبلاً در ۱۰۱۰ م موقع فتح بیت المقدس کلیسای قیامت را با خاک یکسان کرده بودند. دسته های زائران مسیحی بیت المقدس که به اروپا باز میگشتند مردم را نسبت به ظلم و ستمی که مسیحیان از دست فاطمیان دیده بودند می ترساندند. بخصوص تبلیغات پطروس راهب اثری مخرّب در اذهان عمومی اروپائیان بجا می گذاشت.

نقش کلیسا:

اگر چه ظاهراً معتقدات مذهبی بود که مسیحیان را به این کار بر انگیخته بود ولی در اصل منظور رهبران صلیب رخنه کردن در آسیا و تسلط بر آن بود که در واقع نجات قبر مسیح (ع) در اولویت اهداف آنان قرار نداشت. حادثه جنگهای صلیبی از نظر مغرب به شکل مذهبی مورد توجه قرار میگیرد و لیکن در عمل منافع سیاسی اقتصادی و عواملی بسیار نیرومند بودند، که در پرده یک فکر، یعنی نجات اماکن مقدسه پنهان بود. پاپها همیشه

---

[1] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۱۹

[2] جهاد مسلمین در جنگهای صلیبی ص ۱۲۱

آرزومند بودند جدائی مذهبی سال ۱۰۵۴ م رامیان مسیحیان از بین ببرند و شرق را دوباره تحت اقتدار خود در آورند و منحصراً خدمتگزاران یک فکر مذهبی صرف نبودند. پاپ اوربان دوم تصور می کرد که اگر بتواند اماکن مقدسه را به تصرف در آورد حتی بیشتر از امپراطوران آلمان در امور اروپا نفوذ خواهد یافت. وی اردوکشی به شرق را در حقیقت به مشابه ی وسیله ای برای افزایش تمکین و بالا بردن حیثیت و اعتبار خود تلقی می کرد. هم چنین می خواست با وارد کردن کشورهای مغلوب به پرداخت عشریه قدرت خود را افزون کند. در نتیجه جنگهای صلیبی، روحانیون بر وسعت اراضی خود افزودند و ثروتمند شدند و حتی بعد از جنگهای صلیبی نیز عشریه مالیاتی از مردم می گرفتند.[1]

آزادی:

نظام حاکم بر اروپا همچنان که در بحث فئودالیزم گذشت زندگی را برای مردم غیر قابل تحمل کرده بود، بیش از نود درصد اروپائیها در حقیقت برده ی اربابان کلیسا و حکام محلی بودند، بهمین خاطر، رعایا برای رسیدن به آزادی و خلاصی از چنگال ظالمان اروپایی دسته دسته راهی شرق می شدند. مقروض از دست طلب کار و جانی از حکم محکمه خلاصی یافته و آزاد می شدند. بر اساس بیانیه ی کلیسا زندانیان آزاد میشدند و افراد محکوم به اعدام از مرگ نجات یافته ملزم به خدمت مادام العمر در فلسطین می شدند.[2]

انگیزه ی اقتصادی:[3]

قحط سالی های متوالی قرن یازدهم که ۴۸ بار رخ داد باعث شده بود که اروپا از یک گرسنگی همه جانبه رنج ببرد. طوریکه به انواع علف و کاه روی آورده بودند و در بسیاری موارد ریشه درخت و خاک رس می خوردند و حتی آدم خواری نیز بوقوع پیوست، اقویا ضعفا را گرفته تکه تکه کرده می خوردند. بر عکس ثروت شرق زبانزد عام و خاص بود و همه در آرزوی رسیدن به آن بودند. پاپ اربان دوم در مجمع کلرمون چنین گفته بود:

---

[1] دو قرن وحشت ص ۷۹ و تاریخ بیزانس پل لومرل ص ۱۳۲ و تاریخ قرون وسطا شیبانی جلد دوم ص ۱۴۹

[2] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۱۹

[3] تاریخ تحولات اجتماعی جلد دوم راوندی ص ۳۲۱

« این جنگها تنها برای بدست اوردن یک شهر نیست، بلکه آن شامل تمام مناطق آسیا، با ثروتهای طبیعی و خزاین آن که قابل شمارش نیست می باشد. پس زیارتگاه قبر مقدس را بگیرید و اراضی مقدس را از دست اختلاس کنندگان رها کنید. آنرا برای خودتان بدست آورید، چرا که این سرزمین همانگونه که تورات میگوید شیر و عسل از آن سرازیر میشود».[۱]

همزمان با جنگهای صلیبی بر ضد مسلمین جنگهایی نیز بر ضد آن دسته از اروپائیان که در مرکز اروپا زندگی می کردند و هنوز دین بت پرستی داشتند شروع شد. چون راه نزدیک و بت پرستها قدرت نظامی چندان نداشتند همگی یا قتل عام شدند یا با سر نیزه به مسیحیت گرویدند. شمال فرانسه مسیحی بر ضد جنوب بت پرست بسیج شد در سال ۱۲۱۳ م تنها در شهر نیریز بیش از سی هزار مرد و زن و کودک کشته شدند. شهرهای متمدن و آباد جنوب فرانسه خراب و ویران شدند. سرانجام آلبیژواها ناچاراً با پذیرفتن عهدنامه ی پاریس (۱۲۲۹ م) تا بعیت فرانسه را می پذیرند. بدینگونه بود که مسیحیت بر فرانسه غلبه کرد[۲]

جنگ اول صلیبی[۳] (۱۰۹۵ تا ۱۰۹۹ م)

پاپ اوربن دوم در روز ۲۸ نوامبر ۱۰۹۵ م در مجمع صومعه ی کلرمون (Clermont) فرانسه فتوای جنگهای صلیبی را صادر کرد.

پاپ از مسیحیان خواست که اسلحه بردارند و تربت عیسی را نجات دهند و ادامه داد:

« از خویشتن بگذر، صلیب بر گیر و از دنبال من بیا».

بعد از خاتمه ی مجمع کلرمون پاپ در مرکز و جنوب فرانسه بگردش پرداخته مردم را به جنگ ترغیب میکرد. وی بعموم اساقفان در اروپا نامه نوشته آنها را دعوت نمود که برای جنگ صلیب بوعظ بپردازند و دیگران را نیز به وعظ وا دارند. ضمناً وعده داد که هر کس در ارد و کشی شرکت کند تمام معاصی و گناهانش بخشیده و آمرزیده خواهد شد و مادامیکه اردوکشی خاتمه نیافته زن و فرزند و دارائیش از تعرض مصون و در امان دیانت خواهد بود.

---

[۱] صلاحدین ایوبی نوشته عبدالله ناصح علوان ص ۶۸ تا ۶۹

[۲] تاریخ قرون وسطا شیبانی جلد دوم ص ۲۰۶ — ۲۰۵ و آلبر ماله جلد ۴ ص ۲۸۹ تا ۲۹۲

[۳] تاریخ بزرگ جهان جلد چهارم ص ۲۳۲ — ۲۳۱ و تاریخ آلبر ماله جلد چهارم ص ۲۲۷ — ۲۲۰ و تاریخ قرون وسطا جلد دوم شیبانی ص ۱۵۱ — ۱۴۹

همزمان با حرکت تبلیغی پاپ، پطرس راهب سوار بر الاغش از شهری به شهر دیگر فرانسه می رفت و مردم را به جنگ تحریص می کرد، بدین ترتیب بیش از سیصد هزار نفر عازم جنگ شدند. هنوز از دعوت پاپ سه ماه نگذشته بود که این عده راهی شرق شدند. آنها برای گذران خود هر جا میرسیدند غارت میکردند و انواع ظلمها را مرتکب میشدند و باین جهت اقوام سر راه مانند قوم مجار و صرب و بلغار و یونان سخت بر آشفتند و با آنها بدرگیری پرداختند. امپراطور روم شرقی برای آنکه صلیبی ها را از غارت کردن قسطنطنیه باز دارد بشتاب آنها را از قسطنطنیه بساحل آسیا روانه نمود. در این موقع بیش از یکصد هزار نفر از صلیبی ها کشته شده بودند.

بقیه که بالغ بر دویست هزار نفر بودند در حوالی شهر نیسه بکلی توسط سلجوقیان بفرماندهی قلیچ ارسلان بهلاکت رسیدند. بدین ترتیب اولین مرحله از نخستین جنگ صلیبی به هلاکت همه ی صلیبیان عازم بیت المقدس انجامیدو در دومین مرحله از جنگ اول صلیبی بیش از یک میلیون نفر عازم نبرد شدند که بنوشته ی آلبر ماله تعداد جنگجون آن سیصد هزار نفر و بقول گوستاولوبون هفتصد هزار نفر بود.[1]

این عده وقتی نزدیک قسطنطنیه شد از کثرت عده، مردم شهر را بوحشت آورد چنانکه آن کمّن دختر آلکسی کومنین امپراطورروم شرقی مینویسد: گوئی تمام اروپا از جا کنده شده است».

بسیاری از سواران جنگی زن و فرزند و خدم و حشم و حتّی سگها وطیور شکاری خود را نیز آورده بودند. امپراطور آلکسی می ترسید که طمع ثروت پای تختش دیگ طمع آنها را بجوش آورد لذا آنها را با راهنمایانی چند روانه آسیای صغیر نمود تا به کمک آنها بلادی را که سلجوقیان در آسیا صاحب بودند بدون خرجی بگیرد باین لحاظ بعضی از رؤسا را بطرف خود کشید و از آنها قول گرفت بلاد آسیای صغیر را باو بدهند. آنگاه وسایل لازمه را جهت راهی کردن قشون تهیه کرده و سپاهی هم به کمک آنها فرستاد (۱۰۹۷ م) قشون صلیب جلوی نیسه رسیده آنرا محاصره کرد و نزدیک بود آنرا بگشاید که معلوم شد قشون امپراطور در خفا با ترکان قرار داد بسته و شهر را به تصرف خود در آورده اند. لذا صلیبیان راهی بیت المقدس شدند. هنگامیکه صلیبیان از آسیای صغیر گذشتند سپاهیان قلیچ ارسلان مانع آنها شده، درگیریهای بزرگی میانشان روی داد، سپس تا انطاکیه پیش آمدند و بعد از ۸

[1] تاریخ آلبر ماله جلد چهارم ص ۲۲۲ و تاریخ تمدن عرب و اسلام گوستاولوبون

ماه محاصره آن شهر با خیانت فردی تازه مسلمان شده بنام فیروز که نگهبانی یکی از دروازه های مهم شهر را بعهده داشت شهر انطاکیه بتصرف صلیبی ها در آمد[1]. بعد از اشغال انطاکیه صلیبی ها براحتی راهی بیت المقدس شدند. صلیبیان پس از گذشت سه سال از تاریخ حرکت سرانجام به بیت المقدس رسیدند[2]. در این موقع که خلیفه فاطمی مصر به تازگی بعد از اشغال انطاکیه توسط صلیبیان بیت المقدس را بعد از چهل و چند روز محاصره فتح کرده بود. به صلیبیان پیشنهاد صلح کرد ولی صلیبیان خواستار تسلیم بلا شرط شدند. اسماعیلیها بیت المقدس را بیدفاع گذاشتند و صلیبیان بعد از چهل و چند روز محاصره شهر و مقاومت اهالی شهر روز ۱۵ ژوئیه ۱۰۹۹ م بر آن شهر مسلط شدند. آنها به کشتار بیرحمانه مردم پرداختند فرقی نمی کرد زن – کودک – پیر – ضعیف و ناتوان – مسلمان – یهودی – مسیحی تنها در مسجد حضرت عمر بیش از ده هزار نفر پناهنده بدان مسجد را به شهادت رساندند.

بدین ترتیب بیش از ۷۰ هزار انسان بیگناه و بیدفاع بدست صلیبیان بقتل رسیدند.[3]

کارل گریمبرگ می نویسد:[4]

« همه ی مدافعان اورشلیم از کنار دیوار ها به سوی شهر گریخته و سپاهیان صلیبی آنها را تعقیب کرده می کشتند و قطعه قطعه می کردند. این تعقیب و گریز تا معبد سلیمان پیغمبر ادامه یافت، در آنجا کشتاری چنان عظیم از دشمنان به عمل آمد که خون کشته شدگان تا مهمیز سربازان می رسید صلیبیون بزودی سراسر شهر را زیر پا گذاشته در همه جا بغارت طلا – نقره – اسبها و خانه های انباشته از ثروت پرداختند، آنگاه شادمان و در حالیکه اشک شادی می ریختند بزیارتگاه پیامبر نجات بخش خویش رفته و دین خود را به وی ادا کردند».

نماینده ی پاپ اوربن دوم در نامه ای که به وی می نویسد گزارش می دهد:[5]

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد ۴ ص ۱۴

[2] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد ۴ ص ۱۴

[3] تاریخ کامل ابن اثیر مجلد هشتم جلد ۱۷ ص ۲۶۰ – ۲۵۹

[4] تاریخ بزرگ جهان جلد ۴ ص ۲۳۷

[5] قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۲۶ و سایر منابع

« اگر می خواهید بدانید با دشمنانی که در بیت المقدس بدست ما افتادند چه معامله شد! کافی است بدانید که سربازان ما، در رواق سلیمان و در معبد، درگردابی از خون مسلمانان می تاختند و خون تا زانوی مرکب می رسید ».

علل پیروزی صلیبیان در جنگ اول صلیبی

عواملی که باعث شد دشمن صلیبی بر بیت المقدس مسلط شود عبارت بودند از:

۱- شهادت خواجه نظام الملک (۱۰۹۲ م) بدست اسماعیلی ها و بدنبال آن مرگ مشکوک سلطان ملکشاه سلجوقی در نتیجه ما بین محمد بن ملکشاه با برادر پدریش بر کیارق چندین سال جنگ خانگی روی داد. این امر باعث شد که در سال ۱۰۹۸ م شهر بیت المقدس به تصرف حکومت فاطمی مصر در آید و آن بزدلان ترسو در هنگام حمله ی صلیبیان آن شهر را بیدفاع گذاشتند.

۲- سلجوقیان روم به رهبری قلیچ ارسلان به قدرت لازم برای حکومت بر مناطق وسیع آسیای صغیر و شام نرسیده بودند هر چند در سالیان بعد از اشغال بیت المقدس ضربات مرگباری بر صلیبی ها وارد ساختند.

۳- در حالیکه عکا براحتی توسط صلیبی ها از دست والی علوی آن گرفته شده بود ملوک شام مشغول جنگ با یکدیگر بودند.

۴- تقسیم شهرهای اسلامی شام و فلسطین میان بعضی از حکام، حیله ونیرنگ هر شهر برای دیگری، مانع کمک رسانی آنها به یکدیگر برای مقابله با صلیبیان بود.

بعد از تصرف بیت المقدس و خبر فتوحات آن به اروپا و ثروتی که کسب کرده بودند. سپاهی اروپایی متشکل از لومباردیها –ایتالیائی ها – آلمانیها –فرانسوی ها و اتریشی ها به سوی شرق مسلمان سرازیر شد. امپراطور روم با دادن رشوه توانست قسطنطنیه را از هجوم آنها نگه دارد. و به آنها پیشنهاد کرد بلادی را که فتح می کنند درازای کشتی و آذوقه به او واگذارند.

بعد از این پیروزی سپاهیان صلیبی سه دسته شدند:[۱]

دسته اول به جانب قلب آنا تولی پیشرفت نمود شهر انگور را به تصرف در آورد. زمانیکه خبر این هجوم به امرای مسلمان رسید. قلیچ ارسلان سلجوقی با امیر کتبوغا حاکم موصل متحد شد. جنگ سختی میان مسلمانان و اروپائیان در کناره های رود هالس (قزل ایر ماق) در نواحی شرق آسیای صغیر روی داد که به نفع مسلمین پایان یافت.

گروه دوم به طرف هراکلیا حرکت نمود همینکه به جبال طورس رسید از طرف سپاهیان قلیچ ارسلان – امیر کتبوغا محاصره شد و صلیبیان تا آخرین نفر به هلاکت رسیدند. گروه سوم صلیبی در ۱۱۰۲ م متشکل از یکصد و پنجاه هزار نفر در حوالی هراکلیا هر اقله توسط سپاهیان متحد قلیچ ارسلان و امیر کتبوغا تار و مار شدند، طوریکه تنها هزار نفر از صلیبیان جان سالم بدر بردند. این جنگ را عموم مورخین بنام نصرت اجنه نامیده اند، زیرا معتقد بودند که اجنه مسلمانان را در این جنگ یاری رسانده اند.

در پایان باید متذکر شد که تعداد سپاهیان صلیبی وارد شده به بیت المقدس را آلبر ماله ۴۰ هزار نفر و ویل دورانت ۱۲ هزار نفر و فیلیپ حتی و گوستاولوبون ۲۰ هزار تن ذکر کرده اند[۲]. بنابراین بوضوح روشن است که مقاومت مسلمین سر راه صلیبی ها بسیار شدید بوده است طوریکه از یک میلیون نفر راهی بیت المقدس تنها تعداد ارقام بالا که بیشترینشان ۴۰ هزار نفر می باشد زنده مانده و توانسته اند خود را به بیت المقدس برسانند بنابراین اگر خیانت فاطمی ها نبود هرگز صلیبی ها قادر به اشغال بیت المقدس نمی شدند.

جنگ دوم صلیبی (۱۱۴۸ – ۱۱۴۷ م)

جنگ دوم صلیبی به اردوکشی گفته میشود که لوئی هفتم پادشاه فرانسه برای کفاره ی کشتار ۱۳۰۰ نفر در کلیسای ویتری(Vitry) عازم جنگ با مسلمین شد تا با کشتن آنها جنایت خود را شسته و توبه ی وی مقبول پاپ شود. او و کنراد سوم قیصر آلمان در این جنگ از سلطان نورالدین محمود شکست سختی خوردند(۱۱۴۸)[۳]

---

[۱] جنگهای صلیبی جلد ۱ صفوی رحیم زاده ص ۷۵ و جنگهای صلیبی ج اول محمد رشاد ص ۱۴۰

[۲] بترتیب تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۲۹ – تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۱۴
-- تاریخ عرب فیلیپ حتی جلد دوم ص ۸۱۱ – تاریخ تمدن اسلام و عرب گوستالوبون ص ۴۰۹

[۳] تاریخ قرون وسطا شیبانی جلد دوم ص ۱۷۱

بدنبال سقوط شهر اودسا (الرها) در ۲۵ دسامبر ۱۱۴۴ م (۵۳۹ م- ق) بدست عماد الدین زنگی غرب بار دیگر به تکاپو افتاد. و دست به لشکرکشی جنگ دوم صلیبی زد.

جنگهای دوم صلیبی را سن بر ناردکلروویی تبلیغ و تحریک و موعظه میکرد. نطق وی در شهر و زله فرانسه سر و صدای فراوانی براه انداخته بود. او خطاب به انبوه مردمی که برای شنیدن سخنانش گرد آمده بودند، گفت:

« امید که سپرهایتان شکست ناپذیر باشند! که خطرات، رنج ها و خستگیهای جنگ کفاره ی کیفری باشند که خداوند بر شما مقرر داشته است. چه نشسته اید؟ نامؤمنان در سرزمین مقدس به شهرها، روستاها و خانه های ما ریخته اند. زنان، همسران و دختران ما را می ربایند و برده و کنیز می کنند. مقدسات ما را می آلایند چرا ایستاده اید؟ برای جبران این بدیهای بیم آور، برای ترمیم این ویرانی های دهشت زامنتظر چه هستید؟ سلاح برگیرید. آرزو می کنم که در نبرد، خشمی مقدس وجودتان را انباشته کند. امیدوارم که این کلمات عیسی مسیح در سراسر عالم مسیحیت طنین انداز شوند که: « وای بر کسی و بدبختی از آن کس که شمشیرش خون آلود نباشد!» [1]

اما فرنگیان نمی دانستند که در سرزمینهای اسلامی اوضاع به گونه ی جنگ اول صلیبی نیست. آنها فکر می کردند که با اردوکشی دمشق که اکنون به کانون برتری طلبی اسلامی تبدیل شده بود را اشغال خواهند کرد. این اشتباه بزرگ آنها به شکستی بزرگ انجامید.

در ایران سلطان سنجر سلجوقی دوباره وحدت بین ممالک تحت امرسلجوقیان را بر قرار نموده بود و سلاجقه ی عراق تحت حکومت سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه (۵۱۱ – ۵۲۵ م – ق) در اوج قدرت قرار داشتند، سلطان محمود برای جنگ با دشمنانش یکی از بهترین سردارانش بنام عماد الدین زنگی را حاکم موصل نمود. علت انتصاب عماد الدین زنگی آن بود که سلطان محمود استعداد و لیاقت تمام امیران و بزرگان دولت خود را در نظر گرفت و میان آنان، هیچکس را نیافت که برای احراز چنان مقامی بیش از اتابک عماد الدین شایستگی داشته باشد. این اطمینان خاطر او نیز بی مایه نبود و کار به همان گونه که وی گمان میکرد بر وفق مرام پیش میرفت. [2]

---

[1] صلاح الدین آلبر شاندور ص ۲۸

[2] تاریخ کامل ابن اثیر مجلد هفتم جلد ۱۹ ص ۱۰۱ و ۱۰۲

عماد الدین بزودی دولت قوی را که از موصل تا معره النعمان امتداد یافته بود تشکیل داد. (۵۲۱ هـ. ق). سردار رشید اسلام سپس شروع به وارد کردن ضربات پشت سرهم بر صلیبیان کرد، که مهمترین آنها در رها (اورسا) و بر چیدن امارات صلیبی آن به سال ۵۳۹ هـ. ق بود، این عمل و جهاد عماد الدین بود که اثر بزرگی در شعله ور شدن جنگ دوم صلیبی بجا گذاشت.

در سال ۵۴۱ هـ. ق عماد الدین زندگی فرمانروای موصل و شام ناجوانمردانه و خائنانه بدست گروهی از نوکرانش در خواب بشهادت رسید.[1]

بعد از شهادت این سردار بزرگ، پسرش نورالدین محمود جانشین وی شد که از لحاظ شجاعت دستکمی از پدر نداشت و از نظر کفایت به مراتب از وی برتر بود. نورالدین محمود بزودی بر اکثر نقاط شام مسلط شد و شهرهای زیادی را که در دست صلیبی ها بود فتح کرد. بدین ترتیب قدرتی در شام بوجود آمد، که قادر بود هر حمله ای از طرف صلیبیون را دفع کند.

در عید فصح سال ۱۱۴۷ کنراد و لشکریان آلمانی، اتریشی، ایتالیایی تحت فرمان او که بالغ بر هفتاد هزار تن بودند عازم بیت المقدس شدند.

چندی بعد گروهی از انگلیسی ها، فرانسوی ها، نورمانديها و فلاندرها به فرماندهی لوئی هفتم شاه فرانسه به حرکت در آمدند. علت تأخیر آنها این بود که به دوستی آلمانها مطمئن نبودند و نمی خواستند که میان طرفین اختلاف و کشمکش حاصل شود.[2]

امپراطور روم شرقی از صلیبیون بیشتر وحشت داشت تا از مسلمانان، لذا به راهنمایان بیزانسی دستور داد که صلیبیون را به بیابانهای خشک و بی آب و علف هدایت کنند و علاوه بر آن جا سوسان او، پیوسته قلیچ ارسلان سلجوقی را در جریان وضع واحدهای نظامی و عملیات آنان می گذاشت.[3]

حتی یونانیان بدنبال صلیبیون راه می افتادند و قتل عامشان می کردند. بدین ترتیب سرانجام در بهار ۱۱۴۸ م ارودی جنگ دوم صلیبی به فلسطین رسید. رهبران صلیبی شورای بزرگی را در عکا تشکیل دادند تا درباره ی آن چه باید کرد کنکاش کنند. این شورای

---

[1] همان منبع جلد ۲۰ ص ۱۰۲

[2] تاریخ تمدن ویل دورانت جلد ۴ ص ۷۶۹

[3] زندگی و تمدن در قرون وسطی صدرالدین میراثی ص ۳۰۵

بزرگ که پادشاه فرانسه، امپراطورآلمان، دو نماینده ی عالی رتبه ی دستگاه پاپی، کاردینال بیت المقدس، همگی روحانیت و سران شوالیه های سوریه، فرانسه و آلمان در آن شرکت داشتند بیک بیهودگی و دفاع ساختگی بزرگ و به هیاهوی بسیار برای هیچ تبدیل شد. در این شورا قرار شد که به دمشق حمله کنند.[1] بدنبال محاصره دمشق سیف الدین غازی سرداران و سپاهیان خود را گرد آورد و برای جنگ با صلیبیان عازم شام شد. برادرش نورالدین محمود، نیز در شهر حلب با او همراهی کرد و آنان به شهر حمص فرود آمدند. با نزدیک شدن لشکریان اسلام حاکم دمشق امیر معین الدین انر با نوشتن نامه هایی به سران صلیبی و ترساندن آنها از قدرت لشکریان زنگی بین آنها اختلاف انداخت[2] این امر باعث ضعف آنها شد. بدستور نورالدین محمود لشکریان صلیبی تارو مار شدند و بشدت شکست خوردند.[3]

لوئی وکنراد دیگر نمی توانستند مخارج سپاهیان را تأمین کنند، چرا که نقدینه ی خود را از دست داده بودند. لذا هر دو با خواری و ذلت رهسپار دیار خود شدند.

جمعی از سپاهیان صلیبی که بسیار ضعیف و بینوا شده بودند بناچار مسلمان شده و در خانه های امیران مسلمان به خدمتگزاری پرداختند. این شکست باعث شد در اروپا شکاکیونی پیدا شوند که نسبت به اصول و مبانی دین مسیح تردید کنند و در نتیجه شور و رغبتی که سابقاً برای شرکت در جنگهای صلیبی وجود داشت از میان رفت و کلیسا گرفتار جنگ داخلی با مرتدین مسیحیت گردید.[4]

جنگ دوم صلیبی موقعیت نورالدین محمود را در شام از هر لحاظ بالا برد و زمینه را برای رهایی بیت المقدس و انطاکیه وسایر شهرهای اشغالی فلسطین مهیا ساخت.

بعضی از صفات نورالدین محمود (۵۱۱ – ۵۶۹ هـ. ق)[5]

نورالدین محمود در مدت ۲۸ سال فرمانروایی صاحب قلمرویی بسیار وسیع شد که شامل شام و مصر و مناطق وسیع دیگری بود در مکه و مدینه و هم چنین در یمن خطبه بنام

---

[1] صلاح الدین آلبر شاند ور ص ۴۹

[2] تاریخ کامل مجلد ۷ جلد ۲۰ ص۱۴۵ و ۱۴۶

[3] تاریخ بزرگ کارل گریمبرگ جلد ۴ ص ۲۴۲

[4] ویل دورانت تاریخ تمدن جلد چهارم ص ۲۲

[5] تاریخ کامل مجلد هفتم جلد ۲۲ ص ۷۶ تا ۷۸

وی خوانده میشد. وی انسانی بسیار دادگستر و نیکرفتار بود. پرهیز کار و دانش دوست بود. با آن همه ممالکی که در دست داشت هیچگاه از جاده ی شریعت اسلام منحرف نشدو وقتی زنش از تنگدستی خود در پیش او شکایت کرد سه دکان را که در شهر حمص داشت به او داد که هر سه دکان سالی بیست دینار درآمد داشت. چون زنش این در آمد را کم شمرد نورالدین گفت: من جز این چیزی ندارم و همه آنچه در دست من است مال مسلمانان است. من گنجینه دار مسلمانان هستم و در امانت آنها خیانت نمی کنم و به خاطر تو هم خود را در جهنم نمی اندازم».

وی کارهای زیادی برای خیر و آسایش مردم انجام داد از جمله: او دیوار های سراسر شهرها و دژهای شام مانند دمشق و حمص و حماه و حلب و شیزر و بعلبک و غیره را ساخت.

مدرسه هایی برای شافعیان و حنبلیان ساخت و مسجد جامع نوری را در موصل بنا کرد. بیمارستانها بوجود آورد و کار و انسراهایی در راه ها ساخت.

نورالدین اهل دین و دانش را گرامی میداشت. آنان را بزرگ می شمرد و پاداش میداد. در سال ۵۶۷ هـ. ق. نورالدین در شام یک سیستم ارتباطی سریع بنام مناسیب بر قرار ساخت. در این سیستم که بوسیله ی کبوتر نامه بر، بر قرار شد، کبوترهای نامه بر به سوی آشیانه های خود پرواز کرده و نامه ها را سریعاً به مقصد می رساندند.

نورالدین این سیستم را برای جلوگیری از حمله ی فرنگیان به قلمرو خود ایجاد کرد تا خبر هر واقعه ای در همان روز وقوع به وی برسد. وی اشخاصی را نیز با حقوق کافی مأمور حفظ و نگهداری این کبوتران کرد. با برقراری این روش رفاه بسیار و سود فراوان نصیب مسلمانان گشت.[1]

جنگ سوم صلیبی (۱۱۸۷ – ۱۱۹۲)

نورالدین محمود در طی ۲۸ سال حکومت خود (۱۱۴۶ تا ۱۱۷۴ م و ۵۴۱ تا ۵۷۰ هـ. ق) با پشتکار و پیگیری خستگی ناپذیر همواره مسیحیان را به محاصره می گرفت، بر آنان ضربه وارد میکرد، دژها و قلعه های مسیحی زیادی را تسخیر کرد وی در عرض کمتر از دو سال تقریباً همه ی آنچه را که از سوریه ی شمالی بدست صلیبی ها افتاده بود باز پس گرفت.

---

[1] همان منبع ص ۱۷ – ۱۶

در هیچ جا مهلت و فرصتی به اروپائیان نداد تا نفسی تازه کنند و جانی بگیرند. نورالدین محمود برای بیرون راندن صلیبیان از سرزمینهای اسلامی بخصوص بیت المقدس که مهمترین هدفش بود متوجه مصر شد تا آن دژ مستحکم اسلامی را که توسط فاطمیان به سراشیبی سقوط افتاده بود و هر آن احتمال آن می رفت که توسط صلیبی ها اشغال شود بار دیگر ضمیمه ی جهان اسلام کند و بدین ترتیب دوباره عظمت اسلام را به آن بر گرداند. بدین منظور وی در سال ۵۵۹ هـ. ق لشکری را به سرداری امیر اسد الدین شیر کوه و بدر خواست شاور و زیر خلیفه ی فاطمی مصر بدان دیار فرستاد. شیر کوه بعد از چند ماه به قاهره رسید و شاور را به مقام قبلی یعنی وزرات خلیفه ی مصر رساند. شاور که به نورالدین محمود وعده داده بود در صورت کمک او یک سوم در آمد شهرهای مصر را به وی خواهد داد و شیرکوه نیز می تواند در مصر بماند و بدستور نورالدین عمل کند خلاف وعده کرد و از فرنگیان برای غلبه بر شیرکوه استمداد کرد اما شیرکوه با گرفتن شهر بلبیس و پایگاه قرار دادن آن جواب دندان شکنی به آن وزیر خیانت پیشه و فرنگیان داد. در همین زمان نورالدین محمود با وارد کردن ضربات مرگبار به صلیبیان قلعه ی حارم را که بسیار اهمیت داشت از آنها گرفت. شیرکوه بعد از مدتی به دمشق مراجعت کرد اما همواره در اندیشه ی باز گشت به مصر بود.[۱]

در سال ۵۶۲ هـ. ق نورالدین محمود تعداد سپاهیان شیرکوه را به دو هزار نفر افزایش داده برای دومین بار به مصر می فرستد. شیرکوه با لشکریان تحت امر خود بسوی مصر حرکت کرده به محلی بنام با بین می رسد که به او خبر می رسد مصریان و فرنگیان برای مقاله با وی با لشکریان فراوانی عازم شده اند. شیرکوه بعد از مشورت با یاران خود تصمیم می گیرد با لشکر اندکش به مقابله با آنها بر خیزد. در نتیجه ی جنگی که روی می دهد و از شگفت آورترین جنگهای تاریخ می باشد شیرکوه لشکریان مصر و فرنگی را به سختی شکست میدهد. وی سپس به سوی اسکندریه رفته آن شهر را ضبط کرده بعداً شهر صعیه را تصرف می کند و بدین ترتیب پایگاه قدرتمندی را درست میکند. مصریها و فرنگیها با فرستادن رسولانی به نزد امیر شیرکوه در خواست صلح میکنند و ضمن دادن پنجاه هزار

---

[۱] الکامل مجلد هفتم جلد ۲۱ ص ۱۷۴ — ۱۶۲

دینار شهرهای فتح شده ی توسط وی را نیز به او وعده می دهند. شیرکوه در خواست آنها را قبول کرده به مصر باز میگردد.[1]

بلاخره در سومین مرحله لشکرکشی شیرکوه به مصر (۵۶۴ هـ. ق) آن کشور به تصرف نورالدین محمود در آمد در این سفر شیرکوه با اصرار زیاد توانست صلاح الدین را با خود به مصر ببرد. شیرکوه در همان سال در گذشت و صلاح الدین به وزرات مصر رسید.[2] در سال ۵۶۷ هـ. ق بدستور نورالدین محمود، صلاح الدین به ائمه جمعه ی مصر دستور داد که خطبه ی نماز جمعه را بنام خلیفه ی عباسی بخوانند و بدینگونه عمر حکومت فاطمی در مصر بسر آمد.[3]

بعد از آنکه صلاح الدین پایه های حکومت خود را در مصر استوار کرد به تسخیر شهرهایی پرداخت که در دست صلیبی ها بود. بعد از درگذشت نورالدین زنگی در سال (۵۷۰ هـ ق) صلاح الدین به در خواست امیران نورالدین محمود با هفتصد سوار به سوی دمشق رهسپار شد وی هنگامی به دمشق رسید که آن شهر توسط صلیبی ها محاصره شده بود. سلطان ایوبی با شکستن محاصره وارد دمشق شد. بعد از چندی بعلت خردسال بودن ملك صالح فرزند نورالدین محمود و سوء استفاده بعضی از امیران از خردسالی وی،صلاح الدین صلاح در آن دید که شام را ضمیمه ی متصرفات مصری خود نماید و بدین ترتیب حکومت قدرتمند ایوبی شکل گرفت.[4] در سال ۵۸۲ هـ ق حاکم کرك علی رغم پیمان صلحی که با صلاح الدین داشت به کاروان مسلمین حمله برد و آن کاروان را غارت کرد و عده ای را به اسارت گرفت. که از آن جمله یکی خواهر صلاح الدین بود. حاکم کرك ژینال دو شایتون به اسرا گفت: « اگر شما به محمد اعتقاد دارید، حالا او را صدا بزنید تا شما را از اسارت آزاد کند و از بلای بدی که به آن گرفتار شده اید برهاند». این خبر به سلطان ایوبی رسید وی بشدت خشمگین شد . سوگند یاد کرد که با دست خود او را بکشد. با تسخیر طبریه (اول ژوئن ۱۱۸۷ م) صلاح الدین بر رژینال دو شاتیون دست یافت و به او پیشنهاد کرد که محمد را به پیامبری بشناسد یا اینکه آماده ی مرگ باشد اما آن ملعون حاضر

---

[1] همان منبع ص ۲۲۴ – ۲۲۷

[2] همان منبع ۲۴۹ – ۲۵۵

[3] جلد ۲۲ الکامل ص ۴-۵

[4] الکامل مجلد هشتم جلد ۲۲ صفحه ی ۹۹ به بعد

نشد که توبه کند و سلطان فاتح به وی گفت: به کمک همان پیغمبری که تو سالها به او دشنام دادی بر تو پیروز شدم و حال انتقام آن همه گستاخی را باید از تو بگیرم. آنگاه با یک ضربه ی شمشیر سر او را از بدنش جدا ساخت. هم چنین بدستور صلاح الدین سر ۲۳۰ تن از سوار کاران سران صومعه و هوسپیتال را گردن زدند.[۱] (۵۸۳ هـ ق) بدین ترتیب این جنگ راه فتح بیت المقدس را هموار ساخت.

در این نبرد که به جنگ حطّین مشهور است پادشاه بیت المقدس بنام گی لوزینیانی نیز اسیر شد که صلاح الدین با کمال احترام او را به حضور خود پذیرفت و با وی مهربانیها کرد. پس از این نبرد بود که راه فتح بیت المقدس کاملاً هموار شد زیرا که پادگان حطین دژ اصلی بیت المقدس محسوب می شد. در این نبرد صلیبیها دچار یکی از بزرگترین شکستهای تاریخی خود شدند. طوریکه شاند ور به نقل از کشیش صومعه می نویسد: « ما نمی توانیم برای بیان همه ی بدبختی هایی که گناهانمان متوجهمان کرده اند کلمه های لازم و مناسب را بیابیم. چون مسلمانان، این ملت بی رحم، سراسر زمین را پوشاندند، ما به هم نزدیک شدیم تا دژ طبریه را که این نامؤمنان در محاصره گرفته بودند، آزاد کنیم لکن لشکریان ما شکست خوردند. سی هزار تن از ما در این روز سرنوشت ساز (روز چهارم جنگ) کشته شدند. پادشاه (منظور بیت المقدس) اسیر شد. صلیب راستین (صلیب الصلبوت که به اعتقاد مسیحیان در آن قطعه چوبی بکار رفته که بر آن حضرت عیسی U را بدار آویخته اند و این بزرگترین خفتی بود که صلیبیها دچار آن شدند) بدست نامؤمنان افتاد. صلاح الدین امروز ارباب شهرهای عمده ی پادشاهی از دست رفته ی ماست».[۲]

بلاخره دو ماه و نیم بعد در روز جمعه ۲۷ ماه رجب سال ۵۸۳ بیت المقدس به دامن اسلام بازگشت، آن روز، روزی درخشان و فراموش نشدنی بود.[۳]

بدنبال فتح بیت المقدس سلطان صلاح الدین نهایت جوانمردی را در حق اهالی مسیحی بیت المقدس بجا آورد وی نه تنها به درخواست زنان مسیحی شوهران و برادران و فرزندانشان را از زندان آزاد ساخت بلکه حتی آن زنان را در هدیه و توشه و خواسته غرقه کرد. وی هم چنین دسته های نگهبان در جای جای شهر گذاشت، تا هیچ گونه تند روی و

---

[۱] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۲۶

[۲] صلاح الدین شاندور ص ۲۲۹

[۳] تاریخ کامل جلد ۲۳ ص ۱۲۱ مجلد هفتم

خشونتی بر علیه مسیحیان روی ندهد.[۱] (مقایسه شود با رفتار صلیبیان با مسلمین و هم کیشان خود شان) فتح بیت المقدس اروپا را به لرزه انداخت ، فرنگیان هرگز، از روزیکه در سال ۱۰۹۷ م پا به سوریه گذاشتند تا آن روز، دچار چنین شکستی نشده بودند برخی از آنان از فلسطین چنان گریختند که تا ژرفای مغرب زمین رفتند و در آنجا سیمای موسی و پیامبر اسلام را به نمایش گذاشتند، بدینگونه که پیامبر اسلام، چوبدستی در دست، موسی (ع) را که از برابرش می گریخت، دنبال میکردتا او را بگیرد و بزند. آنان با این نمایشهاملت های نامؤمن را به یکپارچگی بر می انگیختند تا یک بار دیگر به سرزمینهای اسلام بتازند و با صلاح الدین بجنگند.[۲] بعد از نبرد حطّین مسیحیان آزاد شده بوسیله ی مسلمانان تا خاک انطاکیه همراهی شدند و شهسواران کنت طرابلسی به سردی پذیرای برادران بیت المقدس خود شدند. مسیحیان انطاکیه و سواران کنت طرابلسی هرگاه که فرصت می یافتند تازه واردان کوچنده را به کشتن می دادند، تا جائیکه توانستند سرو کیسه شان کردند و پوستشان را کندند و به آنان اجازه ندادند که پا بدرون شهرها بگذارند. صلیبی ها این بینوایانی را که بزرگترین دشمن آیینشان با آن همه انسانیت با آنها رفتار کرده بود، از درد و رنج و بدی از پا در آوردند. این بیچارگان وقتی از کنت نشین طرابلس و شاهزاده نشین انطاکیه رانده شدند، روی به سوی جنوب نهادند. صلاح الدین وقتی از وضع آنها با خبر شد فرمان داد تا به آنان چادر و خوراکی رایگان دادند و تا هنگامیکه بتوانند سوار کشتی به سوی فرنگ شوند، عهده دار رسیدگی به حالشان شد. او شمار بسیاری از آنان را با کشتی به اسکندریه فرستاد به این امید که بازگشتشان به فرنگ از آنجا آسانتر و تندتر انجام پذیردو لکن در آنجا هم با هزاران دشواری و سختی آشنا شدند، ناخدایان کشتی های جنوایی، پیتزایی و و نیزی می خواستند برای رساندن آنها به فرنگ تنها کسانی را سوار کنند که هم کرایه ی خود را تمام و کمال بدهند هم برای مدتی که در روی کشتی خواهند بود توشه وخوراکی داشته باشند، هنگامیکه ناخدایان کشتی ها، آنگونه که رسم بود، می آمدند تا از فرمانروای بندرسکان های خود را بگیرند تا بتوانند راه بیفتند و فرمانروای بندر از این که می دید که ناخدایان، آن همه کم از مسیحیان بیت المقدس را که بایستی به سرزمینهای خود باز میگشتند و ماه ها بود که مانده بودند به امیدی که بتوانند یک روز مشرق زمین را ترک گویند سوار می کنند، به شگفتی

---

[۱] صلاح الدین شاندور ۲۶۰ — ۲۶۱

[۲] صلاح الدین شاندور ص ۲۵۹

در می آمد، ملوانان، بی ترس و بی شرم، پاسخ می دادند کسانی را که رها کرده اند آدمهایی فقیر هستند و نمی توان آنان را رایگان سوار کشتی کرد و در طول سفر جا و خوراک داد. لذا مقامات مسلمان ناگریز شدند خوراک و توشه ی درماندگان مسیحی را بگردن بگیرند و تأمین کنند. آنان هم چنین ناچار شدند ناخدایان کشتی ها را وا دارند تا قسم یاد کنند که کسانی را که سوار کرده اند و اکنون دیگر بصورت تحت الحمایه های مسلمانان در آمده اند – در هیچ جا جز بندرهای فرانسه یا ایتالیا پیاده نکنند و گرنه سروکارشان با خشم منطقی و بجای صلاح الدین خواهد افتاد.[1]

لشکرکشی اروپا در جنگ سوم صلیبی

دولتهای اروپایی برای باز پس گرفتن بیت المقدس با همدیگر متحد شدند. امپراطورآلمان بنام فردریک بار بروس آلمانی، فیلیپ آگوست پادشاه فرانسه و ریشارد شیردل پادشاه انگلیس عازم نبرد شدند.

پاپ اوربان سوم که سقوط بیت المقدس را سر شکستگی مسیحیان می دانست اختلافات خود با فردریک باربروس آلمانی را کنار گذاشت و منشوری صادر کرد و طی آن عشریه ای بنام عشریه ی صلاح الدینی به تمام اراضی تحت حاکمیت کلیسا (شامل همه ی مناطق اروپایی بجز اسپانیای مسلمان و مناطق تحت کنترل امپراطوری روم شرقی) تحمیل کرد تا مخارج لشکرکشی تأمین شود.[2]

پاپ واتیکان بخشایش ها و امتیازهایی را که اسلافش برای کسانی که به سرزمین مقدس می رفتند قایل شده بودند تجدید و تأیید کرد. او مبلغان و واعظان را به سرزمین های مسیحی گسیل داشت، و اینان سراسر آن سرزمین ها را در می نوردیدند، و مردم پس از شنیدن موعظه های آنان به صلاح الدین نفرین می فرستادند. شمایل هایی از ضریح حضرت عیسی υ که اسب یک مملوک آن را می آلود، و نیز تصویرهایی که در آنها حضرت محمد ε مسیح υ را تا زیانه می زد، ترسیم کردند و به همه جا فرستادند اسقفان، کشیشان و راهبان

[1] تاریخ بزرگ جهان جلد ۴ ص ۲۷۵ و صلاح الدین شاندور ص۲۶۱ تا ۲۶۲

[2] تاریخ قرون وسطا جلد دوم شیبانی ص۱۷۰

پوشاک های کلیسایی را از تن در آوردند و زره پوشیدند[1] و بدین ترتیب سومین لشکر کشی بزرگ اروپایی به شرق مسلمان شروع شد.

اولین مشخصه ی جنگ سوم صلیبی این بود که در رأس آن بزرگترین پادشاهان اروپایی آن زمان قرار داشتند و دومین مشخصه ی آن این بود که شاهان انگلیس و فرانسه راه دریایی را بر گزیدند که هم نزدیکتر بود و هم اینکه در مقایسه با راه قسطنطنیه تقریباً کاملاً بی خطر بود.

فردریک بار بروس

فردریک باربروس حاکم امپراطوری مقدس روم در روز یازدهم ماه مه ۱۱۸۹ م (اواخر ربیع الاول ۵۸۵ هـ ق) با صد هزار سپاهی شیفته ی تخیلات و رؤیای شرقی عازم شرق شد.[2]

این دوره جنگ های صلیبی کاملاً حساب شده و سازمان دهی شده بود و شاهان عازم شرق از بردن افراد غیر نظامی مانند زنان و کودکان توسط نیروهایشان ممانعت کردند. امپراطورمغرور آلمان طی نامه ای گستاخانه به صلاح الدین اخطار کرد که از سرزمین های مسیحی که تصرف کرده بود بیرون رود. از آنجا که ماهیت جنگجویان همراه وی و خوی و خون ریزی و جهالت امپراطور بخوبی در نامه اش منعکس است عین متن نامه را از شاندور نقل می کنم: از فردریک امپراطور همیشه پیروز رومیان، امپراطور پیروزمند و شکوهمند و. پر افتخار به صلاح الدین رئیس اعراب مسلمان « از آنجا که شما سرزمین مقدس را که متعلق به ماست، پلشت (آلوده) کرده اید، مقتضی شأن امپراطورانه و تکلیف ماست که گستاخی این چنین جنایتکارانه را کیفر دهیم، و به شما هشدار دهیم که اگر سرزمین هایی را که مسیحی هستند پس ندهید، ما به شرافت صلیب به یاری اسلحه با شما زور آزمایی خواهیم کرد. تاریخ قدیم و جدید باید به شما آموخته باشد که حبشه و سودان، موریتانیا، ایران، سوریه، سرزمین پارتها، یهودیه، عربستان، سامره، کلده، مصر و غیره زیر سلطه ما هستند، و این نکته را نادیده نمی گیرند زیرا که شهر یاران این کشورها با خون خود شمشیر های رومیان را رنگین کرده اند، و شما نیز خیلی زود به تجربه در خواهید یافت که عقابان

---

[1] صلاح الدین شاندور ص ۲۸۳

[2] همان منبع ص۲۹۶

پیروزمند ما، گروه های متشکل از اقوام مختلف، چه کارها می توانند کرد. شما طعم خشم و صولت این توتن ها را که حتی در زمان صلح سلاح از دست نمی نهند، خواهید چشید، شما به زیان خود با ساکنان کناره های رود راین آشنا خواهید شد: جوانان ایستری که هرگز با گریختن آشنا نشده اند، مردان با واریا، اهالی سوئاب که مغرور و حیله پردازند، مردمان فرانکونی (فرانکن)، ساکسون ها که اسباب بازیشان شمشیر است، ملت های تورینگن و وستفالی، برابانسون ها (بلژیکیها)، اهالی لورن که به هیچ وجه نام صلح و آشتی را نشنیده اند، بورگینیون های بی آرام، کوه نشینان آلپ، فریزون ها (ساحل نشینان شمالی) که زوبین اندازی ما هر و چالاک کند، بوهمی که می دانند مرگ را با خنده در آمیزند و خندان به استقبال مرگ می روند، لهستانیها که وحشی ترند و درنده تر از ددان جنگل های کشورشان هستند، اتریشی ها، مردم ایلیری (دربالکان) و لمباردی، و سرانجام این که روزی که با پیروزی مسیح مشخص میشود به شما خواهد آموخت که ما هنوز هم می توانیم شمشیر بکشیم و آن را بکار بریم، هر چند که به عقیده ی شما پیری هم اینک ما را از پاد آورده است».

صلاح الدین با صبرو و حوصله و پذیرایی شاهانه از سفیر فردریک ریش حنایی (لقب باربروس) در جواب امپراطور روم نامه ای نوشت که خلاصه ی آن چنین است:

« شما اگر خیال دارید که با آن ملت های متنوعی که در نامه گفته شده است و سفیرتان هم می گوید، به پیکار ما بیایید ما نه تنها از شما نمی هراسیم بلکه به اسقبالتان خواهیم شتافت، و خدا با قدرت متعال خود ما را پیروز خواهد کرد، انگاه ما شخصاً از دریا می گذریم و پادشاهی شما را نابود خواهیم کرد زیرا می دانیم که شما برای پدید آوردن این سپاه بزرگ کشورهایتان را از سکنه خالی می کنید و هیچ مدافعی در آنجا ها نمی گذارید. هیچ چیز مانع آن نخواهد بود که پس از اینکه به یاری خدای یگانه ویکتا شما را همچون همه ی کسانی که با ما در افتادند در فلسطین نابود کردیم به سرزمین های شما چنگ اندازیم و آنها را از آن خود کنیم. مسیحیت دوبار بر ضد ما بر پا خاسته است. مسیحیت در مصر، یک بار در برابر دمیاط و بار دیگر در برابر اسکندریه به ما حمله کرد. شما از نتایجی که این لشکرکشی ها داشتند بی اطلاع نیستید. از آن زمان به بعد خدا چنان که باید از قدرت شما کاسته و بر قدرت ما افزوده است.

اکنون در دست مسیحیان چیزی جز سه شهر نمانده است: صور، طرابلس و انطاکیه که ما بزودی آنها را هم تسخیر خواهیم کرد. اگر خواهان جنگ هستید و اگر خدا در مشیت ازلی ابدی خود نابودی شما را رقم زده است، راه بیفتید، ما به استقبالتان خواهیم آمد. اما اگر خواهان صلح هستید به فرمانداران آن سه شهر دستور دهید تا دروازه ها را به روی ما بگشایند. در این صورت ما صلیب شما را پس خواهیم داد، اسیرانتان را آزاد خواهیم کرد، اجازه خواهیم داد که یکی از کشیشانتان در معبد رستاخیز اقامت کند، صومعه هایتان را پس خواهیم داد، باکشیشان و راهبانتان به رأفت رفتار خواهیم کرد، به زائرانتان اجازه خواهیم داد که از شهر مقدس دیدن کنند، و صلحی خدشه ناپذیر با شما بر قرار خواهیم کرد.[۱]

ابن اثیر می نویسد:[۲]

امپراطور مغرور آلمان دعوت صلح صلاح الدین را نپذیرفت. امپراطور روم شرقی و سلطان سلجوقیان آسیای صغیر در نهان صلاح الدین را از کلیه حرکات باربروس با خبر می کردند.

باربروس نامه ای به سلطان سلجوقی نوشته و در آن متذکر میشود که قصد تسخیر شهرهای او را ندارد و تنها می خواهد برای رفتن به بیت المقدس از مناطق تحت کنترل او بگذرد.

سلجوقیان نیز پیوسته سپاهیان صلیبی را دنبال می کردند و هرکس را از آن کاروان دور می افتاد می کشتند و کالاهای آن گروه را نیز تا آنجا که دستشان می رسید می ربودند.

در سر راه آلمانیها به انطاکیه رود خانه ای بود بنام سید نوس که پادشاه آلمان در آب آن رفت تا خود را شست و شو دهد. وی در جایی غرق شد که آب تا کمر یک مرد هم نمی رسید.

یکی از پسران باربروس که همراهش بود به فرمانروایی رسید. یاران او در راه با هم اختلاف کردند و هر دسته ای راه یکی از شهرها را در پیش گرفتند. در راه بسیاری از آنها کشته و اسیر شدند وقتی به عکا رسیدند از آن صد هزار آلمانی تنها هزار نفر مانده بود که آنها نیز سوار کشتی شده به سوی دیارشان رهسپار می شوند ولی کشتی های مسلمانان، آنان

---

[۱] صلاح الدین شاندور از صفحه ی ۲۸۸ تا ۲۹۱ بطور خلاصه

[۲] تاریخ کامل مجلد هفتم جلد ۲۳ ص ۲۶۵ تا ۲۶۹ باختصار

را در دریا غرق می کنند. و بدین ترتیب حتی یک آلمانی نیز موفق نمیشود به وطن خود باز گردد.[۱]

فلیپ آگوست فرانسوی – ریشارد شیردل انگلیسی

شاه فرانسه که در عکا بیمار شده بود افسوس می خورد که اصلاً چرا فرانسه را ترک کرده است. اختلافات او با شاه انگلیس و سوء ظن آنان نسبت به یکدیگر بلاخره باعث شد که فلیپ خیلی زود به فرانسه برگردد و ریشارد فرمانده بلامنازع جنگ سوم صلیبی شود.[۲]

در سال ۱۱۹۱ م شهر عکا بعد از سه سال محاصره توسط صلیبیان به فرماندهی ریشارد اشغال شد. آن شاه ستمکار بدین بهانه که صلاح الدین حاضر نبود بدون تضمین جان مسلمانان در بند شهر عکا پولی پرداخت کند دستور داد تا سه هزار مسلمان بی بضاعت – زن و مرد- برهنه و در حالیکه باطناب بسته شده بودند را گردن بزنند.[۳] این عمل وحشیانه ریشارد خشم و بیزاری مسلمانان را بر انگیخت در نتیجه صلاح الدین غرامتی را که قرار بود به دست فرستادگان صلیبی بسپارد، گرد آورد و آن را میان سرداران خود قسمت کرده و اسیران مسیحی را به اربابان سابقشان پس داد. وی هم چنین صلیب را در صندوقخانه خود نهاد، نه به نشانه احترام بلکه به علامت تحقیر، زیرا که بزرگترین مصیبتی که ممکن بود دل مسیحیان را بدر آورد این بود که بفهمند صلیب در اختیار مسمانان است. ریشارد جلاد یهودیان بود. او صدها زن یهودی را زنده زنده در آتش سوزانده و اموال جماعات یهودی را مصادره کرده بود وی برای جمع آوری ثروت از هیچ عمل ننگی خود داری نمی کرد.[۴]

بعد از شهادت سه هزار اسیر مسلمان بدست ریشارد، صلاح الدین به تقویت ارتش خود پرداخت و صلیبی ها را در نوار ساحلی محاصره کرد طوریکه دشمن قدرت بیرون آمدن از آن منطقه را نداشت. بعد از شش روز راهپیمایی دو سپاه در نوار ساحلی در برابر ارسوف موضع گرفتند شاه مغرور انگیس پیشنهاد مذاکره داد ولی نتیجه ای حاصل نشد لذا بزرگترین جنگ ریشارد با مسلمین بوقوع پیوست که پیروزی قاطع برای هیچکدام از آنان

---

[۱] منبع سابق

[۲] جنگهای صلیبی آنتونی وست ص ۶۶

[۳] تاریخ بزرگ جهان جلد چهارم ص ۲۷۸ و صلاح الدین شاندور ص ۳۸۰ – ۳۸۱

[۴] صلاح الدین شاندور ص ۳۵۶

میسر نشد. هر چند اروپائیان سعی می کنند این نبرد را یک پیروزی برای خود به حساب آورند ولی نوشته های خود آنها نشان می دهد که قضاوت آنها درست نیست. بنوشته ی شاندور از همان ابتدای شروع نبرد پیاده نظام خسته و فرسوده ی صلیبی در تمام طول جبهه در هم نوردیده شد و از هم پاشید، در دو جناح سپاه هم رفته رفته شکست وارد شد، ژاک اونی کشته شد و کشته شدن او موجب بروز هراس در میان سپاهیان گردید شاه انگلیس که این چنین دید با سواره نظام نیرومند و سنگین خود وارد میدان شد صلیبیان که می دانستند در صورت پیروزی مسلمین انتقام عکا از آنها گرفته خواهد شد برای حفظ جان خود با تمام قدرت می جنگیدند، این وضع باعث شد که صفوف ارتش اسلام درهم شکسته شود. وقتی صلاح الدین این وضع را مشاهده کرد دستور داد تا طبل و شیپور را به صدا در آوردند وی با کوششی شگفت آور یک دسته سواره نظام را که از فوج خود جدا افتاده بود متشکل کرد و با آنان بر سر صلیبی ها تاخت بدین ترتیب حمله ی ریشارد عقیم ماند و او نتوانست به پیروزی برسد.[1] بعد از نبرد ارسوف جنگ دیگری در یافا روی داد. در این جنگ ریشارد از اسبش به زمین افتاد و مجبور شد پیاده بجنگد. صلاح الدین برای او اسبی فرستاد تا سواره بجنگد.[2]

ریشارد وقتی دید لشکریان اسلام گرد هم آمده اند و او نیز نمی تواند از کرانه ی دریا دور شود،در ساحل هم مسلمانان شهری ندارند که او درصدد تصرفش بر آید، غیبتش نیز از کشور خود بطول انجامیده است و نیز از کشورش خبر های ناگواری درباره ی تاج و تختش به وی می رسید نامه ای برای صلاح الدین نوشت و آنچه در این نامه اظهار داشت بر خلاف چیزی بود که اول اظهار می کرد. وی دیگر خواهان رمله و حیفا و بیت المقدس ... نبود ، اما صلاح الدین به او جواب رد داد.لذا ریشارد طی نامه های زیادی و فرستادن پیک بدنبال پیک و دادن امتیازات فراوان سرانجام توانست که صلح زیر را با صلاح الدین منعقد سازد:[3]

پیمان صلح الرمله

۲۲ ماه شعبان سال ۵۸۸ ه ق مطابق ۴ نوامبر سال ۱۱۹۲ م

---

[1] صلاح الدین شاندور ص ۳۸۷ – ۳۸۹ باختصار

[2] تاریخ بزرگ جهان جلد چهارم ص ۲۷۹

[3] تاریخ الکامل جلد ۲۴ ص ۶۶ – ۶۸ و صلاح الدین شاندور ص ۴۲۹

۱- صلیبیان در نوار ساحلی که از صور تا حیفا کشیده شده، مستقر شوند.

۲- اجازه دادن به مسیحیان برای زیارت بیت المقدس بدون پرداخت جزیه

۳- میان طرفین بمدت سه سال و هشت ماه صلح برقرار باشد.

بدین شکل جنگ سوم صلیبی بعد از پنج سال بپایان رسید در این جنگ اروپا تنها توانست شهر عکا را از صلاح الدین باز پس گیرد علت عمده ی آن هم این بود که صلاح الدین همه ی اسرای نظامی شهر های متصرفی خود را آزاد کرده بود و آنها به صور رفته و علیرغم وعده به صلاح الدین که بر علیه وی وارد هیچ جنگی نخواهند شد با صلیبیان دیگر متحد شدند و نیروی بزرگی را بوجود آوردند. جنگ سوم صلیبی در حالی روی داد که مسلمین قبل از صلاح الدین به اندازه ی یک وجب از خاک فلسطین را در اختیار نداشتند اما بعد از این جنگ تمام فلسطین بجز قسمت کمی از صور تا عکا در اختیار آنان قرار گرفت.

در این جنگ صدمات جانی تکان دهنده ای به اروپائیان وارد شد. به نوشته ی ابن اثیر تعداد صلیبیانی که از راه دریا برای فتح بیت المقدس عازم شده بودند ششصد هزار تن بودند که از هر ده نفرشان حتی یک نفر هم به شهر خود برنگشت. برخی را صلاح الدین کشت، برخی مردند و بعضی هم در دریا غرق شدند.[1]

ریشارد نیز در سال ۱۱۹۹ م در فرانسه بقتل رسید.[2]

جنگ چهارم صلیبی ۱۲۰۲ - ۱۲۰۴ م (۶۰۲ - ۶۰۰ه ق)

پاپ اینّوسان سوم(دوران پاپی ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۶ م) مبلغ و فتوا دهنده ی جنگ چهارم صلیبی بود وی میگفت:

خجالت آور است که عیسویان بیت المقدس را به بت پرستان تسلیم کنند، اجر هر فرد صلیبی معافیت از اداء حقوق روحانی برای یکسال و در صورت اعزام دیگری بجایش برای دوسال با آمرزش هر گونه گناه و معصیت گذشته خواهد بود [3] این همان پاپی بود که در زمان او قدرت پاپها به اوج خود رسید. وی معتقد بود که:[4] « خداوند پاپها را فوق کلیه ی اقوام و ممالک قرار داده، در دنیا هیچ اتفاقی نباید بیفتد مگر اینکه از مدّنظر پاپ پادشاه

[1] الکامل مجلد هفتم جلد ۲۴ ص ۶۸

[2] تاریخ بزرگ جهان جلد ۴ ص ۲۸۲

[3] تاریخ قرون وسطا شیبانی جلد دوم ص ۳۶۳ تا ۳۶۴

[4] جلد چهارم تاریخ آلبر ماله ص ۲۶۲

بگذرد... پروردگار عالم دو ستاره در آسمان آفریده که دنیا را روشن کند، یکی خورشید که روز حکومت میکند و دیگری ماه که شب طلوع میکند در آسمان دیانت نیز خداوند دو مقام عالی قرار داده است: مقام پاپ که بر روح مردم حکومت میکند و مقام سلطنت که بر جسم فرمانروایی دارد لکن مقام اوّل بر ثانی بسیار میچربد. هم چنانکه خورشید از حیث کم و کیف نور خود بر ماه فضیلت دارد و ماه خود از خورشید کسب نور می کند رونق و قدرت سلطنت نیز مرهون قدرت پاپ است».

پاپ قشون صلیب را ترغیب کرد تا به مصر حمله کند زیرا مصر مرکز قدرت مسلمانان شمرده میشد و چون در آن خطّه بر ایشان دست می یافتند مسلمانان توانایی نگاهداری فلسطین وشام را از دست می دادند.

صلیبیان برای حمله به مصر با ونیزیها وارد مذاکره شده و با ونیزیها برای رساندن آنها به مصر از طریق دریا به توافق رسیدند. اما با رسیدن آلکسی شاهزارده ی امپراطور روم شرقی به فرانسه و کمک خواهی وی از فرانسویها برای باز گرداندن تاج و تخت امپراطوری به خانواده اش مسیر جنگ چهارم صلیبی تغییر کرد.[1]

صلیبی ها با جنایاتی که در قسطنطنیه انجام دادند ثابت کردند که نجات قبر حضرت عیسی بهانه ای بیش نیست. ابن اثیر که در آن زمان می زیست می نویسد: « فرنگیان با اشغال قسطنطنیه اموال کلیساها و آنچه از طلا و نقره وچیزهای دیگر، حتی آنچه بر صلیب ها و صورت حضرت عیسی ﷺ و حواریون و آنچه بر انجیل ها بود. همه را بر داشتند و به یغما بردند. آنها سه روز تمام در شهر دست به قتل عام مردم زدند.

در اثر این قتل عام و غارتها همه اهالی قسطنطنیه یا کشته شدند یا چنان به تنگدستی افتادند که دیگر هیچ چیزی نداشتند. گروهی از اعیان به کلیسای ایاصوفیا پناه بردند: فرنگیان به آن کلیسا نیز حمله کردند. دسته ای از کشیشان و اسقف ها و رهبانها در حالی که انجیل و صلیب بدست گرفته و به ایندو متوسل شده بودند از کلیسا بیرون آمدند و دست به دامان فرنگیان شدند تا از خون ایشان در گذرند ولی فرنگیان به استغاثه ی آنها التفاتی ننمودند و همه را کشتند و کلیسا را یغما کردند».[2]

---

[1] تاریخ آلبر ماله جلد چهارم ص ۲۳۲ – ۲۳۳

[2] تاریخ کامل مجلد نهم جلد ۲۷ ص ۱۹ تاریخ بزرگ جهان جلد ۲۰

بدین ترتیب امپراطوری روم شرقی خود در چاهی افتاد که برای مسلمانان کنده بود چرا که از مشوقان اصلی جنگ های صلیبی بود. غارت قسطنطنیه و قتل عام آن در جنگ چهارم صلیبی (۱۲۰۴ م) باعث شد که امپراطوری روم شرقی دیگر هیچگاه نتواند کمر راست کند. دولت لاتینی که در قسطنطنیه بقدرت رسید تا ۱۲۶۱ م در آن جا حاکم بود. هنگام شکست صلیبیها در ۱۲۶۱ م که بدست قوای مشترک امپراطوری روم شرقی و بلغار صورت گرفت و صلیبیان را وادار به عقب نشینی به اروپا کرد فرنگیان قبل از عقب نشینی قسمت عمده ی شهر قسطنطنیه را آتش زده و غارت کردند عده ی کثیری را کشتند و شهر را به صورت خرابه در آوردند.[1]

جنگ پنجم صلیبی ۱۲۲۱ - ۱۲۱۷ م

جنگ کودکان ۱۲۱۲ م

جنگ صلیبی کودکان از این فکر نشأت گرفت که گناهکاران نمی توانند بیت المقدس را دوباره با جنگ بدست آورند و این کار تنها از عهده ی کودکان معصوم ساخته است. لذا در آلمان و فرانسه توده ای از اطفال گرد آمدند و تدریجاً بر تعداد آنها اضافه می شد تا جائیکه بیش از پنجاه هزار نفر کودک معصوم (پسر و دختر) که بزرگترین آنها بیش از ۱۲ سال سن نداشت عازم فتح بیت المقدس شدند. تعدادی از آنها بر اثر گرسنگی در راه جان دادند تعدادی طعمه ی درندگان و گرگان و سارقین شدند عده ای در دریا غرق شدند و بیشترشان توسط صلیبیها بعنوان برده و غلام بخصوص به مسلمانان فروخته شدند.[2]

جنگ پنجم صلیبی را نیز پاپ اینوسان سوم بر انگیخت و هدفش تسخیر مصر بود چرا که علی رغم مخالفت وی، صلیبیان در جنگ چهارم صلیبی به قسطنطنیه یورش برده بودند، و نقشه ی پاپ برای تصرف مصر و بدنبال آن دستیابی به بیت المقدس ناکام مانده بود.

سران صلیبی در این اردوکشی اندراش دوم شاه مجاربستان، دوک لئوپولد اتریش، و ژان برینی بودند. صلیبیون شهرد میاط مصر را گرفتند ولی سرانجام شکست سختی از ملک کامل سلطان مصر خوردند. فرماندهی این جنگ با پادشاه مجارستان بود.[3]

---

[1] تاریخ شیبانی جلد دوم ص ۳۹۷

[2] تاریخ بزرگ جهان گریمبرک جلد ۴ ص ۲۹۶ به بعد و تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۸۱۱به بعد

[3] آلبر ماله جلد ۴ ص ۲۳۶

جنگ ششم صلیبی (۱۲۲۹ – ۱۲۲۸ م) (۶۲۵ – ۶۲۴ هـ ق)

این جنگ در حقیقت سفری بود صلحجویانه که امپراطورآلمان فردریک دوم برای رفع تکفیر پاپ از خود رهسپار شرق شد.[1] در این تاریخ بین سلاطین ایوبی تفرقه وجود داشت و امکان لشکر کشیهای دسته جمعی میسر نبود. ملک کامل حاکم مصر و فلسطین که با برادر خود ملک داود حاکم دمشق کینه داشت با امپراطور آلمان روابط سیاسی بر قرار نمود.[2] فردریک دوم با عقد قرار داد صلح ۱۰ ساله با سلطان مصر بر بیت المقدس بجز چند قلعه و ۲ مسجد (بیت المقدس و مسجد حضرت عمر) و چند شهرک دست یافت و در آنجا تاج امپراطوری را بر سر گذاشت. سلطان ایوبی دستگاه بزرگی که حرکات خورشید و ماه و دیگر ستارگان را بر اساس قوانین حاکم بر جهان طبیعت نشان می داد به فردریک دوم هدیه داد.[3]

تصرف بدون جنگ بیت المقدس توسط صلیبیان باعث داغدار شدن قلوب مسلمین شد و همین امر موجب شد که حکومت ایوبی بخصوص در مصر سقوط کند و مملوکان به قدرت برسند. این جنگ تأثیر بسزایی در فردریک و همراهان وی بجایی گذاشت تا جاییکه وقتی آنها به آلمان بر گشتند خلق و خوی شرقی در رفتار آنها کاملاً نمایان بود بخصوص که در میان سپاهیان فردریک افراد مسلمان نیز وجود داشتند و پادشاه آلمان در مملکت خود برای آنها مسجد ساخت.

جنگ هفتم صلیبی[4] (۱۲۵۴ – ۱۲۴۸ م)

جنگ هفتم صلیبی را لوئی نهم پادشاه شدیداً مذهبی فرانسه به منظور تسخیر مصر که بزرگترین پایگاه مسلمین در آن موقع بود براه انداخت. این لشکر کشی بدنبال دعوت پاپ اینّوسان چهارم از سن لوئی در ۱۲۴۵ م بعمل آمد. علت دعوت پاپ آن بود که حکومت ممالیک مصر در ۱۲۴۴ م بیت المقدس را از مسیحیان پس گرفت و داغ از دست رفتن این شهر بار دیگر اروپا را تکان داده بود. پادشاه

---

[1] آلبر ماله جلد چهارم ص۲۳۶

[2] تاریخ کامل ابن ثیر مجلد نهم جلد ۲۷ ص ۱۱۰

[3] تاریخ بزرگ جهان جلد چهارم ص۳۰۶ – ۳۱۰

[4] تاریخ قرون وسطا آلبر ماله ص ۲۳۶ تا ۲۳۷ و تاریخ بزرگ جهان کارل گریمبرگ جلد چهارم ص ۳۳۲

فرانسه با ۱۸۰۰ کشتی جنگی و ۵۰ هزار نیرو از طریق قبرس به مصر حمله ور شد. وی در ۱۲۴۹ م بدنبال فرار فرمانده پادگان شهر دمیاط مصر بر آن شهر مسلط شد. در سال ۱۲۵۰ م یکی دیگر از بزرگترین جنگهای صلیبی روی داد. این جنگ که در تاریخ به نبرد منصوره معروف است بین مسلمین مصر به فرماندهی تو رانشاه فرزند ملک صالح با سن لوئی روی داد و در نتیجه ی آن شکست بسیار سختی بر صلیبیان وارد شد. لوئی که با عده ای از نزدیکان و فرماندهانش متواری شده بود به اسارت مسلمین در آمد. بلاخره لوئی با پرداختن چهارصد هزار دینار و پس دادن شهر دمیاط توانست آزادی خود را بخرد. وی با این شکست مفتضحانه که خورده بود روی بر گشت به فرانسه را نداشت لذا به عکّا رفت و از رهبران اروپایی استمداد کرد برای او نیرو بفرستند ولی سران اروپا که سر گرم جنگ داخلی با یکدیگر بودند به او هیچ کمکی نکردند. بدنبال آن لوئی با فرستادن راهبی همراه با هدایای گرانبها بدر بار منگوقا آن خان مغول چین از او کمک طلبید ولی نتیجه ی مطلوبی از این در خواست کمک نیز عاید نشد[1] و وی ناچاراً در سال ۱۲۵۴ م به فرانسه مراجعت کرد.

جنگ هشتم صلیبی[2] (۱۲۷۰ – ۱۲۹۱ م)

در سال ۱۲۷۰ م سن لوئی بار دیگر عازم نبرد با مسلمین شد علت آن این بود که امیر مسلمانی که فرماندهی استحکامات تونس در شمال افریقا را بر عهده داشت پیامهایی به سن لوئی فرستاد و در خواست کمک کرد و شرط کرد که اگر فرانسویها بیایند و با خود خوار و بار بیاورند وی به دو شرط زیر عمل خواهد کرد:

۱- شهر تونس را تسلیم آنها خواهد کرد.

۲- خود نیز مسیحی خواهد شد.

این پیامها سن لوئی را بحرکت در آورد. وی که امید داشت سلطان تونس را بدین مسیح در آورد بسفرای امیر تونس گفت:

---

[1] کلیات تاریخ جرج و لز جلد دوم ص ۸۷۶

[2] تاریخ عمومی آلبر ماله جلد چهارم ص ۲۳۲ و ۲۳۷ و تاریخ بزرگ جهان کارل گریمبرک جلد جهارم ص ۳۳۳ – ۳۳۴

لوئی فرستاد و در خواست کمک کرد و شرط کرد که اگر فرانسویها بیایند و با خود خوار و بار بیاورند وی به دو شرط زیر عمل خواهد کرد:

۱- شهر تونس را تسلیم آنها خواهد کرد.

۲- خود نیز مسیحی خواهد شد.

این پیامها سن لوئی را بحرکت در آورد. وی که امید داشت سلطان تونس را بدین مسیح در آورد بسفرای امیر تونس گفت:

« بصاحب اختیار خود بگویید که من بحدّی مشتاق نجات او هستم که بطیب خاطر حاضرم بقیه ی عمر خود را در زندان مسلمانان بسر برم والی الابد روشنی آسمان را نبینم بشرط اینکه او بدیانت مسیح مشرف بشود».

سن لوئی وقتی به تونس رسید دریافت که در چه دامی گرفتار شده است امیر تونس نه تنها قصد تسلیم شهر را نداشت، بلکه هزاران سرباز خوب و ورزیده را آماده ی پیکار ساخته بود. صلیبیان در نزدیک ویرانه های کارتاژ باستانی، در میان با تلاقهای نمک اردو زدند گرمای سخت تابستان و طاعون بزودی دامنگیر آنها شد. نزدیکان لوئی از جمله پسر و برادر و همسر و دخترش بهمراه شوهرش پادشاه ناوار در اثر طاعون مردند و سن لوئی در بستر مرگ چنین دعا میکرد:

« خداوندا بر این بندگان ترحم کن و آنها را به سلامت به سرزمینشان هدایت فرما».

آخرین کلمات او در بستر مرگ این بود: آه اورشلیم. اورشلیم.[1]

بدنبال مرگ سن لوئی نهم پسرارشدش فیلیپ سوم ملقب به جسور با امیر تونس قرار داد صلح بست و بدین طریق جنگ هشتم صلیب به پایان رسید.

در سال ۱۲۹۱ م ملک اشرف امیر مصر پایگاه صلیبیان در عکّا از شهرهای فلسطین که مستحکمترین پایگاه صلیبی بود را تصرف کرد و بدنبال آن صور و صید او حیفاو بیروت نیز به تصرف مسلمین در آمد و بدین ترتیب بعد از دویست سال کلیه ی اراضی اشغال شده توسط صلیبیان به تصرف مسلمین در آمد و جنگ های معروف صلیبی بر علیه شرق مسلمان به پایان رسید.[2]

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت عصر ایمان ص ۸۱۴

[2] همان منبع ص ۸۱۵

اتحاد شوم[1]

روابط مغولان و مسیحیان اروپایی از موارد نه چندان مکشوف تاریخی است که بررسی آن به دلایل گوناگون مهم و ضروری است. یکی از جنبه های آشکار این روابط، احساس کینه توزانه ای است که غربیان از دیر باز نسبت به اسلام و مسلمانان داشته اند و تا امروز ادامه داده اند. هجوم مغول به جهان اسلام در دنیای مسیحیت به چشم هدیه ای الهی نگریسته شد. نفوذ مسیحیان در دستگاه مغول نقش تعیین کننده ای در سیاستهای مغول در ایران بجا گذاشت. اروپائیان در عرض کمتر از ده سال سه هیئت به دربار مغول در قراقو روم روانه کردند. هیئت اول که در شورای مذهبی ۱۲۴۵ م منعقد شده بود به ریاست ژان دوپلا نوکارپینی در سال ۱۲۴۶ م موقع انتخاب گیوک بن اوگتای بن چنگیز به قراقو روم فرستاده شد. گیوک فرستادگان پاپ را به گرمی پذیرفت.

گیوک دو وزیر مسیحی داشت.

هیئت دوم با چهار روحانی فرستاده شد.

هیئت سوم از طرف سن لوئی نهم پادشاه فرانسه به ریاست راهبی بنام روبروکی در سال ۱۲۵۳ م به قراقوروم رسید. منگوقا آن جانشین گیوک هیئت را به گرمی پذیرفت و با آنها مهربانی کرد.[2]

در ۱۲۶۰ م پاپ واتیکان از ابراز تمایل هولاگوخان به مسیحیت و رفتار خوب او با مسیحیان اظهار خشنودی کرد. هولاگو بخاطر تسلط همسرش دوقوز خاتون که مسیحی بود مسیحیان را به کارهای مهم می گمارد.[3] وی در سال ۱۲۶۰ م سپاه بزرگی را به فرماندهی سرداری مسیحی بنام کنتبوقا برای تسخیر سوریه و مصر اعزام کرد. در نتیجه ی جنگ بزرگی که در عین جالوت روی داد و به نبرد تاریخی عین جالوت مشهور است سپاه مغول کاملاً در هم شکسته شد و کنتبوقا به هلاکت رسید. این جنگ نقش تعیین کننده ای در سرنوشت جهان اسلام داشت. چرا که خدای ناکرده اگر مسلمین در این جنگ شکست می خوردند جهان اسلام بطور کامل به استثنای اسپانیای مسلمان زیر تسلط کفّار قرار می گرفت.

---

[1] تاریخ ایران کمبریج جلد ۵ و تاریخ ایران سرپرسی سایکس جلد دوم

[2] تاریخ ایران سرپرسی سایکس جلد دوم ص ۱۳۹ تا ۱۴۰

[3] همان منبع ص ۱۴۹

قبل از آن خلافت عباسی بدست هولاگو خان برافتاده بود ومصر تنها پایگاه اسلام در شرق بود.

ارغون ایلخان مغول ایران نیز مانند اسلافش مایل بود که جنگ با ممالیک را از سر گیرد و نیز با غرب مسیحی عهدنامه ی نظامی منعقد سازد. وی در سال ۱۲۸۵ م (۶۸۴ هـ. ق) نامه ای برای پاپ هونوروس چهارم فرستاد که ترجمه ی لاتینی آن در بایگانیهای واتیکان محفوظ است. ارغون این نامه را در جواب هیئتی که پاپ در سال ۱۲۷۸ م به نزد او فرستاده بود برای پاپ ارسال کرد. نامه بتاریخ ۱۲۸۵ م (۶۸۴ هـ. ق) است.« و اکنون اجازه دهید، زیرا سرزمین ساراسنها (مسلمانان) متعلق به ما نیست پدر مهربان، ما که در این سوو شما که در آن سوی هستید، ما سرزمین سامی یعنی مصر و سوریه که میان ما و شما قرار دارد را مسخر خواهیم کرد. ما فرستادگان پیش گفته را خواهیم فرستاد و از تو میخواهیم که هیئت و سپاهی را به سرزمین مصر اعزام کنی، و در این هنگام خواهد بود که ما از این جانب و شما از آن جانب به کمک مردان شایسته این سرزمین را میان خود خرد خواهیم کرد، شما مردی با کفایت را در جایی پیش ما می فرستی که آرزو داری مطالب پیش گفته در آنجا تحقق یابد، ما ساراسنها را از میان بر خواهیم داشت و عالیجناب پاپ و خان بزرگ قوبیلا صاحب و مالک این سرزمین خواهند شد».[1]

در سال ۱۲۸۷ م (۶۸۶ ه ق) هیأت دیگری به مطرانی نستوری موسوم به زبان صومه که از مردم چین بود به اروپا عزیمت کرد، و در سال بعد با نامه هایی از پاپ نیکولاس چهارم و ادوارد اول پادشاه انگلیس و فیلیپ لوبل شاه فرانسه بازگشت. ارغون در نامه ای که در تابستان سال ۶۸۸ ه ق ۱۲۸۹ م به شاه فرانسه نوشت به قول او در اعزام نیروهایی به کمک خان ایران در لشکرکشی آینده بر ضد ممالیک اشاره میکند. وی در این نامه می نویسد: که خود در آغاز ژانویه ۱۲۹۱ م (۶۹۰ ه ق) حرکت خواهد کرد. چنانکه در ۱۵ فوریه به دمشق برسد و می افزاید اکنون اگر تو در وفای به عهد خویش، نیروهایت را در موعد مقرر اعزام کنی، و اگر خداوند نیز توفیق دهد، ما بر این مردمان فایق می آییم و بیت المقدس را به شما می سپاریم.[2]

---

[1] تاریخ ایران کمبریج جلد ۵ ص ۳۴۸

[2] تاریخ ایران کمبریج جلد ۵ ص ۳۴۸

الجایتو (حاکم مغول ایران) نیز مانند اسلاف خود با اروپائیان قرارداد اتحادی برای نابودی جهان اسلام بست. ادوار دوم پسر ادوارد اول شاه انگلیس در نامه هایی که در سال ۱۳۰۷ م برای اولجایتو می نویسد تذکر می دهد که: «باید مسلک منفور اسلام از ریشه برکنده گردد. و افسوس می خورد که بعلت بعد مسافت قادر به مشارکت در این امر ستودنی نیست».[۱]

پاپ کلمنس در نامه ای بتاریخ ۲۵ رمضان ۷۰۳ اول مارس ۱۳۰۸ م به ایلخان برخی از جزئیات اتحاد پیشنهادی را به این ترتیب فاش ساخت:

«ما بعد از نامه ها و مکاتبات با خرسندی آگاهی یافتیم که شما، با بذل عنایت به نگرانی ما از بابت ارض اقدس، هنگام وصول سپاه مسیحیان به ارمنستان دویست هزار رأس اسب و دویست هزار بار غله در اختیار آنها گذاشته و از این گذشته به تن خود با صد هزار سوار از ساعی مسیحیان در بیرون راندن ساراسنها از ارض اقدس پشتیبانی کرده ای من و برادرانم تا آنجا که در توان داریم آنچه را که خداوند انجامش را در دل ما افکنده انجام می دهیم. هنگامیکه فصل مقتضی عبور دریا فرا رسد، شما را از طریق نامه ها و قاصدان مطلع می سازیم تا آن جناب بتواند به وعدهای که کرده است وفا کند».[۲]

اولجایتو در ۱۳۱۳ م (رمضان ۷۱۳ ه ق) که تا آن موقع سه بار به سوریه حمله کرده بود و بار چهارم نیز میخواست به آن دیار حمله ور شود با دادن تلفات سنگین دست از محاصره ی رحبةالشام کشید و از فرات گذشته به ایران بر می گردد. وی دیگر هیچگاه جرأت حمله به سوریه را پیدا نکرد. جنگ های اولجاتیو بر ضد ممالیک مصر در سال ۱۳۰۱ م با پیمان اتحادی که وی با اروپا منعقد کرده بود شدت یافت. وی در نامه ای که به پاپ یونیفاکس هفتم بتاریخ ۱۲ آوریل ۱۳۰۲ مطابق ۱۸ شعبان ۷۰۲ ه ق نوشته بود آورده است:

«اکنون ما به طریقی که در لیغمان (مجلسمان) مطرح ساخته ایم خود را آماده می سازیم، تو نیز باید سپاهت را ساخته کنی، برای شاهان ملل مختلف پیام بفرستی و در آمدن به وعده گاه قصور نکنی. اگر خدا بخواهد ما به تنها هدفمان (پیروزی بر ممالیک مصر) نایل خواهیم شد».[۳]

---

[۱] همان منبع ص ۳۷۸

[۲] همان منبع ص ۳۷۸

[۳] تاریخ ایران کمبریج جلد ۵ ص۳۶۶ تا ۳۶۷

قطعاً اگر اروپا دارای آن توان تهاجمی بود که در دوران اولیه تهاجم به شرق از آن برخوردار بود تاریخ به گونه دیگری ورق می خورد. ولی اختلافات فرقه ای و قومی که بدنبال جنگ های صلیبی دامنگیر اروپائیان شد قرنها آنها را در جنگهای داخلی غوطه ور ساخت. برای پی بردن به عمق وحدت اروپا – مغول نگاهی فهرست وار به مشهورترین جنگهای مغول بر ضد جهان اسلام بی مناسبت نیست.

مشهورترین جنگهای مغول با جهان اسلام:

۱- ۱۲۳۱ – ۱۲۱۸م (۶۲۸ – ۶۱۶ ه ق) حمله مغول به ایران و اشغال و ویرانی ایران

۲- ۱۲۶۰- ۱۲۵۹م (۶۵۶ – ۶۵۵ ه ق) حمله هولاگوخان و سقوط خلافت عباسی

۳- ۱۲۶۰ م (۶۵۶ ه ق) جنگ عین جالوت (شکست مغول از ممالیک مصر)

۴- ۱۲۷۴ م (۶۷۱ ه ق) جنگ بیره شکست مغول

۵- جنگ ابلستین ۱۲۸۸ (۶۷۵ ه ق) شکست مغول

۶- ۱۲۹۳ م (۶۷۵ ه ق) جنگ حمص شکست مغول

در جنگهای بیره و ابلستین و حمص آباقا خان، خان مغول ایران فرماندهی را بعهده داشت.

۷- ۱۳۰۲ م (۶۹۹ ه ق) جنگ مروج یا مجمع المروج ابتدا مغول سپس مسلمین پیروز میشوند.

۸- ۱۳۰۵ م ۷۰۲ ه ق جنگ مرج الصفر شکست قطعی مغول از ممالیک مصر

به نوشته ی آلبر ماله سفر مارکو پولو نیز در راستای اتحاد بین اروپائیان و مغولان صورت گرفت.[1]

---

[1] جلد چهارم تاریخ آلبر ماله ص ۵

فصل ششم

افسانه‌ی رنسانس

افسانه ی رنسانس

درباره آنچه که بنام دوران رنسانس خوانده شده است بین نویسندگان اروپایی اختلاف نظر وجود دارد، هم چنانکه درباره ی شروع و خاتمه قرون وسطا اختلاف هست. عده ای شروع قرون وسطا را سال ۳۱۳ م سال گرایش قسطنطنین کبیر به مسیحیت ، برخی دیگر سال ۳۷۵ م که طی آن دین مسیحیت دین رسمی امپراتوری روم اعلام شد و بلاخره دسته ای دیگر سال ۴۷۵ م سال نابودی روم غربی و بسته شدن دانشگاه آتن که فلسفه ی افلاطون را اشاعه می داد می دانند. [۱] درباره ی خاتمه ی قرون وسطا و آغاز دوران رنسانس نیز چهار نظریه وجود دارد. نظریه ی اول شروع آنرا سال ۱۰۹۵ م سال شروع اولین جنگ صلیبی نظریه ی دوم شروع آنرا سال ۱۴۵۳ م سال فتح قسطنطنیه بدست سلطان محمد فاتح و هواداران نظریه ی سوم سال ۱۴۹۲ سال اخراج کامل مسلمین از اسپانیا را آغاز عصر رنسانس می دانند. دسته ی چهارمی هم فتح سایر قاره ها بخصوص قاره ی امریکا توسط اروپائیان را شروع رنسانس دانسته اند.

درباره ی پایان رنسانس نیز نظریات متفاوت است:[۲] عده ای آنرا سال ۱۶۰۰ م می دانند[۳] دسته ی دیگر سال ۱۶۳۳ م را پایان عصر رنسانس و آغاز عصر جدید می دانند . [۴]

علل رنسانس

۱- ترجمه ی آثار عربی و آثار کلاسیک اسپانیای مسلمان[۵]

۲- جنگهای صلیبی[۶]

۳- تماس با تمدن عرب (مسلمان)[۷]

۴- نقش دانشگاههای مسلمان در دگرگونی فرهنگ اروپا [۸]

---

[۱] تاریخ بزرگ جهان کارل گریمبرگ (جلد ۳ ص ۴۰۵)

[۲] شش بال جرج سارتن (ص ۱۳)

[۳] همان منابع (ص ۱۴)

[۴] رنسانس جیمز .آ. کوریک (ص ۷)

[۵] رنسانس جیمز .آ. کوریک ص ۹

[۶] تاریخ بزرگ جهان جلد ۵ ص ۲۴۱

[۷] همان منبع ۲۴۰

[۸] تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی زین العابدین قربانی

در فصل آینده تأثیر اسلام در اروپا مورد بررسی قرار خواهد گرفت لذا در اینجا نیازی به شرح موارد بالا نیست.

دوران رنسانس در اروپا بر خلاف ادعای اروپائیان متعصب عصر وحشی گری تمام عیاری بود که میلیونها انسان بیگناه را بکام مرگ کشاند. در این دوران ضدیت بر ضد اسلام و مسلمین به اوج خود رسید و آنهمه خدمات علمی که مسلمین طی قرنها به اروپا کرده بودند نه تنها از تعصب متعصبین آن نکاسته بود بلکه نفوذ روز افزون اسلام در اروپا آنها را در جهل مرکب فرو برده بود. به همین علت بزرگترین خصلت دوره ی رنسانس ضدیت بی حد و حصر با جهان اسلام بودو طی آن دوره کتب بیشماری بخصوص بر ضد پیامبر عظیم الشان اسلام نوشته شد.

زمانی دوران رنسانس بدرستی مورد مطالعه قرار می گیرد که انسان نظر جرج سارتون دانشمند امریکایی را بپذیرد آنجا که می نویسد:[۱]

« روی هم رفته باید گفت که دوره ی رنسانس دوره ی استدلال و تعقل نبود. مردان فیلسوفی چون لئوناردو داوینچی و پومپونازی از این قاعده مستثنی بودند. از طرف دیگر مردان رنسانس در واقع صوفی مسلک نبودند که در مسائل فوق طبیعی غوطه ور شده باشند، بلکه باید گفت از واقع بینی آن طرف تر افتاده و روایات قدیم و محصولات تخیل خود را واقعیت منعکس می کردند و باین ترتیب بر حدود بینش خود می افزودند، بی آنکه از سطح واقعیات خارج شوند. جانورهای افسانه یی قدیم در این زمان واقعیتی پیدا کردند که هیچگاه در قرون وسطی چنان واقعیتی را برای آنها قایل نبودند. اشکال گوناگون آنها را در علم جانور شناسی پذیرفتند و برای آنها صفات و مشخصاتی درست مانند جانورانی که واقعاً بچشم خود می دیدند قایل شدند. اژدها و عنقای مصری و شیر بالدار و مرغ آتشخوار دوباره در رنسانس مورد بحث قرار گرفتند. سه دختر دریایی، که ذکر آنها در یادداشتهای سفر کولومبوس آمده بود، از دسته ی موجودات و همی ابتداعی خارج شد و بیشتر در طبقه ی موجودات فوق واقعی قرار گرفت. کولومبوس تأیید کرده بود که خود آن ها را بحال جست و خیز در اطراف کشتی خویش دیده است.

---

[13] شش بال ص ۲۲۰ تا ۲۲۱

بعضی از آن دانشمندان ، با وجود علم فراوانی که داشتند ، بآسانی فریب می خوردند ، چه هیچ اطلاعی از روش تجربی نداشتند و غالباً فاقد ذوق سلیم بودند و نا آگاهانه آرزوی آن داشتند که خواب و خیالهای ایشان صورت تحقق پیدا کند. مردی مانند یولیوس سزار سکالیگر (۱۵۵۸ – ۱۴۸۴) دشمن ارازموس، بآسانی این عقیده را که چیچرو مرد کاملی است و هر چه گفته درست بوده می پذیرفت و بوجود اژدها ایمان داشت.

در ۱۵۵۵ اولاوس ماگنوس شرحی درباره ی مار دریایی نوشت. نظر ماگنوس در مورد نواحی شمالی حجت بود و مردی بخوبی کونراد گسنر افسانه ی او را پذیرفت و تصویر آن جانور را در کتاب خود استنساخ کرد. حتی علمای طبیعی، که محیط تعلیم و تربیت و زود باوری رنسانس آنان را فرا گرفته بود، از این خطاها بر کنار نبودند».

مشخصات اصلی رنسانس:

۱- قبول بدون چون و چرای افکار یونان و روم باستان (افکار اصحاب مدرسه) و سپس عصیان و سرکشی در برابر مفاهیم و روشهای افکار اصحاب مدرسه[۱]

۲- قیام در برابر افکار عربی و اسلامی مخصوصاً ابن سینا و ابن رشد، نهضت ضد عربی (اسلامی) از زمان پترارک پدر انسانگرایی در حال تکوین بود.[۲]

۳- دستگاه انگیزاسیون: مبارزه با عقاید و افکار علمی

۴- اصلاح دینی (رفورماسیون) و جنگهای مذهبی

۵- عصر اکتشافات و پیشگامان استعمار

۶- سقوط اسپانیای مسلمان

۱ - آشتی کلیسا با افکار ارسطو و قبول بدون و چرای افکار اصحاب مدرسه:

کلیسا به توصیه ی آلبرت کبیر (۱۲۸۰ – ۱۴۱۶ م) به محافل روحانی عصر خود توصیه کرد که با ارسطو آشتی کنند و سن توماس (۱۲۷۴ – ۱۲۲۴ م) اینکار را انجام داد این جریان باعث رکود ۵۰۰ ساله در اروپا شد زیرا آنان را به ذهن گرایی سوق داد.[۳]

[۱] شش بال جرج سارتون ص ۱۵

[۲] همان

[۳] تاریخ تحولات اجتماعی در اروپا مرتضی راوندی جلد دوم ص ۳۳۴

همین امر باعث شد جریانی در اروپا بوجود آید که بنام اومانیسم یا انسانگرایی مشهور است. رنسانس کلمه ای فرانسوی است و به معنی نوزایی می باشد. مطالعه آثار کلاسیک (یونان باستان و روم باستان) در دوران رنسانس دانش نو نامیده می شد. در آن زمان برای مبارزه با نفوذ روز افزون اسلام در بین مسیحیان اروپا ضمن احیای علاقه به نوشته های کلاسیک به ارزش فردی نیز توجه می شد. این گرایش اومانیسم (انسانگرایی) نام گرفت، زیرا طرفداران آن به جای موضوعات روحانی و الهی بیش از هر چیز مسائل انسانی را در نظر می گرفتند. آنها آثار افلاطون بدان خاطر که با مسیحیت تضادی نداشت را تحسین می کردند. بسیاری از پیشگامان انسانگرایی در دوره ی رنسانس جزو روحانیان کلیسای کاتولیک بودند. از نظر آنها خداوند امر مسلّمی بوده و آنها از این نقطه نظر به بررسی انسان و ظرفیت ها، اعمال و دستاوردهای او می پرداختند. انسانگرایان شمال اروپا که آنها را اومانیستهای مسیحی می نامیدند اولین بنیانگذاران تفکر اصلاحات در کلیسا بودند.

دو تن از مشهورترین انسانگرایان عبارت بودند از:

الف: فرا نچسکوپترارک (۱۳۷۴ – ۱۳۰۴ م) ایتالیایی پدر اومانیسم وی در سال ۱۳۴۱ م از طرف مجلس سنای روم به منظور قدر شناسی از کارهای ادیبانه اش به لقب شاعر درباری مفتخر شد.

ب: اراسموس (۱۵۳۶ – ۱۴۶۶ م) ملقب به شاهزاده ی انسانگرایان: وی زنازاده ای هلندی بود. دسید ریوس اراسموس در ۱۴۸۷ م به صومعه پیوست و راهب شد بعد به پاریس رفت و تعالیم مسیحیت را فرا گرفت. اراسموس مهمترین اومانیست اروپا در قرن ۱۶ بود.[1]

***

جنبش اومانیسمها افکار اصحاب مدرسه را به سطحی رسانید که هر گونه شک و تردید درباره ی آن کفر و زندقه خوانده می شد همین افکار باعث شد که هزاران بیگناه زنده در آتش سوزانده شده شکنجه شوند و یا دچار در بدری گردند.

تاریخ علم در قرن شانزدهم تا حدّ زیادی تاریخ نمّو افکار ضد ارسطویی است و همین افکار است که بتدریج زمینه را برای انقلاب پس از دوره اولیه رنسانس بیگون و دکارت و

---

[1] مبحث اومانیسم از کتاب رنسانس جیمز . آکوریک خلاصه شده است.

گالیله آماده می کرد.[1] پیر دولارامه Piere Delarame (۱۵۷۲ – ۱۵۱۵ م) ریاضیدان – فیلسوف – منطق دان و مربی اهل فرانسه معتقد بود که:

« هر آنچه ارسطو گفته است باطل است». وی به سبب گرویدن به مذهب پروستان در سال ۱۵۷۲ به دستور دستگاه انگیزاسیون کشته شد.[2]

فرانسین بیکن در کتاب ارغنون نو در صفحه ی ۱۶۲۰ می نویسد:[3]

« احترام به عقاید کهن و توانایی کسانی که در فلسفه بزرگ انگاشته شده اند انسانها را از پیشرفت باز داشته و تقریباً آنها را افسون کرده است. عقایدی که مردان باستانی پرورده اند در مجموع بیهوده است».

بیکن در ۱۶۰۵ در کتاب احیاء العلوم کبیر این بحث را مطرح کرد که روش یونانیها و رومیها که در آن تنها از منطق برای یافتن قوانین طبیعت استفاده می کردند غلط است و این نظر یه های منطق تنها با منطق بررسی می شدند نه با آزمایش، که عملی بودن آنها را در جهان واقعیات نشان میداد. وی متذکر شد که منطق را باید با اطلاعاتی که از طریق آزمایش بدست می آید همراه کرد تا بتوان درباره ی درستی هر نظریه ای قضاوت نمود[4]

ابواسحاق بطروجی قرطبی با نقد ویران کننده ی خویش فرضیه ی افلاک و دوایر متحد المرکز فلکی بطلمیوس را باطل کرد و راه را برای کوپرنیک (۱۴۷۳ – ۱۵۴۳) هموار نمود.[5]

لذا هنگامیکه کوپر نیک با استفاده از یافته های این منجم مسلمان نظریه ی یونان را رد کرد و گفت که زمین در حال گردش است و بدور خورشید می گردد مورد تکفیر واقع شد ولی به علت آنکه در همان سال ۱۴۴۳ م مرد از اعدام توسط دستگاه انگیزاسیون رهایی یافت.

کوپرنیک بمدت ۱۳ سال جرأت نکرده بود که نظریه ی خود را اعلام کند.

---

[1] شش بال ص ۶۲

[2] همان منبع ص ۴۶

[3] رنسانس جیمز ص ۱۱۲

[4] رنسانس جیمز ص ۱۱۳

[5] تاریخ ویل دورانت بخش ایمان ص ۴۱۸

کوپر نیک هم از طرف پروتستانها و هم از طرف کاتولیک مرتد اعلام شد. مارتین لوتر بنیانگذار مذهب پروتستان در باره ی وی می گفت:

« این دیوانه می خواهد فن نجوم را زیر و زبر کند »[1]

کپلر (۱۵۷۱ – ۱۶۳۰) راه کوپرنیک را ادامه داد و گالیله نیز پیرو آنها شد. وقتی که گالیله (۱۵۶۴ – ۱۶۴۲) در سال ۱۵۹۱ م در کتابش بنام در باب حرکت نتایج آزمایشات خود درباره ی سقوط اجسام سنگین و سبک را آشکار کرد و گفت که بر خلاف نظر ارسطو که معتقد بود جسم سنگیتر زود تر سقوط کرده به زمین می رسد حجم اجسام باعث می شود که آنها همزمان سقوط کرده و به زمین برسند موجب واکنش شدید کلیسا و انسانگرایان شد چرا که وی نظریه ی ارسطو را در آن مورد رد کرده بود.[2]

طرفداران ارسطو کلیسا را متقاعد کردند که گالیله به ارسطو که آثارش مدتها قبل قسمت مهمی از تعالیم کلیسا بود حمله کرده است و این به مشابه حمله به مذهب کاتولیک است. گالیله در دادگاه در محضر عام افکار کوپر نیک را تکذیب کرد و گفت که زمین بدور خورشید نمی گردد.[3]

منتشر کردن کتب دیگران بنام خود یکی دیگر از معضلات رنسانس بود چنانکه همکار تیکو براهه (منجم مشهور) بنام اورسوس در ۱۵۸۸ م کتاب اصول نجوم وی را بنام خود منتشر کرد.[4]

خیالات احکام نجوم از خیالبافی مردم کلده و مصر سرچشمه گرفته که افلاطون در کتاب قانون خود پایه ی علمی برای آن گذاشته است[5] نیز از خرافات رایج در عصر رنسانس بود و رد آنها نیز تکفیر بدنبال داشت.

دادن ارزش اسرار آمیز با عداد و یافتن تاریخ حدوث پیشامد های آینده از روی محاسبات حروف و اعداد و اعتقادات خرافی بخوبی بویژه درباره ی ستارگان دنباله دار تا سال ۱۷۵۹ م جزو عقاید ریاضیدانان و منجمان اروپایی بود.[1]

---

[1] شش بال ص ۹۲

[2] رنسانس جیمز ص ۱۱۷

[3] همان منبع ص ۱۲۰

[4] شش بال ص ۹۶

[5] شش بال ص ۱۰۷

همه گونه خرافه پرستی و توجه بعلوم غیبی مورد توجه و تشویق بر جستگان اجتماع و در رأس آنها شاهان و امیران بود.[۲] در کنار ستاره شناسی و ارقام بازی شعبه های فراوان دیگری از خرافات مانند کیمیا گری و غیبگویی و سحر و جادو و فال بینی وجود داشت که طبقه بندی آنها تقریباً غیر ممکن است[۳].

خرافه پرستی تا حدی در جامعه اروپا نفوذ داشت که حتی دانشکده علوم الهی پاریس در ۱۴۹۴ م با محکوم کردن و حرام شمردن ستاره شناسی ضربه مهلکی بر پیکر آن وارد ساخت[۴].

قیام در برابر افکار اسلامی:

یکی از بنیانگذاران این قیام دانته مؤلف کمدی الهی است. دانته آلیگیری ایتالیایی (۱۲۶۵ – ۱۳۲۱ م) در واقع کمدی الهی خود را تحت تأثیر معراج پیامبر اسلام نوشته است. تعصب مذهبی این شاعر که در زمان وی آخرین دژ صلیبی در سرزمینهای اسلامی (۱۲۹۱ م) بر چیده شد به اوج خود رسیده بود. دانته در این کتاب خواننده را به سفر خیالی می برد. در این سفر خیالی، دشمنان مسیحیت را آن هنگام که شکنجه و عذاب می شوند، گناهکارانی را که گناهشان را مسیح با مصلوب شدن خود بر دوش کشیده و حالا مجازات می شوند و قدیسان مسیحی را آن هنگام که از نعمات و لذات سر شار می شوند از نظر می گذراند. وی پیامبر اسلام و علی مرتضی را به شکلی که بدنهایشان از سر به کمر به دو نیم شده است در حلقه هشتم دوزخ در حالیکه می سوزند به تصویر می کشد.[5] وی هم چنین صلاح الدین ایوبی (بقول دانته کافر کبیر) و همدینانش ابن سینا و ابن رشد را در جهنم مشاهده می کند[۶].

اساطیر بیشمار در مورد حضرت محمد ع در مجموعه کتابهای تاریخی قرن چهاردهم یافت می شوند که اروپائیان همگی آنها را در عصر رنسانس به میراث بردند. البته ناگفته

---

[۱] همان منبع ص ۱۰۹ و ۱۱۰

[۲] همان منبع ص ۱۱۱

[۳] همان منبع ص ۱۱۲

[۴] همان منبع ص ۱۱۲

[5] محمد(ص) در اروپا ص ۱۹۸ تا ۱۹۹

[۶] تاریخ بزرگ جهان جلد پنجم ص ۲۵۱

نماند زمانی که از کتابهای تاریخی در اروپا یاد می کنیم باید بدانیم تا پیش از سال ۱۸۲۵ م تاریخ نویسی در اروپا هیچ ارزشی نداشت و فقط ذکر و قایع و سالها صورت می گرفت[۱].

در حقیقت بعد از اشغال مصر توسط ناپلئون و استفاده هیئت همراه وی از کتابخانه ی دانشگاه الازهر مصر بود که فن تاریخنویسی اسلامی بدست اگوست کنت فرانسوی به اروپا راه یافت و اروپائیان برای اولین بار با مفهوم فلسفه ی تاریخ آشنا شدند.

از میان کتابهای مشهور قرن چهاردهم کتاب راهبی متعصب بنام رانولف هیگدن بنام پولی کرانیکن وجود دارد که راهب مزبور در آن نسبت های ناروایی را به پیامبر بزرگوار اسلام نسبت میدهد. از آنجا که عصر رنسانس عصر خرافه پرستی بود چنانکه گذشت این کتاب بزودی به زبانهای دیگر مانند انگلیسی ترجمه شد (۱۳۸۷ م) اصل کتاب به زبان لاتین بود. هیگدن داستانی دروغین از قرون وسطی را در کتاب خود آورد تا به اصطلاح ثابت کند که پیامبر اسلام برای فریب دادن مردم در قبول و پذیرش دین خود به حیله گری متوسل شده است. در افسانه ای می گوید: پیامبر کبوتری را تربیت کرده بود تا از گوشش دانه بر چیند و سپس کبوتر را به عنوان روح القدس که او را در نوشتن قرآن الهام می بخشید به مردم نشان میداد[۲]!

از فریب های دیگری که هیگدن به پیامبر نسبت میدهد، داستان شتری است که به گفته ی وی پیامبر تربیت کرده بود تا غذایش را تنها از دستان وی بر گیردو قرآن از گردن این شتر آویزان شده بود، و هنگامیکه پیامبر در حال موعظه کردن به وی نزدیک میشد، شتر در مقابل او زانو میزد. پس او کتاب را از گردن شتر بر می گرفت و اعلام می کرد که آن کتاب پیامی آسمانی و ملکوتی است[۳].

بدنبال سقوط قسطنطنیه بدست سلطان محمد فاتح تعصب صلیبی به اوج خود رسید و کتابهایی درباره ی اسلام و ترکان به رشته ی تحریر در آمد که سر تا پا از خرافه پرستی و دشنام پر بود. همین کتابها باعث شد که اروپا از چاله به چاه بیفتد و تبلیغات سوء ارباب کلیسا و قدرت مردم را در تاریکی نگه داشت و مسیر تاریخ اروپا را تغییر داد. مسیری که تاکنون صدها میلیون انسان بیگناه را قربانی کرده است تا سرد مداران زر و زور بتوانند چند

---

[۱] تاریخ آلبرماله جلد ششم ص ۸۳

[۲] محمد (ص) در اروپا ص ۲۱۶ و ۲۱۷

[۳] همان منبع ص ۲۱۷

صباحی بیشتر به عیش و نوش خود برسند. عجیب است کسانیکه غرق در شهوت رانی هستند و کارنامه ی زندگی شان از تجاوزات بیشمار پر است نسبت شهوترانی به پیامبر بزرگ اسلام می دهد. همین نسبتهای ناروای ارباب کلیسا است که سلمان رشدی آنها را بنام کتاب آیات شیطانی جمع آوری کرده است و علت آنهم گرایش روز افزون غربیها به اسلام می باشد تا بدان وسیله بار دیگر مسیر تاریخ عوض شود.

دستگاه انگیزاسیون: مبارزه با عقاید و افکار علمی

ایجاد دیوان تفتیش عقاید بدستور پاپ گرگوارنهم در سال ۱۲۳۲ صادر گردید. فرمان پاپ به درخواست ژاك اول پادشاه کشور آراگون در اسپانیا صادر شد[۱].

انگیزاسیون را اسپانیایی ها ابداع نکرده بودند بلکه در طول قرن دوازدهم هنگام مبارزه علیه باصطلاح منافقان و ملحدان در فرانسه این گونه محاکم بوجود آمد و در سال ۱۲۱۵ بود که بر طبق فتوای شورای عالی دینی لارتران[۲] مقامات عرفی مکلّف گشتند آراء محاکم شرعی را که علیه ملحدان صادر می شد اجرا نمایند. اندکی بعد مقرّر شد چنانچه از دین برگشته یا ملحدی از خطاهای خود توبه نکند زنده در آتش سوزانده خواهد شد. از آن پس انگیزاسیون قویترین حربه ی کلیسا برای حفظ وحدت دینی به شمار می رفت. و محاکم انگیزاسیون به دستور و در تحت نظر فرقه ی دومینیکن ها[۳] در فرانسه و ایتالیا و آلمان و فلاندر و چند کشور دیگر دایر شد. عجب اینجاست که در اسپانیا و پرتغال این دستگاه آن موقع ایجاد نشد. بدنبال تسلط فردینان و ملکه الیزابل همسر وی بر اسپانیا آنان با این شرط که این محاکم باید تحت نظارت مستقیم خودشان باشندو اموال مصادره شده ی محکومان نیز به دربار تعلق گیرد با تشکیل آن موافقت کردند، لذا در سال ۱۴۸۰ م محاکم تفتیش عقاید مذهبی در شبه جزیره ی اسپانیا آغاز به کار کرد.[۴]

وقتی شخص متهّم به الحاد دستگیر می شد او را به محضر مفتّشان عقاید می بردند و سعی می کردند او را به اقرار به گناهانش وادار سازند. چنانچه متهم به این کار حاضر نمیشد،

---

[۱] تاریخ تفتیش عقاید ص ۱۲

[۲] لاتران latran: نامی است که به پنج شورای دینی که در کلیسای لاتران از ۱۱۲۳ تا ۱۵۱۷ م تشکیل گردید داده شده است.

[۳] فرقه ای که در ۱۲۱۵ م برای مبارزه با ملحدان و از دین برگشتگان بوجود آمد.

[۴] تاریخ بزرگ جهان جلد ۵ ص ۱۲۹ و ۱۳۰

آنگاه بازجویی کاملی از او به عمل می آمد. وای به حال کسی که در سخنانش ضدّ و نقیض یافت میشد.

چه در آن صورت برای گرفتن اقرار شکنجه اش میکردند و سرانجام تحویل چنگ میر غضب داده می شد. در این بازجویی علاوه بر مفتّش مذهبی نماینده ی اسقف محل و یک منشی هم حضور داشتند و منشی از جزئیات گفتگوها و پاسخها وهر آنچه که در آنجا می گذشت یادداشت برمی داشت و صورت مجلس تهیه میکرد. در آخر سر متهّم زندانی را لخت بر روی دستگاه شکنجه می خواباندند برای آخرین مرتبه سوگندش می دادند که به گناهانش اعتراف کند وعجیب اینکه در حین شکنجه به او می گفتند که به هیچوجه از آزارش خوششان نمی آید. چنانچه باز هم متّهم گناهان منتسب به خویش را انکار می کرد شکنجه بر طبق نقشه ی دقیق قبلی از سر گرفته می شد. قانون اجازه نمی داد که متهم یکبار بیشتر مورد شکنجه قرار گیرد ولی شکنجه گران وقتی نتیجه ی مطلوب را به دست نمی آوردند قانون را چنین تفسیر می کردند که شکنجه یک بار صورت می گیرد ولی آنان آن را قطع می کنند و از سر می گیرند و با این کلاه قانونی ، هیچگونه محدودیتی برای شکنجه وجود نداشت.

یکی از شکنجه های مرسوم که غالباً انجام می شد این بود که دست متهم را به پشت بسته سپس با یک طناب به سقفش می آویختند. برای تشدید زجر متهّم ، گاه طناب را شل می کردند و ناگهان آنرا به شدّت سفت می نمودند.

شکنجه ی دیگر که علمی تر بود خواباندن متهم بر روی صفحه ی دستگاه شکنجه بود، قسمی که سرش پائین تر از دو پا قرار گیرد و آنگاه تکّه پارچه ای را که قبلاً خیس شده بود در داخل دهانش می چپاندند و همین که آب در گلوی متهم بیچاره سرازیر می گشت حالت خفقان وحشتناکی به او دست میداد و تقلاهای بیهوده برای رهایی میکرد و همین تقلّا رنج او را چندین برابر می ساخت ، چه بندهایی که با آن دستگاه بسته شده بود تنگ تر و سفت تر می شدند و به اعضای بدن فشار وارد می آمد . هر چند وقت یکبار شکنجه گر پارچه ی خیس را از دهان متّهم بیرون می کشید و اخطار میکرد که به گناهان خویش اقرار کند و در صورتی که باز هم استنکاف می کرد شکنجه ساعتهای متوالی ادامه می یافت [1]!

[1] تاریخ بزرگ جهان جلد ۵ ص ۱۳۰ و ۱۳۱

اگر متهم ها به گناهانشان اعتراف می کردند، این امتیاز به آنها تعلق می گرفت که قبل از سوزاندن خفه شان می کردند سپس جسدشان را می سوزاندند در حالیکه دیگران زنده در آتش سوزانده می شدند.[1] حتی مرده هایی که مورد اتهام قرار می گرفتند جسدشان را از قبر بیرون آورده می سوزاندند.[2]

کشتار یهودیان ماران[3] اسپانیا

بدنبال کینه عمومی که بر علیه یهودیان در اروپا وجود داشت در قرن پانزدهم برای اولین بار عده ای از یهودیان (در اسپانیا) در تاریخ یهود تصمیم گرفتند دست جمعی مسیحی شوند و بدین سان دویست هزار یهودی مسیحی شدند.

پس از تغییر دین ، آنان دارای حقوق برابر با سایر اسپانیائی ها می شدند و اجازه داشتند به خدمت دولتی در آیند یا کشیش و راهب بشوند. از آنجا که این یهودیان ثروتمند بودند اهمیتشان روز بروز فزونی گرفت . همین امر سبب شد که راهبان فرقه های متکدّیان – دومینیکن ها و فرانسیسکن ها – از فراز منابر سخنانی آتش افروزانه در مذمت یهودیان بر زبان جاری کردند و آنان را مفسدان اجتماع خواندند و تقاضا داشتند تدبیری جدّی برای حفظ دیانت مسیح اتخاذ شود. در سال ۱۴۶۰ یکی از روحانیان عالی مقام چنین شکایت میکرد: « در این کشور ملحدان و یهودیان و مغربیان می لولند. پرودگارا رمه ی گوسفندانت را در تحت کنف حمایت خود در آور زیرا گرگان به آغل راه یافته اند».

همین امر بهانه ای شد که ایزابل و شوهرش فردینان برای دست یافتن به ثروت کلان نو مسیحیان دست بکار شوند. آنها به خوبی می دانستند که هرکس به الحاد محکوم میشد کلیه ی اموالش مصادره می گشت و این خود مَمرّ عایدی برای خزانه ی دربار بود. بدین سان دویست هزار یهودی نو مسیحی به پای میز محاکمه کشانده شدند و در آتش تعصب و جاه طلبی و زراندوزی ارباب کلیسا و قدرت زنده زنده در آتش سوزانده شدند و طبقه ی

---

[1] همان منبع ص ۱۳۲

[2] تاریخ تفتیش عقاید ص ۱۶

[3] ماران: در اسپانیا این نام به یهودیانی اطلاق میشد که مسیحی شده بودند ولی مسیحیان معتقد بودند که آنان باطناً بر دین یهود باقی مانده اند.

معروف به نو مسیحیان از میان بر داشته شد. یهودیان از آن پس دیگر جرأت تغییر دین نداشتند.[۱]

کشتار دانشمندان

کشتار دانشمندان در عصر رنسانس هیچ شکی باقی نمی گذارد که این عصر بر خلاف ادعای غربیها دوران ترقی علم نبوده بلکه دوره نخبه کشی بوده است. در عصر رنسانس دانشمندان و پژوهشگران بیشماری تنها به این جرم که اعتقاد آنها درباره ی جهان بر خلاف رأی اصحاب مدرسه و به تبع آن بر خلاف آراء کلیسا بود تحت پیگرد قرار گرفتند. مبارزه با مطالعات علمی از خصوصیات اصلی رنسانس بود بخصوص که افکار دانشمندان اسلامی در آن دوران هسته اصلی همه ی مطالعات علمی را تشکیل میداد ارباب کلیسا با کشتار دانشمندان در حقیقت در پی آن بود که نفوذ روز افزون اسلام را در اروپا ار بین ببرند. باید توجه داشت بسیاری از دانشمندانی که مورد قتل و شکنجه و آزار قرار گرفتند فارغ التحصیل حوزه های دینی بودند که عناوینی همچون کشیش را نیز دارا بودند. برخی از مشهورترین این دانشمندان عبارت بودند از:

۱- راجربیکن کشیش انگلیسی به پیروی از دانشمندان اسلامی معتقد بود که دانش واقعی باید بر پایه ی استقراء و تجربه قرار داده شود. وی ۱۴ سال زندانی شد.[۲]

۲- پیر دولارامه مشهور به راموس (۱۵۷۲ – ۱۵۱۵ م) ریاضیدان – فیلسوف منطق دان و مربی فرانسوی. وی بجرم گرویدن به مذهب پروتستان در ۱۵۷۲ زنده در آتش سوزانده شد.[۳]

۳- کوپر نیک ۱۵۴۳ – ۱۴۷۳ م

۴- کپلر ۱۶۳۰ – ۱۵۷۱ م

۵- گالیله ۱۶۴۲ – ۱۵۶۴ م[۴]

---

[۱] همان منبع باختصار ص ۱۲۷ تا ۱۳۲

[۲] تاریخ تحولات اجتماعی راوندی جلد دوم ص ۳۲۳

[۳] شش بال ص ۶۲ – ۶۴

[۴] رنسانس ص ۱۲۰

۶- میکائیل سروه کشیش (۱۵۵۳ - ۱۵۱۱ م) وی تثلیث را رد می کرد و آخرین کتابش بنام بازگشت به اصل مسیحیت در ۱۵۵۳ م منتشر شد او را بجرم بیدینی زنده در آتش سوزاندند. در ۱۹۵۳ بسیاری از دانشگاههای جهان در چهارصدمین سال اعدام سروه (سالروز بزرگداشت وی) او را شهید علم لقب دادند. سروه پزشک متبحری نیز بود.[۱]

۷- جور دانو برونو از هواداران نظریه ی کوپر نیک بعد از ۷ سال زندان در ۷ فوریه ۱۶۰۰ م در شهر رم زنده در آتش سوزانده شد.[۲] وی ارسطو را دغلباز و پرمدعا و ارشمیدس را دیوانه می خواند.[۳]

۸- جان هوس استاد دانشگاه پراک در ۱۴۰۲ م زنده در آتش سوزانده شد. وی شخصی روحانی و مصلح دینی بود.[۴]

۹- ساونارو (۱۴۹۸ - ۱۴۵۲ م): راهب و مصلح دینی پر آوازه ی ایتالیایی

نامه ی دختر یهودی

منتسکیو در کتاب روح القوانین نامه ی دختر ۱۸ ساله ی یهودی را نقل کرده است که برای دادگاه نوشته شده بود. این دختر در عصر منتسکیو زنده در آتش سوزانده شد و جناب منتسکیو بر رأی دادگاه صحه گذاشت.[۵]

دختر یهودی در این نامه می نویسد:

« شما حکایت می کنید برای چه امپراطور ژاپن در کشور خود مسیحیان را در آتش میسوزاند اگر این سئوال را از ژاپنیها بکنید می گویند طرز رفتار ما با شما آنطور است که شما با دیگران رفتار می کنید یعنی با کسانیکه هم مذهب شما نیستند اینطور رفتار می کنید بنابر این از ما شکایت نکنید بلکه از ناتوانی خود در خاک ژاپن شکایت نمایید، زیرا اگر شما در خاک ژاپن توانایی می داشتید بدون شک با ما همین رفتار را می کردید».

---

[۱] شش بال ص ۲۶۵ - ۲۶۶

[۲] شش بال ص ۹۲

[۳] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۱۴۸

[۴] همان منبع جلد ۵ ص ۱۴۸

[۵] روح القوانین منتسکیو ص ۷۱۸ تا ۷۱۹

کشتار جادوگران[1]

« زن جادوگر را زنده مگذار » عهد عتیق باب ۱۸ آیه ۲۲

کشتار افراد مظنون به سحر مخصوصاً زنها از دیگر جنایتهای هولناکی است که در عصر بیداری اروپائیان رخ داده است. کسی که مورد اتهام قرار می گرفت باید بیگناهی خود را اثبات می کرد شکنجه اعتراف و زنده در آتش سوزاندن سرنوشت شخص مظنون بود.

بسیاری از کسانیکه مورد اتهام قرار می گرفتند تنها گناهشان این بود که ثروتمند بودند و اتهام جادوگری یکی از راههای بدست آوردن ثروت شخص بود. افراد دارای اخلال حواس و روانی نیز در شمار جادوگران بشمار می رفتند.

تنها یکی از بازرسان در شهر لورن ۹۰۰ جادوگر را در مدت ۱۵ سال ۹۰۱ – ۱۵۷۵ م) در آتش سوزاند. وی مرد با وجدانی بود و در آخر عمر از آن جهت که از کشتن چند کودک چشم پوشیده بود خود را گناهکار احساس می کرد. مگر کسی حق دارد از کشتن بچه ی افعی خود داری کند؟

اسقف تروز پتربینزفلد peter Binsfeld فرمان مرگ ۶۵۰۰ نفر را صادر کرده بود.

سخن آخر اینکه مارسل کاش در تاریخ تحولات اجتماعی می نویسد:[2]

« در این دوره تنها از سال ۱۴۸۱ تا ۱۴۹۹ م یعنی طی ۱۸ سال بنا به دستور محکمه تفتیش عقاید ۱۰۲۰ نفر را زنده زنده سوزانیدند، ۶۸۶۰ نفر را شقه کردند و ۹۷۰۲۳ نفر را به قدری شکنجه کردند که نابود شدند».

باید توجه داشت که ارقام بالا شامل مسلمانان و یهودیانی که قتل عام شدند نمی شود.

رفورماسیون و جنگهای مذهبی

اصلاح دین یکی از مهمترین ویژگیهای عصر رنسانس می باشد. که بعلل مختلفی صورت گرفت. از مهمترین علل اصطلاح دین بدون شک تأثیر اسلام در اروپا بود چنانچه از اصلاحات مورد در خواست اصلاح گرایان بر می آید اصلاح گران همگی متفق القول بودند

---

[1] شش بال ص ۲۹۸

[2] تاریخ تحولات اجتماعی جلد دوم ص ۱۴۳

که خداوند را باید بدون واسطه عبادت کرد و تنها خداوند است که گناهان را می بخشد.[1] بعضی از اصلاح گرایان مانند سروه و وایلکلیف بسیاری از اصول مسیحیت را مورد انکار قرار دادند و خواهان باز گشت به اصل مسیحیت شدند.

میکائیل سروه اسپانیایی با نوشتن کتابهایی در باب اشتباهات در اصل تثلیث و کتاب استقرار مجدد مسیحیت در ۱۵۵۳ م در اروپا غوغا بپا کرد. حتی مارتین لوتر و تسوینگلی و کالون سه مدعی اصلاح دین نیز سروه را بی دین خواندند. لوتر کتاب در باب اشتباهات در اصل تثلیث را اثری زشت و رذیلانه خواند. سروه یکی از فصلهای کتاب استقرار مجدد مسیحیت را با این جمله بپایان رساند: « امیدوارم که خدا همه ی جباران کلیسا را نابود سازد».

سروه این پزشک ماهر و تاریخ دان، عالم دینی نیز بود و سرانجام بدستور کالون یکی از اصلاح گران دین مسیحیت و بنیانگذار فرقه ی کالوینیسم در ۱۵۵۳ م ناجوانمردانه در آتش زنده سوزانده شد.[2]

جان وایکلیف (۱۳۲۰ – ۱۳۸۴ م) معتقد بود که پیوند میان خالق و مخلوق پیوندی مستقیم است مستلزم واسطه و میانجی نیست. پس ادعای کلیسا و کشیشیان بر اینکه آنها رابط لازم میان خدا و مردمند مردود است.[3]

جان در زمینه ی اعتراف معتقد بود که:

« اعتراف محرمانه در نزد کشیش ضروری نیست و از ساخته های اخیر جناب شیطان است، زیرا نه مسیح و نه پس از وی شاگردانش به چنین کاری اقدام نکرده اند، با این اقرار نیوشی و بخشایش محرمانه ممکن است که راهب و راهبه ای با یکدیگر مرتکب گناه شوند».[4] باید متذکر شد که اعتراف در پیش کشیش یکی از اصول حاکم بر مسیحیت می باشد. شخص گناهکار یا قاتل و جانی (مانند مورد جنایتکاران جنگی درویتنام) برای آمرزش گناه خود پیش یکی از ارباب کلیسا رفته با اعتراف به جرم خود و دادن مقداری

---

[1] (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) [سورة: آل عمران – الأية: ۱۳۵]

[2] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۲۲۰ – ۲۲۱

[3] تمدن ویل دورانت عصردینی ص ۳۷ –۳۸

[4] همان منبع ص۴۲

پول توسط فرد روحانی مزبور گناهان وی شسته می شود». بعد از مرگ جان حکم ارتدادوی صادر شد لذا استخوانهایش را از قبر بیرون آورده و سوزاندند.

دومین علت اصلاح دینی فساد حاکم بر مذهب و ارباب کلیسا بود[1]

ویل دورانت به نقل از منتقدان کلیسا می نویسد:

« بابل بیدین، (مقرپاپ ها در آوینیون) دوزخ روی زمین، منجلاب فساد، و گنداب دنیا، در آن نه از ایمان اثری بر جای مانده است و نه از تقوا و مذهب و ترس از خدا ... همه ی ناپاکیها و شرارتهای دنیا در اینجا گرد آمده است. پیرمردان خویشتن را با سر به آغوش و نوس می اندازند و با نادیده گرفتن سن و شأن و قدرت خویش، دست به چنان کارهای ننگ آوری می آلایند که گویی همه ی افتخار آنها در صلیب مسیح، که در گرو بزم آرایی و میخوارگی و ناپاکی است. زنبارگی، زنا با محارم، تجاوز به عنف و شهوت پرستی تنها سرگرمی کشیشها شده است».[2]

وی در جای دیگری به نقل از راهبی می نویسد:

« بسیاری از مردم چون پستی و فرومایگی زندگی راهبان و زاهدان و راهبه ها و کشیشان دنیا دوست را می بینند، یکه می خورند. و چه بسیار ایمانشان را از دست میدهند به آنچه بالاتر از خانه هایشان است اعتقاد ندارند، و آنچه را درباره ی کیش ما نوشته شده است حقیقی نمی دانند، بلکه گمان می برند که این همه ساخته و پرداخته ی اندیشه آدمی است و الهام ربانی نیست... آنها به آیینهای مقدس به چشم تحقیر می نگرند... و معتقدند که روحی وجود ندارد، نیز ... از دوزخ نمی هراسند و آرزوی بهشت نمی کنند، بلکه به چیزهای ناپایدار دل بسته اند و می گویند که برای آنها بهشت همین جهان است».[3]

فروش الواح آمرزش گناهان از دیگر فسادهای دستگاه کلیسا بود که عده ای را به فکر اصلاح دین انداخت پاپ لئودهم در ۱۵ مارس ۱۵۱۷ آمرزش نامه ی زیر که از معروفترین آمرزشنامه های تاریخ می باشد را صادر کرد:

« بشود که خداوند ما عیسی مسیح بر تو ترحم کند و، به برکت آلام و مصایبی که متحمل شد، ترا ببخشاید، و با اختیاری که از جانب خداوند، رسولان متبارکش، پطروس و

---

[1] تاریخ آلبر ماله جلد ۴ عصر رنسانس

[2] تاریخ تمدن ویل دورانت عصر رنسانس ص ۶۲

[3] تاریخ تمدن ویل دورانت عصر اصلاح دینی ص ۱۹

بولس، و پاپ مقدس در این نواحی به من تعویض شده است، ترا از جمیع فتواهای کلیسایی، به هر سان که صادر شده باشند، و حتی از گناهانی که باز خواست آنها در صلاحیت مقام پاپ است می بخشایم. ترا از کیفر گناهانت در برزخ معاف می دارم، وحق شرکت در آیینهای مقدس کلیسایی ... و پاکی و معصومیتی را که به هنکام غسل تعمید از آن بر خوردار بودی به تو باز می گردانم تا چون چشم از جهان بر بندی، دروازه های عقوبت به رویت بسته شود و دریچه های فردوس شادی و نیکبختی به رویت گشوده گردند، و هر گاه مرگ اکنون به سراغت نیاید، این فیض و برکت تا هنگام مرگ به قوت خویش باقی خواهد ماند. به نام پدر، پسر و روح القدس »[1]

پاپ حتی پا را از این نیز فراتر گذاشته فتوا داده بود که حتی می توان گناه مردگان را با پرداخت پول خرید و بدین وسیله فروشندگان الواح بخشایش اعلام می کردند چون سکه ای در صندوق به صدا در آید روح گناهکار از آتش دوزخ می رهد.[2]

عامل دیگر اصلاح دین سیاسی ملی بود بدین معنی که اروپا در عصر رنسانس دیگر اروپای چند قرن قبل نبود که قدرت پاپ در آن حرف اول و آخر را بزند بلکه عوامل داخلی مانند از دیاد جمعیت و گسترش مسیحیت در اروپا و عوامل خارجی مانند جنگهای صلیبی و تأثیر اسلام: فرمانروایان اروپایی (بخصوص آلمان و انگلیسی) را بر آن داشت تا با دادن تغیراتی در قوانین مسیحیت خود را از زیر بار واتیکان رها کنند.

چنانچه پارلمان انگیس در قرن چهاردهم یک سلسله قوانین برای حمایت از منافع ملی گذرانده بود که قدرت دنیوی پاپ در انگلستان را بخصوص در مورد قلمرو قضاوت و تعیین مقامات عالی رتبه کلیسای آن کشور، شدیداً محدود می ساخت به خاطر همین قوانین بود که (پارلمان اصلاح دین در فاصله سالهای ۱۵۲۹ تا ۱۵۳۶) مورد تکفیر پاپ واقع شد. چرا که این پارلمان هنری هشتم پادشاه انگلیس را در حدودی که قوانین مسیح اجازه می داد تحت اجبار وی رهبر کلیسای انگلیس شناخت و هنری هشتم بدین ترتیب مؤسس مذهبی شد که بنام انگلیکان معروف می باشد.

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت عصر اصلاح دینی ص ۴۰۳ — ۴۰۵

[2] همان منبع ص۴۰۵

اصلاح گران دین

مارتین لوتر مؤسس مذهب پروتستان (۱۴۸۳ – ۱۵۴۶ م)

در روز ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ م یک راهب فرقه ی اگوستینی بنام مارتین لوتر ۹۵ مورد اعتراضات خود را نسبت به زیاده رویهایی که کشیشها در بخشش گناهان افراد مرتکب می شدند، به در کلیسای کاخ ویتن برگ الصاق کرد. در آن اصول قصد لوتر لغو اصل بخشش گناهان نبود بلکه وی بقول خودش می خواست جلوی سوء استفاده ها زا بگیرد.[1] تعصب شدید لوتر به مسیحیت به وی اجازه نمی داد که با کلیسای کاتولیک قطع رابطه کند. دشمنی لوتر با اسلام بخوبی می رساند که وی تا چه حد متعصب بوده است همین تعصب مذهبی او را بر آن داشت تا برای نجات مسیحیت که بقول خودش توسط پاپ – اسلام و یهود مورد تهاجم قرار گرفته بود دست بکار شود.[2]

اما باید گفت این اصلاحگر در خون آشامی دست کمی از جباران کلیسا نداشت یکی از اصول اساسی مذهب لوتری این است که رعیت باید هم کیش حاکم خود باشد اصلی که در دین مسیح وجود دارد و لوتر با اعتقاد به آن اصل توانست در میان شاهزادگان آلمانی هوادارانی برای خود پیدا کند. لوتر درپی شورش دهقانان در رساله ای تحت عنوان « بر ضد دهقانان غارتگر و آدم کش » از شاهزادگان خواست که با همه نیرویشان علیه باصطلاح آشوبگران اقدام کنند و آنان را مانند سگهای هار به قتل برسانند.

این قتل عام که در سال ۱۵۲۴ روی داد منجر به قتل عام بیش از یکصد هزار کشاورز گردید. بدنبال این واقعه بود که دهقانان لوتر را خیانتکار خطاب می کردند.[3]

ژان کالون (۱۵۰۹ – ۱۵۶۴ م) مؤسس کالوینیسم

ژان کالون فرانسوی بدنبال قتل عام پروتستانهای فرانسه به شهر سویس پناه برد و در آنجا بزرگترین اثر خود موسوم به سازمان جامعه مسیحی که مهمترین کتاب کالوینیستها می باشد را بسال ۱۵۳۶ منتشر ساخت. وی در این کتاب این پیشنهاد را مطرح می کند:

---

[1] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۱۷۴

[2] محمد (ص) در اروپا ص ۲۳۷ – ۲۳۸

[3] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۲۳۶ – ۲۳۷

« وعاظ و خطبا که پاسدار و وسیله ی انتشار کلام خدا هستند، باید بر همه افراد جامعه از بزرگ و کوچک فرمانروایی کنند. آنان فقط با در اختیار داشتن قدرت متهم ساختن و تنبیه کردن یاغیان، می توانند حکومت الهی را بر روی زمین بر قرار و سلطه ی شیطان را نابود سازند».[1]

کالون از نظر انکار آزادی عقیده، از مستبدترین پاپها نیز سختگیر تر بود. وی به هیچیک از فرق دیگر مسیحی در شهری که بود اجازه فعالیت نداد. بدعت یا ناسازگاری با معتقدات رسمی کلیسا در آئین کالون توهین به خدا و خیانت به دولت به حساب آمد و بدعتگزاران به مرگ محکوم شدند. صدها کس به فرمان کالون سوزانده یا تبعید شدند.[2] سوزانده شدن سروه و تحت تعقیب قرار گرفتن همفکران وی از جنایت های کالونی است که روی ارباب کلیسای کاتولیک را سفید کرد.

هنری هشتم (مرگ ۱۵۴۷ م) بنیانگذار مذهب انگلیکان

اصلاح مذهبی در انگستان توسط هنری هشتم پادشاه وقت انگیس صورت گرفت. وی که در بین سالهای ۱۵۰۹ تا ۱۵۴۷ شاه نروژو سوئد نیز بود با قطع رابطه با کلیسای کاتولیک روم مذهبی را تأسیس کرد که بنام مذهب انگلیکان معروف است.

در طریقه ی مذهب هنری نیز هر کس در دین حاکم نبود در خطر مرگ قرار می گرفت. هنری بیش از پنجاه هزار نفر را اعدام کرد کاتولیکها را به اسم خائن بدار آویخت و پروتستانها را به نام مرتد در آتش می سوزاند. و با تصرف اموال کلیساها و صومعه ها و محاکمه ی افراد عواید سلطنتی را گسترش داد. مذهب هنری مخلوطی از مذهب کالون و کاتولیک می باشد.[3]

[1] همان منبع ص ۲۱۴

[2] تاریخ تمدن ویل دورانت عصر اصلاح دین ۵۵۸

[3] تاریخ قرون جدید (جلد ۴) آلبر ماله ص ۱۱۹-۱۲۹

نتایج اصلاح دینی

یکی از مهمترین نتیجه ی اصلاح دینی سلطنت استبدادی بود که روحانیت را ضعیف و پادشاهان را قدرتمند کرد و به پادشاهان علاوه بر قدرت سیاسی قدرت مذهبی نیز داد. در نتیجه جز کشتار برای مردم عادی چیز دیگری را به ارمغان نیاورد.[1]

جنگهای مذهبی

نتیجه ی دیگر اصلاح دینی جنگهای چندین قرن مذهبی بود که میلیونها انسان بیگناه را به کام مرگ کشانید.

جنگهای مذهبی در فرانسه از ۱۵۶۰ م شروع تا انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ م ادامه داشت.[2] طی این جنگها که بر ضد هوگنوها (در فرانسه پروتستانها را هوگنو می خواندند) براه افتاده بود صدهاهزار انسان بیگناه کشته شدند.

علت اصلی جنگهای صد ساله که از ۱۳۳۷ تا ۱۴۳۷ ادامه داشت و بیشتر نقاط اروپا را در کام خود سوزاند مذهبی بود. شارل کن امپراتور آلمان در اعلامیه جنگ خود بر ضد کسانی که از مذهب کاتولیک جدا می شدند و به مذاهب دیگر می گرویدند قوانین سختی گنجانده بود این اعلامیه در ۱۵۲۰ م صادر شد و مفاد آن عبارت بودند از :

« کشتن مردان بوسیله ی شمشیر ، زنان از طریق افکندن در گودالها و از دین برگشتگان بر روی تل هیزم » در دوران سلطنت همین امپراتور بود که اولین اعدامها در هلند در سال ۱۵۲۳ م با سوزاندن دو راهب اگوسینی آنورس بنامهای هانری فوس و ژان وان اسن Jean Van Essen انجام گرفت که عقاید کلیسای کاتولیک را زیر سئوال برده بودند[3] کشتار دهقانان در آلمان با فتوای لوتر از دیگر قتل عامها بود که در قرن شانزدهم روی داد.

یکی دیگر از کشتارهای بزرگ و وحشتناک مذهبی که در فرانسه روی داد به کشتار سن بار تلمی معروف است.

کاتولیکها ی فرانسه در زمان شارل نهم در شب ۲۳ اوت ۱۵۷۲ م تصمیم گرفتند که به کار پروتستانها خاتمه دهند و ریشه ی آنها را از فرانسه برافکنند. شب هنگام که پروتستانها

---

[1] همان منبع ص ۱۲۲

[2] تاریخ بزرگ جهان جلد ۷ ص ۳۶

[3] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۳۸۵

مشغول جشن عروسی سران خود بودند از تمام ناقوسهای پاریس نوای شوم قتل عام مرتدین بگوش رسید و قتل عام شروع شد که بمدت چند روز ادامه داشت. در این قتل عام بین ۲۵ تا ۳۰ هزار پروتستان کالونی کشته شدند. پاپ به مناسبت این قتل عام دستور دادکه روم را چراغانی کنند.[۱]

جنگهای سی ساله مذهبی در آلمان - جنگهای مذهبی انگلیس – جنگهای مذهبی در ایالات متحده(هلند) – جنگهای مذهبی در سایر نقاط اروپا هدیه ای بود که اصلاح گران دین به اروپائیان دادند.

عصر اکتشافات و پیشگامان استعمار

در تاریخ بشریت کمتر رویدادی است که به اندازه ی دست یافتن غرب بر مناطق دیگر جهان مصیبت بار بوده باشد. اروپائیان درباره ی آسیای فراسوی خاورمیانه اطلاعات بسیار کمی داشتند. تصوراتشان درباره ی راه هند و چین بسیار مبهم بود و از افریقای شمالی ، از جمله مصر ، چیز زیادی نمی دانستند. آنها در طول یک نسل پی بردند که افریقا قاره است. سفرهای پیشگامان استعمار آغاز جریانی است که میتوان نام اروپایی کردن جهان بر آن نهاد. قاره های شمال و جنوب امریکا ضمیمه ی فرهنگ اروپایی شد. آسیا و افریقا به توابع اقتصادی اروپا تبدیل شد. مسائلی که این رویدادها را بوجود آورد ، هنوز هم گریبانگیر ماست. این مسائل بد یا خوب ، در تمدن چهار قرن گذشته نقش تعیین کننده ای داشته است.[۲]

آنچه که اروپائیان نام اکتشاف به آن داده اند در واقع کشف نیست بلکه میزان جهل اروپائیان را کاملاً روشن می سازد اروپائیانی که محصور در مرزهای غرب وحشی[۳] و بدور از تمدن بودند. مناطقی که باصطلاح کشف شد قبلاً توسط مسلمین شناخته شده بود. کاوشهای باستانشناسی امروزه ثابت کرده است که حتی قبل از ورود اروپائیان به قاره ی امریکا در آنجا مساجدی وجود داشته است. وحشیان اروپایی با دست یافتن به مناطق جدید آنچنان مناطق مزبور را از تمدن و فرهنگ بومی خالی کردند که شاید هیچگاه حقیقت آن

---

[۱] تاریخ تحولات اجتماعی راوندی جلد دوم ص ۶۹- ۷۰ و روح القوانین منتسکیو ص ۱۲۹ و دیگر منابع

[۲] تاریخ تمدن هنری لوکاس جلد دوم ص ۳۹

[۳] نامی که مسلمانان اسپانیا و امپراطوری روم شرقی به بقیه نقاط اروپا داده بودند.

فرهنگ ها و تمدنها شناخته نشود. قصد اصلی اروپائیان یافتن راه های جدیدی بود تا بدان وسیله دوباره بر علیه جهان اسلام بسیج شوند و بیت المقدس را اشغال کنند. اروپائیان دو انگیزه اصلی از ماجرا جویی دریایی داشتند اول اینکه به طلاهای نامحدود مناطق ناشناخته دست یابند دوم اینکه نشر دین مسیح در میان غیر مسیحیان آن سوی دریاها را رواج دهند. لذا انگیزه ی دست یافتن به مناطق جدید و دست یافتن به ثروت سرشار آن مناطق انقلابی را ابتدا در پرتقال و سپس در سایر کشورهایی اروپایی بوجود آورد که هنوز هم جهانیان از پیامدهای شوم آن خلاصی نیافته اند.

هانری دریانورد (۱۴۶۰ م مرگ)

هانری دریانورد پسر ژان یکم پادشاه پرتقال در سال ۱۴۲۰ م به رهبری فرقه ی مسیح رسید. فرقه ای که هسته ی اصلی ارتش پادشاه پرتقال را تشکیل میداد و در جنگهای بی پایان علیه مسلمانان شمال افریقا شجاعت بسیاری از خود نشان داده بود وهمین فرقه بود که فکر جنگ دائمی را ترویج کرد به موجب آن وظیفه ی مسیحیت پیکار همیشگی با مسلمانان بود. هانری با کمک این فرقه در ۱۴۱۵ م بندر سیوتای مراکش در نزدیکی جبل طارق که فاقد استحکامات نظامی بود را تصرف کرده بود. رسیدن هانری به رهبری فرقه ی مسیح حق تصرف در اموال فرقه و وظیفه جنگ بر ضد مسلمانان شمال افریقا را به او تفویض کرد. هانری که شاهزاده ای بسیار مذهبی بود بعد از کسب معلوماتی از سیوتائیها تصمیم گرفت سفرهای اکتشافی ترتیب دهد. شاهزاده هانری در ۱۴۱۸ م اولین دسته ی اکتشافی خود را روانه کرد و در۱۴۳۴ م پرتقالیها از دماغه ی مخوف بو خادور که به علت اعتقادات ریشه دار عمیقی آن را غیر قابل عبور می دانستند گذشتند.

در سال ۱۴۴۵ م پرتقالیها از دماغه ی سبز (رأس الاخضر) عبور کرند و جزایری به همین نام را زیر سلطه ی خود درآوردند . مرحله ی بعدی کشف مصبهای سنگال و گامبیا بود. پرتقالیها در این سفرهای اکتشافی تعداد زیادی از سیاهپوستان را اسیر کرده برای فروش با خود به پرتقال آورده بودند و بدین ترتیب لیسبون پای تخت پرتقال مهمترین بازار تجارت برده شد هانری نه تنها یک عالم روحانی و مجاهد دینی بود بلکه یک سیاستمدار زبردست

نیز بشمار می رفت. وی نظارت دقیقی بردریانوردی بسوی جنوب برقرار کرد تا بیمی از رقبای احتمالی نداشته باشد.[۱]

کریستف کلمب (مرگ ۱۵۰۶ م) از تحریف تا واقعیت

شواهد و دلایل بسیاری وجود دارند که ثابت می کنند مسلمانان اسپانیایی و نیز مسلمانان غرب افریقا حداقل پنج قرن پیش از کریستف کلمب به قاره ی امریکا وارد شده اند.[۲]

مورخ معروف امریکایی Leoweiner از دانشگاه هاوارد در کتاب خود تحت عنوان دور آفریقا و کشف قاره ی امریکا (نوشته سال ۱۹۲۰ م) می نویسد که کریستف کلمب کاملاً از حضور بومیان ماندا (آفریقای غربی) در دنیای جدید یعنی آمریکا آگاه بود. کلمب هم چنین به خوبی می دانست که مسلمانان غرب آفریقا در سراسر جزایر کارائیب و مناطق شمالی ، مرکزی و جنوبی امریکا از جمله کانادا پراکنده بودند و به تجارت می پرداختند و با قبایل سرخپوستی ایکوآ و آلکان گویان وصلت و ازدواج می کردند.

مراجع و منابع زیادی حضور مسلمانان در قاره ی امریکا قبل از ورود کلمب را تایید می کنند که از آن جمله اند:

۱- اسناد تاریخی ۲- اکتشافات جغرافیایی مسلمانان که در کتابهای اسلامی از جمله کتاب مشهور ادریسی بنام نزهت المشتاق فی اختراق الافاق از آن بحث شده است ۳- کتیبه های اسلامی در قاره ی امریکا که توسط باستانشناسان کشف شده اند.

کلمب و سایر کاوشگران پرتغال و اسپانیایی سفر دریایی خود را مدیون اطلاعات دریانوردی و جغرافیایی بودند که توسط مسلمانان تهیه شده بود و در اختیار آنان قرار گرفته بود بویژه نقشه هایی که توسط بازرگانان مسلمان تهیه شده بودند. از جمله نقشه های موجود در کتاب مسعودی (مورخ معروف ۸۷۱-۹۵۷ م) بنام « اخبار الزمان » که براساس اطلاعات جمع آوری شده در آفریقا و آسیا فراهم شده بودند وکمک زیادی به کلمب و سایر کاوشگران کردندو در حقیقت ، کلمب در سفر دریایی اول خود در اقیانوس اطلس از وجود دوناخدا با اصلیت مسلمان بهره می برد. مارتین آلونسوپینزون ناخدای Pinta (پینتا) و

---

[۱] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ خلاصه شده از صفحات ۶۴ تا ۷۱

[۲] تمام مطالب این مبحث از روزنامه ی اطلاعات ص ۹ ضمیمه به تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۸۱ اخذ شده است.

برادرش ویسنت یانس پینزون ناخدای Nina (نینا). این دو برادر، فروشنده ی تجهیزات کشتی و افرادی ثروتمند بودند که به کلمب در تجهیز سفر دریایی اش کمک کردند وکشتی اصلی او بنام سانتاماریا را آماده می کردند. خانواده ی پینزون وابسته به ابوزین محمد سوم بودند که از سلاطین سلسله ی Marened (مارینید) در کشور مراکش بود.

مورخان بزرگ غربی که درباره ی تاریخ جهان کتابها ی بسیار ضخیمی نوشته اند هیچکدام نتوانسته اند از عقده صلیبی بدر آیند و واقعیات مربوط به قاره ی امریکا را بنویسند. برعکس آنها برای بزرگ جلوه دادن پیشگامان استعمار حتی ملتهای قاره ی امریکا را مردمانی بت پرست و خونخوار و برده دار معرفی کرده اند که انسانها را در برابر بت خانه هایشان قربانی می کردند. از جناب آلبر ماله گرفته تا ویل دورانت و هنری لوکاس، همگی که شهرت جهانی دارند کوچکترین اشاره ای به ورود مسلمانان به قاره ی امریکا قبل از کریستف کلمب نکرده اند.

کلمب خود را برگزیده خدا می دانست هنگام معامله با فردنیاند و ایزابل (زن و شوهر و حاکمان اسپانیا) با سماجت تکرار می کرد که این خواست خدا است که او سرزمینهای جدید را کشف کند، زیرا از این طریق منابع مالی لازم برای یک جنگ صلیبی بدست خواهد آورد. این استدلال تأثیر عمیقی بر زوج پادشاهی می بخشد. درباره کریستف کلمب می گویند: « ایمان مذهبی هسته وجودش را تشکیل میداد ».[1]

ویل دورانت می نویسد: کلمب در سفر اول خود پنج تن از جوانان بومی به عنوان مترجم و هفت زن بومی را برای تسلای خاطر آنها با زور همراه خود به اسپانیا برد. جناب ویل دورانت نمی گوید که جوانان سان سالوادوری زبان اسپانیولی را از کجا یاد گرفته بودند و هیچ تعجب نمی کند در جایی که بقول خودش تازه کشف شده اهالی آنجا چگونه زبان کلمب را می فهمیدند.[2]

کلمب در دومین سفر خود در سال ۱۴۹۴ م به هائیتی رفت. وی حتی جایی را که رفته بود نمی شناخت و فکر می کرد که به قاره ی آسیا رفته است. در هائیتی افرادیکه کلمب در سفر اول خود آنجا جا گذاشته بود بعلت تجاوز به جان و مال و ناموس بومیان و برده گرفتن فرزندان آنها همگی توسط بومیان به هلاکت رسیده بودند. کلمب ۱۵۰۰ تن از اهالی هائیتی

[1] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۷۵-۷۶

[2] تاریخ تمدن ویل دورانت بخش اصلاح دینی ص ۳۱۸

را به بردگی گرفت ، چهارصد تن از آنها را در اختیار اروپائیانی گذاشت که قرار بود در آنجا بمانند و اولین مهاجرنشین را تشکیل دهند. پانصد تن را به اسپانیا فرستاد که دویست تن از آنها در راه مردند، بازماندگان را در سویل فروختند ولی این برده های بیچاره بعلت عدم سازگاری با محیط ظرف چند سال همگی تلف شدند. کلمب در بازگشت به اسپانیا باقیمانده بردگان را همراه طلایی که از بومیان گرفته بود با خود به آنجا برد. و آنها را به فردیناند و ملکه الیزابل پیشکش کرد. [۱]

مانوئل واسکودوگاما

فرمانروایی پرتقال بادرک این واقعیت که جایی که کلمب کشف کرده قاره ای جدید است مصمم شد گروه مجهز جدیدی را به جنوب اعزام کند. برای این کار واسکودوگاما نامزد شد. واسکو دو با دور زدن دماغه امیدنیک در سال ۱۴۹۷ در نزدیکی زنگبار با دریانورد معروف عرب بنام احمد بن ماجد (۱۴۳۵-۱۵۰۰) که مولف کتابهایی درباره ی دریانوردی بود آشنا شد. احمد بن ماجد پرتقالیها را در عبور از اقیانوس هند برای رسیدن به کالیکوت در ساحل غربی هند جنوبی ، یک مرکز مهم تجارت ادویه ی شرق یاری داد. [۲]

در سال ۱۵۰۲ واسکودوگاما بار دیگر با ناوگان اعزامی جدید تحت فرماندهی خود به هند اعزام شد. گاما در حالیکه به کالیکوت نزدیک می شد. با یک کشتی پر از حجّاج مسلمان که از مکّه باز می گشتند روبرو شد و توانست ضرب شست خود را به حجّاج بیدفاع نشان دهد. یک شاهد عینی این حادثه را چنین شرح می دهد: « ما یک کشتی را که حامل ۱۸۰۰ مسافر مرد و تعداد زیادی زن و بچه بود و از مکّه باز می گشت. در وسط دریا متوقف ساختیم و از آنان ۱۲۰۰۰ دوکا پول نقد گرفتیم. به علاوه کالاهایی که دست کم ۱۰۰۰۰ دوکا ارزش داشت از آنان مصادره کردیم. آنگاه کشتی را با آنچه در آن بود آتش زدیم». [۳]

واسکو دوگاما پس از این اقدام جنایتکارانه اش راهی کالیکوت شد. او با خشونت به شاهزاده ی کالیکوت برای آغاز مذاکرات پاسخ داد که قبل از هر گونه مذاکرات باید همه

---

[۱] همان منبع ص ۳۲۱
[۲] میراث اسپانیای مسلمان جلد دوم ص ۴۸۴
[۳] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۸۶

ی مسلمانان را از شهر خارج کند. شاهزاده زیر بار نرفت و پرتقالیها آن را بهانه ای برای به توپ بستن شهر قرار دادند. وقتی گاما دید موفقیتی را بدست نخواهد آورد بسوی شاهزاده نشین کوشن بادبان برافراشت. گاما به راجه کوشن امر کرد که هر قدر ادویه که مورد نیاز او و هموطنانش باشد با هر قیمتی که پرتقالیها تعیین خواهند کرد به آنها بدهد. علاوه بر آن راجه باید با احداث استحکامات نظامی و نمایندگی بازرگانی پرتقالی موافقت کند. همزمان با فشار گاما بر راجه کوشن ، شاهزاده کالیکوت در رأس یک ناوگان قوی به کوشن نزدیک شد، گامای مغرور از ترس مجبور شد که با محموله اش بسوی پرتقال برگردد. و این پایان کار این جنایتکار بود.[1]

آلفونسو دالبو کرک (مرگ ۱۵۱۵ م)

بنادر در پرتقال در واقع بخشی از امپراتوری تجاری مسلمانان را تشکیل میداد درست همانگونه که دانش پرتقالی جزئی ازعلم جغرافیایی و دریانوردی مسلمانان بود.[2] بهمین دلیل پرتقالیهاخیلی زود توانستند به هند و سایر مناطق مجاور آن مانند اندونزی برسند. حکومت پرتقال برای بدست آوردن جای پایی در آسیا بخصوص در هند آلفونسودالبوکرک این مسیحی متعصب رابه فرماندهی ناوگان اعزامی به هند منصوب کرد

آلبوکرک این فکر بلند پرواز را در سر می پروراند که سلطه و نفوذ کشورش را در دریای هند، در غرب تا بحر احمر و در شرق تا مالاکا برقرار سازد. او می خواست سلطان مصر را خرد و نابود کند، مکه شهر مقدس مسلمانان را تسخیر نماید و بالاخره بیت المقدس را آزاد سازد. آرمان قدیمی جنگهای صلیبی دوباره پا به عرصه وجود می گذاشت. آلبوکرک می خواست نیروهای مسیحی را زیر علامت صلیب به سوی پیروزی رهبری کند و ضمناً گنجهای زیادی را همراه خود به پرتقال بیاورد.[3]

ناوگان آلبوکرک در امتداد سواحل هند به عملیات پرداخت. در سال ۱۵۱۰ م وی پس از یک حمله بندر گوا در ساحل غربی شبه قاره ی هند را تسخیر کرد. در سال ۱۵۱۳ م

---

[1] همان منبع ص ۸۷

[2] میراث اسپانیای مسلمان جلد دوم ص ۴۸۷ و ۴۸۸

[3] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۸۹

نواحی همجوار بحراحمر را مورد تاخت و تاز قرار داد ولی نتوانست بندر عدن را بگشاید. اما بر تنگه هرمز که راه ارتباطی اقیانوس هند با خلیج فارس می باشد مسلّط گردید.[۱]

علت پیروزیهای آلبو کرک این بود که ایران در آتش صفویه می سوخت و ممالیک مصر نیز بشدت تحت برتری طلبی عثمانیها قرار داشت. بدنبال پیروزی عثمانیها بر مصر و فتح سوریه و یمن و عربستان در فاصله ی سالهای ۱۵۱۷ تا ۱۵۱۹ م به یکه تازی پرتقالیها در دریای عمان و اقیانوس هند خاتمه داده شد.

آلبو کرک در نظر داشت تا یک گروه اعزامی مرکب از ۴۰۰ اسب سوار را مجهّز و آنان را در بندر ینبوع عربستان پیاده کند، تا بسرعت به سوی مکه بشتابند و گنجینه های آنرا بربایند و پیکر پاک حضرت محمدع را بردارند و همراه خود ببرندبه قصد آنکه در ازای بازگرداندنش معبد اورشلیم آزاد شود.[۲]

اما فتح امپراتوری ممالیک توسط عثمانیها این خواب آلبو کرک را نقش بر آب کرد. آلبو کرک در حالیکه در آرزوی تحکیم قدرت پرتقال از اقیانوس هند تا بحراحمر بود مرد.

بدنبال بروز اختلاف بین اسپانیا و پرتقال بر سر هند، برای جلوگیری از جنگ، دعاوی طرفین نزد پاپ به عنوان داور مطرح شد. پاپ الکساندر ششم برای جدا کردن مستعمرات اسپانیایی و پرتقالی از هم در سال ۱۴۹۳ م مرزی میان آنها کشید. این خط مرزی از دو قطب و از ۱۰۰لیگی (هرلیگ حدود سه مایل است) باختر آزور می گذشت. این خط مرزی بعدها به ۳۷۰ لیگی باختر جزایر دماغه ی ورد تغییر محل داد. البته شناخت ناقص و مبهم اروپایی ها باعث شد که اسپانیا جزایر ادویه را از آن خود بداند. در سال ۱۵۲۹ م پرتقال جزایر فیلیپین را به اسپانیا داد، جزایر ادویه را برای خود نگاه داشت و از وقوع درگیری جلوگیری کرد.[۳]

فرناندو ماژلان (مرگ ۱۵۲۱ م)

در سال ۱۵۱۸ م طبق موافقت نامه ای که بین ماژلان با پادشاه اسپانیا منعقد شد ماژلان متعهد شد ثابت کند که جزایر ملوک در این سوی سرزمینهایی قرار دارد که طبق خطمرزی

---

[۱] همان منبع ص ۸۹

[۲] میراث اسپانیای مسلمان جلد دوم ص ۴۸۶

[۳] تاریخ تمدن هنری لوکاس جلد دوم ص ۴۴

به اسپانیا داده شده است. و قبول مسئولیت می کرد که از سوی غرب راهی به سوی این مجمع الجزایر بیابد.

در سال ۱۵۲۱ ماژلان به کمک برده ای مالزیایی که قبلاً توسط اسپانیائیها به اسارت گرفته شده بود به فلیپین رسید.برده ی مالزیایی با مذاکراتی که با بومیان کرد دل آنها را بدست آورد. ماژلان افکار بزرگی در سر داشت در جزیره ای که به آن نام «سبو» داده بود ماند و در نظر داشت آنجا را به پایگاه قدرتمندی برای اسپانیا مبدل سازد. وی رئیس قبیله را با ۱۵۰۰ تن از افرادش غسل تعمید داد. در طول چند روز بعد همه ی اهالی سبو و جزایر اطراف آن تعمید یافتند. این کار سبب مغرور شدن ماژلان شد و در پیامی که برای پادشاه فیلیپین فرستاد وی را به دین مسیح دعوت کرد. همین امر سبب شد بدستور پادشاه، اهالی سبو بر کاروان ماژلان حمله برند و اکثرشان از جمله ماژلان را بکشند (۱۵۲۱ م).[1]

بدین ترتیب اروپائیها برای اولین بار توانستند به منطقه ای عزیمت کنند که قرنها قبل توسط ابن بطوطه از آن در سفر نامه اش صحبت شده بود.

فرناندو کورتس (مرگ ۱۵۴۷) فاتح مکزیک

کورتس اسپانیائی در ۱۵۱۹ م در سواحل مکزیک یک مهاجر نشین تأسیس کرد و نام آنرا کروز (صلیب حقیقی) نهاد که هنوز هم همین نام را دارد. کورتس که حدود ۵۰۰ افسر، سرباز، یکصد ملوان و چند صد خدمتکار سرخپوست همراه خود داشت ۱۴ عراده ی توپ و چندین رأس اسب نیز در اختیار داشت.[2] مکزیکیها دارای تمدنی بنام آزتک بودند. آنچه که اروپائیها در باره ی آزتکها نقل کرده اند قطعاً خالی از نقض نیست هم چنانکه در فصل بعد خواهد آمد خواهیم دید که وحشیان اروپایی تا چه اندازه تاریخ وتمدن قاره ی امریکا را وارونه جلوه داده اند.

علی رغم اینکه اهالی مکزیک با احترام با کورتس و همراهانش رفتار می کردند اما آن خونخواران هدفی جز مسیحی کردن آنان و دست یافتن به گنجینه های بی پایان آنها نداشتند.

---

[1] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۱۰۰- ۱۰۲

[2] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۱۰۶

آزتک ها سرانجام در ماه اوت ۱۵۲۱ م ناچاراً تسلیم اسپانیائیها شدند. درباره ی نحوه ی سقوط آزتکها کارل گریمبرک به نقل از شاهدی می نویسد: «این حقیقت محض است که سراسر مرداب ها، خندق ها، خانه ها، سنگرهای دفاعی پر از اجساد و سر مردگان بود چندان که قابل وصف نیست. در کوچه ها، در امتداد تاتلولکو و در همه جا چیزی جز جنازه دیده نمی شد. ما جز با پریدن از روی اجساد و سرهای سرخپوستان قادر به پیشروی نبودیم. من داستان انهدام بیت المقدس را خوانده ام ولی یقین ندارم که در آنجا نیز به تعداد مکزیکو کشته شده باشند. تعدادی جنگجو که از ایالات و شهرهای تابع مکزیکو آمده بودند نیز به هلاکت رسیدند. هم چنین اغلب کسانی که در درون شهر پناهنده شده بودند قتل عام شدند. همانطور که گفتیم سطح شهر، مرداب و سنگرهای دفاعی پوشیده از اجساد مردگان بود و چنان بوی بدی از آنها برمی خاست که هیچکس نمی توانست تحمل کند. باین جهت پس از اسارت کوئوه تموک Cuauahtemoc هر یک از فرماندهان به اردوگاههایشان که خارج از شهر بودند رفتند. شخص کورتس از بوهایی که استشمام کرده بود بیمار شد».[1] کوئوه تموک جانشین موتک زومای دوم امپراطور مکزیک رازنده زنده سوزاندند. امپراطوری آزتک که شامل قسمتهای بزرگی از مکزیک بود به تصرف اسپانیا درآمد. اهالی را نیز با سرنیزه به قبول مسیحیت وادار کردند. بدین ترتیب یکی از قدرتمندترین کشورهای قاره ی امریکا اشغال شد.

فرانسیکو پیثارو قاتل پروایها

قبل از آنکه پای خونخواران اروپایی به امریکای جنوبی برسد مردم آن قاره زندگی درخشانی داشتند آنها تمدن بزرگی بنام اینکارا پی ریزی کرده بودندکه عدالت اجتماعی را بخوبی در جامعه پیاده کرده بود.[2]

در سال ۱۵۳۱ م اسپانیائیهافردی بنام پیثارو را مأمور فتح کشور اینکاها کردند از انجا که اینکاها نیز مانند آزتکها به وسایل جدید و جنگی مانند توپ دسترسی نداشتند بعد از آنکه وحشیانه قتل عام شدند تسلط اربابان اروپایی را پذیرفتند. بعد از دست یافتن پیثارو بر آتاهوالپا امپراطور اینکاها، امپراطوری اینکاها سقوط کرد. علی رغم اینکه پیثارو به آتاهوالپا

---

[1] همان منبع ص ۱۲۲

[2] منبع سابق ص ۱۳۵

تضمین کتبی داده بود که بعد از گرفتن طلاها وی افرادش را برداشته و به پاناما بر خواهد گشت اما این صلیبی متعصب زیر قولش زد.لذا اینکای بزرگ را در برابر دادگاهی بردند و وی را متهم به قتل برادرش و توطئه بر ضد اسپانیائیها و پرستش خدایان دروغین کردند و ویرا به سبب ارتکاب این جرائم محکوم به سوراندن بر تل هیزم کردند. با این همه باو اخطار کردند که اگر دین مسیح را بپذیرد، در مجازاتش تخفیف قائل خواهند شد و بجای سوزاندن، او را خفه خواهند کرد. اینکا به این کار اعتراض کرد و از پذیرش مسیحیت سر پیچید ولی همینکه او را بر روی تل هیزم قرار دادند، حاضر شد که مسیحی شود. او را غسل تعمید دادند سپس یک سیم فلزی بدور گردنش بستند ودر حالیکه کشیشان دعا می خواندند، ناگهان جلاد شروع به کشیدن دو طرف سیم کرد و اینکا در عرض چند لحظه جان سپرد. بدین سان یکی دیگر از شرم آورترین جنایات در تاریخ مسیحیت انجام گرفت.[1]

در مستعمرات که بدین گونه ایجاد شد، بومیان نه تنها می بایست خراج بپردازند، بلکه آنان را در معادن، مزارع و کارخانه های قند تا سر حد مرگ بکار و امیداشتند. کلیسا با شدت و قدرت تسلط داشت و از طریق مبلغین دینی بخصوص لاس کاساس Las casas کشیش فرقه دومی نیکن فرمانروایی می کرد. کشیش مزبور در کتابی بنام «شرح سفرها و اکتشافاتی که اسپانیایی ها در هند غربی نموده اند»زیانهای کار اجباری را بدین سان شرح میدهد:

«اهالی را بین اسپانیائیها تقسیم کردند که مردان را در معدنها برای استخراج طلا به کار وا داشتند، کاریکه به نحوی باور نکردنی خسته کننده بود.از زنان نیز برای شخم زدن و کشت وزرع استفاده می کردند، هر چند این کار برای مردان قوی و تنومند طاقت فرسا بود.به عنوان خوراک چیزی جز علف یا مواد مشابه به آنان نمی دادند که فاقد هر گونه شیره و مواد مقوی بود. زنان به کلی خشک و لاغر شده بودند و کودکان در عرض مدت کوتاهی جان می سپردند. مردان از فرط کار و گرسنگی در معادن و زنان بهنگام کشت زمین دسته دسته هلاک می شدند و این یک شیوه واقعی برای نابود کردن ابناء بشر بود. اسپانیائیها سرخپوستان نگون بخت را وادار میکردند که بارهای سنگینی به وزن ۸۰ تا ۱۰۰ لیور (۴۰ تا۵۰ کیلوگرم) را روی دوششان بمساحت ۲۵ تا ۵۰ کیلو متر حمل کنند. اما خودشان در تخت یا صندلیهایی که بر دوش سرخپوستان حمل می شد، براحتی نقل مکان می کردند و

---

[1] همان منبع ص ۱۳۸ - ۱۴۰

برای حمل اسباب و اثاثیه شان از سرخپوستان مانند حیوانات بارکش کار میکشیدند. پشت و شانه های بومیان در اثر کوفتگی از حمل این بارهای سنگین سیاه و کبود بود. با این همه از چوب و فلک، ضربات شلاق، دشنام و صدها شکنجه دیگر در امان نبودند».

بدین سان بود که خونخواران اروپایی نه تنها به نابودی سرخپوستان تحت سیطره خود اکتفا نکردند بلکه برای جبران کمبود نیروهای کار به اسیر کردن سیاهپوستان افریقایی در گینه اقدام کردند و آنان را بعنوان برده بکار گرفتند و این امر منشاء داستان خرید و فروش سیاهان گردید[1].

آلبر ماله می نویسد:

در ۱۴۹۲ م وقتی کریستف کلمب جزیره ی سن دومینیک را کشف کرد بیشتر از یک میلیون ساکن داشت بعد از ۱۷ سال یعنی در سال ۱۵۰۹ م چهل و پنج هزار نفر وپنج سال بعد فقط سیزده هزار کس از آنها زنده مانده بودند و همه ی آن جمعیت توسط اسپانیائیها قتل عام شده بودند.[2]

سقوط اسپانیای مسلمان

بی شک تراژدی سقوط اندُلس یکی از غمبارترین رویدادهای تاریخ اروپا می باشد. امری که باعث شد وحشیان اروپایی با استفاده ار علم و ثروت آن به سرزمینهای جدیدی دسترسی پیدا کنند و طی چند قرن بعد از آن به قدرتهای جهانی تبدیل شوند. اسلام از سال ۷۱۱م تا ۱۴۹۲ م در اندُلس یعنی سرزمینی که اکنون دو کشور اسپانیا و پرتقال را تشکیل می دهد تمدن شکوفایی را بنیاد نهاد. اندلس توسط رودریک پادشاه خونخوار اداره می شد مردم اندلس که از جنایات رودریک به ستوه آمده بودند با استمداد از مسلمین خواهان یاری آنها در برانداختن حکومت ظالمانه ی رودریک شدند و به همین جهت طارق بن زیاد با لشکر اندکی برای نجات مردم اندلس راهی شبه جزیره ی ایبری شد. طارق در سال ۷۱۲ م مطابق ۹۲ ه ق رودریک را در سواحل دریاچه ی خاندا در ایالات کادیث شکست داده در حین نبرد قسمتی از نیروهای ویزیگوتها به مسلمانان می پیوندند. مسلمانان با استقبال اهالی بسیاری از شهرها که دروازه های شهر خود را داوطلبانه به روی آنها باز می کردند مواجهه

---

[1] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۱۴۱ – ۱۴۳

[2] تاریخ آلبرماله عصر تاریخ رنسانس جلد ۴

شدند. موسی سردار اسلام در ۷۱۳ م در پای تخت مستقر و آنرا مملکت رسول خدا و خلیفه ی اموی اعلام کرد.[1]

بینوایان و یهودیان کسانی بودند که با آمدن مسلمانان از فقر و تعقیب مذهبی رهایی یافتند. بدنبال پیروزی مسلمین در اندلس صلیبیان دست به تحریکات فراوانی بر ضد آنها زدند اما راه به جایی نبردند. مسلمین برای تنبیه گردنکشان دست به لشکرکشی به آنسوی جبال پیرنه زدند.

عبدالرحمن غافقی فرمانروای کل اندلس در اوائل سال ۱۱۴ ه ق مطابق ۷۳۲ م وارد فرانسه شد و دره ی « رن » و شهر های « اکوتین » را تصرف نمود. نیروهای دوک ایودیس را پراکنده ساخت و بعد از یک حرکت سریع، خود را به کرانه رودخانه لوار رسانید. جنگ اصلی بین سپاه اسلام با فرانسویان بفرماندهی شارل مارتر در اکتبر ۷۳۲ م آغاز گردید به مدت ده روز جنگ ادامه داشت آثار شکست در فرانسویها نمودار شده بود که عده ای از سربازان از اردوی اسلامی جدا شده و برای حفظ غنایم جنگی که قبلاً بدست آورده بودند راهی شدند. این مسئله باعث آشفتگی در صفوف ارتش اسلام شد. عبدالرحمان که چنین دید سعی کرد تا نظم سپاه را حفظ کند و از پراکندگی آنها جلوگیری نماید و جنگ را در حساسترین لحظه خطر ادامه دهد. اما درست در همان هنگام که سردار دلیر به جلو صفوف سربازان خود آمد و رفت میکرد و نفرات را گرد می آورد و آماده جنگ می ساخت تیری از سوی دشمن بطرف او رها شد و سردار رشید اسلام به شهادت رسیدو با مرگ فرمانده بزرگ، پریشانی در لشکر اسلام بوجود آمد و فرانسویها توانستند خود را از خطر شکستی که در انتظار آنها بود نجات دهند. در این موقع بود که شب فرا رسید و دو لشکر به جایگاه های خود بازگشتند.

فرماندهان ارتش اسلام که نتوانستند فردی را جانشین عبدالرحمان بکنند، تصمیم گرفتند شب هنگام همگی از آنجا کوچ کنند. بدین گونه این جنگ بدون پیروزی قاطع هر دو طرف بپایان رسید.[2] اینکه اروپائیان جنگ تور را شکست لشکر اسلام قلمداد کرده اند کاملاً بی پایه و اساس است. چرا که فرانسویها اگر پیروز میدان می بودند قطعاً لشکر مسلمین را تعقیب می کردند ولی آنها از این بیم داشتند که مبادا کوچ مسلمین یک نیرنگ جنگی

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت بخش ایمان ص ۱۲۰ – ۱۲۱

[2] صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام ص ۶۶ – ۷۰ باختصار

باشد. اگر سپاهیان مسلمین آنطور که غربیها معتقدند متلاشی شده بود، فرانسویها آنها را دنبال کرده و همه را تارومار میکردند، حال اینکه مسلمین از لحاظ روحیه و کثرت نفرات در وضعی بودند که دشمن بهراس افتاد و از تعقیب آنان خود داری کرد.[۱]

هم چنین تعداد لشکربان اسلام صدها هزار نفر نبوده است چنانکه اروپائیها ادعا می کنند بلکه کمتر از صد هزار نفر بوده است.

شارل مارتر که از دور لشکریان مسلمان را تعقیب می کرد وقتی به شهر ناربون رسید دیگر قادر به پیشرفت نشد و بغارت و چپاول اطراف شهر مشغول شدتا جائیکه سرکردگان مسیحی برای اینکه از جور ظلم او محفوظ بمانند به مسلمانان ملحق شده به شارل مارتر حمله برده و او را عقب نشانیدند. مسلمین نقاطی را که فتح کرده بودند در تصرف خود نگه داشتند و تا دویست سال توقف ایشان در خاک فرانسه طول کشید. حتی مدعیان پیروزی شارل مارتر نیز این نکته را تایید میکنند که شارل مارتر موفق نشد لشکریان اسلام را از قطعات و نقاطی که اشغال نموده بودند خارج سازد. بلکه از جلو آنها رو بهزیمت نهاده مسلمین را با تمام ایالاتی که در تصرف داشتند بحال خود گذاشت.[۲]

لشکرکشی شارلمانی برای تصرف اندلس

شارلمانی در بهار سال ۷۷۸ م (۱۶۱ ه ق) راهی فتح اندلس شد. وی که از طرف برخی امرای ناراضی اندلسی حمایت می شد وقتی وارد اسپانیا شد دریافت حکام محلی که به او قول همکاری داده بودند از عاقبت تسلط فرانسویان بیمناک شده اند و نه تنها از او حمایت نخواهند کرد بلکه خود را برای جنگ با او مهیا کرده اند این بود که شارلمانی راه بازگشت به فرانسه را در پیش گرفت اما بسیار دیر شده بود و پادشاه فرانسه باید بهای سنگینی برای گستاخی خود می پرداخت. در یکی از گذرگاه های جبال پیرنه بنام باب شزری مسلمانان قوای فرانسوی را بدام انداخته و به نابود کردن آنها پرداختند. در این حمله فرانسویان شکست سختی خوردند و در آن گیرو دار بسیاری از جنگجویان و فرماندهان فرانسوی کشته شدند.

---

[۱] همان منبع ص ۷۳

[۲] تاریخ تمدن اسلام وعرب گوستالوبون ص ۹۰ – ۹۷ باختصار

اسیران و خزانه شاهی که در دنباله سپاه می آمد بچنگ مسلمین افتاد. در نتیجه ی این شکست قرنها اسپانیای مسلمان از تهاجمات صلیبی مصون ماند.

این همان جنگی است که در اروپا بنام افسانه ی رولان معروف است.[1]

جنگ زلّاقه (۱۰۸۶ م - ۴۷۹ ه ق)

سقوط شهر طلیطله اندلس بدست آلفونس ششم پادشاه کاستیل در سال ۱۰۸۵ م ملوک الطوایف اسلامی در اسپانیا را سخت تکان داد و به آنها فهماند که اگر متحد نشوند یکی بعد از دیگری توسط صلیبی ها درو خواهند شد.

این بود که امرای اسلامی اسپانیا سفرای خود را نزد پادشاه مرابطین یوسف بن تاشفین که بحق باید او را امیر المسلمین خواند فرستادند و از وی در خواست کمک نمودند. یوسف این پادشاه بزرگ مراکشی با قوم و عشیره و علمای روحانی خود بمشورت پرداخت. همگی به اتفاق آرا نظر دادند که باید به کمک برادران مسلمان خود بشتابند.

جنگ زلّاقه که یکی از بزرگترین جنگهای مسلمین با صلیبیان در اندلس می باشد در ۱۲ رجب سال ۴۷۹ م ق روی داد در این جنگ که تعداد نیروهای مسیحی چند برابر لشکر اسلام بود شکست سختی به صلیبیان وارد آمد و بیش از یکصد هزار تن از آنان به هلاکت رسیدند و از قوای مسلمان در حدود سه هزار تن شهید شدند [2]

اشتباهی که در این جنگ مسلمین دچار آن شدند این بود که شهر طلیطله را از قوای مسیحی باز پس نگرفتند وهمین اشتباه باعث شد این شهرکه از نظر نظامی بسیار با اهمیت بود در قرنهای بعد به صلیبیان این امکان را بدهد براحتی اندلس را اشغال کنند.

سقوط غرناطه (۱۴۹۲ م)

در میان حوادث دردناک تاریخ اسلام، حادثه ای وحشتناکتر و غم انگیز تر و گریه آورتر از سقوط غرناطه نیست. حادثه ای که اگر روی نمی داد هیچگاه بر جهانیان آنچه که بدست صلیبی ها صورت گرفت روی نمی داد. سقوط غرناطه آخرین پایگاه اسلام در شبه جزیره ی ایبری باعث آزادی دیو درنده ی اروپایی شد. دیوی که توسط اسپانیای مسلمان و

---

[1] صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام ۸۷ — ۸۸

[2] همان منبع ص ۱۷۹

امپراطوری عثمانی در قفسه ای بنام غرب وحشی زندانی شده بود و جهانیان از شرش آسوده بودند. شاید هیچگاه مسببین سقوط اندلس از طرف جهانیان بخشوده نشوند همانهایی که بر اثر اختلافات جزئی راه را روی تجاوز کاران وحشی گشودند. درست در همان زمان که مسلمانان در غرناطه در اختلاف آرا بسر می بردند در اثر ازدواج شاهزادگان کاستیل (فرناندو) و آراگون (ملکه الیزابل) حکومتهای آراگون و کاستیل متحد شدند و توان و قدرت این دو حکومت به صاحبان آن این امکان را داد که پادشاهی نیمه جان غرناطه را از میان بردارند. شگفتا که سقوط غرناطه نه تنها در اثر یک حادثه ی سیاسی به وقوع پیوست، بلکه ماجرایی عاشقانه ومبتذل آنهم در سن پیری سبب ساز آن گردید. ابوالحسن علی حاکم غرناطه که به شدت فریفته ی کنیز جوان خود شده بود با وی ازدواج کرد. همین عمل باعث شد که زن پیر سلطان بنام ثریا که اصل و نسب مسیحی داشت دستخوش حسادت کینه تو زانه ای گردد. ثریا با کمک پسرش عبدالله توطئه ای چید و از احساسات مردم غرناطه بر علیه ابوالحسن علی استفاده کرده او را فراری داده و عبدالله را به حکومت غرناطه رساند. بدین ترتیب در اثر ماجراجویی پوچ قلمرو غرناطه بدو بخش تقسیم گردید سلطان پیر بر مالاگا (مالقه) و سرزمینهای مجاور حکومت راند، در حالیکه عبدالله که بلافاصله فرمانروا خوانده شد غرناطه و حوالی آن را برای خود محفوظ داشت(۱۴۸۲). [۱]

عبدالله که خواستار رقابت با پدر وعمویش بود، لشکری برای حمله به قرطبه فرماندهی کرد، اما در نزدیکی لسانه شکست خورد و فرناند و شاه کاستیل او را چون ابزاری برای خود نگه داشت. در سال ۱۴۸۵ م ابوالحسن علی در گذشت و برادرش محمد زغل بتنهایی حاکم مالاگا شد. عبدالله قصد آشتی با عمویش را داشت و از کرده اش بر علیه پدرش پشیمان شده بود ولی ملکه الیزابت سخت از اینکار عبدالله خشمگین شد و در ۱۴۸۶ م با تصرف شهرهای لوشه – مُقلین – مُنت فرید و قُلمیره عبدالله را به اسارت گرفت.[۲] اما عبدالله بدین جهت که مردم غرناطه با محمد زغل بیعت نکنند آزاد شد و به غرناطه بر گشت.

بدنبال تسلیم اراضی مالاگا از طرف محمد زغل به مسیحیان ارتباط غرناطه با دریا قطع شد و غرناطه از هر سو در محاصره قرار گرفت. با این وصف غرناطه پیش از آنکه تمام قدرت بشری را از دست بدهد، حاضر به تسلیم نبود. از این رو دفاع آن یکی از بهترین

---

[۱] تاریخ تفتیش عقاید فرانکو ص ۱۴۶ – ۱۴۷

[۲] میراث اسپانیای مسلمان جلد اول ص ۱۶۴

مقاومتی بود که در تاریخ شهرهای محاصره شده و پایگاههای از میان رفته، شناخته شده است آنهم به دست سرداری سرشار از ایمان اسلامی صورت گرفت سرداری بنام موسی بن ابی الغسان که خود از شاخه های خاندان شاهی بازمانده ویکی از افراد دودمان دلیری بود که مرگ را یک صد بار بهتر از آن می دانست که وطن عزیزش به دست صلیبیان بیفتد. دفاع غرناطه تنها منحصر به تحمل مصائب محاصره وناملایمت مدت هفت ماه نبود، بل منحصر به یک سلسله اقدامات جنگی و متهورانه هم می شد. به این معنی که مسلمانان در خلال محاصره بارها برای جنگ با دشمن بیرون میرفتند. یورش می بردند ودر میان دشمن کشتار براه می انداختند ونقشه ها وتدابیر جنگی آنها را بهم می زدند.[1]

بلاخره عبدالله و اعیان شهر علی رغم مخالفت موسی بن ابی الغسان شهر را تسلیم مسیحیان کردند موسی شب هنگام بتنهایی از شهر خارج شد در بیرون شهر با ۱۵ سوار جنگی دشمن روبرو شد نیمی از آنان را کشت وخود که زخم مهلکی برداشته بود به درون رودخانه ی کنار جاده پرید و از آن پس از اوخبری نشد. در روز ۲۹ صفر ۸۹۷ ه ق اول ژانویه ۱۴۹۲ م نیروهای مسیحی وارد غرناطه شدند. کاخ الحمرا و بقیه کاخها ودژهای آن را اشغال کردند. سپس صلیب و پرچم یعقوب مقدس را در بالای برج الحراسۀ مرتفع ترین برجهای آن برافراشتند. پرچم مسیحیت در بالای قلمرو اسلام بالا رفت و دولت اسلام در اندلس به انتها رسید، و آن صفحه با عظمت و جاویدان از تاریخ اسلام در هم پیچیده شد! و آن تمدن درخشان اندلس وادبیات و علوم و فنون و آن همه میراث درخشان بکلی از میان رفت.[2]

بعد از سقوط غرناطه نسل کشی صلیبیان در سرزمین اندلس شروع شد. اولین قربانیان یهودیان بودند. کسانی که علی رغم آنهمه آزادی و امنیت و آسایشی که تحت حکومت مسلمین داشتند دست به دست صلیبیان دادند وبر علیه مسلمین توطئه چینی ها کردند. غافل از آنکه صلیبیان برای قلع وقمع نمودن آنان از هیچ کاری خودداری نخواهند کرد. در واقع امر پادشاهان کاتولیک پس از پیروزی در نبرد غرناطه، نفس راحتی کشیدند و بالاخره فرصت و امکان برکندن بنیان یهودیان را بدست آوردند. هر چند صرافان بزرگ یهودی مانند اسحق آبار بانل و ابراهیم سنیور مشت مشت طلا از کسیه شخصی در وجه فرمانروایان اسپانیا سرازیر

---

[1] صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام ص ۳۰۹

[2] همان منبع ص ۳۱۷ و میراث اسپانیای مسلمان جلد اول ص ۱۶۴ جنایات صلیبی در اندلس

ساخته بودند تا ایشان مخارج روز افزون یک جنگ فرساینده را تأمین کنند. هر چند خزانه اسپانیا به طور مداوم پول و اعتبار یهودیان را از آن خود می کرد، لیکن این مسئله مانعی در مورد تصویب واجرای قانون نفی بلد سال ۱۴۹۲ بشمار نمی آمد. اسپانیا یکپارچه تحت امر مسیحیان قرار گرفته بود و موقعیت از هر نظر مساعد بود.[1]

روز ۳۱مارس ۱۴۹۲م فرمان نفی بلد کلیه ی یهودیان اسپانیا صادر شد. کسانی که مایل به اقامت بودند باید مسیحی می شدند و بدین ترتیب بود که برای اولین بار در تاریخ یهودیت صدها هزار تن از آنان دست جمعی مسیحی شده به ماران معروف گشتند اما مسیحیان هیچگاه نتوانستند آنها را تحمل کنند هم چنانکه در مبحث انگیز اسیون گذشت کلیه ی نو مسیحیان را زنده در آتش سوزاندند.

یهودیانی که راه تبعید را در پیش گرفتند ملک خود را در ازاء یک خر یا یکدستگاه گاری معاوضه نمودند تا وسیله ی حرکت از راه زمینی به پرتقال یا فرانسه برای خود فراهم آوردند لیکن جاده ها به سوی پرتقال یا به طرف فرانسه پر از راهزنان و حرامیان (اعوان و انصار) انگیز اسیون بود. اینان جاده هایی را که این تیره بختان می بایست به قصد فرار نومیدانه ی خود اجباراً در پیش گیرند، کاملاً می شناختند. از این رو کسانی که موفق گردیدند تا از مرگ جان بدر ببرند، فقط در سایه دارایی اندکی که به خاطر نجات جان خود مخفی کرده بودند به این کار توفیق یافتند. وقتی یهودیان به گمان خود می توانستند نفس راحتی بکشند، دوباره خود را برابر مشکلات خطیری می یافتند چرا که حرامیان حریص بسیاری از آنان را کشته و اندک چیزهایی را که به همراه داشتند ستانده و سپس بقیه را لخت و عریان در جزایر بین راه رهایشان می کردند، بسیاری را در سواحل فرانسه و ایتالیا پیاده کرده و در آنجا آنها را به بردگی فروختند. برخی از یهودیان نیز از گرسنگی یا تشنگی یا در اثر ابتلا به بیماریها در طول راه جان سپردند، برخی نیز شبانه یکی یکی به آب انداخته شدند.[2] دیگر یهودیان که راه آفریقا را در پیش گرفتند به خاطر خیانتشان به مسلمین توسط سلاطین افریقایی کشته شدند. بدین ترتیب از یهودیان اسپانیا تنها کسانی زنده ماندند که توانسته بودند خود را به امپراطوری عثمانی برسانند. این بهایی بود که یهودیان در ازاء کمکهای مالی عظیمی که به مسیحیان کرده بودند باید آنرا می پرداختند. علاوه بر هزینه ی

---

[1] تاریخ تفتیش عقاید ص ۱۵۸

[2] تاریخ تفتیش عقاید ص ۱۵۹ و ۱۶۰

جنگ طلبی بر علیه مسلمانان اسپانیا که توسط یهودیان پرداخت شد، نباید فراموش کرد که صرافان و بانکداران یهودی هزینه ی مالی صدها سیاحت و مسافرتهای اکتشافی را تأمین نموده بودند. هر گاه پول یهودیان ثروتمند در اثر مساعی ایزابل فراهم نمی آمد و هزینه ی چهار کشتی بادبانی فراهم نمی شد، کریستف کلمب قادر به رفتن به آمریکا نبود. [1]

بعد از قلع و قمع یهودیان، نوبت به مسلمین رسید و سخنان موسی بن ابی الغسان قهرمان غرناطه در گوش آنها طنین می افکند که گفته بود:

« گمان می کنید کاستیل ها به وعده های خود عمل می کنند؟ آنها تشنه خون ما هستند منتظر بدترین اهانتها باشید، هتک حرمت و بردگی و غارت منازل و تجاوز به زنان و دختران، و آلودگی مساجد و هر گونه ظلم و ستم و آتشگاه های مشتعل در انتظار شماست که شما را خاکستر کنند».

این هشدار رخ داد و هنوز چند سال از تسلیم غرناطه نگذشته بود که اسپانیایی ها معاهده را تغییر دادند، سپس با زور و تحکم آنرا تفسیر کردند و از آن پس یک بیک آنرا نقض نموده در آخر همه را زیر پا گذاشتندو بدنبال آن مساجد بسته شد و مسلمانان را از اقامه شعایر دین بر حذر داشتند سپس علناً آنها را به دین مسیح دعوت کردند و معترضین را به سخترین انواع شکنجه تهدید نمودند. [2]

در سال (۹۰۴ ه‍ ق (۱۴۹۹ م) بر اساس حکمی که حکومت اسپانیا صادر کرد مسلمین مجبور شدند یا مسیحی شوند یا از اسپانیا مهاجرت کنند. دسته ای که مسیحی شدند به موریسکی یا عربهای کوچک معروف گشتند. با این وصف فکر نابودی آنها در پشت پرده سیاست اسپانیا قوت می گرفت زیرا کسانیکه مسیحی شده بودند، در نظر حکومت اسپانیا خاین و خوارج بودند. جماعت بسیاری از مسلمانان مناطق کوهستانی موفق شدند که به مراکش و سایر مرزهای افریقا بروند. در سال ۱۵۶۷ پاره ای قوانین سخت درباره مورها بعمل آمد. از جمله خلع سلاح نمودن آنها، ممنوعیت از استعمال لغات عربی و پوشیدن لباس

---

[1] همان منبع ص ۱۶۲

[2] صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام ص ۲۳۲ — ۲۳۳

عربی، و تحریم آداب و رسوم عربی مانند حمام رفتن و مجلس گرفتن به شیوه اسلامی و غیره بود. در باره ی جواز صدور این احکام وحشیانه گفتند عربهای مسیحی شده دشمنان اسپانیا هستند و پنهانی با پادشاهان اسلامی افریقا و ترکیه مراسله و گفتگو دارند و مسیحیان با اخلاص نیستند، بل در باطن مسلمان باقی مانده اند. این قانون باعث شد قیامی در میان مورها صورت گیرد که به مدت دو سال ادامه داشت و مورها توانستند ضربات مهلکی را به اسپانیا وارد سازند اما نفوذ عوامل حکومتی و عدم انسجام انقلابیون باعث شد سرانجام شکست بخورند.[۱]

اخراج بازماندگان مسلمان از اسپانیا

حکومت صلیبی اسپانیا به پادشاهی فلیپ سوم در سپامبر ۱۶۰۹ م مطابق جمادی الثانی ۱۱۰۸ ه ق فرمان اخراج کلیه مورسکی ها را صادر کرد.

بدین ترتیب کلیه مورها موظف شدند ظرف سه روز همراه با فرزندان خود از شهرها و قریه های داخلی به مرزهایی که مأمورین حکومت تعیین می کردند رهسپار شوند و هر کس که سرباز می زد به مرگ تهدید می شد.

مورخان درباره ی تعداد مورها که از اسپانیا اخراج شدند اختلاف نظر دارند، عده ای آنان را پانصد هزار نفر عده ای دیگر ششصد هزار نفر میدانند و کسانیکه در راه اخراج کشته شدند یا به بردگی افتادند را صد هزار نفر می دانند.[۲]

صلیبیان به هنگام تسلیم غرناطه کلیه ی آثار اسلامی را از هر قبیل و با هر ارزشی که در بر داشت، در میدان عمومی به آتش انداختند، هزاران اثر گرانبها را که به زبان عربی تدوین یافته و از نظر محتوا و ارزش هنری بدیع بشمار می آمدند در کتاب سوزان غول آسایی که در میادین کلیه ی شهرهای امپراطوری کهن مسلمان بر پا داشته بودند درون آتش انداختند و

---

[۱] صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام خلاصه شده از ص ۳۳۷ تا ۳۴۱

[۲] همان منبع ص.۳۴۳

سوزاندند.[1] غلبه ی اسپانیای صلیبی باعث شد که میلیون ها مسلمان با اموال و فنون خود یعنی ثروتهای دولت از اسپانیا خارج شدند. اسپانیا ییها چه چیزی را در جای آن پدید آوردند؟ نمی توانیم در این باره جوابی بدهیم جز آنکه بگوئیم غمی همیشگی سراسر این سرزمین را که قبلاً پر از نشاط و لبخند بود، فرو گرفته است.

پاره ای از آثار اسف بار هست که پیوسته سایه خود را بر آن نقاط وحشتناک افکنده است. ولی با این وصف فریادی واقعی از اعماق این آثار و از قلب این ویرانه ها بلند است و آن نیز شرافت و مجد عرب مغلوب و نابودی و بدبختی اسپانیای غالب است.[2]

منتقدین جدید معتقدند که اخراج مورها، عاملی مؤثر در رکود و بدبختی و انحطاط اسپانیا میباشد که حتی تا عصر ما هم اسپانیا نتوانسته است قد علم کند.

عظمت اسپانیا با سقوط غرناطه از میان رفت دستگاه انگیزاسیون به علوم و فنون شهر اشبیلیه و طلیطله و المریه خاتمه داد و صنایع آن را از میان برد، مراکز علمی و مدارس آن را در هم کوبید تا با زوال آن آثار اسلام را از میان بردارد.[3] در قرطبه که نیم میلیون جمعیت داشت تنها کتابخانه ی شخصی عبدالرحمن سوم پانصد هزار جلد کتاب داشت. شب ها شهر با فانوسهای متعدد روشن می شد ۷۰۰ سال بعد اگر کسی در لندن شب هنگام به گردش می پرداخت می بایست وسیله و روشنایی شخصی با خود میداشت. خیابانهای شهر سنگفرش بود حال آنکه قرنها بعد در اثر کوچکترین باران کوچه ها ی شهر پاریس بقدری گل آلود می‌شد که غیر قابل عبور می گشت.[4]

اسپانیا هشت قرن در دست مسلمانان بود، و پر تو تمدن درخشانش اروپا را فرا گرفته بود. سعی و کوشش فاتحان مسلمان اراضی پر نعمت آنرا شکوفا نموده بود، و در دشت‌های پهناور آن، شهرهای بزرگ پدید آمد. از میان سایر اقطار اروپا تنها اسپانیا بود که

---

[1] تاریخ تفتیش عقاید ص ۳۱۵

[2] صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام ص ۳۴۶

[3] همان منبع ص ۳۴۴ و ۳۴۷

[4] تاریخ بزرگ جهان جلد ۴ ص ۶۸

ادبیات و علوم و فنون را به جهانیان تقدیم کرد شکوفه های علوم ریاضی و فلکی و گیاه شناسی و تاریخ و فلسفه و قانون گذاری جز در اسپانیای اسلامی نشکفت و فقط در آنجا بود که به ثمر رسید و آنچه باعث عظمت ملی می شود و انسان را به سعادت می رساند، و هر چیزی که بازگشت به ترقیات درخشان و تمدنی فروزان می کند، مسلمانان اسپانیا به آن رسیدند.[1]

بدین خاطر است که باید اذعان کرد رنسانس نه تنها باعث شکوفا شدن علوم و صنایع و فنون نگشت بلکه قرنها نیز آن را به عقب انداخت.

[1] صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام ص ۳۴۷

فصل هفتم

تحریف تأثیر اسلام در اروپا

تحریف تأثیر اسلام در اروپا در عصر روشنگری

عصری روشنگری یا دوره ی انتقال یا عصر خرد دوره ی انتقال اروپا به قرون جدید می باشد که تا آغاز انقلاب فرانسه ادامه داشت. بزرگترین شخصیت های مطرح دوره ی انتقال در فرانسه: ولتر – روسو- دید رو – منتسکیو – کندرسه، در آلمان: کانت – گوته – لسینگ، در انگلیس: هیوم- لاک – آدام اسمیت، در آمریکا: جفرسون – فرانکلین – روز ولت می باشند. این شخصیتها بیانگذاران لیبرالیزم در غرب نیز بشمار می آیندعصر روشنگری دارای خصوصیات زیر بود:

۱- انحطاط اخلاقی

۲- تزلزل و آشفتگی همه چیز

۳- تناقض میان فرزندان و پدران

۴- تشکیل دو جبهه ی متخاصم متجدد و متقدم

۵- جریحه دار شدن وجدان مذهبی

۶- بر هم ریختن سنن –ادبیات و مذهب

۷- عصیان در برابر هر اصلی (چه در ادبیات یا جامعه یا سیاست)

۸- توسعه ی دامنه ی جنایات

۹- آشفتگی وجدان اجتماعی

۱۰- فریاد انحطاط و زوال معنویت و بی دینی و نا امیدی نسبت به آینده

۱۱- مبالغه در نوگرایی و نوآوری حتی بصورتی که جامعه بصورت یک نو پذیر هر صورت زشت ولی نو را می پذیرد و صورت قدیمی را از دست میدهد

۱۲- تشکیل اروپای جدید

۱۳- اوج مبارزه ی با افکار اسلامی

۱۴- جنگهای فرقه ای و مذهبی تا انقلاب فرانسه

۱۵- تشکیل طبقه ی روشنفکر

بحث در زمینه ی عصر روشنگری بسیار طولانی است – آنچه در این فصل مورد بررسی قرار خواهد گرفت تأثیر اسلام بر اروپا و دگرگونی در کلیه ی ابعاد زندگی اروپا می باشد.

علت دگرگونی اروپا:

آنچه که باعث دگرگونی اروپا شد اسلام بود که از سه طریق به اروپا نفوذ کرد و تقریباً همه ی نویسندگان بزرگ غربی مانند ویل دورانت و کارل گریمبرک و ... به این حقیقت اذعان کرده اند. اسلام از طریق جنگهای صلیبی ، جزیره ی سیسیل و اندلس به اروپا راه یافت. علاوه بر سه طریق فوق باید نقش تجار مسلمان و زائران مسیحی (که برای زیارت به بیت المقدس می رفتند) را در نظر گرفت. بسیاری از زائران سالها در فلسطین به کسب علم و معرفت می پرداختند و موقع بازگشت به سرزمین خود کوله باری گرانبها از علوم مختلف شرق اسلامی را با خود به اروپا می بردند.

ولتر می نویسد:

« در دوران توحش و نادانی،پس از سقوط امپراتوری روم، مسیحیان همه چیز را مانند هیئت، شیمی ، ریاضیات، و غیره از مسلمانان آموختند و از همان قرون اولیه هجری ناگزیر شدند برای گرفتن علوم متداولهٔ آن روزگار به سوی آنان روی آورند» [۱]

کارل گریمبرگ می نویسد:

«در پایان قرن یازده که مسیحیان طلیطله ی اسپانیا را از مسلمانان باز پس گرفتند صاحب غنی ترین کتابخانه های جهان شدند. فاتحان از آغاز قرن ۱۲ م این گنجینه های علوم را مورد استفاده قرار دادند و محتویات آنها را در دو سوی پیرنه انتشار دادند از آن پس اروپائیان در آستانه دورانی قرار گرفتند که اندیشه های انسانی کاستی نگرفت و متوقف نشد». [۲]

همین مورخ در جای دیگری می نویسد:

«اعراب تجربه و مشاهده را جانشین مطالعات نظری یونانیها کردند» [۳]

هنری لوکاس می نویسد: [۴]

« دستاورد های والای مسلمین در اسپانیا، برای فرهنگ اروپای مسیحی، بویژه پس از سده ی دهم میلادی (سوم هجری) از اهمیت برخوردار است. پس از گشوده شدن اسپانیا در

---

[۱] اسلام از نظر ولتر ص ۸۷

[۲] تاریخ بزرگ جهان جلد ۴ ص ۳۳۹

[۳] همان منبع ص ۶۰

[۴] تاریخ تمدن هنری لوکاس جلد اول ص ۳۶۷

۷۱۱ م (۹۳ ه ق) فرمانروایان اموی، اسپانیا را با اندیشه و صنعت اسلامی آشنا ساختند. چون مردم آن کشور فرهنگ برتر اسلامی را پذیرفتند، از آن پس حالت واپس مانده و ولایتی زندگی اسپانیایی به سرعت دگرگون شد. شهرهای کوردووا (قرطبه) Cordova، تولدو Toledo، (طلیطله) و گرانادا Granada (غرناطه) به مراکز شکوفایی تبدیل گردیدند که فرهنگ اسلامی از آنجا در فرانسه، آلمان و سایر سرزمینهای اروپای مسیحی پراکنده شد. جمعیت افزایش یافت، شهرها از لحاظ وسعت و ثروت عمومی به سرعت روبه رشد نهاد. بافندگی رونق گرفت. گفته اند کوردووا سیزده هزار بافنده داشته است کار روی چرم به مرتبه ی بلندی از کمال رسید. در انگلیسی به کفشگر Cordwainey می گویند که از نام کورذووا گرفته شده است.

نام خاص Cowin نیز از ریشه ی کورذوواست. هنوز هم به نوع خاصی از چرمCordovan گفته میشود. در فرانسه نیز به کفشگر Cordonnier می گویند.

فلز کاری اسلامی نیز رونق یافت، فن آبدیده کردن فولاد به کمال رسید و شمشیرهای تولدویی شهرت یافت. کالاهای زرین، سیمین و برنجین خواهان بسیار داشت».

نخستین کارگاه کاغذ سازی در ۷۹۴(۱۷۸ ه ق) در بغداد احداث شد. آنگاه مسلمانان این صنعت را به سیسیل و اسپانیا بردند. در قرن پانزده میلادی صنعت کاغذ سازی از اسپانیا و سیسیل به ایتالیا و فرانسه رسید.[۱] تنها در کتابخانه ی بیت الحکمه ی بغداد چهار میلیون جلد کتاب موجود بود و در اسپانیا سالانه ۸۰۰۰۰ جلد کتاب تهیه و تألیف می شد، اکیپ های دانشجویی از انگلستان و فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی به عزم تحصیل به سوی مراکز علمی مسلمین رهسپار می شدند و تأثیر تمدن مسلمین در غرب تا بدانجا بود که روی درب کلیسای سن پیر رم جمله «لا اله الا الله و محمد رسول الله » نوشته شده بود.[۲]

گوستا و لوبون می نویسد:

« تا مدت پانصد سال، مدارس اروپا روی کتب و مصنّفات مسلمین دایر بود و هم آنها بودند که اروپا را از لحاظ علم و عمل و اخلاق تربیت کرده داخل در طریق تمدن نمودند. نفوذ اخلاقی همین اعراب زائیده ی اسلام، آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و زبر نمودند، داخل در طریق آدمیت نموده و زیر نفوذ فکری و عقلانی آنان، دروازه های

---

[۱] تاریخ تمدن ویل دونت مجلد ۴ بخش ایمان ص ۳۰۳

[۲] تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی قربانی

علوم و فنون و فلسفه را که از آن بکلی بی خبر بودند به روی آنها باز کرده و تا ۶۰۰ سال استاد ما بودند». [۱]

اروپا خیلی بیشتر از آنچه از اسلام بهره مند شد از جهان اسلام استفاده کرد، لیکن این امر پسندیده را نادیده گرفت و به آن اعتراف نکرده و ارج ننهاده است. سزاوار بود اروپا با کاستن از دشمنی و کینه توزی نسبت به اسلام از این کار نیک قدردانی کند ولی نه تنها چنین کاری نکرد بلکه به عکس، این دشمنی همگام با پیشرفت و مرور زمان رشد کرد و به صورت یک عادت در آمد و به حدی رسید که هر گاه کلمه ی مسلمان ذکر می شود دشمنی با اسلام همانند موجی سراسر احساسات ملی آنان را فرا می گیرد. سخن را کوتاه کرده به بررسی جنبه های مختلف تأثیر اسلام بر اروپا می پردازیم.

تأثیر اسلام بر مسیحیت

آلو ارو اسقف قرطبه:

« خیلی از همکیشان من اشعار و داستانها و افسانه های اعراب را می خوانند، آثار مذهبیون و فلاسفه ی آنها را مطالعه می کنند، آن هم نه برای آنکه عقاید آنان را رد کنند بلکه برای آنکه بیاموزند و یاد بگیرند که چگونه آن را باید دقیق و فصیح به زبان عربی تلفظ کنند. امروزه کجا غیر روحانی یافت می شود که تفسیر لاتینی کتاب آسمانی را بخواند؟ امروزه چه کسی از اینان به تحصیل کتاب مقدس، انبیا و رسولان می پردازد؟ ای وای که همه ی جوانان مسیحی که دارای استعداد هستند فقط زبان عربی و آثار عربی را می دانند و می خوانند! آنان با ولع هر چه تمامتر به مطالعه و تحصیل کتابهای عربی می پردازند. با پول زیاد و مخارج هنگفت، کتابخانه های بزرگ از این آثار برای خودشان تهیه میکنند و همه جا از آن با بلند پروازی و صدای رسا صحبت می کنند و می گویند که این آثار حیرت انگیز و مهم است! هر گاه با آنان از کتب عیسوی سخن گفته شود،با تحقیر جواب میدهند که این کتابها ارزش توجه کردن را ندارند! وای چه دردی! مسیحیان حتی زبانشان را فراموش کرده اند. میان هزاران نفر، یک نفر نیست که بتواند یک نامه به زبان لاتینی نسبتاً قابل تحمل از

[۱] تاریخ تمدن اسلام و عرب ص ۷۵۲ – ۷۵۱

لحاظ ادبی بنویسد. در عوض افراد زیادی هستند که با وقار، عربی صحبت میکنند و اشعاری به این زبان، حتی بهتر از خود اعراب می سرایند»[1]

نفوذ اسلام در اروپا اصلی ترین عامل اصلاح دین بود. آنچه که اصلاحگرایان دینی می خواستند در حقیقت پیراستن مسیحیت از بدعتهایی بود که در طول زمان باعث دوری آن دین از مسیر اصلی اش شده بود. آشنایی اروپائیان با آراء و افکار دانشمندان اسلامی آنان را به سوی اسلام سوق می داد تا جاییکه مردان اروپایی به پیروی از پیامبر عظیم الشان اسلام ریش می گذاشتند. حمام و شستشوی بدن بخصوص از چیزهایی است که مسلمانان به اروپایی ها آموختند.[2]

هم چنانکه در افسانه ی رنسانس دیدیم بسیاری از اصلاحگرایان دینی را زنده در آتش سوزاندند. تنها اصلاحگرانی توانستند از چنگ انگیزاسیون بگریزند که تعصب شدید صلیبی داشتند و برای جلوگیری از بین رفتن مسیحیت به اصلاح پاره ای از بدعتهای رایج آن دین پرداختند مانند مورد مارتین لوتر بنیانگذار مذهب پروتستان که شدیداً با آمرزش گناهان مبارزه می کرد و به تبعیت از اسلام معتقد بود که خداوند را باید بدون واسطه پرستش کرد.

برای درک بهتر میزان تأثیر اسلام بر مسیحیت به بررسی افکار سروه می پردازیم .

میشل سروه (شهادت ۱۵۵۳ م)

« میشل سروه یکی از بزرگترین اصلاحگران دین در اروپا بود که آثار وی تأثیر بسزایی در اروپائیان گذاشته است. سروه یا بقول ویل دورانت سروتوس مهمترین اثر خود بنام اشتباه تثلیت را در بین سالهای ۱۵۳۲ م دو بار به چاپ رسانید.

نگارش این کتاب با توجه به احاطه ای که نویسنده ی جوان ۲۰ ساله بر کتاب مقدس داشت تعجب بر انگیز بود. حضرت عیسی از نظر سروه تنها از این نظر فرزند خدا بود که افریدگار حکمت خویش را بر او مکشوف کرده بود. ولی او با آفرید گار، که ممکن است همین حکمت را به دیگران نیز ببخشد برابر و در ابدیت او شریک نیست خداوند فرزند خود را همچون یکی از پیامبران به جهان فرستاد. از این روی سروه درباره ی میسح چون پیامبر اسلام می اندیشید. وی درباره ی تثلیت پیرو قرآن مجید بود، چنان که می گفت: همه ی

---

[1] فرهنگ تأثیر اسلام در اروپا ص ۶۲۵ – ۶۲۶

[2] همان منبع ص ۸۹

کسانی که به سه گانگی ذات آفریدگار عقیده دارند سه گانه پرستند. و از انجا که یگانگی خدا را انکار می کنند بی دین بالفطره اند.[۱]

سروه در ۱۵۵۳ م کتاب دیگری به نام تجدید اصالت مسیحیت را انتشار داد. وی در این کتاب اعتقاد به محکومیت ازلی گروهی از مردم را توسط آفریدگار بدون توجه به استحقاق آنان کفر خوانده بود. وی عقیده داشت خداوند کسی را که خویشتن را سزاوار محکومیت نساخته محکوم نمی کند. سروه در نامه ای به کشیشی به نام آبل پوپن، بسال ۱۵۴۷ م یکی از کشیشان ژنو، نوشت:

« مرام شما منکر خدا، منکر ایمان راستین و منکر اعمال نیک است. خدای شما کوبروس، سگ سه سر پاسبان هادس است (تثلیث مقدر سرنوشت انسان). شما به جای ایمان، رؤیاهای جبر و تقدیر را به خود راه داده اید به دیده ی شما انسان ، چون تنه ی درخت، فاقد تحرک است و خدا اسیر اراده ی خویش تن ... شما ملکوت آسمان را به روی مردم می بندید... دریغا! این سومین نامه ای است که من برای هشدار به شما، برای این که شما بهتر بیندیشید برایتان نوشته ام. دیگر شما را هشدار نخواهم داد. یقین دارم در جنگی که آغاز شده است کشته خواهم شد ... با این حال از بیان حقیقت باز نخواهم ایستاد. مسیح خواهد آمد. آمدن او دیری نخواهد پایید.

علی رغم اینکه سروه با نامه ای اتهامات سی و هشت گانه کالون (بنیانگذار اصلاح دینی در سویس و فرانسه) را با استناد به اقوال آبای کلیسا رد کرد شورای انگیز اسیون حکم اعدام او را صادر کرد و کلیسای اصلاح طلب پروتستان سویس نیز حکم فوق را تأیید کرد. این شورا که به درخواست کالون تشکیل شده بود در ۲۷ اکتبر ۱۵۵۳ م در جنوب شهر ژنو بر تپه ی شامپل حکم خود را در باره ی سروه اجرا کرد. سروه که در پای چوبه ی دار با چشمان اشک آلود از خداوند در خواست عفو برای قاتلان خود را میکرد، در شعله های آتش انگیز اسیون اصلاحگران دینی زنده سوزانده شد.[۲]

از بقایای اسلامی در مراسم کلیسا هنوز هم چیزهایی مشاهده می کنیم، مانند دعا کردن با تسبیح که از طریق اسلام به کلیسای رومی راه یافته است. وسایلی که در هنگام عبادت در کلیسا بکار برده می شوند، بخور دادن و موادی مانند عود که دود می کنند، کندر، صمغ

---

[۱] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد ۶ اصلاح دینی ص ۵۶۶ مضمون این اعتقاد سروه در سوره ۵ آیه ی ۷۷ آمده است.

[۲] همان منبع ص ۵۷۱ و ۵۶۷

معطر عربی، مر، اسفند و سجاده ای که روی میز عبادت، عابدان و صاحبان مقام کلسیایی به دوش خود می افکنند، با نقش های سنگین و پر شکوه و سایه روشن دار آسیاییش، هنوز تا به امروز در بالا بردن حالت جشن و تقدیس خداوند در کلیسای کاتولیک اثر می گذارند.[۱]

آداب و رسوم اسلامی در خانواده های اروپایی [۲]

اینکه تقلید از تمدن اسلامی تا چه اندازه در اروپا رایج بود را می توان در لباسهای اروپایی و آداب و رسوم حاکم بر خانواده های اروپایی دید نام بعضی از لباسهای اروپایی عربی هست مانند: کلاه گپی ها کمرچین (گاوارین)، نیمتنه ، جبه ی سرخانه پدر و جبه انگلیسیش که او در هنگام کار به تن می کند.

زنهای اروپایی پودر زدن، سرمه کشیدن ، وسمه گذاشتن، رنگ کردن مو، رنگ کردن پشت پلک چشم و پشت ناخن را از زنهای مسلمین آموختند.

حمام کردن و شستشوی بدن و لباس بخصوص چیزهایی است که مسمانان به اروپایی ها آموختند از زمانی که ژرمنها مسیحی شدند شستشوی بدن و نظافت هم در عالم مسیحی گناه شناخته شد. یکی از سیاحان مسلمان بنام طرطوشی که در داخل کشور فرانکی در سال ۹۷۳ به سیاحت پرداخته بود، می نویسد: « ولی تو کثیفتر از اینها (ژرمنها) پیدا نمی کنی ! اینها خودشان را پاک می کنند و فقط در سال یکبار یا دو بار خودشان را با آب سرد می شویند، ولی لباسهایشان را اصلاً نمی شویند و همین طور به تن می کنند تا کهنه و پاره پاره شود».

به همان اندازه که نظافت و حمام کردن گناه شد، کثافت را هم منزه بودن و بکارت اخلاقی دانستند و جایگزین یکدیگرش کردند.

با آشنایی و تماس اروپا با جهان اسلام ، حمام کردن، شستشوی بدن و نظافت لباس در غرب و شمال اروپا مجدداً رایج شد و در این کار بیش از همه زنان اسیر مسلمان نقش اصلی را بازی کردند. این زنان اسیر با ترس و لرز مخفیانه خود را می شستند و پخت و پز و نظافت آنان مورد توجه غالبین قرار می گرفت.

---

[۱] فرهنگ تأثیر اسلام در اروپا ص ۸۸

[۲] تأثیر اسلام بر اروپا خلاصه شده از صفحات ۸۹ تا ۹۱ و ۶۳۲

تنها در سال ۱۰۶۴ م با سقوط شهر بار باسترو (در اسپانیا) هزاران زن مسلمان به اسارت مسیحیان در آمدند فرستاده ی پاپ که فرمانده ی دسته جنگجویان رومی بود با مسلمانان محاصره شده شهر قرار گذاشت که شهر بدون خونریزی تخلیه شود ولی هنوز سربازان مسلمان از دروازه شهر خارج نشده بودند که دشمن صلیبی، آنان را یکایک به خاک و خون افکند. مردم غیر نظامی هم که با اعتماد به قول و قرار دشمن راجع به آزادی عبور از شهر خارج شدند، فرستادگان پاپ سلاخیشان را شروع می کنند و موقعی پایان می یابد که بخار خون شش هزار نفر رو به آسمان می رود. اسرای زن که در این جریان به غنیمت گرفته شدند و بین مسیحیان فاتح تقسیم گردیدند، به میزان افراد یک قشون بودند. فرستاده ی پاپ بیش از یک هزار زن مسلمان به ایتالیا و روم برد. بعدها حضور جنگجویان صلیبی که از کشورهای اسلامی دیدن کرده بودند و مسافرینی که از اسپانیا و جزیره ی سیسیل آمده و رسوم نظافت مسلمانان را آموخته بودند و از آنها سرسختانه دفاع می کردند، سبب شد که دوباره شستشو و حمام کردن و نظافت، راه خود را به اروپا باز کند. بدین ترتیب، سدی که اروپای مسیحی به دور خود کشیده بود، تا در مقابل تمدن اسلامی خود را حفاظت کند، از دهها محل، رخنه یافته بود. صدها نفر از مردمانشان با چشم و عقل خود، شیفته و مجذوب و بلکه باید گفت شاگرد تمدن مسلمانان شده بودند.

تمدن اسلامی پایه گذار شیمی آزمایشی، فیزیک ، جبر، علم حساب (اریتمتیک) به مفهوم امروزی و مثلثات فضایی، زمین شناسی و جامعه شناسی گردید. این تمدن کشف ها و اختراعهای گرانبهای بیشماری در همه ی بخشهای علم تجربی، که اکثر آنها را بعدها نویسندگان اروپایی دز دانه بحساب خودشان گذاشته اند، به مغرب زمین هدیه کرده است.[۱]

فرهنگ ریاضی

تاریخ ریاضیات، شاخه ای جوان و بالنده از علوم ریاضی است که هر روز بر دامنه تحقیقات در حیطه ی آن افزوده می شود، امّا تعداد کتابهای ریاضی که بر اساس ترتیب گاهشناختی به نگارش در آمده اند، انگشت شمار است و در این کتابها هم به ریاضیات دوره ی اسلامی که بخشی بسیار مهم از تاریخ ریاضیات است، جایگاه واقعی داده نشده است. کتابهای تاریخ ریاضیات و تاریخ ریاضیات دوره ی اسلامی عمدتاً همّ خود را به علم

---

[۱] همان منبع ص ۴۲۰ – ۴۱۹

رجال و شرح احوال دانشمندان ریاضیدان مسلمان معطوف داشته اند و آثار آنها در حدّ تک نگاری است. هنوز تحقیقات گسترده و واقعی در ریاضیات دوره اسلامی آنچنان که شایسته است صورت نگرفته است. و سهم مسلمین در پیشرفت علوم ریاضی جایگاه خود را نیافته است چرا که دستاوردهای مسلمین در ریاضیات مراحل مهمی را در بسط حساب اعشاری، مثلثات مسطحه و کروی، جبر و روشهایی از قبیل درونیابی و تقریب ریشه های معادلات و ... نشان میدهد و متأسفانه بسیاری از دستاوردهای ریاضیات اسلامی به نام اروپاییها ضبط شده است که این امر ما را وا میدارد تا تاریخ ریاضیات اسلامی را دقیقاً مورد بررسی و موشکافی قرار دهیم.

اعداد

ریاضیدانان مسلمان نخستین کسانی بودند که اعداد را به صورت امروزی آن می نوشتند، حساب ما بخشی از میراث ما از دنیای مسلمین است. [1]

دکتر هونکه درباره ی ارزش این کشف مسلمین می نویسد:

« نه تنها ما، بلکه تمام ملل متمدن امروز از همان اعدادی استفاده می کنند که زمانی مسلمانان به ما یاد دادند. بدون این اعداد، وجود بلیط، بر چسب قیمت، دفتر تلفن و اخبار بورس غیر قابل تصور است. بدون آنها، ساختمان عظیم علوم ریاضی، فیزیک، ستاره شناسی و دیگر علوم غیر ممکن بود و هواپیمای مافوق صوت، موشک، ماهواره و فیزیک اتمی نمی توانست پا به عرصه ی وجود بگذارد». [2]

اولین کسی که اعداد اسلامی را به اروپا شناساند گربرت بود که در سال ۹۹۹ م به عنوان پاپ سیلوستر دوم بر مسند پاپی رم تکیه زد. اروپائیها این پاپ را بعلت پیروی از علوم اسلامی جادو گر و شیاد می دانستند. [3]

اما مسیحی متعصبی بنام رادولف فون لاون که در قرن دوازده می زیست اسرار اعداد اسلامی را اسرار آمیز کرد و ریشه ی آنها را کلدانی نامید. او برای محققین بعدی دردسر

---

[1] گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۴۱

[2] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۹۸

[3] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۱۲

زیادی درست کرد. تا آنکه بلاخره معلوم شد که اروپائیان آن زمان، خیلی چیزها را که از مسلمانان بود، راحت و آسوده کلدانی می نامیدند.[۱]

رادولف حتی اختراع تخته ی محاسبه را هم بغلط به کلدانی ها نسبت داد و برای رد گم کردن بر خلاف شیوه ی اسلامی تخته ی محاسبه را از راست به چپ مورد استفاده قرار داد.[۲]

اروپائیها حتی برای اینکه کشف اعداد اسلامی را به خود اختصاص دهند کتابی تقلبی بنام هندسه ی بوتیوس را به شخصی بنام بوتیوس منتسب کردند که در قرن پنج میلادی می زیست اما این کتاب قلابی نه در قرن ۵ میلادی بلکه در قرن ۱۱ میلادی نوشته شده بود. نویسنده ی آن از کتابهای زیادی از زمانهای مختلف استفاده کرده بود، بدون اینکه منابع و مآخذ آنها را ذکر کند. یکی از منابع به اثبات رسیده ی آن نوشته های گربرت است که او قانون تقسیم و اطلاعات راجع به اعداد جهان اسلام را به آن مدیون است.[۳]

گربرت ریاضی و ستاره شناسی را در دانشگاههای اسپانیای مسلمان آموخته بود.[۴]

کسرهای اعشاری [۵]

کشف کسرهای اعشاری توسط ابوالحسن اقلیدسی با استفاده ار رساله ی خوارزمی صورت گرفته است، چرا که وی نخستین کسی می باشد که در کتابش بنام الفصول فی الحساب الهندی کسرهای اعشاری را، به طور کامل با علامت ممیز بکار برده است[۶] این کتاب بین سالهای ۳۳۱ و ۳۳۲ هـ - ق نوشته شده است کمتر از نیم قرن بعد مؤلف مسلمان دیگری بنام ابومنصور بغدادی، کسرهای اعشاری همانند اقلیدسی در یک محاسبه ی یک دهم ها بکار برد.[۷]

---

[۱] همان منبع ص ۱۱۳

[۲] منبع پیشین ص ۱۱۳ – ۱۱۴

[۳] منبع پیشین ص ۱۱۸

[۴] همان منبع ص ۱۱۲

[۵] اختراع کسرهای اعشاری در حقیقت توسط خوارزمی صورت گرفته است. (گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۱۸)

[۶] گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۴۸

[۷] همان منبع ص ۵۱

در اوایل سده ی پانزدهم کسرهای اعشاری توسط جمشید کاشانی هم بطور منظم تشریح و هم نامگذاری شدند. در آن زمان کاشانی تسلط کامل خود را در حساب کسرهای اعشاری، مثلاً در ضرب آنها به صورتی که امروزه انجام میدهیم به نمایش گذارد. [۱] وی عدد ۲ را تا ۶ ارقم اعشار بدرستی محاسبه کرد. پیشرفتهای شایان توجه و بسیار مهم مسلمین در حساب شصتگان و اختراع جدولهای ضرب و محاسبه ی تقریبی جذرها و استخراج ریشه های مراتب بالاتر اعداد (از مرتبه ی تریلیون به بالا) از دیگر دستاوردهای دانشمندان اسلامی بود. [۲]

علم الفرایدِ[۳]

وقتی فردی فوت می کرد و برای فردی بیگانه میراثی باقی نمی گذاشت سهمهای شرعی وراث طبیعی او را دانشمندان اسلامی با حساب کسرها محاسبه می کردند. محاسبه ی این سهمها را علم الفرایض می نامیدند. از این حساب در حل سایر مسائل اسلامی مانند زکات نیز استفاده میشد. علم الفرایض موضوع مهمی برای مسلمین بود و آنها پیشرفتهای زیادی در این شاخه از ریاضیات داشتند تا جاییکه مورخ نامی ابن خلدون از پیشرفت بی حد و حصر این شاخه از علوم گلایه مند بود وی می نویسد:

« فضلای مذهبی در شهر های اسلامی توجه زیادی بآن مبذول داشته اند . برخی از مؤلفان در تأکید بر جنبه ی ریاضی آن زیاده روی به خرج می دهند و مسائلی مطرح می کنند که برای حل آنها به شاخه های مختلف حساب مانند جبر، استفاده از ریشه ها، و چیزهایی از این قبیل حاجت می افتد. این علم، هیچ استفاده ی عملی در احکام ارث ندارد زیرا با موارد غیر عادی و نادر سر و کار دارد». [۴]

---

[۱] منبع سابق ص ۵۱

[۲] برای توضیح بیشتر در این مورد به کتاب گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۵۲ به بعد مراجعه شود.

[۳] منبع سابق ص ۷۸ به بعد

[۴] گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۸۱

تحلیل ترسیمهای هندسی

اولین تحلیل گر مسائل هندسی ابوسهل کوهی در قرن چهارم هجری قمری بود که از ناحیه کوهستانی جنوب دریای خزر برخاسته بود. ابوسهل در کتابی که در شرح یکی از آثار ارشمیدس در باب کره و استوانه نوشت نحوه ی ترسیم کره ای را به کمک مقاطع مخروطی که قطعه ای متشابه با قطعه ی یک کره و سطح جانبی برابر با سطح قطعه ای از کره دیگر باشد، توضیح داد. علاوه بر این، وی اثری در باره ی « پرگارتام » نوشت که وسیله ای برای رسم مقاطع مخروطی است. ابوسهل وقتی از ترسیم هفت ضلعی به عنوان مسئله ای یاد می کند که هیچ هندسه دانی پیش از او حتی ارشمیدس قادر به حل آن نبوده است، روش ابوسهل آن بود که ابتدا مسئله را تحلیل می کرد، سپس با استفاده از تحلیل به جستجوی سلسله ای از ترسیم های هم ارزش با ترسیم هفت ضلعی منتظم می پرداخت تا به مفروض می رسید.[1]

دومین تحلیل گر هندسه ابراهیم بن سنان نوه ی ثابت بن قره از ریاضیدانان نامی اسلام بود. این ریاضیدان بزرگ نویسنده ی کتاب بسیار با ارزشی بنام روش تحلیل و ترکیب در مسائل هندسی می باشد که این ارزش گرانقدر هنوز بررسی جامع نشده است. وی صاحب اختراعی در هندسه است. ابراهیم نه تنها به مسائل خاص بلکه به روشها یا نظرها در کلیتشان نیز می پرداخت. بعلاوه در اثر نام برده اش درباره ی ساعتهای آفتابی طرح همه ی انواع ممکن ساعتها را بر طبق روشی واحد و یک پارچه بررسی میکند، و این اثر نماینده ی مواجه ای نو و موفقیت آمیز با مسائلی است که اغلب پیشینیانش از عهده ی آنها برنیامده بودند.[2]

چنانچه از مطالب بالا بر می آید کاشف هندسه ی تحلیلی مسلمین بوده اند نه دکارت، که اروپائیان با نادیده گرفتن ریاضیات اسلامی ناجوانمردانه تحقیقات دانشمندان اسلامی را به نفع خود وارونه جلوه داده اند تا جائیکه حتی مؤلف محترم کتاب « گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی » نیز نتوانسته است از چارچوب تعصب صلیبی عبور کرده و سخن حق را آنچنانکه هست بیان کند. وی در کتاب نامبرده اش بعد از بحث مفصل درباره ی

---

[1] منبع، پیشین ص ۹۳ – ۹۴

[2] منبع سابق ص ۱۰۰ – ۱۰۲

تحلیل هندسه در میان مسلمین نوشته های خود را نادیده انگاشته و دکارت را کاشف هندسه ی تحلیلی می داند.[۱]

جبر

جبر و مقابله را اولین بار مسلمین وارد نظام علمی کردند، همچنین استعمال جبر در هندسه و بالعکس بوسیله ی مسلمین انجام گرفت و این امر در بسط هندسه تحلیلی تأثیر بسزائی داشت.[۲]

کاشف جبر دانشمند مشهور ایرانی خوارزمی بود که در قرن سوم هجری قمری می زیست. او کتب و آثاری را در علوم جغرافیا و نجوم تدوین نمود که سیصد سال بعد بوسیله ی آتل هارت انگلیسی به لاتین ترجمه و در اختیار علمای اروپا قرار گرفت. ولی دو اثر او در ریاضیات نام او را جاودانه ساختند. یکی از آنها حل المسائل علمی، برای زندگی علمی، با عنوان جبر و مقابله بود. مترجمی که در قرون وسطی این اثر را بر گرداند نیز همان نام عربی را برای آن برگزید و اولین کلمه ی عنوان کتاب یعنی « الجبر » برای همیشه در ریاضیات تحت عنوان Algebra به جای ماند[۳]

دومین اثر خوارزمی که نامش را جاویدان ساخت، کتاب آموزشی فن محاسبه بود که در آن طریقه ی استفاده از اعداد هندسی را می آموخت. نوشتن اعداد، جمع و تفریق، نصف کردن و دو برابر کردن، ضرب، تقسیم و محاسبات کسری، این کتابچه به اسپانیا برده شد و در اوایل قرن ۱۲ میلادی به لاتین بر گردانده شد. ترجمه ی آن از عربی به لاتین با این جمله آغاز گردید:

« چنین گفت الگوریتمی (خوارزمی)، بگذار خدا را شکر گوییم، سرور و حامی ما[۴]

تأثیر خوارزمی در ریاضیات با اشتقاق کلمه ی الگوریتم قابل توضیح است. این کلمه امروزه مستمراً در علوم کامپیوتر و ریاضیات برای نشان دادن هرروش معین برای محاسبه ی

---

[۱] همان منبع ص ۹۶

[۲] کارنامه اسلام ص ۶۶

[۳] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۰۴

[۴] منبع پیشین ص ۱۰۵

چیزی، مورد استفاده قرار میگیرد، و منشأ آن تحریف نام الخوارزمی به صورت لاتین الگوریسمی ALgorismi است.[۱]

رساله ی خوارزمی در فن محاسبه به اختراع کسرهای اعشاری توسط مسلمین انجامیده است. این کسرها هم چنین به وسیله ی ریاضیدانان اسلامی مانند سموییل بن یحیی المغربی در سده ی دوازدهم میلادی برای یافتن ریشه های اعداد و به وسیله ی کاشانی در سده ی پانزدهم میلادی برای بیان نسبت محیط دایره به شعاع آن مورد استفاده قرار گرفته است.[۲]

میراث خوارزمی، متضمن طریقه ای برای نمایش اعداد نیز بود که به روشهای آسانی در محاسبات، حتی با کسر ها، منجر گردید، دانشی در جبر که می توانست جوابگوی مسائل ارث باشد و نقشه ای که توزیع شهرها، دریاها و جزیره ها بر سطح زمین بود،[۳]

دانشمند بزرگ دیگری که در پایه ریزی علوم ریاضی سهم بزرگی داشته است خیام می باشد.

زمانی که خیام در ۱۰۷۰ م (۴۴۹ هـ. ق) اثر بزرگش در جبر را نوشت، مورد حمایت امام سید ابو طاهر (۴۳۰ — ۴۸۴ هـ. ق) فقیه شافعی توانگر و متنفذ سمر قند بود. خیام در این اثر همه ی انواع معادلات درجه ی سوم را منظماًمورد مطالعه قرار داد و مقاطع مخروطی را برای ترسیم ریشه های این معادلات، به صورت پاره خطهای حاصل از تقاطع این منحنیها بکار برد. شواهدی در دست است که خیام برای یافتن دستوری جبری برای ریشه ها نیز کوشش به عمل آورده است. زیرا نوشته است که:

« و اما اثبات (حل) این اصناف وقتی موضوع مسئله عدد مطلق یعنی حل عددی معادلات باشد بر ما ودیگر علمای جبر ممکن نشده است، و شاید دیگران که بعد از ما آیند بر آن وقوف یابند». اثر مهم دیگر خیام شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس است که در سال ۱۰۷۷ م تصنیف شد. خیام در این کتاب دو مسئله بسیار مهم را به بحث می گذارد مبحث در باب خطوط موازی و بحث نسبتها. دستاورد های خیام در بحث نسبتها دارای دو جنبه است. اولی اثبات هم ارزی تعریف اقلیدسی تناسب با تعریفی بود که در ریاضیات اسلامی ساخته و پرداخته شده و وی حس می کرد که با توجه به مفهوم شهودی تناسب

---

[۱] گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۱۷

[۲] منبع پیشین ص ۱۸

[۳] همان منبع ص ۱۹

تعریف اخری درست تر است. دیگری طرح این پیشنهاد بود که لازم است مفهوم عدد گسترش یابد تا نوعی جدید از عدد، نسبتهای کمیتها، را در بر گیرد. این مفهوم مهم که در ریاضیات به معرفی اعداد حقیقی مثبت منجر شد، مانند اصل توازی از طریق نوشته های خواجه نصیر طوسی به ریاضی دانان اروپایی منتقل شد.[۱]

بدین ترتیب بود که تمدن اسلامی علمی را ابداع کرد که نام جبر را بر آن نهاد.[۲]

هنوز هم چهره ی محاسبات جبر در اروپا دارای یک علامت عربی است. و آن عبارت از x برای مجهول معادله می باشد. این علامت x — که بر حسب نظام الفبایی ، y را هم برای دومین، و Z را برای سومین مجهول انتخاب می کنند — زیر نقابی به اروپا راه یافته است. اعراب عدد مجهول را که در معادله جبرشان جستجو می کردند « شی ء » می نامیدند. و حرف « ش » که مخفف شی ء باشد، در زبان اسپانیایی کهن معادل همان علامت (X) است. و بدین جهت است که همه اروپائیان، امروزه نادانسته و حداقل از کلاس اول دبیرستان، می آموزند که علامت(X) را که در حقیقت نقابی برای لغت عربی « شی ء » است برای مجهول در ریاضیات بکار برند.[۳]

مثلثات

آنچه که مثلث پاسکال نامیده میشود در واقع مثلث کرجی ریاضیدان نامی اسلامی است که در سال ۱۰۰۰ م (۳۷۹ هـ ق) توجه ریاضیدانان مسلمان را به خواص قابل ملاحظه ی این آرایه ی مثلثی اعداد جلب کرد.[۴] این دانشمندان مسلمان بودند که پایه گذار مثلثات بخصوص مثلثات سطحی و حجمی هستند.[۵]

از جمله شیوه هایی که مؤلفان عالم اسلامی طی آنها روشهای دیرین خود را تعمیم دادند، معرفی هر شش تابع مثلثاتی بود که شامل سینوس و کوسینوس، تا نژانت و کوتانژانت، سکانت و کوسکانت همراه با جداولی برای محاسبه ی توابع آنها بود. اولین

---

[۱] گوشه هایی از یاضیات دوره ی اسلامی ص ۲۳ — ۲۵ باختصار

[۲] همان منبع ص ۱۱۸

[۳] فرهنگ اسلامی در اروپا ص ۱۹۲ — ۱۹۳

[۴] گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۷۱

[۵] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۹۳

کسیکه تابعهای مثلثاتی نوین را محاسبه کرده و در واقع بنیانگذار این نوع محاسبه می باشد ابوالوفا دانشمند ریاضی دان اسلامی است.[۱]

جدولهای دانشمند دیگری از جهان اسلام بنام خلیلی شامل بیش از ۱۳۰۰۰ درایه اند. و این امکان را بوجود می آورند که هر یک از مسائل اصلی مثلثات کروی را به ازای هر عرض جغرافیایی حل کنیم و از این جدولها جوابهای عمومی این مسائل را ارائه می کنند. خلیلی این جداول را برای یافتن جهت قبله فراهم نمود.[۲]

سه منجمّد که دوران زندگی آنها دوره ای را که قسمت اعظم مثلثات کروی در آن بوجود آمد، می پوشانند و خود آنها عامل مهمترین نتایج بوده اند. اولین اینها حبش حاسب است که با الکندی، دانشمند بزرگ معاصر و از منجمانی بود که در کنف حمایت مأمون خلیفه فعالیت داشت. دومی ابوالوفای بوزجانی صاحب قاعده ی چهار کمیت یا قانون جیبها در نیمه و اواخر سده ی دهم میلادی (چهارم هجری قمری) بود. سوّمی شاهزاده ابونصر منصور عراق بود که در سده ی دهم میلادی استاد و حامی بیرونی بود.

بیرونی در کتاب مقالید علم الهیه ی خود شرح هیجان انگیزی از مجادلات بر سر حق تقدم اکتشاف برخی قضایای مهم در مثلثات کروی که هر یک از سه دانشمند نامبرده بخصوص دوتای آخری مدعی کشف آنها بودند را ارائه میدهد.[۳]

علم اُکَر [۴]

در مسائل علم اُکَر (کره جات) محاسبه اندازه های کمانهای کروی یا زاویه هایی روی سطح کره مطرح است. در کار بردها، این کره، کره ی سماوی یا زمین گرفته می شود. در مورد کره ی زمین، دایره های عظیمه عبارتند از استوا و نصب النهارها، مدارهای عرض جغرافیایی، مدارات را تشکیل می دهند. در مورد کره ی سماوی، بعضی از دایره های عظیمه ی مهم عبارتند از معدل النهار (استوای سماوی)، دایره البروج و افق. این تعبیر ها از دایره

---

[۱] گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۱۵۰ — ۱۵۳

[۲] گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۱۶۳ — ۱۶۴

[۳] منبع پیشین ص ۱۹۴

[۴] همان منبع باختصار از ۱۷۷ — ۱۹۸

های عظیمه و مدارات است که موضوع علم اُکَر را هم در نجوم و هم در جغرافیای ریاضی سودمند می گرداند.

نویسندگان دوره ی اسلامی با پرداختن به مثلثات کروی مجموعاً ۷۲ مورد از آنچه را که شکل چهار ضلعی کامل نامیدند، پیدا کردند، (در حالیکه آنچه منسوب به مترجمان یونانی است تنها یک یا دو مورد می باشد).

کافی است توجه کنیم که اغلب کامل کردن چند کمان مفروض و به دست آوردن شکلی که بتوان قضیه را در مورد آن بکار برد، به نبوغ نیاز دارد، در حالیکه پیدا کردن یک مثلث بسیار ساده تر است.

یکی از علل پیشرفت علم اُکَر در جهان اسلام نگهداری اوقات توسط تابعهای مربوط به نجوم کروی بود. ابن یونس اولین مجموعه ی گسترده از چنین جدولهایی را برای عرض جغرافیایی قاهره، به منظور تعیین وقت به کمک خورشید و ستارگان برای استفاده های رسمی و نجومی، و نیز تنظیم اوقات نمازهای پنجگانه ی روزانه ی مسلمین تهیه کرده است. این اوقات بر حسب وضع خورشید نسبت به افق تعریف میشدند. بنابراین تصنیف چنین جدولهایی ممارست در علم اُکَر است که در نجوم، یعنی نجوم کروی به کار بسته میشود. این نگهداری حساب اوقات (به عربی علم المیقات) موجب پیدایش گروهی از منجمان شد که به مساجد بزرگ وابسته بودند و وظیفه ی آنها این بود که موقع اذان را به مؤذن اعلام کنند. جدولها در مقوله ی رده های عمده ی زیر قرار می گیرند:

۱- جدولهای کمکی تابعهای مربوط به نجوم کروی: شامل جدولهایی است که ارتفاع خورشید را وقتی در سمت جنوب، سمت مشرق و سمت مغرب است نشان میدهند.

۲- جدولهای اوقات از طلوع آفتاب و زاویه ی ساعتی: این اوقات به صورت تابعهایی از طول خورشید بر دایره البروج در روز مورد نظر و ارتفاع خورشید در لحظه ی رصد جدولبندی شده اند.

۳- جدولهایی برای سمت خورشید: در این جدولها، سمت به صورت تابعی از همان متغیرهایی که در جدولهای پیشین بکار رفته، یعنی طول و عرض خورشید جدولبندی شده است.

۴- جدولهای ارتفاع خورشیدی برای سمتهای خاص:

متغیر دیگر، علاوه بر سمت، طول خورشید است، گردآوری این جدولها شوق و ذوقی افزون از حد را به محاسبه نشان میدهد.

۵- جدولهای تعیین سمت بادگیرها: از بادگیرهایی بر فراز بامها برای عبور دادن باد خنک از داخل ساختمانها استفاده میشد. بادگیرها به هر نوع حرکت از سوی باد روی خوش نشان می دادند.

۶- جدولهای طول زمان شفق و فلق: تعیین شفق و فلق برای پی بردن به اوقات نمازهای صبح و مغرب بر حسب آن تعریف می شود. هم چنین استفاده از این جدولها، در ارتباط با جدولهای طول روشنایی روز، امکان محاسبه ی مدت زمان تاریکی حقیقی را در روزی مفروض فراهم ساخت.

۷- جدول نماز عصر: نماز عصر در آن لحظه از ظهر آغاز میشود که سایه ی میله ی قائمی که بر زمین نصب شده برابر با سایه ی آن در ظهر به اضافه ی طول میله باشد. ابن یونس به ازای هر درجه ی عرض خورشیدی، ارتفاع خورشیدی را در شروع نماز عصر جدول بندی می کرد.

۸- جدولهای تصحیحات انکسار افقی: این جداول برای تهیه ی بر آوردهای کمّی تأثیر انکسار نور مورد استفاده قرار می گرفت. علاوه بر موارد بالا یافتن سمت قبله برای خواندن نماز موجب شد که سمت شناسی به عالیترین حد خود در عالم اسلامی برسد و یافتن جهت قبله برای مسلمین، یهودیان برای رو کردن به بیت المقدس و مسیحیان رو به شرق در هر نقطه ای از جهان ممکن باشد.

نجوم

دو نفر منجم اسلامی که هر دو عمر نام داشتند، در زیر طاق مسجدی نشسته بودند و مقابل آنان کتاب المجسطی قرار داشت.

چند روحانی مسلمان که از نزدیکی آنان عبور می کردند، توقف کرده، سؤال کردند « از کدام سرچشمه، عطش فهم خود را سیراب می کنید؟»

یکی از آن دو جواب داد « ما شرح قرآن می خوانیم» که میگوید:

« (أَفَلاَ يَنظُرُونَ إِلَى الإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) # (وَإِلَى السَّمَآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ) # (وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ) # (وَإِلَى الأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ) » [1]

از این جهت است که محمد البتانی، یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی نجوم می گوید: هر مسلمان پس از آموختن اصول دین و قوانین مذهبی، باید از علم نجوم بهره مند گردد، چون به وسیله آن است که به وحدانیت و عظمت جهان و عالی ترین دانش و بزرگترین قدرت و کمال صنعتش پی می برد». [2]

هم چنین نجوم برای مسلمین دارای ارزش عملی و مصرفی مهمی نیز هست. هر مؤذن مسجدی باید منجمی کوچک و دارای اطلاعات تجربی از علم زمانشناسی باشد. او بایست بتواند از وسایل کار استفاده کند تا با تعیین محل خورشید، شروع و ختم عبادات پنجگانه را اعلام نماید. او می باید بر حسب حرکت ماه، شروع و ختم ماه رمضان را که می باید روزه بگیرند، محاسبه کند، و زمان طلوع خورشید و غروب آن را که در این فاصله روزه گرفته می شود، اعلام نماید. اضافه بر این، باید خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی را دقیقاً مشاهده کند، چون نماز آیات در این حالت باید خوانده شود. از همه مهمتر باید جهت مکه را در هر جا که باشد بتواند تعیین کند، بنابر این شناخت مظاهر آسمانی برای مسلمین از هر چیز اهمیتش بیشتر بود. همین مسائل باعث شد که نجوم در جهان اسلام بقدری پیشرفت کند که حتی امروزه هم علم ستاره شناسی اسلامی در شناخت کیهان مهم می باشد. متأسفانه منابع نجوم اسلامی هنوز بطور دقیق مطالعه نشده اند و خیلی از پیشرفتهای مسلمین در زمینه ی نجوم هنوز نا شناخته مانده اند. آنچه که از تمدنهای پیش از اسلام در زمینه ی ستاره شناسی وجود داشت در واقع خرافاتی بیش نبود. خیالات احکام نجوم از خیالبافی مردم کلده و مصر سرچشمه گرفته بود و افلاطون در کتاب قانون خود پایه ی علمی برای آن گذاشته است. خرافات دوران رنسانس در میان ریاضی دانان و منجمان مبنی بردادن ارزش اسرار آمیز باعداد و یافتن تاریخ حدوث پیشامدهای آینده از روی محاسبات حروف و اعداد و هم

---

[1] سوره ی غاشیه آیات ۱۷ — ۲۰

[2] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۵۷

چنین خرافه پرستی و توجه بعلوم غیبی مورد تشویق بر جستگان اجتماع و در رأس ایشان شاهان و امیران اروپایی بود[۱].

وقتی تیکوبراهه (۱۶۰۱ – ۱۵۴۶ م) در دانمارک وسایل در آن زمان هنوز کمیاب – رصد خانه اش را کار می گذاشت، در نظر داشت که بدان وسیله برای پادشاه دانمارک، اضافه بر طالع بینی های دقیقتر، پیش بینی های سیاسی نیز انجام دهد، تا اینکه خطرات را از مملکتش دور نگاه دارد.[۲]

نطق تیکو براهه در افتتاح دانشگاه کپنهاک، مبین ایمان آتشین وی به طالع بینی بود. حتی گالیله (۱۶۴۲ – ۱۵۶۴ م) و کپلر (۱۶۳۰ – ۱۵۷۱ م) مخارج زندگی خود را از راه طالع بینی بدست می آوردند.[۳]

طالع بینی نه تنها برای پادشاهان، بلکه برای پاپها هم حکم صادر می کرد. لئوی دهم در دانشگاه رم یک کرسی تدریس طالع بینی بر قرار کرد. طالع بینان روز تاجگذاری پاپ جولیوس دوم را تعیین کردند.

هم چنین ساعت مناسب را برای پاولوس چهارم برای تعیین مجمع کلیسا را طالع بینان تعیین کردندملانشتُن آثار طالع بینی بطلمیوس را ترجمه کرد و در شهر ویتنبرگ معانی ستارگان را از نظر خوبی و بدی و نحس و مبارکشان، تدریس می کرد.[۴]

منجمان و دانشمندان اسلامی زحمت زیادی کشیدند تا توانستند نجوم را از طالع بینی و سحر و فال گیری جدا کنند و آنرا بصورت یک رشته ی علمی مدون در آوردند. از جمله دانشمندانی که بر علیه رمالی گری به مبارزه بر خاستند ابن سینا ، بیرونی ، یوسف الهروی و الرز قالی را می توان نام برد.[۵]

برای شناخت کیهان، دانشمندان اسلامی به تهیه ی جداول نجومی پرداختند که مهمترین این جدولها عبارتند از:

---

[۱] شش بال جرج ساتون ص ۱۰۹ – ۱۱۱

[۲] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۰۵

[۳] همان منبع ص ۲۰۵

[۴] همان منبع ص ۲۰۵

[۵] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۰۳

جدول خوارزمی- جدول مأمونی – جدول صابی و البتانی دو جدول هاشمیان و ابن یونس و جدول الزرقالی در طلیطله اسپانیا که همگی این جداول مورد استفاده اروپاییها قرار گرفت. علاوه بر جدولهای کلی، مسلمانان نتایج جداگانه ای نیز از مشاهدات آسمان و طبیعت بدست آوردند که اهمیت آنها کمتر از جدولها نیست.[1]

رصد خانه، بعنوان یک مؤسسه ی علمی به معنی امروزی، در دنیای اسلام زاده شد و توسعه یافت.[2]

مهمترین این رصد خانه ها عبارت بودند از:

رصد خانه ی مأمون خلیفه در بغداد و دمشق – رصد خانه ی خلفای فاطمی العزیز و الحاکم در قاهره – رصد خانه ی عضدالدوله در بغداد – رصد خانه ی ملک شاه سلجوقی در نیشابور – رصد خانه ی هلاکوخان در مراغه – رصد خانه ی شاهزاده الغ بیک در سمر قند[3]

و رصد خانه های عثمانی را نیز باید بشمار آورد که بسیار مجهزتر از مشابه خود در سایر نقاط جهان بودند اما بعلت مبارزه ی آتاتورک بر علیه مظاهر اسلام متأسفانه مطالعات چندانی در مورد علم در امپراطوری عثمانی صورت نگرفته است.

یکی از مسلمانانی که اگر جای پایش را دنبال کنیم ما را به زادگاه علم اروپایی رهنمون می سازد، که در زمان مامون خلیفه در بغداد مشغول مطالعات علمی بود الفرغانی است. او درجات طول زمین را محاسبه کرد و اولین کسی بود که متوجه شد مسیر خورشید، همچون سیارات دیگر، در طول زمان سرعتش کم میشود. کتاب عنصر نجوم نوشته ی الفرغانی که در قرون وسطی در اروپا او را الفراغانوس می نامیدند، چندین بار از زبان عربی به لاتین ترجمه شد و ملانشتن در ۱۵۳۷ م از محل میراث رگیومونتانوس (یوهانس مولر) در شهر نورنبرگ آلمان آن را تجدید چاپ کرد.[4]

از دانشمندان دیگر اسلامی که اروپا تحقیقات آنان را دنبال کرد، شاگردان محمد بن موسی بن شاکر بودند که در رأس همه ی آنها ثابت بن قره قرار داشت. او فاصله ی خورشید

---

[1] منبع پیشین ص ۱۷۸ – ۱۷۹

[2] گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۲۹

[3] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۵۸

[4] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۷۹

از زمین و هم چنین طول یک سال خورشیدی را محاسبه کرد. میان اینها بخصوص البتانی (۸۷۷ – ۹۱۸ م) را باید نام برد که با محاسبه ی دقیق خود کار ثابت بن قره را تکمیل کرد. و آن اینکه اختلافات طول به اصطلاح سال خشک و سال مرطوب را بدو طریق محاسبه کرد. او آزمایشهای خوارزمی را دنبال کرد و با تحقیقات جدیدی درباره ی ظهور ماه نو، خورشید و ماه گرفتگی و نیز زاویه ای که از محل نظاره ی کوکب نسبت به مرکز زمین بدست می آید، آزمایشهای او را تصحیح کرد.[1]

محمد البتانی به محاسبه ی دقیق دایره البروج پرداخت و به روشی دست یافت که درجه ی عرض یک نقطه را روی زمین می توان بدان وسیله تعیین کرد. چیزی که ابن الهیثم نابغه، باز هم راه جدیدی برای محاسبه ی آن یافت. این دانشمند بنام اسلامی (۱۰۳۵ – ۹۶۵ م) که در اروپا بنام الحسن معروف است، یکی از پرنفوذ ترین استادانی است که اروپا در مکتب او تعلیم یافته است. تئوری « حرکت صفحه ای بر روی جام نامریی » از اواست. اثری از آموزش الحسن امروزه در اشتیفت اشتامز در نزدیکی اینزوبروک یافت میشود. در آنجا بر روی یک میز بزرگ از چوب بلوط، که در سال ۱۴۲۸ م در آگسبورگ ساخته شده، مدل حرکت شش ستاره را بر حسب نظریه ی او به نمایش گذاشته اند- کشف مهمتر الحسن در نجوم این است که همه ی کرات سماوی منجمله ثوابت، از خودشان اشعه ی نوری دارند و فقط کره ی ماه است که روشنایی خود را از خورشید دریافت می کند. همین کشف وی بود که او را به کشف مسئله طبیعی دیگری، که یک نوع انقلاب علمی بود، رساند. الحسن با این کشف نظریه ی دو دانشمند بزرگ اسکندریه، اقلیدوس و بطلمیوس را نقض کرد. سپس این دانشمند بزرگوار با کشف دیگری بطلان نظرات اقلیدوس و بطلمیوس را کاملاً ثابت کرد.

اقلیدوس و بطلمیوس معتقد بودند که شعاعها از چشم خارج شده، به اجسام بر خورد می کنند و این سبب دیدن اشیا می شود. الهیثم تشریح کرد که این ادعا غلط است و گفت: « شعاعی که از چشم خارج میشود سبب دیدن اجسام نمی شود، بلکه جسم مورد دید است که شعاعش به چشم می تابد و به وسیله ی بدنه ی شفاف (عدسی) چشم، معکوس میشود» با کشف این واقعیت فیزیکی بود که الحسن تمام دانش یونان قدیم را در مورد مظاهر نور

---

[1] همان منبع ص ۱۷۹

پشت سر گذاشت.[1] آنچه که امروزه در فیزیک بنام آزمایش یانگ برای تعیین طول موج نور معروف است در واقع از کشفیات الحسن می باشد.

بدین ترتیب بود که آنچه علوم یونانی نامیده می شد توسط دانشمندان اسلامی به دور ریخته شد. و گرد و غباری که توسط خیالبافان یونانی راه هرگونه پیشرفت علمی را سد کرده بود زدوده شد.

یوهانس کپلر آلمانی، در اواخر قرن ۱۶ م، موقعی که قوانین فیزیکی را که بر اساس آن، دوربین گالیله ستاره های تا آن زمان ناشناخته را به پیش چشم نزدیک کرد، مورد بررسی قرار میداد، متوجه شد که کارهای گالیله و قوانینش در سایه کشفیات الحسن انجام گرفته است. حتی امروزه مسائل فیزیکی و ریاضی که او به کمک معادله ی چهار مجهولی حل کرد و قدرت ریاضی وی را نشان میدهد، مسائل الحسن نام دارند. مثلاً محاسبه کردن نقطه ای در یک آینه ی فضایی، که از آن نقطه، یک جسم از فاصله ی معینی به سوی تصویر معینی منعکس میشود.[2]

اولین کاتالوگ ستارگان توسط عبدالرحمان الصوفی (۹۸۶ – ۹۰۳ م) بوجود آمد که بسیاری از اشتباهات هیپارک و بطلمیوس توسط آن کاتالوک بر طرف شد.[3]

دانشمندان اسلامی هم چنین به عوامل متغیری توجه یافتند که بوسیله ی پیشینیان، ثابت اعلام شده بود. آنان متوجه تمایل الکپنیک (زاویه متمایل محور زمین) شدند یا به عبارت دیگر، زاویه ی تمایل مدار خورشید در مقابل خط استوا، که هر بار کمتر می شود.

باید گفت این اندازه گیری آنان حتی یک ثانیه هم پس و پیش ندارد این کشف را الفرغانی کرد. هم چنین الفرغانی اولین کسی است که تغییر یافتن دورترین محل زمین نسبت به خورشید را کشف کرد.[4]

الزرقالی (۱۰۸۷ – ۱۰۲۸ م) در شهر طلیطله (اسپانیا) ضمن ۴۰۲ مشاهده اثبات کرد که فاصله ی خورشید تا زمین در طول سال در حال تغییر است، و در هر شش ماه یک بار، یکسان می گردد. او این اختلاف فاصله را نیز دقیقاً محاسبه کرد. اثر نجومی الزرقالی توسط

---

[1] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۸۱ – ۱۸۲

[2] منبع پیشین ص ۱۸۴

[3] همان منبع ص ۱۸۵

[4] همان منبع ص ۱۸۵

گرهاردفون کرمونا، از زبان عربی به لاتین ترجمه شد و حتی در ۱۵۳۰ م کوپرنیک از قول او و از قول البتانی، در کتاب معروف خود نقل قول می کند. الزرقالی که اروپا او را در ردیف معلمان خود برگزیده است. بنام ارزخلی معروف است: وی سازنده ی وسایل نجومی بوده و در این مورد نیز معروفیت دارد. در ۱۵۳۴ م کتاب نجوم الزرقالی برای بار دوم از عربی به لاتین ترجمه شد و به وسیله ی شخصی بنام یوهان شونر در شهر نورنبرگ منتشر شد. نام این کتاب چنین است: کتاب آموزشی تازه به چاپ رسیده درباره ی دستگاه صفیحه متعلق به پدر علم نجوم الرضا الزرقالی ».[1]

دانشمند دیگر اسلامی که تأثیر بسزایی در پیشرفت نجوم بخصوص در اروپا داشت الکندی (وفات ۸۷۳ م) است که در اروپا به الکیندوز موسوم و ملقب به فیلسوف عرب می باشد. وی ۲۶۵ کتاب در مورد همه ی علوم از خود بجایی گذاشت که یکی از کتابهایش بنام « درباره ی بازگشت ستارگان » می باشد. الکندی اندازه گیری زاویه به وسیله ی پرگار را در هندسه متداول کرد، وزن مخصوص اجسام مایع را محاسبه نمود و آزمایشهایی درباره ی قانون جاذبه و سقوط اجسام انجام داد. حل مسئله بازگشت ستارگان را دانشمندی بنام البطروجی در شهر اندلس ارائه داد. وی تئوری دستوری معروف بطلمیوسی به نام ساییدگی ستارگان و گردش دورانی بدون مرکز واحد را رد کرد و بدان وسیله راه را برای کوپر نیک باز کرد. البطروجی در اروپا بنام الپطراگیوس مشهور است.[2]

مشاهدات دانشمندان اسلامی درباره ی لکه های کره ی خورشید و نوسان محور زمین بعد از سال ۱۶۱۰ م توسط اروپائیان فهمیده شد. هم چنانکه پانصد سال بعد از بیرونی کشف وی توسط اروپائیها فهمیده شد. بیرونی ثابت کرده بود که:

« آفتاب، گردش شب و روز را سبب نمی شود، بلکه خود زمین که بر محور خود می گردد. و با ستارگان دیگر بدور خورشید می چرخد است که باعث پدید آمدن شبانه روز میشود».[3]

---

[1] منبع پیشین ص ۱۸۶

[2] همان منبع ص ۱۸۶

[3] همان منبع ص ۱۸۷

ابوسعید سجزی منجم و ریاضی دان (متوفی ۴۱۴ هجری قمری) یکی دیگر از دانشمندان بنام تمدن اسلامی می باشد که ستاره یاب (اسطرلاب) خورشید مرکزی را اختراع نمود، وی کاشف گردش زمین به دور خورشید نیز می باشد.[۱]

یکی از دانشمندان اسلامی که تأثیر بسیاری در همه ی علوم بخصوص نجوم بجای گذاشت جمشید کاشانی بود. یکی از اختراعات کاشانی جام جمشید بود که برای تقویم کواکب و تعیین عرضها و ابعاد آنها از زمین و نیز تعیین احوال مختلف مانند رجوع و خسوف و کسوف و نظایر اینها ساخته شد. این دستگاه به استوا سنج نیز مشهور بود و کاشانی با آن طول واقعی جغرافیایی سیاره مریخ را محاسبه کرد.[۲]

نفوذ نجوم اسلامی در اروپا بقدری بود تا جائیکه هنوز هم در واتیکان یک اسطرلاب اسلامی وجود دارد که مزین به بسم الله الرحمن الرحیم می باشد. قسمتهای مختلف این اسطرلاب با زبان عربی نوشته شده و در بالای آن موارد کار برد آن نوشته شده است.[۳]

ساخت انواع اسطرلاب از دیگرشاهکارهای منجمین اسلامی بود. اسطرلاب بوسیله ی مسلمین به تناسب مصارف مختلف، به فرمهای فراوانی تبدیل گردید. آنان اضافه بر این اسطرلاب مسطح و صفحه ای، نوعی اسطرلاب کروی حلقه ای هم اختراع کردند. هم چنین انواع دیگری از قبیل اسطرلابهای عدسی، گلوله ای، تخم مرغی و اسطرلابهایی که دو طرف آن فرو رفته است و اسطرلاب استوانه ای نیز ساختند. بندرت منجم مسلمانی پیدا میشد که دوره ای به طراحی اسطرلاب یا مصرف آن اشتغال نداشته باشد. در قرن دهم میلادی، محصلین اروپایی که برای تحصیل به کشورهای اسلامی می رفتند، اسطرلابهایی باحکاکی های ظریف را به عنوان یاد بود دوران تحصیلیشان، از کشورهای اسلامی همراه می بردند. اسطرلاب مصارف گوناگونی داشت. خوارزمی برای آن ۲۳ مورد مصرف یاد کرده است. بعضی دیگر از منجمان موارد بسیار زیاد تری را ذکر کرده اند. بعلاوه مسلمین اسطرلاب کوچکی را نیز ساخته بودند که کار ساعت جیبی را انجام می داد، وقت صحیح روز و موقع

---

[۱] نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام تألیف مولف ص ۳۹

[۲] گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۳۱ و نگاهی بتاریخ ایران بعد از اسلام مؤلف ص ۱۵۵

[۳] ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۱۸۱

عبادت را نشان میداد. جهت قبله را تعیین می کرد و مقدار زیادی محاسبه های نجوم علمی و غیر علمی را امکانپذیر می ساخت.[1]

فیزیک

(إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ)[2]

« بدرستی که تمامی اشیاء را به اندازه خلق کرده ایم ».

فیزیک یا علم اندازه گیری مستقیماً توسط دانشمندان اسلامی از قرآن مجید گرفته شده است. نه راجربیکن پایه گذار علم تحقیقی است و نه باکوفون و رولام و نه لئوناردو داوینچی و نه گالیله پیش از آنان علم فیزیک تحقیقی و آزمایشی به وسیله ی دانشمندان اسلامی پایه گذاری شده بود.[3]

یکی از اصلی ترین بنیانگذاران علم فیزیک حسن بن الهیثم (۱۰۳۹ – ۹۶۵ م) است که اروپا در مکتب او علم فیزیک را فرا گرفته است. حسن صاحب تئوری « حرکت صفحه ای بر روی جام نامریی» می باشد.

این دانشمند همان کسی است که بطلان اندیشه های اقلیدس و بطلمیوس را اثبات کرد. وی کاشف قانون نورافکن و پخش مستقیم اشعه ی نور و مخترع عدسی محدّب ذره بین می باشد. حسن دلیل شکست نور را به وسیله ی چیزهای مختلف، مانند هوا یا آب کشف کرده و شرح داده است. وی ضخامت جوّی که کره ی زمین را احاطه کرده است، دقیقاً ۱۵ کیلومتر حساب کرده بود که امروزه نیز مورد تأیید است. او به بررسی هاله ی اطراف کره ی ماه و شفق و هم چنین رنگین کمان نیز پرداخته بود. حسن اولین عینک را برای خواندن اختراع کرد. تئوریهای فیزیکی اُپتیک (عدسی و جریان و شکست نور) او، علم اروپا را تا اواسط دوران جدید رهبری کرد.[4]

---

[1] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۶۵ – ۱۶۶

[2] [سورة: القمر – آية: ۴۹]

[3] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۸۲

[4] منبع سابق خلاصه شده اند ص ۱۸۲ تا ۱۸۴

جرج سارتون درباره ی ابن هیثم می نویسد:[۱]
« ابن هیثم که در لاتینی بنام ALhoZeN شناخته شده است، صاحب کتاب المناظر در مبحث نور، نه تنها در نویسندگان قرون وسطی مانند ویتلوازلهستان، راجر بیکن و جان پکم از انگلیس بلکه در دانشمندان متأخرتر تا مرگ کپلر و خود کپلر(۱۶۳۵ م) تأثیر داشته است. ابن هیثم نخستین کسی است که درباره ی رنگین کمان توضیح دقیق علمی داده است. بعد از آنکه کپلر کتابی درباره ی نور نوشت نقل قول مستقیم از ابن هیثم از رواج افتاد».

اروپائیان براحتی خیلی از اختراعات و اکتشافات مسلمین را بغیر مسلمین بخصوص کلدانی ها نسبت می دهند.[۲] قوانین اساسی فیزیک را به نیوتن و نظریه ی اتمی را به یونانیان (دموکریت) نسبت داده اند. باید دانست که نظریه ی اتمی را یک پزشک مسلمان مصری بنام علی بن سلیمان در حدود سال ۱۰۰۰ م ارائه داد. وی در این باره کتابی نوشت بنام « درباره ی اینکه تقسیم اجسام به بی نهایت است و بشر به ذرّه ای که تقسیم نشدنی باشد دست نخواهد یافت ».[۳]

الکندی دانشمند معروف اندازه گیری زاویه به وسیله ی پرگار را در هندسه متداول کرد، وزن مخصوص اجسام مایع را محاسبه نمود و آزمایشهایی درباره ی قانون جاذبه و سقوط اجسام انجام داد.[۴]

بحث قانون جاذبه ی عمومی که در قرآن مجید نیز به آن اشاره شده است.[۵] کشف نیوتن نیست دانشمندان اسلامی از قبیل الکندی ، ابن سینا ، خازنی ، بیرونی و امام فخر رازی و ... درباره ی آن مفصلاً بحث نموده اند. بعنوان نمونه ابوریحان بیرونی کتاب « التفهیم لاوائل صناعه التنجیم » را درباره ی جاذبه ی کره ی زمین تألیف کرد. این کتاب هم اکنون در موزه ی بریتانیا با شماره ی ms or8349 نگهداری میشود.[۶]

---

[۱] شش بال ص ۱۲۱ — ۱۲۲

[۲] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۱۳

[۳] همان منبع ص ۱۸۶ — ۱۸۷

[۴] همان منبع ص ۱۸۶

[۵] (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) (خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت (برای شما) باشد آفریده است) سوره ی لقمان آیه ی ۱۰

[۶] مشاهیر فیزیک در تمدن اسلامی ص ۴۶

وزن مخصوص اجسام نیز توسط محققین اسلامی محاسبه شد که در این مورد جدول های بیرونی درباره ی اندازه گیری وزن مخصوص برخی فلزات و سنگهای قیمتی با محاسبات امروزی تقریباً یکسان می باشد.[1]

سه قانون مکانیک

آنچه که امروزه بعنوان قوانین نیوتن در فیزیک مشهور است بروشنی دزدی حساب شده ی اروپائیان در علوم را نشان میدهد هم چنانکه در مورد قانون جاذبه ی عمومی گفته شد قوانین سه گانه ی حرکت نیز توسط دانشمندان مسلمان کشف شده بود و آنان آزمایشات مفصلی در این باره انجام داده بودند.

ابن سینا کاشف قانون اول حرکت می باشد این دانشمند فرزانه در کتاب اشارات و تنبیهات مفصلاً در این باره بحث کرده است. ابن سینا می نویسد:[2]

« بدان که جسم بخودی خود و بدون آنکه نیرویی خارجی بر آن اثر کند مکان و شکل خود را حفظ می کند و این خصوصیت در نهاد جسم وجود دارد».

این قانون امروزه اینگونه بیان میشود:

« هر جسمی حالت سکون یا حرکت مستقیم الخط خود را ادامه میدهد مگر آنکه نیرو و یا نیروهایی از خارج بر آن اثر کند. بعبارت دیگر هر جسم دارای خاصیت تمایل به ماندن در حالت سکون یا در حال حرکت یکنواخت بر خط راست است».

قانون دوم:

ابن ملکا بغدادی (۱۰۸۷ — ۱۱۶۵ م) از این قانون بحث کرده است و درباره ی آن نوشته است:

« هر حرکت بی تردید در زمان واقع میشود، نیروی شدید ترهم موجب حرکت سریعتر می شود و هم این حرکت را در زمانی کوتاهتر محقق می سازد، هر چه نیروی وارد بر جسم بیشتر باشد سرعت آن بیشتر و زمان وقوع حرکت کمتر است، اگر شدت نیرو نامتناهی باشد

---

[1] همان منبع ص ۱۶۵

[2] مشاهیر فیزیک در تمدن اسلامی ص ۱۳۸

سرعت آن نیز نامتناهی خواهد بود و چنین حرکتی دارای زمان نبوده و شدید ترین حرکت خواهد بود. زیرا سلب زمان از سرعت ناشی از نهایت شدت است»[1]

قانون سوم حرکت

امام فخرالدین رازی (۱۱۵۰ – ۱۲۱۰ م) تصریحات فراوانی نسبت به قانون اول حرکت دارد و با شرح کتاب اشارات و تبیهات ابن سینا قانون سوم حرکت را شرح میدهد.

فخرالدین رازی معتقد بود هر عملی دارای عکس العمل مساوی ولی در جهت خلاف آن است و این همان چیزی است که ما امروزه آن را تحت عنوان قانون سوم حرکت می شناسیم.[2]

یکی دیگراز بزرگترین دانشمندان اسلامی که تبحری شگفت انگیز در علوم طبیعی مانند فلکیات و فیزیک داشت خازنی (۱۱۵۵ م) می باشد که بحق می توان وی را بعنوان پدر علم حرکت و تعادل سیالات (ایدروستاتیک) ملقب ساخت چنانکه خوارزمی پدر علم جبر، ابن هیثم پدر علم بینایی، محمد البتانی پدر علم مثلثات، ثابت بن قره پدر علم هندسه و جابر بن حیان پدر علم شیمی لقب یافته اند. این دانشمند بزرگوار آثار گرانبهایی درباره ی نیروی گرانش – نیروی بالا برنده ی سیالات و هوا – مقاومت سیالات در برابر حرکت – وزن مخصوص مواد سخت – وزن مخصوص سیالات و وزن خالص و وزن مخصوص جسم مرکب به رشته ی تحریر در آورده است[3]

بر خلاف مدعای مغرضان بررسی ماده ، نور ، زمان ، فضا و سرعت از ناحیه ی دانشمندان مسلمان به اروپا رسید نه از فلاسفه ی یونان چنانکه ادعا شده که قانون آونگ را گالیله بدست آورده در حالی که ابن یونس قبل از گالیله بدین قانون دست یافت و آنرا مورد استفاده قرار داد، چرا که دانشمندان مسلمان در علم نجوم از آونگ جهت اندازه گیری فاصله های زمانی در خلال رصد بندی استفاده می کردند.[4]

---

[1] منبع پیشین ص ۱۹۳ – ۱۹۴

[2] مشاهیر فیزیک در تمدن اسلامی ص ۲۱۰ – ۲۱۱

[3] همان منبع بحث راجع به خازنی

[4] همان منبع ص ۲۱

شیمی

تأثیر گذاری روی فلزات و تبدیل آنها و تهیه ی آلیاژ و تثبیت مواد صنعتی برای دانشمندان واقعی و روشن بین اسلامی، مسئله ای جدی شد که سرانجام به آنجا کشید که، آزمایشهایی با برنامه و منظم و تجزیه و ترکیب مواد و تعیین اختلاف آنها و تعریف چگونگی مواد را جدی گرفتند تا در نهایت در آزمایشگاههای خود چیزی را کشف کنند که تا قبل از آنان به خاطر هیچکس خطور نکرده بود، و آن انجام آزمایشهای شیمیایی بود. دانشمندان اسلامی اولین کسانی بودند که به روش مشاهدهٔ با برنامهٔ علمی، با تهیه ی شرایط ترتیب داده شده برای کنترل آزمایشها پرداختند.

آزمایشهایی که می توانستند در هر زمان تکرار شوند و تغییرات لازم را در آن بدهند و تمام آن را کنترل کنند. آنان شیمی علمی را به معنی واقعاً علمی به وجود آوردند و بر حسب قضاوت آن تاریخدان انگلیسی بنام کوستم: « به چنان مقام عالی رساندند که پس از اینکه دوران جدید شیمی مدرن، به کشف شیمی آلی و شیمی معدنی نایل شد، متوجه این ضرورت شد که تازه باید آن را به پایه ای برساند که در آن زمان دانشمندان اسلامی رسانده بودند».

دانشمندان اسلامی به جای طلا سازی خیالی، به کشف شیمی واقعی و علمی دست یافتند و به ترکیبات جدید شیمیایی و کشف روشهای جدید شیمی موفق شدند.

جابر بن حیان (قرن نهم میلادی) پدر شیمی در برابر روش ساده ی ذوب فلزات که تا آن زمان متداول بود، روش حل کردن فلزات را نیز به کمک اسید نیتریک، اسید سولفوریک، جوهر نمک و تیزاب سلطانی، که به وسیله ی او اختراع شده بودند، پرورش داد. و بدین ترتیب طرز تهیه ی ترکیبات مختلف شیمیایی امکانپذیر شد.

از جمله اکسید جیوه، زنجفر، زرنیخ (اکسید سه ظرفیتی ارسن)، نشادر، نیترات نقره، زاج سفید (سولفات آلمنیم و پتاسیم)، کات کبود، پتاس سوز آور (محلول غلیظ ئیدرا کسید پتاسیم)، محلول سود سوز آور، محلول کلوئیدی سفید رنگ گوگرد و خیلی چیزهای دیگر... دانستن اختلاف بین اسید و باز، اضافه شدن وزن فلزات هنگام اکسیده و یا سولفوره شدن و خاموش شدن آتش در اثر نبودن هوا مسائل پیش پا افتاده ای بودند. دانشمندان اسلامی عملهای اصلی شیمیایی را پایه گذاری کردند و پرورش دادند مانند:

تبخیر – تصعید – تبدیل مستقیم جسم جامد به گاز یا بلعکس – متبلور کردن (کریستالیزه کردن) – تعدیل ترکیبات شیمیایی به وسیله ی حرارت دادن – تصفیه کردن و تقطیر کردن اکسید اسیون و رد و کسیون (احیا کردن) برای انجام همه ی کارهای شیمیایی از ظرف و وسایل شیشه ای، که هنرمندان شیشه گر سوریه و مصر می ساختند، استفاده میشد، بخصوص وسایل شیشه ای شهر حلب که یکی از ارقام صادراتی مهم کشورهای اسلامی بود. قرعهای شیشه ای، شیشه های فعل و انفعال شیمیایی و لوله های شیشه ای از این شهر، در آزمایشگاههای مختلف راه یافته بودند. در شهرهای سوریه بود که انبیق و اثال اختراع شدند، که مربوط به قسمتهای بالایی و پایینی دستگاه تقطیر هستند و در اروپا هنوز به همین نام باقی مانده اند. ابوالقاسم شیمیدان معروف، اجاق مخصوص برای تقطیر بکار برد، که مواد سوختی آن بطور اتوماتیک جریان داشت، او محل اتصال دو بخش انبیق و اثال را به وسیله ی نوارهای کتانی محکم و بدون منفذ می بست.

بوسیله ی تقطیر، سرکه را تصفیه می کردند، الکل را از شراب جدا می کردند، از خرما عرق می گرفتند و آب ناسالم را تصفیه می کردند و آب مقطربه بازار ارائه می دادند تا به مصرف دارو سازی برسد.[۱]

ابوبکر رازی دانشمند مشهور ایرانی نه تنها در پزشکی تبحر کامل داشت بلکه یکی از بزرگترین شیمیدانانی بود که جهان تاکنون به خود دیده است. وی بنیانگذار شیمی کار بردی است. شیوه ی علمی و روش رازی در شیمی مبتنی بر انجام آزمایشات است. وی در کتاب سرّ الاسرار به توصیف مواد مورد آزمایش و ابزار و وسائلی که مورد استفاده قرار داده پرداخته و تجهیزات علمی شناخته شده در زمان خود را شرح داده است[۲]

بسیاری از مواد شیمیایی در آزمایش، توسط رازی دارو شناخته شدند و بدین ترتیب رازی با آگاهی کامل، علم شیمی را در خدمت پزشکی قرار داد، کاری که بعدها پا را سلزوس مجدداً به آن پرداخت.[۳] و امروزه به نام وی معروف است.

[۱] فرهنگ اسلام در اروپا خلاصه شده از ۳۳۴ تا ۳۳۹

[۲] مشاهیر فیزیک در تمدن اسلامی ص ۹۴ – ۹۵

[۳] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۳۳۹ تا ۳۴۰

رازی بعضی از اسیدها از جمله اسید سولفوریک را ساخت و نام آنرا « زیت الزاج » یا زات سبز نهاد. وی هم چنین توانست جرم حجمی تعدادی از سیالات را با استفاده از ابزاری که آنرا « اندازه سنج طبیعی » نامید اندازه گیری کند.[۱]

رازی مواد شیمیایی شناخته شده در زمان خویش را به چهار قسم تقسیم کرده که عبارتند از:

۱- مواد فلزی ۲- مواد گیاهی ۳- مواد حیوانی ۴- مواد اشتقاقی، او هم چنین از روش علمی متابعت کرده و فعالیت خود در شیمی و پزشکی را به سه بخش اصلی تقسیم کرده است که عبارت اند از:

الف: شناخت داروهایی که در معالجه ی بیماران بکار میرود.

ب: شناخت ابزاری که در جراحی ها استفاده میشود.

پ: شرح گام به گام آزمایشاتی که شیمیدان برای رسیدن به نتیجه ی مطلوب انجام میدهد.[۲]

ابن سینا نیز ابتکاراتی در علم شیمی دارد. وی نخستین کسی است که اندیشه ی امکان تبدیل برخی فلزات به یکدیگر را انکار کرد. او معتقد بود که تفاوت فلزات ظاهری نیست بلکه در صفات اصلی و ذات است و هر فلز صفات اصلی خویش را حفظ میکند. ابن سینا اولین کسی است که روش تهیه ی جوهر گوگرد یا اسید فسفریک و الکل را شرح داده و خواص آنها را به تفصیل بیان کرده است.[۳]

دانشمندان مسلمان به کشف بسیاری از مواد شیمیایی امروزین، از جمله اسیدهای معدنی و اسید های آلی نایل آمدند. آنها نه تنها شیمی معدنی و آلی را پایه گذاری کردندبلکه آنرا بسیار گسترش نیز دادند. سهم مسلمانان در پایه گذاری علم شیمی جدید را باید هنگامی دنبال کرد که بسیاری از نوشته های دانشمندان اسلامی که هنوز ناشناخته مانده منتشر و مورد بررسیهای دقیق قرار گرفته شود. تأخیر در این امر مهم، چنانکه جورج سارتن به درستی می گفت، به منزله ی نقصی جدّی در اطلاعات ما از تاریخ شیمی است.[۴]

---

[۱] مشاهیر فیزیک در تمدن اسلامی ص ۹۶

[۲] همان منبع ص ۹۶ – ۹۷

[۳] مشاهیر فیزیک در تمدن اسلامی ص ۱۴۲ ۱۴۳

[۴] تاریخ مصور تکنولوژی اسلامی ص ۱۹۸ و ۲۰۱

علوم پزشکی

سودمند ترین علوم علم ادیان و علم ابدان (پزشکی) می باشد. (پیامبر اکرم ع)

میان مورخان علوم اتفاق نظر است که آنچه دانشمندان مسلمان گذشته در زمینه ی پزشکی عرضه کردند، پایه ی استواری برای علم پزشکی جدید است. این دستاوردها در حقیقت زیر بنای پزشکی جدید است و بدون این دستاوردها هرگز علم پزشکی به سطحی که رسیده است، نمی رسید.

علوم پزشکی در اروپا

به جرأت میتوان گفت که ایرانیان اصول آن چیزی را که طب یونانی نامیده شده به یونانیان تعلیم داده اند. خیلی بعید به نظر می رسد که یونانیها توانسته باشند روشی را که اکنون بنام روش بقراط مشهور است خود به خود پدید آورده باشند. حتی خود یونانیها هم فرضیه ی طبایع چهارگانه ی خود را یک فرضیه بیگانه می شناختند و به رسم آن زمان آنرا ایرانی می نامیدند.[1]

آنچه در اسکندریه به نام نوشته های بقراط جمع اوری شده بود در واقع معلومات پیشینیان بود.[2]

طب بقراط با پذیرش اخلاط چهارگانه (خون – بلغم – زرد آب – صفرا) هر گونه راه پیشرفت در علم پزشکی را مسدود کرد، چرا که طبق این نظریه بیماری چیزی نیست جز به هم خوردن تعادل و نسبت اختلاط آنها. بقراط با قبول این بازی فکری جالب، با تصورات و لغات، که تا حد قیاس مایعهای جاری در بدن انسان با رودخانه ها و دریاها و بلاخره فلسفه ی جهان اکبر (کل عالم) و جهان اصغر (کره ی زمین) ربط داده میشد، در برابر فلسفه ی یونانی سر فرودآورد و میدان را برای جولان دادن به دست خیالبافان بعدی داد.[3]

این روش از اصل به فرع رجوع کردن، در علم طب بعدها به وسیله ی فیلسوفان بزرگی چون افلاطون و بعد هم بوسیله ی ارسطو، کاملاً بر روش بدون پیشداوری و عینی تجربی غلبه کرد. بدین ترتیب به علم طب، ظاهری آراسته و زیبا بخشیده، که گویی متکی بر

---

[1] تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۶

[2] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۵۴

[3] همان منبع ص ۲۵۵

اسلوب علمی است. ولی در حقیقت علم پزشکی در یونان قدیم، بوسیله ی این فلاسفه نامدار و نظریات غیر قابل تردید شان هر چه بیشتر به بیراهـه بـرده شـد و در آن راه مـدت یکهـزار و پانصد سال قدم برداشت.[1]

جالینوس (۲۰۱ – ۱۳۰ م) نیز طب خود را نه بر روی زمینـه ی قابـل اعتمـاد تجربیـات مـدرکی بیمارسـتانی، بلکـه بـر روی زمینـه ی متزلـزل تئوریهـای فلسـفی قـرار داده بـود. وی شکافهای علم طبش را، که بدون رابطه ی علمی و منطقـی چنـان بـی ربـط مانـده بودنـد، بـه وسیله ی آزمایشهای به اجبار و دلخواه غیر علمی به هم ربط داده، و حتی بیشتر سر و تـه ایـن درزها را به کمک تصورات پوسیده و خیالات واهی به هم می آورد. ولی چه کسی بـود کـه شعور آن را داشته باشد و بفهمد، تا اعتراض کند؟ بعکس، با ترس و احترام و مؤدبانـه، مـدت یکهزار و پانصد سال در مقابل هماهنگ کننـده ی ایـن سـاختمان هنـری، در عـوالم بحثهـای جدلی سر تعظیم فرود آوردند.[2]

علم پزشکی در اروپا تا قرن هفده میلادی جز خیالبافیهای گفته شده چیز دیگری نبـود. ویل دورانت می نویسد:

« ما می توانیم پسروی علم را در پزشکی مسیحیت لاتینـی بـا ملاحظـه ایـن موضـوع در یابیم که پیشرفته ترین پزشکان و علمـای کالبـد شناسـی آن عصـر تـا سـال ۱۵۰۰ مـیلادی بـه زحمت توانسته بودند به دانشی برسند که بقراط، جالینوس و سورانوس در دوره ی میـان ۴۵۰ ق .م و ۲۰۰ میلادی به آن رسیده بودند.

معالجه هنوز بر نظریه ی اخلاط چهارگانه ی بقـراط مبتنـی بـود و فصـد عـلاج کلیـه ی بیماریها بشمار می رفت. جن گیران و عزایم خوانان هنـوز بـرای معالجـه نـاتوان و نسـیان فـرا خوانده می شدند».[3]

دست گذاشتن روی بـدن مـریض، دفـع جـن کـردن و دعـا خوانـدن بهتـرین روشـهای درمانی بودند که پزشکان اروپایی، یعنی همان روحانیون و رهبانان به کـار مـی بسـتند، تـا بـه قول خودشان انسان مریض را از رنج جسمیش خلاص کنند.[4]

---

[1] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۵۵ – ۲۵۶

[2] همان منبع ص ۲۵۶

[3] تاریخ تمدن ویل دورانت عصر رنسانس (مجلد پنجم) ص ۵۶۴

[4] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۱۲

بیماری که در آتش تب می سوخت حق نداشت از کمک پزشک بر خوردار شود، مگر اینکه قبلاً به گناهان خود اعتراف و توبه کرده باشد. در ۸۹۵ م در جلسه ای که کلیسا در نانتس تشکیل داده بود، چنین تصمیم گرفته شد: کاهن کلیسا باید به محض اطلاع از بیمار شدن یکی از مریدانش، پیش او رود، از آب مقدس به او بپاشد، با او نیایش کند و در غیاب خانواده ی مریض اعتراف او را استماع کند و او را وادار کند کارهای دینی و دنیویش را تسویه و تصفیه کند، و گرنه بدون اعتراف طبابتی هم در کار نبود.

این روش که کم و بیش رسم و عادت شده بود، در ۱۲۱۵ م به وسیله ی پاپ اینوسنس سوم در مجمع لاتران تا حد وظیفه ی مسلم هر فرد ارتقاء داده شد: هر طبیبی که به مداوای مریضی که قبلاً اعتراف و توبه نکرده است بپردازد، از کلیسا اخراج خواهد شد! چون مرض از گناه سرچشمه می گیرد. چنانکه عیسی به هر یک از بیمارانی که معالجه کرد گفت « ببین اکنون سلامتیت را باز یافتی، دیگر مرتکب گناه نشو تا اینکه مصیبت بدتری به سراغت نیاید».[۱]

فرانسویها در فلسطین وقتی زخمیهای جنگی خود را با جراحات شدید به بیمارستان می بردند، ابتدا مجروحین می بایست به گناهانشان اعتراف می کردند و بعد از آن نانی می خوردند که آن را « بدن عیسی » می نامیدند و بعد از این جایی به آنان داده میشد و کارهایی در مورد شان انجام می گرفت.[۲]

کلیسا جراحی کردن را برای افراد خود ممنوع کرده بود و این کار خون آلود را به عهده ی شکسته بندها گذاشته بود که با دستهای خود کار می کردند و به همین سبب در بدنامی بسر می بردند، چرا که کلیسا معتقد بود شرم آور است یک استاد طبیب با دست کار کند.[۳]

---

[۱] همان منبع ص ۲۱۸

[۲] همان منبع ص ۲۱۹

[۳] همان منبع ص ۲۱۳

جراحی به سبک فرنگیها

در جریان جنگهای صلیبی، اروپائیان بالاجبار برای درمان زخمیان و بیماران خود از پزشکان مسلمان کمک می گرفتند. یکی از پزشکان مسلمان بنام ثابت که به پادگان صلیبی ها رفته بود تا به زخمیان آنها کمک کند نقل کرده است:

« یکی از اشراف را آورده بودند که رانش دمل در آورده بود روی دمل او مرهمی که چرک را می کشد گذاشتم، دمل سرباز کرد و داشت روبه بهبودی می رفت. بعد یک طبیب فرانکی آمد و گفت: این شخص (ثابت) نمی تواند شما را معالجه کند و رو کرد به آنکه پایش دمل داشت و سئوال کرد: دلت می خواهد با یک پا زندگی کنی یا با دو پا بمیری؟ او جواب داد مایلم که با یک پا زنده بمانم. بعد طبیب فرانکی دستور داد تا یک مرد قوی با یک تبر بیاورند. مردی تبر به دوش آمد و من حضور داشتم. در این هنگام طبیب پای مریض را روی یک کنده قرار داد و به مرد تبر به دست دستور داد، با یک ضربه پای مرد را قطع کند. او با تبر ضربه ای بر پای مریض فرود آورد. ولی پا با آن ضربه قطع نشد و او ضربه ی دومی را فرود آورد. با این دو ضربه ی هولناک مغز استخوان بیرون آمد و بیمار در همان ساعت جان سپرد.

در همانجا زنی هم بود که تب شدیدی داشت برای آن زن دستور خوراکی دادم که آن هم رو به بهبود می رفت. طبیب فرانکی آن زن را آزمایش کرد و گفت: این زن شیطان بر روی سرش جای گرفته است. و عاشق او شده است. موهای او را بچینید، آن زن بدون پرهیز دوباره غذاهایی را می خورد که همشهریانش می خوردند و با خوردن سیر و خردل تب او دوباره شدت یافت. پزشک گفت: شیطان به مغزش وارد شده است، و با این جمله دست برد و یک تیغ سلمانی برداشت و برشی صلیب وار به پوست سر او وارد آورد، پوست را از وسط کشید تا اینکه استخوان جمجمه نمایان شد. آنگاه با نمک جمجمه را مالش داد و آن زن در همان حال مرد.

پس از این ماجرا، از آنان پرسیدم آیا به من احتیاجی هست؟ جواب دادند نه، و من هم پس از اطلاع از هنرطبابت فرانکی که تا آن زمان از آن بی اطلاع بودم، از پادگان فرانکی ها باز گشتم».[1]

---

[1] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۱۰

بهترین بیمارستان اروپا

یکی از اولین بیمارستانهای اروپا هتل دیو (پناهگاه خدا) در پاریس بود، (تأسیس ۱۵۳۶ م) که به قول افرادی که در آن زمان آن را مشاهده کرده بودند بهترین بیمارستان اروپا بود:

« روی زمین آجر فرش علف خشک پهن کرده و روی این علفها بیماران چسبیده به هم خوابیده بودند...، پای یکی کنار سر دیگری، بچه ها کنار پیرها، بلکه حتی چیزی که باور نکردنی است ولی واقعیت دارد، اینکه زن و مرد در کنار یکدیگر بودند ... و افراد دارای امراض مسری کنار بیماران با نقاهت جزئی، همه در فاصله ی نزدیکی در کنار هم قرار داشتند طوری که بدنها به همدیگر چسبیده بود. زنی با درد زایمان ناله می کرد، بچه ای در پیچ و تاب مرگ بود، یک بیمار مبتلا به تیفوس با آتش تب در حال هذیان و کابوس، مسلولی سرفه می کرد و بیمار جلدی با ناخنهایش دیوانه وار پوست بدن خود را که خارش و سوزش داشت، خراش می داد...

غالباً ابتدایی ترین مایحتاج بیماران در دسترس نبود. بدترین غذا را به بیماران می دادند و آنهم نه به اندازه ی کافی و سر وقت، بلکه در فواصلی نامعین ... غذا فقط آن وقت زیاد می شد که مردم خیر خواهی که به ملاقات می آمدند به همراه خود می آوردند به خاطر همین منظور، در بیمارستان شب و روز باز بود. هر کسی می توانست بیاید و هر چیز خوراکی که می خواهد همراه خود برای بیماران بیاورد. بدین ترتیب اگر مریض در یک روز از فرط گرسنگی نیمه جان شده بود، در عوض، روز دیگر شاید می توانست بر اثر پر خوری رو دل کند، به حال اغماء بیفتد و یا حتی بمیرد.

تمام ساختمان پر بود از مگس و حشرات نفرت انگیز. هنگام صبح داخل سالنهایی که بیماران خوابیده بودند، هوا به قدری متعفن بود که محافظین و پرستاران جرئت نمی کردند داخل شوند، مگر اینکه اسفنجی به سرکه آغشته را جلو ی بینی و دهان خود بگیرند. جسد مرده ها معمولاً ۲۴ ساعت و غالباً بیشتر در همان مکان که جان داده بودند به جای می ماند تا اینکه بعداً آن را حمل کنند.

مریضهای دیگر می بایست در تمام این مدت در کنار جسد بیجان بسر ببرند. در حالیکه جسد در این جوّ نامساعد بزودی بو می گرفت و اطرافش مگسهای سبز رنگ لاشه

خوار جمع می شدند ... [۱]. این بود میراث یونانی در علوم پزشکی که اروپائیان از آن به خود می بالند. از آنجا که میزان پیشرفت هر مملکتی را با پیشرفتهای پزشکی در آن کشور می سنجند به خوبی می توان به بی پایه و اساس بودن تمدن هلنی (یونانی) پی برد.

به برکت اسلام. دانشمندان مسلمان خیلی زود موفق شدند شالوده ی تمامی علوم را بر اساس صحیح علمی پایه گذاری کنند و به پیشرفتهایی نایل گردند که حتی در قرن ۲۱ م نیز تحقیقات مختلف آنها در علوم مختلف حرفهایی برای گفتن دارد. خلاصه وار به پیشرفتهای مسلمین در علوم پزشکی اشاره می کنم.

« ای بندگان خدا یکدیگر را درمان کنید که خداوند، دردی را به وجود نیاورده مگر برای آن، دارویی قرار داده است به جز یک درد که درمان ندارد، گفتند: ای فرستاده ی خدا آن چیست؟ فرمود پیری». پیامبر اکرم ع

مسلمان ها این فرمان را از پیامبر اکرم ع گرفتند و به جای درمان کردن بیماران توسط تعویذ[۲] و تمائم[۳] و جادو به علم پزشکی روی آوردند و با استفاده از تعالیم قرآنی و سنت نبوی آنچنان در علوم پزشکی مهارت پیدا کردند که دانشجویان از سراسر جهان به مدارس مسلمان ها می آمدند تا پزشکی، داروسازی، شیمی و سایر علوم را از آنان فرا گیرند.

نحوه ی معاینه ی بیماران

۱- معاینه ادار با دقت کامل ۲- پرسش از بیمار در مورد بیماریش ۳- گرفتن نبض ۴- چگونگی زندگی بیمار ۵- عادت های خصوصی و عمومی بیمار ۶- بیماریهایی که بیمار، قبلاً بدان مبتلا بوده است ۷- وضعیت سلامت خانواده ی بیمار ۸- آب و هوایی که بیمار در آن زندگی می کرده است ۹- رنگ پوست بیمار ۱۰- رنگ پرده ی ملتحمه ی چشم بیمار و حالت تنفس او ۱۱- حالت پوست بیمار به هنگام تماس با چیزی [۴].

هم چنین پزشکان مسلمان در مورد نبض، انواع و علائم آن ده نکته ی زیر را مورد توجه قرار میدادند.

---

[۱] منبع سابق ص ۲۲۰ ۲۲۱

[۲] تعویذ: خواندن دعا و ورد برای بهبود بیمار یا بستن بازوبند، گردنبند و امثال آن همراه با سنگهای قیمتی بود.

[۳] تمائم: مهره یا طلسمی که برای رفع چشم زخم به گردن اطفال آویزند، بازوبند ، چشم آویز، گردنبند

[۴] پزشکان برجسته در عصر تمدن اسلامی ص ۳۲ – ۳۳

۱- مقدار انبساط، ۲- زمان تپش، ۳ زمان سکون، ۴ مقدار فشار و نیرو، ۵- پایداری رنگ رگ، ۶- چیزهایی که رگ محتوی آن است، ۸- زمان تکان ها و توقف، ۹- هماهنگی زدن نبض و ناهماهنگی آن، ۱۰- تعداد زدن نبض[۱]

ابتکارات و اکتشافات مسلمین در علوم پزشکی

بر اساس تئوری یونانیها در مورد چهار عنصر و نتایج غلط ناشی از آن اروپائیان چرک کردن محل زخم را چیزی طبیعی می دانستند و حتی خواستار آن بودند، به این امید که بدان وسیله کثافات خون به شکل چرک به بیرون راه می یابد. حتی پزشک نه تنها از چرک کردن محل زخم حمایت می کرد، بلکه به وجود آوردن چرک را ممکن می ساخت.

ابو علی سینا این نظریه ی غلط بقراط حکیم را رد کرد. زخمیهایی که هفته ها و ماهها با سوزش درد و عفونت طول می کشید، تابر حسب شانسی سر به هم بیاورد، با روش ابن سینا تقریباً یک شبه جوش می خورد.

ابوعلی با کمپرس کردن گرم بوسیله ی شراب قرمز کهنه و قوی، از چرک کردن زخم پیشگیری میکرد، چیزی که تأثیر ضد عفونی بودنش را یک پروفسور فرانسوی بنام ماسکولیه از شهر بردو، در سال ۱۹۵۹ م مجدداً کشف کرد و اثر آن را معادل پنی سیلین دانست. برای معالجات جراحتهای میکروبی و چرکی شده، حتی اعراب قبل از اسلام دارویی کشف کرده بودند که هم چنین دوباره در قرن بیستم توسط فلمینگ بسال ۱۹۲۹ م مجدداً کشف شد و آن پیشقدم طب پر سرو صدای امروزه یعنی آنتی بیوتیک بود.[۲]

ابن سینا معتقد بود که استخوان هم می تواند ملتهب شود و سلامتیش را از دست بدهد، در حالیکه قبلاً معتقد بودند بافتهای شل، مانند مغز و بافتهای سفت، مانند استخوان، التهاب ناپذیرند و این غلط است.[۳]

ابن سینا اولین کسی بود که اختلاف بین بیماری واگیری التهاب کیسه ی (آبشامه) مغز، و دیگر بیماریهای واگیری کیسه ی مغزی را شرح داده و اولین دستور معاینه ی تجزیه ای برای تشخیص امراض گنیک اشتار، التهاب غیر واگیری کیسه ی مغز و مننژیت را از

---

[۱] همان منبع ص ۳۳

[۲] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۸۲

[۳] همان منبع ص ۲۷۲

یکدیگر داد. و این را چنان واضح و کامل شرح داد که ما امروزه تقریباً بهتر از او نمی توانیم شرح بدهیم.[۱]

ابن سینا اولین و بهترین طریق تجزیه ای برای تشخیص امراض سینه پهلو (ریپن فل انتسوندونگ)، التهاب ریه (لونگن انتسوندونگ) اینترکوستال نویرلگی، دمل کبد (لیرابسس) و میتل فل انتسوندونگ، در اختیار ما گذاشت. او علایم بیماریهای درد روده کلیه را جدای از یکدیگر شرح داده است. فلج عضلات صورت را از روی علت موضعی و علت مرکزی جداگانه بیان کرده است.[۲]

ابن سینا، اولین شرح واضح و کامل التهاب واگیری طحال را ارائه داد و آن را « تب پارسی » نامید. علاوه بر این چندین نوع مرض، که خود سبب زردی و یرقان می شوند، شرح داده و هم چنین انگلهای زیر جلدی (کرمهای گرد) را شرح داده است.[۳]

عبداللطیف بغدادی (۱۲۳۱ – ۱۱۶۲ م) کشف کرد که فک پایین استخوانی است بدون هیچگونه درز، بر خلاف عقیده ی جالینوس که معتقد بود فک پایین از دو استخوان تشکیل شده است.

وی هم چنین کشف کرد که استخوان خاجی بر خلاف رأی جالینوس که آنرا متشکل از شش استخوان می دانست از یک استخوان ساخته شده است.[۴]

علی بن عباس اولین کسی است که حرکات رحم را کشف کرده، که بر اثر انقباض، جفت را بیرون می فشارد. بر خلاف اعتقاد یونانیها که گمان می کردند بچه در رحم ما در مستقلاً با حرکاتی که به خودش می دهد از شکم مادر بیرون می خزد.

علی بن عباس هم چنین درباره ی زخم گردنه ی رحم و سرطان این حدود نوشته هایی به جای گذاشته است.[۵]

---

[۱] همان منبع ص ۲۷۲

[۲] منبع پیشین ص ۲۷۳

[۳] همان منبع ص ۲۷۳

[۴] همان منبع ص ۲۷۱

[۵] همان منبع ص ۲۷۲

این پزشک شکستگی فک پایین را با انجام دادن عمل جراحی، توصیه کرده است. وی نخستین کسی بود که کار شکافتن میان دوره ای (قسمتی از لگن خاصره که بین آلت تناسلی و مقعد محدود است) را برای بیرون آوردن سنگ مثانه تشریح کرد.[۱]

علی بن عباس درمان حالتی که به آن « آنوریسم» گفته می شود را نیز تشریح کرده است.[۲]

این ابن سینا بود که بیماری انکلستوما را برای اولین بار توصیف کرد و عامل آنرا یکنوع کرم روده تشخیص داد و آنرا کرم گرد نامگذاری کرد. ولی اروپاییها، دوبینی ایتالیایی را کاشف این بیماری میدانند که نهصد سال بعد از ابن سینا می زیسته است [۳]

کشف عضلات داخلی چشم، تشخیص یرقان ناشی از تحلیل گلبولهای قرمز خون و یرقان ناشی از انسداد مجاری صفراوی، توصیف بیماری سل و مسری بودن آن و انتقال آن از طریق آب و خاک و اینکه ظهور سرطان در یک عضو، نشانه ی سرطانی شدن اعضای مختلف بدن بیمار خواهد بود از دیگر کشفیات مهم ابن سینا می باشد.[۴]

ابن رشد، فیلسوف و پزشک مسلمان اهل قرطبه، که بنام اورئس Averroes بزرگ قرون وسطی معروف است، مصونیت یافتن دایمی بیمارانی را که به بعضی از امراض مانند آبله دچار شده اند، اثبات می کند. در حالیکه دویست سال بعد قیصر ماکسیملیان اول آلمانی، مکراً حکم صادر می کرد که مرض مسری آبله مجازات خداوندی است و می گفت « بدین وسیله ما به شدت مجازات خدا پی می بریم» و هر کس را که مخالف این عقیده بود، دشمن خدا می دانست.[۵]

آنچه که در اروپا در اواخر قرن هیجدهم شروع شد، یعنی کوبیدن آبله برای مصونیت یافتن از آن،حتی پیش از اسلام به وسیله ی اعراب کشف شده بود. زیر بنای فکری این کشف و هم چنین روش علمیش نیز درست مانند آبله کوبی مدرن بوده است. به وسیله ی

---

[۱] پزشکان برجسته در عصر تمدن اسلامی ص ۴۸

[۲] منبع پیشین ص ۴۹

[۳] منبع سابق ص ۱۴۳

[۴] منبع سابق ۱۴۳ – ۱۴۲

[۵] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۷۴

باکتریهای تضعیف شده، بیماری تصنعی را سبب میشدند تا بدین وسیله مصونیت به وجود آید.[1]

کالبد شکافی جسد، بعد از مرگ به منظور شناختن علت مرگ تا از نتایج بدست آمده در حالتهای مشابه استفاده شود از ابتکارات زهراوی می باشد.[2]

ابوالقاسم زهراوی (۳۲۴ – ۴۰۳ هـ ق) به بررسی رماتیسم مفاصل وسل ستون فقرات پرداخته بود، یعنی هفتصد سال پیشتر از پرسیفال پُت انگلیسی (۱۷۸۸ – ۱۷۱۳ م) که بلاخره هم این مرض به نام بیماری پُت نامیده شد.[3]

پروفسور هونکه می نویسد:

« ابوالقاسم نه تنها تغییرات فراوانی در جراحی های عمومی داد، بلکه در مورد سوزاندن زخمها، خرد کردن سنگ مثانه در داخل مثانه و شکافتن جسد انسان و حیوان برای کشف و شناخت علمی، پیشرفتهایی حاصل کرد. او کمک ها و جراحی های زایمانی را برای حالات مختلف زایمانهای غیر طبیعی، که ابتدا دست یا زانو یا پاهای نوزاد از شکم مادر خارج می شوند، هم چنین در حالاتی که نوزاد از سر خارج شده یا از پهلوی چپ یا راست، یا اینکه طاق باز (وی این حالت را اولین کسی است که توضیح داده است) بیرون می آید، کشف کرد.[4]

او اولین کسی است که حالت وضع حملی که ابتدا ما تحت نوزاد از شکم مادر خارج میشود را متناسب و سلامت دانسته و حتی پیشنهاد می کند، چیزیکه ژرانوس و پیشینیانش حملی غیر ممکن دانسته و به هر شکل می خواستند از این نوع وضع حمل جلوگیری کنند. هم چنین آنچه امروزه به نام پزشک آلمانی و الشر (۱۹۳۵ – ۱۸۶۵ م) اهل شهر اشتوتگارت آلمانی نامیده میشود، یعنی روش زایمان والشر از او است که زانو را در بعضی موارد برای کمک به وضع حمل آویزان می کنند. او طریقه ی جراحی فرج (برای زنان) را یاد میدهد، آیینه ای اختراع می کند که بوسیله ی آن اعضای تناسلی زن را می توان از داخل دید و دستگاهی که بوسیله ی آن فرج را باز می کنند که بعدها یکی از وسایل بسیار ضروری

---

[1] همان منبع ص ۲۷۴

[2] پزشکان برجسته در عصر تمدن اسلامی ص ۳۹

[3] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۷۹

[4] منبع پیش ص ۲۷۹

مامایی میشود. او طریقه ی معالجه ی نقصهای ساختمان دهان و فک را یاد میدهد. او برای بیرون آوردن پلیپ، چنگگ به کار می برد و برای جراحی نای، برش عمودی می داد و مستخدم خودش را به همین طریق با موفقیت جراحی کرد. و آنچه معروفیت جراح فرانسوی، آمبرواز بدان استوار است، که در ۱۵۵۲ م برای اولین به بستن سرخرگهای خونی مبادرت کرده است، ششصد سال قبل از او، ابوالقاسم آن را به شاگردانش تعلیم میداد و بدان وسیله قطع دست و پا عملی تر انجام می گرفته است.[۱]

ابوالقاسم به محصلینی که جراحی می اموختند، سه نوع دوختن، او مشلونگن نات، کورشنرنات و اخترنات را برای دوختن شکم یاد می داد. او نوع دوخت دیگری هم که دو سوزن را به یک نخ می کنند و هم چنین دوختن با نخی که از روده ی گربه می سازند برای دوختن محل جراحی یاد می داد. او اولین کسی است که برای دوخن محل جراحی و به طور کلی جراحی آن بخش از بدن که زیر ناف قرار دارد، توصیه می کند که لگن خاصره و پاها را قدری بالاتر از سطح سینه قرار دهند. چیزی که مغرب زمین بدون واسطه از کاشف اسلامیش آموخته و با علاقه مورد استفاده قرار داده و سر انجام در قرن بیستم نامی هم به آن داده است، نام جراح بزرگوار آلمانی فریدریش ترندلن بورگ (۱۹۲۴ - ۱۸۴۴ م). ولی کسی به آن دانشمند اسلامی که استحقاق این نام را داشت نیندیشید.

هم چنین از ابداعات ابوالقاسم است که در محل شکسته ای که زخم درست می کرد با چیزی نرم (پنبه یا پارچه) آن محل را با دقت می پوشانید.

از ابوالقاسم مقدار زیادی نقشه ی وسایل جراحی لازم به جای ماند، که به دست تقریباً خالی جراحان چشم، دندان پزشکها و شکسته بندهای اروپایی افتاد که واقعاً بدانها نیازمند بودند»[۲]

زهراوی کشفیات دیگری نیز انجام داده بود که بطور خلاصه عبارتند از:[۳]

۱- زهراوی نخستین کسی بود که استفاده از نخ ابریشمی را برای بستن زخم در عملیات جراحی وارد کرد.

---

[۱] پزشکان بر جسته در عصر تمدن اسلامی ص ۳۷ و فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۷۹ - ۲۸۰

[۲] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۸۰

[۳] به نقل از پزشکان بر جسته در عصر تمدن اسلامی ص ۴۷ ، ۵۰

۲- زهراوی نخستین کسی بود که ابزار مخصوصی به نام « سنانیر » را برای از بین بردن زائده های گوشتی بینی (پولیپ) بکار برد.

۳- زهراوی نخستین کسی بود که سرنگ فلزی را برای تزریق محلول طبی به مثانه بکار برد.

۴- زهراوی اولین کسی بود که وسیلهٔ تنقیه را که امروز متداول است، توصیه کرد.

۵- زهراوی اولین کسی بود که ابزاری به کار برد که زبان را بافشار، هنگام عمل لوزه پایین نگه میدارد.

۶- زهراوی برای بیرون آوردن سنگ مثانه، مبتکر عملی بود که امروزه به « لیثومی Lithotomy » معروف است.

۷- زهراوی نخستین کسی بود که عمل بیرون آوردن سنگ مثانه ی زن را از راه مجرای تناسلی انجام داد.

۸- زهراوی درباره ی انواع زردپی،، شکسته بندیها و عملیاتی که در شکستگیهای کوچک و بزرگ انجام داده است مانند شکستگی جمجمه، شانه، بازو، انگشتان و غیره، توضیحات جالب توجهی دارد.

۹- زهراوی نخستین کسی بود که امادگی بدن برخی از مردم را برای خونریزی (بیماری هموفیلی)[1] توضیح داد، وی چند حادثه ی خونریزی را در یک خانواده مشاهده و آنان را با داغ کردن درمان کرد.

۱۰- زهراوی به جراحی ترمیمی (پلاستیک) که بسیاری معتقدند این نوع جراحی از عملیات جدید است، اقدام کرد.[2]

رازی اولین کسی است که اطلاعات شیمیایی خود را در پزشکی به کار برد. وی مدعی بود که بهبود یافتن بیمار با استفاده از داروهایی که پزشک تجویز می کند، در اثر واکنش شیمیایی در بدن بیمار است.[3]

[1] هموفیلی: بیماری است که بر اثر آن به واسطه ی یک اختلال ارثی در انعقاد خون، با پیدایش یک خراش در بدن، خونریزی شروع می شود و بند نمی آید.

[2] پزشکان بر جسته در عصر تمئن اسلامی ص ۱۱۵

[3] همان منبع ص ۸۷

رازی با آگاهی کامل، علم شیمی را در خدمت پزشکی قرار داد، کاری که بعدها پـا را سلزوس مجدداً به آن پرداخت.[1]

زکریای رازی با ایجاد تغییر در مواد طبیعی، داروهای جدیدی تهیه کرد که در طبیعـت وجود نداشتند. به این ترتیب وی ارزش شیمی طبیعی را به پایه ی داروهای طبیعی رساند.[2]

یکی از داروهایی که رازی ساخته است، در داروخانه های فرانسه بنام « بلانک رازس » معروف می باشد و عوام آن را به غلط « بلانک رازین » می گویند (به معنی انگـور روشـن) .[3]

رازی نخستین کسی است که دو بیمـاری آبلـه و حصـبه را بـه صـورت دقیـق و روشـن توضیح داده و آن دو را با نشانه های بالینی درست و هماهنگ بـا معلومـات جدیـد مشـخص کرده است.[4]

رازی اولین کسی بود که ازنخ بخیه(Catgut) در بخیهٔ زخـم هـا و بافـت هـای زیـر پوسـتی اسـتفاده کـرد. وی هـم چنـین قـولنج، سـنگ کلیـه و ایلئـوس (نـوعی قـولنج) را از یکدیگر تشخیص داد. رازی توانست خونریزی سیاهرگ و سـرخرگ را از هـم جـدا کنـد و برای جلوگیری از خونریزی سرخرگ، از فشار انگشت، بند و شریان بنـد اسـتفاده کـرد. وی اولین کسی بود که در عملیات جراحی، گاز و هـم چنـین لولـه هـایی بـرای خـروج خونابـه، چرک و ترشحات سمی به کار برد.[5]

علی بن عباس اهوازی (وفات ۳۸۴ هـ ق)، نخستین کسی است که وجـود یـک شـبکه ی مویرگی را میان رگهای جهنده و غیر جهنده، یعنی میان سرخرگها و مویرگها، بیـان کـرده است.[6]

اهوازی هم چنین نخستین کسی بـود کـه کـار شـکافتن « میـان دو راه » را بـرای بیـرون آوردن سنگ مثانه تشریح کرد.[7]

---

[1] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۳۳۹ – ۳۴۰

[2] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۳۴

[3] همان منبع ص ۴۷ – ۴۹

[4] پزشکان بر جسته در عصر تمدن اسلامی ص ۸۴

[5] همان منبع ص ۴۷ – ۴۹

[6] همان منبع ص ۱۰۲

[7] همان منبع ص ۴۸

علوم مختلف پزشکی توسط مسلمین به صورت رشته های جداگانه مورد بررسی قرار گرفتند و این مورد بخصوص باعث دگرگونی کامل در پزشکی گردید.

رشته هایی مانند چشم پزشکی – جراحی – طب زنان – طب اطفال – موسیقی درمانی – ارتویدی – روان پزشکی – کالبد شکافی، طب داخلی و جنین شناسی از رشته هایی است که مسلمین در علوم پزشکی ایجاد کردند.[1]

بعنوان مثال در چشم پزشکی مسلمین بیماریهای زیر را درمان می کردند: چشم درد، و رم چشم، خارش چشم، ریزش اشک، قرمزی، زخم های چشم، پارگی ، برآمدگی چشم، تیرگی، سفیدی ، سرطان، موهای زائد چشم و تراخم و غیره[2]

یکی دیگر از کشفیات بسیار مهم مسلمین در طب، گردش کوچک خون می باشد که به ویلیام هاروی انگلیسی نسبت داده شده است. در حالیکه حدود چهارصد سال قبل از هاروی ابن نفیس حکیم مسلمان آنرا کشف کرده است. با پیدا شدن نسخه ی خطی ابن نفیس در کتابخانه ی اسکوریال در سال ۱۹۲۴ م بود که ثابت شد کشف گردش خون کوچک یا ششی توسط ابن نفیس صورت گرفته است.[3]

این پزشکان مسلمان برای اولین بار در جهان لوله ی مخصوص معده را برای پاک کردن آن در حالت های مسمومیت به کار گرفتند. (اندوسکوپی) آنان اصول درمان عضو به عضو را به طور کامل می شناختند. این طریقه ی درمان به براون سیکوارد که تقریباً شصت سال پیش به آن پرداخت، نسبت داده شده است.[4]

ابومروان عبدالملک بن ابی العلاء (۱۰۹۱ – ۱۱۶۲ م) نخستین کسی است که توانست سرطان معده و مری را تشخیص دهد و اندیشه ی تنقیه ی مواد غذایی از طریق مقعد را منتشر کند.[5]

---

[1] همان منبع فصل اول و فرهنگ اسلام در اروپا فصل فرهنگ پزشکی

[2] پزشکان بر جسته در عصر تمدن اسلامی ص ۵۰ و ص ۱۷۲

[3] همان منبع ص ۱۹۷ و فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۶۵

[4] پزشکان برجسته در عصر تمدن اسلامی ص ۱۳

[5] همان منبع ص ۱۳

او کنه ی جرب را مورد بررسی قرار داد و توانست به این کشف مهم نیز نایل آید[1] وی نخستین توصیف را برای جراحی دستگاه تنفسی ارائه کرده است و با توجه به شرح ها و یاد داشتهای مهمی که در مورد شکسته بندیها آورده است، همه ی جهان مدیون این نابغه است.[2]

سرطان شناسی نیز از برکات مطالعات حکیمان مسلمان می باشد آنان انواع سرطانها را بخوبی می شناختند و با عمل جراحی بیماران سرطانی را کاملاً مداوا می کردند.[3]

دانشمندان اسلامی در قسمت ارتوپدی نیز کارهای بزرگی انجام داده اند. برای جا انداختن کتف، روشی اختراع کردند که امروزه بنام روش عربی معروف است. هم چنین ابن سینا روش حمام کردن متناوب سرد و گرم را در طب وارد کرد، او هم چنین دستگاه تنقیه و کیسه ی آبسرد را اختراع کرد.[4]

بر خلاف روش هندیها و رومیها که برای تسکین دردها و جراحیها از آشامیدنی های سکر آور استفاده می کردند، مسلمین تکه های کوچک اسفنج را با عصاره ای از حشیش، بسلی و بنگ آغشته کرده و آن را در آفتاب خشکانیده و هنگام مصرف، آن تکه ی اسفنج را دوباره مرطوب کرده و در داخل بینی بیمار فرو می بردند، به این ترتیب مخاط بینی، آن مواد را جذب کرده و بیمار به خواب عمیق بیهوشی فرو می رفت.

به طوری که درد غیر قابل تحمل جراحی و یا قطع اعضا و جوارح بدن را احساس نمی کرد. این کشف نیز به حساب یک اروپایی گذاشته شد وقتی گندش در آمد آنرا به حساب مکتب اسکندریه گذاشتند. چیزی که در حقیقت اروپائیان از دانشمندان اسلامی آموخته بودند.[5]

ابوالحسن علی بن سهل بن طبری متولد ۱۹۲ هـ ق اولین کسی بود که اعلام کرد سل، بیماری مسری است و تنها شش ها را مبتلا نمی کند بلکه اعضای دیگر بدن را نیز مبتلا می سازد. اما بیماری ورم کلیه که به نام ریچارد برایت در قرن هیجدهم، بیماری برایت نامیده

---

[1] همان منبع ص ۱۶۹

[2] همان منبع ص ۱۷۱

[3] پزشکان بر جسته در عصر تمدن اسلامی ص ۱۰۴ و ص ۱۱۳ — ۱۱۴

[4] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۸۲

[5] همان منبع ص ۲۸۱

شد، قرنها قبل از ریچارد توسط حکیم نجیب الدین سمر قندی کشف گردیده بود. این حکیم بزرگوار در فتنه ی مغول به شهادت رسید.[۱]

و بلاخره این ابوالقاسم زهراوی بود که وسایل جراحی ضروری را در اختیار جراحان اروپا گذاشت.[۲] وی با نوشتن کتابهایی طرز ساخت و مصرف این وسایل را نیز به اروپائیان یاد داد.

اولین بیمارستانها و داروخانه ها

اولین بیمارستان عمومی در تاریخ جهان بدست خلیفه ی اموی، ولیدبن عبدالملک در سال ۹۸ هـ ق (۷۰۶ م) در دمشق ساخته شد.[۳] — قبل از آن اولین بیمارستان امراض مسری و آسایشگاه پیران و عاجزان و کوران را حجاج بن یوسف ساخته بود.[۴]

مسلمانان بیمارستانها احداث و آنرا بدو قسمت تقسیم کردند: یکی برای مردان و دیگری برای زنان، آنان به تناسب هر بیماری که می بایست درمان شود، بخشی اختصاص دادند و برای نگه داری بیمارانی که به بیماری واگیر دار مبتلا بودند، جایی جداگانه در نظر گرفتند. مسلمانان این مزیت کامل را داشتند که بیمارستانهای سیار احداث کردند.[۵]

علاوه بر این، مسلمانان نخستین کسانی بودند که از بیمارستانها به عنوان جایی برای آموزش دادن به دانشجویانی که دوست داشتند در علم پزشکی تخصص پیدا کنند، استفاده کردند.[۶]

مسلمان ها هم چنین نخستین کسانی بودند که برای برخی از بیماریها ، بیمارستانهای تخصصی معین می نمودند. آنها کارشناسانی تعیین کردند و این کارشناسان در کار خود متخصص و ممتاز بودند.[۷]

---

[۱] پزشکان بر جسته در عصر تمدن اسلامی ص ۱۴ — ۱۵

[۲] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۱۵

[۳] پزشکان بر جسته در عصر تمدن اسلامی ص ۱۵ -۱۶

[۴] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۲۵۰

[۵] پزشکان بر جسته در عصر تمدن اسلامی ص ۳۵

[۶] منبع پیشین ص ۳۷

[۷] همان منبع ص ۱۴

در همه ی شهرهای بزرگ کشورهای اسلامی بیمارستان وجود داشت و جزو تأسیسات لازم و بدیهی مراکز تمدن اسلامی بودند که بین هیمالیا و پیرنه قرار داشتند. تنها شهر قرطبه در قرن دهم میلادی دارای پنجاه بیمارستان بود. محل بیمارستانها با دقت و بر حسب خوبی آب و هوا انتخاب میشد. این نیز از بدیهیات بود که آب لوله کشی در داخل همه ی اطاقهای بیمارستان ها جریان داشت.[۱]

همه ی بیمارستانها مجهز به داروخانه و کتابخانه ی عمومی بودند.

دانشجویان پزشکی کنار بستر بیماران در بیمارستانهای خود، تئوری را می توانستند دایم باعینیات و تجربه پر کنند. کار طبی می توانست روی بدن انسان، علم را آزمایش دهد، تفحص و دقت کند، بیاموزد، و مشکلات و بیماریهای مهم و راه علاج آنها را تعیین کند.

بدین ترتیب بود که گروهی پزشک تعلیم داده می شدند که در جهان نظیر نداشتند و تنها در عصر جدید است که نظیر آنها را می بینیم بطور مثال در کشور آلمان از سال ۱۹۷۰ م به بعد مقرر شد که محصلین طب را در حین تحصیل، در بیمارستان یاد بگیرند و به غلط نام روش آمریکایی بر این روش گذاشته شده است.[۲]

استادان مدارس علمیه گواهینامه ای به صورت معرفی نامه می دادند مبنی بر اینکه، محصل طب چه مدت و چه دروسی را استماع کرده و در بحث و عمل شرکت کرده است. ولی برای اینکه از هر نوع طبابت سرسری و نیمه علمی جلوگیری شود، می بایست کسی که به عنوان پزشک می خواهد رسماً به مداوای مریض بپردازد، یک جوازرسمی اداری ارائه دهد. از سال ۹۳۱ م به بعد این یک قانون اجبار ی بود. بر اساس قانون پزشکی، هر پزشکی فقط می توانست در آن رشته ی پزشکی طبابت کند که بر حسب تخصص وی صادر شده بود. و برای اولین بار تحت سرپرستی سنان بن ثابت به دستور خلیفه عباسی المقتدر در سال ۹۳۱ م اتحادیه ی پزشکان بوجود آمد. در آن زمان تنها در شهر بغداد ۸۶۰ پزشک وجود داشت، البته بدون احتساب پزشکان رسمی که در خدمت دولت بودند.[۳]

تأسیس بیمارستان، تنها کار سلاطین یا ثروتمندان نبود، بلکه پزشکانی مانند سنان بن ثابت و ثابت بن سنان، پسر و نوه ی ستاره شناس معروف ثابت بن قره، نیز بیمارستانهایی

---

[۱] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۲۴

[۲] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۲۹ — ۲۳۰

[۳] همان منبع ص ۲۳۰

تأسیس می کردند، در کشورهای اسلامی ضمن معالجه ی بیماران سرپایی، با وسایل مداوای متحرک به دهات هم می رفتند و هم چنین بیمارستانهای ارتشی هم تأسیس کردند.[۱]

معالجات مجانی بودند و هیچکس، چه غنی و چه فقیر، لازم نبود مبلغی بپردازد. نه تنها اقامت در بیمارستان، خوراک و دارو مجانی بود بلکه پس از مرخص شدن از بیمارستان، لباس نو و پول نیز برای مخارج یکماه به بیمار داده می شد.[۲]

در کشورهای اسلامی بیمار روحی را در بیمارستان در بخش اعصاب محافظت و معالجه می کردند. مثلاً در بغداد و قاهره بیماران روحی در بخش معالجات اعصاب، تحت مراقبت و رسیدگی متناسب پزشکان اعصاب بودند و تمام بیمارستان تحت کنترل هفتگی سلطان قرار داشت. در حالیکه در قرن ۱۹ م در اروپا بیماران روحی را در زندان و تحت کنترل پلیس قرار داده و با آنها مثل جنایتکاران رفتار می کردند در اروپا فقط اسپانیا بود که هنوز بیادگار از دوران اسلامیش بیمارستانهایی به نام بی گناهان برای بیماران روحی داشت. انگلستان در سال ۱۷۵۱ م اولین قدم با تردید در طریق تقلید از سیستم تمدن اسلامی، برای رسیدگی به بیماران روحی را برداشت. در اواخر قرن ۱۸م پزشکی فرانسوی بنام پینل موفق شد از مجلس شورا اجازه بگیرد که زنجیرها را از دست و پای بیماران روحی باز کرده، آنها را از زندان آزاد کند و به دست پزشکان بسپارد. نه تنها بیماریهای ذهنی و روحی، بلکه بیماریهای جسمی هم، تا انجا که شناخته نشده بودند با اطمینان کامل جزو جن زدگی و حلول ارواح پلید در بدن بیمار به شمار می رفتند، و علاج آنرا نیز فقط در بیرون کردن شیطان از بدن بیمار به وسیله ی زور و کتک می دانستند. در قرن ۱۹ م هم بودند کسانی مانند واینز برگر طبیب شاعر که رفیق گوته نیز بود، یوستیوس کرنر و پروفسورهایی از شهر مونیخ بنام شوبرت، بادر وفون رینگز آیس و اشن مایر از شهر توبینگن و پروفسور هاینرت از شهر لایپزیک که قلمهای خود را تیز می کردند تا اعتقاد به حلول ارواح پلید را ترویج کنند، و آن اینکه بیماران همان گناهکارانند و اینکه راه مداوا، بیرون راندن شیطان از جسم آنان، دعا خواندن و نام مقدسین بر زبان جاری کردن است. حتی در سال ۱۹۷۸ م یکی از روحانیون کلیسای کاتولیک المان غربی (آنزمان) دختر جوانی را هنگام اخراج شیطان از بدنش کشت. در سال ۱۸۲۴ م پروفسور ویندیشمن، اهل « لایپزیک، بانی وصلت جدید بین طبابت

---

[۱] منبع سابق ص ۲۲۶

[۲] همان منبع ۲۲۷

و معتقدات عیسوی شد. او جملاتی می نویسد که باید مورد بحث قرار گیرد. مانند « محل اصلی بیماری در روح است، روحی که بر اثر هوس و شهوت ملتهب و وحشی شده است. و طبیبی که از چگونگی بیرون کردن ارواح پلید از بدن اگاهی نداشته باشد، مسلم است که به این بهترین دارو دست نیافته است».

بنابراین به طب مسیحی احتیاج است.[۱]

رفتار با افراد جذامی و طرد این افراد از جامعه ی بشری در تمدن اروپا یکی از هنرهای کلیسا بود و نظاره کردن این مطرو دین مبتلا به جرب هم جزو وظایف کلیسا و دولت بود. در فرانسه روحانیون کلیسا، پیش از اینکه عضویت جذامی را از کلیسا قطعاً لغو و وجود او را در جامعه ی انسانی رسماً محو کنند بعد از تلقین شهادتین، آن بدبخت را به حیاط کلیسا فرستاده، به داخل یک قبر که قبلاً آماده شده بود روانه می کردند و یک روحانی سه بیل خاک بر روی او می ریخت. با این ترتیب طرد او و رسمیت یافته او را به جذامخانه هایی که خارج از حیطه ی تمدن انسانی بود رها می کردند.در حالیکه در تمدن اسلامی بیماران مبتلا به جذام را در بیمارستانهایی که تحت نظر پزشکان اداره می شد محافظت می کردند و با آنان مانند انسان و بیمار رفتار می کردند.[۲]

اولین داروخانه و نخستین مدرسه ی داروشناسی و داروسازی را مسلمانان بوجود آوردند.[۳]

هم چنین مسلمین داروخانهٔ متحرک نظامی (صحرایی) نیز داشتند که همراه بیمارستانهای متحرک در جنگها به همراه برده می شد.[۴]

داروخانه ها مرتب بوسیله ی کارمندان اداره ی بهداشت (پلیس بهداشت) بازرسی می شدند. این اداره دارای بخش آزمایش مواد غذایی نیز بود.

این بخش اداره مرتباً به آسیابها، نانوایی ها، شیر فروشیها، دکان های اغذیه فروشی و بقالیها مراجعه می کرد و به وضع محوطه ی کار، ظروف آنان، نوع جنسها، صحت و زنه ها، ترازوها و مقیاسهای دیگرشان نظارت می کرد. به کشتارگاههای خارج شهر می رفتند و به

---

[۱] همان منبع ص ۲۴۹ – ۲۵۱ (باختصار)

[۲] همان منبع ص ۲۷۵

[۳] تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۳۱۵

[۴] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۳۴۱

قصابیهای شهر سرکشی می کردند تا از مسمومیت غذایی و شیوع امراض مسری پیشگیری بکنند.[۱]

در واقع ترتیب همین بیمارستانها بود که بوسیله ی اطباء و علماء فرانسه و ایتالیا تقلید شد و بیمارستانهای امروزی اروپا از آن بیرون آمد.[۲]

زیست شناسی

علوم زیست شناسی بسیار گسترده می باشد از رشته های مختلف پزشکی گرفته تا هر آنچه که موجود زنده نامیده میشود از حیوان و گیاه و میکروب و ویروس را شامل می شود. در ضمن مبحث پزشکی به بسیاری از این مباحث اشاره شده است. آنچه که در این قسمت مورد بررسی مختصر قرار میگیرد اشاره ای است به رشته های گیاهشناسی و جانور شناسی.

از آنجا که داروها در تمدن اسلامی بیشتر از گیاهان دارویی ساخته می شد به همین سبب گیاه شناسی ترقی شایانی کرد. یکی از کسانی که در این رشته فعالیت چشمگیری داشت ابو علی سینا بود.

علی عبدالله دفاع می نویسد:

« ابن سینا بسیاری از گیاهان معروف آن زمان را مورد بررسی کامل قرار داد و مجموعه ی گوناگونی از گیاهان درختی، بوته ای، گلدار، قارچی و آبزی را ذکر کرد، و انواع گوناگون گیاهان و گیاهان از یک جنس را بیان کرد. او درباره ی گیاهان مشابه و غیر مشابه سخن گفت. هم چنین جایگاه رویش گیاهان و خاکی که گیاهان در آن می روید، خواه خاک شوره باشد یا غیر شوره و گیاهانی را که روی آب می روید، ذکر کرد. ابن سینا در کتاب الشفاء بسیاری از نظریه ها و عقاید در مورد رویش گیاه و نرو ماده ی آن را آورده است. او می گوید: گیاه در فعل و انفعال های مربوط به غذا و رساندن آن به بدن و توزیع آن مانند حیوان است و جذب غذا برای اندامها از روی غریزه ی طبیعی انجام می گیرد و از روی خواست و اراده ی جنسیت نیست. غذای گیاه همان موادی است که به آن جذب می شود و این کار به صورت اراده و خواست آن انجام نمی گیرد»[۳]

---

[۱] همان منبع ص ۳۴۳

[۲] کارنامه ی اسلام ص ۵۹

[۳] پزشکان بر جسته در عصر تمدن اسلامی ص ۱۴۷

ابن سینا در کتاب قانون خود تأثیر حد اقل هفتصد و شصت دارو را ارائه میدهد، که تماماً جزو علوم گیاهشناسی و دارو سازی اروپا گردیدند و نامهای عربی بسیاری از آنها نیز به همراهشان به اروپا برده شد، مانند عنبر، دارچین، زعفران، چوب صندل، سنا، کافور، تمرهندی، عود، حشیش، خلنجان و جوزالطیب.[۱]

دکتر هونکه می نویسد:

« پزشک مخصوص عبدالرحمان سوم حاکم اسپانیای مسلمان بنام ابن جلجل، کتابی به نام « آنچه دیور سکوریدس نادیده گرفته است» نوشت. او با مشاهدات و تحقیقات آزمایشی خود، این کتاب را به آن حد می رساند که بیش از هزار و چهار صد گیاه دارویی، گذشته از مواد دارویی حیوانی و معدنی، را شامل می گردد.

ابن البیطار (۱۲۴۸ – ۱۱۹۷ م) بزرگترین گیاه شناس تمدن اسلامی، نام این گیاهان دارویی، طرز استفاده از آنها و اینکه کدامیک به عوض دیگری به کار می رود و مورد مصرف طبی آنان را در یک مجموعه گرد آوری کرد. این کتاب شامل مجموع داروها و داروشناسی آن زمان بود. این کتاب یک اثر باشکوه و دقیق و قابل اعتماد علمی بود».[۲]

ابن البیطار اولین کسی است که گیاه کولا را که امروزه از آن نوشابه های کوکاکولا و پپسی کولا می سازند معرفی کرده است.[۳]

زمانی ارزش گیاهشناسی اسلامی بیشتر روشن می شود که بدانیم هنوز هم ۹۰ ٪ مواد اصلی داروها از برگ و گل و ساقه گیاهی و یا از قارچهای ذره بینی کشف شده است که صنایع داروسازی فقط آنها را عصاره گیری و ترکیب و بسته بندی کرده و به شکلهای آمپول ، قرص، شربت و قطره در می آورند.[۴]

در زمینه ی حیوان شناسی نیز مسلمین تحقیقات مفصلی انجام دادند بعنوان مثال ابن سینا توصیف علمی دقیقی از حیوانات بدست داده است. وی اطلاعات خود را از طریق تشریح بدن حیوانات و دقت در دستگاههای رفتاری، گوارشی، تناسلی . گردش خون آنها و

---

[۱] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۳۳۱

[۲] همان منبع ص ۳۳۱ – ۳۳۲

[۳] همان منبع ص ۳۳۱

[۴] همان منبع ص ۳۲۸

مقایسه های علمی بدست آورده است. وی انواع حیوان از قبیل پرندگان، ماهیها ، خزندگان، پستانداران و دوزیستان را توصیف کرده است.[۱]

آثار دانشمندان اسلامی در زیست شناسی بسیار زیاد می باشد و اکثر آنها هنوز بررسی نشده اند این امر باعث شده است که بسیاری از کشفیات مسلمین بنام غربیها ثبت شود. چنانچه نظریه ی تکامل و اصل انواع و ظهور آنها بر اثر تغییرات ضروری ، به تناسب محیط زیست و مطابقت دادن خود با شرایط زندگی به داروین نسبت داده شده است، حال آنکه هزارسال قبل از داروین، دانشمند بزرگ علی بن عباس اهوازی از این مسائل صحبت کرده است.[۲] هم چنین مسعودی و مولوی نیز از تکامل سخن رانده اند.

تاریخ

آلبرماله در تاریخ خود می نویسد:

« تاریخ در اروپا تا قبل از سال ۱۸۲۵ م عبارت از شرح منجمد و بی روح حوادث و در حقیقت صورت مجلسی از وقایع و فهرست زمان وقوع آنها بشمار می آمد و گاهی نیز مباحث کلّی و توضیحات فلسفی را شامل بود. اغلب مورخین بدون اینکه مدارک اصلی را تحت مداقه قرار دهند بشرح و یا تلخیص کتب تاریخی که قبلاً منتشر شده بود اکتفا می کردند. از طرف دیگر در باب تجسّم اوضاع گذشته و تشریح احوال مردم و معرّفی آنها در محیط خود با وضع لباس، اسلحه، طریقه ی زندگانی ، طرز فکر و رفتارشان که بنا بر چگونگی ممالك و اعصار مختلف است مطالعاتی بعمل نمی آوردند».[۳]

مطالعه ی صحیح تاریخ و آشنایی با فلسفه ی تاریخ در اروپا بدست اُگوست کنت فرانسوی (۱۷۹۸ – ۱۸۵۷ م) صورت گرفت[۴]

در تاریخ نویسی، مسلمین معلمین جهانیان شدند. آنها بدون تعصب شاهکارهایی را در علوم تاریخی بوجود آوردند که مایه ی تعجب است. نقل عقاید و روایات مخالف و موافق در کتب تاریخی مانند تاریخ یعقوبی – تاریخ طبری – تاریخ کامل ... شاهدی است بر این

[۱] مشاهیر فیزیك در تمدن اسلامی ص ۱۴۴

[۲] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۲۷۲

[۳] تاریخ آلبر ماله جلد ۶ ص ۱۶۱ – ۱۶۲

[۴] همان منبع ص ۱۶۳

مدعا. بر خلاف اروپاییها در کتب تاریخی مسلمین به همه ی جوانب مسائل تاریخی از جمله زمان وقوع وقایع، زندگانی مردم، عقاید، مسائل حکومتی ، علوم و دانشمندان اشاره شده است.

توجه مسلمین درباره ی تمدن های پیش از اسلام و مطالعات آنها در باب اقوام هند، سودان ، ترک، چین، و فرنگ در آثار بیرونی، مسعودی ، ابن اثیر و دیگر تاریخنویسان بزرگ مسلمان کاملاً مشهود است. تأکید قرآن مجید به عبرت آموزی از سرنوشت دیگران و پرداختن به تاریخ بزرگترین مشوق مسلمین در کار تاریخ نویسی بود.

تاریخ نویسان مسلمان بر خلاف اروپاییها نشسته روی تاریخ کار نمی کردند بلکه آنها برای بدست آوردن اطلاعات دقیق دست به مسافرتهای بسیار طولانی می زدند، چنانکه یعقوبی در آسیا تا هند و سیلان و در آفریقا تا زنگار رفت. بیرونی در آثار الباقیه چنان دقت و احتیاطی در شیوه ی تحقیق توصیه می کند که گویی آن مقدمه ی یک محقق امروزیست و ماللهند او حتی با موازین امروزی نیز شاهکار تحقیق در تاریخ و عقاید محسوب می شود.[1]

برای اولین بار در تاریخ جهان این مسلمین بودند که شرح حال کامل دانشمندان را به رشته ی تحریر در آوردند و بدین ترتیب تاریخ علوم را پدید آوردند. کتابهایی مانند منظر الانسان یا وفیات الاعیان ابن خلّکان، طبقا الاطباء ابن اصیبعه، معجم البلدان یاقوت حموی، کشف الظنون حاج خلیفه ، تذکرة الشعراء سمرقندی و ... نوشته شد. در بین مسلمین توجه به اسباب و علل هم وجود داشت چنانکه فردوسی در شاهنامه بعد از پایان تاریخ هر پادشاهی علت پیروزیها و ناکامیهای وی را بیان می کند یا اینکه ابو علی مسکویه در تجارب الامم به تبیین حوادث بیشتر اهمیت میدهد تا به نقل روایت.

اروپائیان بنیانگذار علوم اجتماعی را اُگوست کنت فرانسوی می دانستند ولی بعد ها اعتراف کردند که پدر این علم ابن خلدون می باشد. ابن خلدون پدر فلسفه ی تاریخ یکی از بزرگترین تاریخنویسان جهان بود که با نوشتن مقدمه ی معروف خود علوم مختلف تاریخی را طبقه بندی کرد و بدان سبب که هر رشته ی خاصی را با علل طبیعی آنها بررسی نمود توانست به مقام پدر فلسفه ی تاریخ نایل شود.[2]

مقدمه ی ابن خلدون را با توجه اهمیتش به شرح زیر طبقه بندی کرده اند:

---

[1] کارنامه اسلام بخش تاریخنویسی

[2] کارنامه ی اسلام ص ۹۱

۱- فصل اول به منزله ی تحقیقاتی در جامعه شناسی عمومی

۲- فصل دوم و سوم مشتمل بر تحقیقات جامعه شناسی سیاسی

۳- فصل چهارم بمنزله ی جامعه شناسی مدنی

۴- فصل پنجم در جامعه شناسی اقتصادی

۵- فصل ششم محتوی تحقیقات بسیاری در جامعه شناسی اخلاقی.[1]

تقسیم بندی اجتماعی از دیدگاه ابن خلدون بشرح زیر می باشد:

۱- در عمران (اجتماعی) بشری بطور کلی و انواع اجتماعات و سرزمینهای آبادانی و مسکونی که این اجتماعات در آنها تشکیل یافته است.

۲- در دولتها و خلافت و پادشاهی و ذکر مناصب و پایگاههای دولتی

۳- در عمران (اجتماع) با دیه نشینی و بیان قبیله ها و اقوام وحشی

۴- در عمران (اجتماع) شهرنشینی و شهرهای بزرگ و کوچک

۵- در هنرها و معاش و کسب و پیشه و راههای آن

۶- در دانشها و کیفیت اکتساب و فرا گرفتن آنها.[2]

اکتشافات جغرافیایی و زمین شناسی

(قُلْ سِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللّهُ يُنشِىءُ النَّشْأَةَ الآخِرَةَ إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) [3]

« بگو در زمین بگردید و بنگرید که خدا چگونه در آغاز موجودات را پدید آورده است »

(أَوَلَمْ يَسيرُواْ فِي الأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ) [4]

---

[1] مقدمه ی مترجم مقدمه ابن خلدون

[2] همان منبع

[3] [سورة: العنكبوت - الأية: ۲۰]

[4] [سورة: الروم - الأية: ۹]

« آیا در زمین به گشت و گذار نپرداخته اند تا بنگرند که سرانجام کار مردمان پیش از آنان به کجا کشیده است».

امر خداوند مبنی بر اینکه اقوام بسیاری بوده اند که بسبب گناهانی که مرتکب شده اند به عذاب الهی دچار شده اند و مسلمین برای عبرت آموزی باید به کشف آثار باستانی به جای مانده از آنها بپردازند[۱] و هم چنین سعی در فهم آنچه در قرآن راجع به مسائل مربوط به جغرافیا و احوال بلاد و بحار و جبال هست همواره محرکینی بوده اند تا مسلمین به جغرافیا و زمین شناسی مبادرت ورزند.

جهانگردان و کاشفان مسلمان خیلی زود راهی سرزمینهای ناشناخته شدند آنها تا اعماق ظلمات نیز پیش رفتند که امروزه ثابت شده است منظور از ظلمات در نوشته های مسلمین قطب های شمال و جنوب بوده است. در نور دیده شدن قاره ی افریقا و رفتن به چین و آسیای حنوب شرقی و کره و ژاپن توسط مسلمین خیلی زود انجام شد. تجارت گسترده دریایی با ممالک مذکور در قرون اولیه ی هجری قمری شروع شد.

کشف قاره ی آمریکا توسط مسلمین حد اقل پانصد سال قبل از کریستف کلمب امروزه مسئله ای چندان شناخته شده نیست. چرا که غربیها برای از بین بردن آثار اسلامی در قاره ی آمریکا تا آنجا که از دستشان بر می آمد هیچ کوتاهی نکردند، یافته شدن آثار اسلامی در عملیات باستانشناسی .در کشور آمریکا نشان میدهد که مسلمین قبل از ورود اروپائیان به قاره ی آمریکا در انجا سکنی گزیده و مساجدی ساخته بودند.

مدارک کشف قاره ی آمریکا توسط مسلمین[۲]

مراجع و منابع زیادی در مورد و رود مسلمانان به قاره ی آمریکا در دست است که عبارتند از:

۱- اسناد تاریخی ۲- اکتشافات جغرافیایی ۳- کیتبه های اسلامی

۱ اسناد تاریخی

---

۱ (أَلَمْ يَرَوْاْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ) (آیا ندیده اند (و آگاهی پیدا نکرده اند) که پیش از ایشان از اقوام و ملتها را هلاک کرده ایم؟ اقوام و ملتهائی که در زمین (اسباب و ابزار) قدرت و نعمت بدیشان دادیم. قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده ایم.) سوره مبارکه انعام آیه شریفه ۶

۲ این مبحث از روزنامه ی اطلاعات صفحه ۸ بتاریخ ۲۶ و ۲۷ آذر ماه ۱۳۸۱ نقل شده است.

مسعودی در مروج الذهب می نویسد:

« در دوران عبدالله بن محمد (۸۸۸ – ۹۱۲ م) خلیفه ی اسپانیا یک در یا نورد مسلمان به نام ابن اسود سفر دریایی خود را از کوردوبای اسپانیا در سال ۸۸۹ م از بندر دلبا آغاز کرد و پس از عبور از اقیانوس اطلس به ارض مجهوله یعنی سرزمین ناشناخته رسید و با غنائم و گنجهای افسانه ای به وطنش باز گشت».

در نقشه ی جهان که در کتاب مسعودی وجود دارد، منطقه ی وسیعی در اقیانوس موسوم به اقیانوس مه و تاریکی (اقیانوس اطلس) دیده میشود که او آنرا سرزمین ناشناخته (آمریکای کنونی) نامیده است.

مورخ معروف Leoweiner از دانشگاه هاروارد آمریکا، در کتاب خود تحت عنوان « آفریقا و کشف قاره ی آمریکا» (نوشته ی سال ۱۹۲۰ م) می نویسد که کریستف کلمب کاملاً از حضور بومیان ماندا (آفریقای باختری) در دنیای جدید یعنی آمریکا آگاه بود. کلمب هم چنین به خوبی می دانست که مسلمانان غرب آفریقا در سراسر جزایر کارائیب، مناطق شمالی، مرکزی و جنوبی آمریکا (از جمله کانادا) پراکنده بودند و به تجارت می پرداختند. و با قبایل ایرکوآ و آلگان کویان و صلت و ازدواج می کردند.

اکتشافات جغرافیایی

جغرافیدان و نقشه نگار معروف مسلمان، ادریسی (۱۰۹۹ – ۱۱۶۶ م) در کتاب معروف خود به نام « نزهت المشتاق فی افتراق الافاق » می نویسد که گروهی از دریانوردان شمال آفریقا، سفر دریایی خود را از بندر لیسبون (در پرتقال) آغاز کردند و هدف ایشان از این سفر این بود که اقیانوس مه و تاریکی (اقیانوس اطلس) و آنچه در آن وجود دارد را کشف کنند و ضمناً ببینند حد و مرز آن اقیانوس تا کجاست؟ آنان در نهایت به جزیره ای رسیدند که در آن مردمانی با فرهنگ زندگی می کردند.

و در روز چهارم اقامت آنان در جزیره مترجمی به زبان « عربی » [1] با آنان تکلم کرد.

[1] این مطلب نشان می دهد قبل از این هیئت اکتشافی، دسته های اکتشافی دیگری به سرزمین ناشناخته رفته بودند، بعبارت دیگر این منطقه قبلاً کشف شده بود. و مردمانی عرب زبان در آنجا سکونت کرده بودند.

ابن فضل عمری (۱۳۰۰ – ۱۳۸۴ م) در کتاب معروف خود « مسالک الابصار » اکتشافات جغرافیایی را که در ماورای اقیانوس مه و تاریکی توسط سلاطین کشور مالی به انجام رسیده است به تفصیل ذکر نموده و آنها را شرح داده است.

عمری می نویسد: [1]

« سلطان بربر مالی، منسه موسای معروف (۱۳۱۲ – ۱۳۳۷ م) در جواب سئوال امیر حاجب مصری که چگونه به سلطنت رسیده است گفت:

فرمانروای پیش از من (مراد سلطان ابوبکر اول برادر منسه) باور نداشت که رسیدن به انتهای اقیانوسی که زمین را احاطه کرده است (منظور اقیانوس اطلس) غیر ممکن باشد، می خواست به آن انتها برسد، و مصمّم بود طرح خود را دنبال کند. بنابراین دویست قایق پر از افراد و قایقهای فراوان دیگری را با آب و آذوقه و طلا مجهز کرد که برای بر اوردن نیازهای چندین سال کافی بود. به ناخدا فرمان داد مراجعت نکند تا وقتی که به انتهای دیگر اقیانوس رسیده باشد، یا آن آذوقه و آب موجود را تمام کرده باشند. بدین گونه آنها سفر خود را آغاز کردند. پس از مدتی طولانی سرانجام یک قایق باز گشت. ناخدای آن در پاسخ سئوالی که از او شد چنین گفت:« ای امیر ما مدتی طولانی دریانوردی کردیم تا آن که در وسط اقیانوس رودی دیدیم با جریانی شدید. قایق من آخرین بود. دیگران که در جلو حرکت می کردند در گرداب بزرگ غرق شدند، و دیگر بیرون نیامدند. من به منظور رهایی از این جریان باز گشتم». اما سلطان سخن وی را باور نکرد فرمان داد تا دو هزار قایق برای او و افرادش، و یک هزار قایق دیگر برای حمل آب و آذوقه مجهز شوند. آنگاه نیابت سلطنت را در دوران غیبتش به من واگذار کرد و با افرادش راهی شد و دیگر از بازگشت او یا زنده ماندش خبری نشد. بدین طریق من یگانه فرمانروای این امپراطوری شدم».

۲– کتیبه های اسلامی:

۳– مردم شناسان اثبات کرده اند که طایفه منداها (در غرب آفریقا) تحت رهبری و به دستور سلطان مانسه موسی بسیاری از مناطق شمالی امریکا را از طریق رود می سی سی پی و سایر رودخانه ها سیاحت و کشف کرده اند. حتی بعضی از نوشته های آریزونا نشان میدهند که بومیان آفریقایی تعدادی فیل از آفریقا به آن منطقه آورده بودند.

---

[1] میراث اسپانیای مسلمان جلد اول ص ۴۶۷ – ۴۶۸ و منبع سابق

۴- کلمب تأیید کرده است که روز دوشنبه ۲۱ اکتبر ۱۴۹۲ م هنگامیکه کشتی وی از نزدیکی گیبا را واقع در شمال شرقی کوبا می گذشته، مسجدی را بر فراز یک کوه زیبا دیده است. لازم به ذکر است که بقایای مساجد و مناره هایی که روی آن آیاتی از قرآن کریم نقش بسته است، در کوبا، مکزیک، تگزاس و نوادا کشف شده است.

۵- دکتر Bary Fall از دانشگاه هاروارد، در کتاب خود بنام « Saga Amenca » که در سال ۱۹۸۰ م به رشته ی تحریر در آمده است، مدارک علمی متقنی را ارائه می نماید که ورود مسلمانان شمال و غرب آفریقا را به قاره ی امریکا، قرنها قبل از کریستف کلمب، تأیید و اثبات می کند. دکتر FaLL وجود مدارس اسلامی را در مناطق مختلفی از امریکا کشف کرد که تاریخ آنها به سالهای ۷۰۰ و ۸۰۰ م باز می گشت. این مدارس اسلامی در مناطقی همچون دره ی Fire ، چشمه ی آلن، لوگومارسینو، Camyonkeyhole ، Hickison,Washoe (نوادای فعلی)، کلرادو، نیومکزیکو و ایندیانا توسط دکتر fall کشف شدند. دکتر FALL هم چنین صخره هایی را در مناطق کویری و بایر غرب امریکا کشف کرد که روی آنها متون، نمودارها، نقشه ها و جداولی حک شده بود که نشان دهنده ی آخرین بقایای یک سیستم آموزشی در سطوح ابتدایی و نیز بالاتر در آن مناطق بود. زبان آموزشی حک شده روی صخره ها، زبان عربی شمال آفریقا بود که با خط قدیمی کوفی نوشته شده بود، موضوعات آموزشی هم شامل نگارش، روخوانی، حساب، ریاضیات، تعلیمات دینی، تاریخ، جغرافیا، نجوم و دریانوردی می شد. نوادگان مهاجران مسلمان شمال آفریقا، هم اکنون عضو قبیله های سرخپوستی ایرکوآ، آلگان کویان، آناسازی ، هوهوکام و اولمک هستند،

۶- موارد بسیاری از اسامی روستاها، شهرهای کوچک و بزرگ ، کوهها، دریاچه ها، رودخانه ها و غیره در آمریکا و کانادا از کلمات عربی و اسلامی مشتق شده اند. ۴۸۴ مورد از این اسامی در آمریکا و ۸۱ مورد در کانادا وجود دارد. برخی از این اسامی متضمن مفاهیم مقدسی هستند مانند: ساکنین قبیله ی ایندیانا بنام مکه، مدینه در آیداهو، قبیله ی سرخپوستی مکه در واشینگتن، مدینه در نیویورک، مدینه و حسن در داکوتای شمالی، مدینه در اوهایو، تنسی، تگزاس و اونتاریو، محمد Mehomet در ایلی نویز، منا در یوتا و آروا در اونتاریو

زمین شناسی

جهانگردان بزرگی همچون ابن بطوطه که پس از بیست و چهار سال با خاطرات و ماجراهای بزرگ از یک سفر بازگشته و بار دیگر در مقابل دروازه ی شهر خود، طنجه (درمراکش) ظاهر میشود، و محققی از نوع مسعودی اهل بغداد، که به دنبال یافتن جواب برای سئوالاتی مانند اینکه آیا دریای خزر به دریای آزاد متصل است یا نه رفت و کره ی زمین را از دریای آرال (در آسیای مرکزی) تا زنگبار (بخشی از تانزانیا) و از چین تا اسپانیا مورد مطالعه قرار داد، همراه این ها شناخت بشری را از زمین و چگونگی آن وسعت دادند و تصورات غلط و افکار بیراهه و خود سرانه را تصحیح کردند. به همراه شرح جغرافیایی، جغرافیای نجومی البتانی، ابن یونس، البیرونی ، ابن سعید معاصر ادریسی و یاقوت حموی، از پیشینیان پا فراتر نهاده و مکانهای جغرافیایی مورد نظر را بر حسب طول و عرض جغرافیایی با دقت حیرت انگیزی تعیین کردند. ادریسی شرح سفرهای جغرافیایی را از یک طرف و جغرافیای نجومی و محاسباتی کره ی زمین را از طرف دیگر با هم تلفیق کرد. رشته ی علمی دیگری بنام جغرافیای فیزیکی که عبارت است از ژئولوژی یا زمین شناسی، بوسیله ی ابن سینا و بیرونی به وجود آمد و با اطلاعات مهم و کاملاً صحصح برای مثال درباره ی چگونگی به وجود آمدن کوهها و طبقات سنگها و انواع آنها – غنی گردید.[1]

ابن سینا پدر زمین شناسی [2] درباره ی پیدایش کوهها می نویسد:[3] « نظر غالب این است که کوهها در طول مدت زمانی دراز که بر آورد آن بطور دقیق میسر نیست از گل چسبنده که به تدریج خشک و سنگینه شده است پدید آمده اند. احتمالاً زمین با همه ی پستی و بلندیهای آن در زمان های گذشته زیر آب دریا و اقیانوسها بوده و به همین دلیل است که وقتی بسیاری از سنگها خرد می شود لابلای آنها اجزای حیوانات آبی همچون صدف و غیر آن یافت می شود».

ابن سینا درباره ی زلزله می نویسد:[4]

---

[1] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۴۳۷

[2] پزشکان بر جسته در عصر تمدن اسلامی ص ۱۳۰

[3] مشاهیر فیزیک در تمدن اسلامی ص ۱۵۴ و فرهنگ اسلام در اروپا ص ۴۳۷ و ۴۳۸

[4] مشاهیر فیزیک در تمدن اسلامی ص ۱۵۴

« زلزله، حرکت بخشی از اجزای زمین است که منشأ آن جنبش تحتانی زمین است. این جنبش تحتانی موجب تحرک لایه های بالاتر زمین و نیز اجسام قابل حرکت روی زمین میشود. عامل اصلی جنبش لایه های زمین یا گازی پرفشار است و یا جسمی است که از یکی از عناصر چهارگانه یعنی آب یا هوا یا آتش یا خاک تشکیل شده است. جسمی که از عنصر آتش تشکیل شده باشد، آتش خالص نیست بلکه از خواص بادهای مشتعل بر خوردار است».

وی درباره ی ابرها می نویسد:[1]

« ابرها با بالا رفتن و صعود بخارهای مرطوب به طبقه ی فوقانی و سرد هوا پدید می آیند. جوهره ی ابرها را بخار فشرده ای تشکیل میدهد که هوا را پوشانیده است. بنابراین ماده ی ابر، باران، برف، رگبار، یخ، شبنم و تگرگ عبارت است از بخار، هاله و رنگین کمان نیز بر بخار دیده میشود».

بیرونی دو کتاب بسیار مهم در زمین شناسی نوشته است که عبارتند از :

۱- تحدید نهایات الاماکن ۲- الجماهر فی معرفه الجواهر مشتمل بر مباحثی در زمین شناسی و کانی شناسی و برخی سنگهای گرانبها

علاوه بر این دو کتاب بیرونی در کتابهای دیگرش نظرالصیدنهٔ فی الطب و التحقیق ماللهند و ... درباره ی زمین شناسی تحقیقات دیگری را ارائه میدهد.

بیرونی دو سیستم جدید تصویر برای نقشه ی زمین را کشف کرد، که یکی امروزه به سیستم تصویر سمت و ارتفاعی، و دیگری به تصویر کروی موسوم است.[2] هم چنین بیرونی زمین را نیز مورد اندازه گیری قرار داد.[3]

بیرونی در کتاب التحقیق مالهند بعد از بررسی هایی که در طبیعت هندوستان انجام میدهد به این نظریه می رسد که قاره ها در ابتدا بهم وصل بوده اند و بعدها در اثر گذشت زمان مسئله انشقاق قاره ها پدیدار شده است.

زمین شناسی ، علمی متکی براصول تجربی، مدتها در اروپا ناشناخته بود. ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن ادریس (۱۱۰۰ – ۱۱۵۴ م ۴۹۳ – ۵۴۹ هـ ق) اولین نقشه ی جهان نما را بر روی

---

[1] همان منبع ص ۱۵۴

[2] گوشه هایی از ریاضیات دوره ی اسلامی ص ۲۰

[3] همان منبع ص ۱۵۹

میزی از جنس نقره ساخت و رساله ای تحت عنوان « نزهة المشتاق فی افتراق الافاق » برای تفسیر آن نوشت وی بزرگترین کارتوگراف (نقشه بردار) قرون وسطا بود.[1] ادریسی در آن نقشه زمین را کروی نقش کرده است و در هر جا امکان داشته آن را بر تجربیات شخصی یا تجربیات دیگران و محاسبات ریاضی بنا نموده است. ولی نهایتاً در بعضی دیرها بر حسب کتاب مقدس یک « نقشه ی جهانی » مانند یک صفحه ی مدور که اطراف آن را آب فرا گرفته و در وسط آن بهشت قرار دارد تهیه شد و با این نقشه ی جدید خیالی، نقشه ی جغرافیای علمی و تجربی ادریسی را از میدان بدر کردند.[2]

ادریسی هم چنین آثاری در گیاه شناسی، داروشناسی و علوم دیگر نیز دارد.[3]

تکنولوژی

در سرزمینهای اسلامی، تکنولوژی را بسی بیشتر و ژرفتر از سایر مناطق به عنوان شاخه ای از علوم می شناختند. دانشمندان و پژوهشگران مسلمان همه ی انواع دانش عملی را مورد توجه قرار می داده اند و علوم کار بردی و مباحث تکنولوژیکی را همراه با مطالعات نظری طبقه بندی می کرده اند. بعنوان مثال این موضوع را در آثاری چون مفاتیح العلوم (کلیدهای دانش) خوارزمی، احساءالعلوم (شمارش دانشها) فارابی، رسائل اخوان الصفا (نوعی دانشنامه ی علوم و فنون)، کتاب النجات ابن سینا، مقدمه ی ابن خلدون بر اثر مشهورش در باب تاریخ جهان، الاعلام به مناقب الاسلام (مقدمه ای بر فضایل اسلام) عامری، صبح الاعشه (گشاینده ی دیدگان نابینا) اثر قلقشندی و مفتاح السعادة (کلید خوشبختی) اثر طاشکپری زاده و ... باز می یابیم . البته این کتابها تنها در برگیرنده ی بخش کوچکی از کتابهایی است که چنین طبقه بندیهایی در آنها دیده میشود. بعنوان مثال عامری در مورد مکانیک یا مهندسی می نویسد:

« مکانیک مبحثی است که هم با ریاضیات و هم با علوم طبیعی ارتباط می یابد.

علم مکانیک ما را قادر می سازد که آبهای نهان در اعماق زمین را مورد استفاده قرار دهیم و همچنین به وسیله ی چرخابها یا فواره ها آب را به محل دلخواه بکشانیم، با صرف

---

[1] علوم اسلامی و نقش آن تحول علمی جهان ص ۶ – ۴۳۷

[2] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۴۳۹ – ۴۴۰

[3] علوم اسلامی و نقش آن در تحول علمی جهان ص ۴۳۶

حداقل انرژی، اشیای سنگین را حمل کنیم، پلهایی با طاق قوسی روی رودها و نهرها بر پا کنیم و بسیاری کارهای دیگر که شرح آنها در این مختصر میسر نیست».[1]

نویسندگان مشهور جهان اسلام مانند ابن خلدون، عامری، قلقشندی، طاشکپری زاده و ... علومی مثل مکانیک و معماری و مهندسی را جزو علوم ریاضی می شمردند. در مجموع، معماری و مهندسی دوران اسلامی را می توان به شاخه های زیر تقسیم کرد:

۱- علم همه ی انواع ساختمانها
۲- علم تکنولوژی نور
۳- علم مراکز ثقل (گرانیگاه ها)
۴- علم آینه های سوزان
۵- علم مسّاحی
۶- علم رودها و آبراهه ها
۷- علم پلها
۸- علم اکتشافات آبهای زیر زمینی
۹- علم قرقره ها و تسمه های انتقال نیرو
۱۰- علم ماشینها و آلات و ادوات نظامی
۱۱- علم ناوبری
۱۲- علم ساعتها
۱۳- علم اوزان و مقادیر
۱۴- علم ماشینها و دستگاههای بدیع

همه ی این علوم ماهیتی تکنولوژیکی دارند بنابراین واژه ی هندسه در چنین تارو پودی به معنای « مهندسی و معماری » خواهد بود، نه فقط به معنایی که امروزه برای علم هندسه قائلیم، و واژه ی مهندس نیز از همان اوان تمدن اسلامی، نه تنها به معنای « هندسه دان» بلکه به مفهومی که امروزه برای آن قائلیم استعمال می شده و حرفه ای بسیار معزز و محترم بوده است. مهندسی مکانیک و عمران که جزو علوم ریاضی شمرده می شدند تنها مباحث تکنولوژیکی نبودند که در ردیف علوم طبقه بندی می شدند، تکنولوژیهای غیر

---

[1] تاریخ مصور تکنولوژی اسلامی خلاصه شده از ۳۴۹ – ۳۵۰

ریاضی، مانند شیمی، تولید صنعتی و کشاورزی نیز علم شمرده می شدند. علاوه بر اینها، موضوعهای تکنولوژیکی را می بایست در بطن موضوعهای صرفاً علمی جست وجو کرد. چنین بود که برای مثال، در علم پزشکی مباحث مربوط به داروشناسی معمولاً اطلاعات مفیدی درباره ی خواص و طرز ساخت بسیاری از فراورده های آلی و غیر آلی در بر داشتند. این را هم بیفزاییم که علم حساب شامل محاسبات فنی لازم برای مهندسان نیز می شد، و علم نجوم هم عملاً در بر گیرنده ی بیشتر رساله هایی بود که درباره ی طراحی و ساخت وسایل و افزارهای اندازه گیری نوشته می شد و جز اینها.

مهمترین صنایع دوران اسلامی عبارت بودند از:

۱- صنایع ذوب آهن و فولاد
۲- ذوب فلزات
۳- استخراج معادن
۴- استخراج و پالایش نفت
۵- صنایع نساجی
۶- صنایع چرمسازی
۷- صنایع نظامی (توپ سازی، موشک سازی، اژدرسازی، تفنگ سازی و ...)
۸- صنایع کشتی سازی
۹- صنایع شیمیایی
۱۰- شیشه سازی
۱۱- صنایع کشاورزی [۱]

برای پی بردن به پیشرفتهای مسلمین در صنایع مختلف و اختراعات آنان و سهم دانشمندان مسلمان در تحول علمی جهان به چند نمونه زیر اشاره می شود.

[۱] برای توضیح به کتاب تاریخ مصور تکنولوژی اسلامی مراجعه شود.

اختراع هواپیما[1]

ابن فرناس اهل قرطبه ی اسپانیا در حدود ۸۸۰ م اولین دستگاه پرنده را اختراع کرد. وی هم چنین عینک و زمان سنجهایی با مکانیسم پیچیده ساخت. ابن فرناس دستگاه پرنده اش را با پارچه و پر پوشانده بود. وی در سال ۸۸۰ با این وسیله زمانی طولانی در هوا پرواز کرد.

ابن فرناس سعی داشت تا دستگاه را کاملتر کند و بتواند آنرا براحتی هدایت کند اما سقوط وی با دستگاه پرنده اش مانع این کار شد.

ذات الحلق های بزرگی که مسلمین ساخته بودند دارای قطرهای عظیمی بودند سه مترونیم و بیشتر یا پنج متر که شخصی بنام ابن قرقه در ۱۱۰۰ م انرا در قاهره ساخت. مسلمین در آن زمان دستگاه تراشکاری داشتند و صفحه ای که باید تراشیده شود، در مقابل آلت تراش دهنده دور می زد. حلقه های خیلی بزرگ را با ماشینهای تراشکاری می تراشیدند که شبیه ماشینهای کنونی بود. به این ترتیب که آلت تراش، در مسیر معین، متحرک بود و صفحه ای که باید تراشیده شود ثابت می ماند.[2]

دانشمندان اسلامی حلقه ها را نه تنها از نظر تکنیک به مرحله ی عالی دقت و ظرافت رساندند، بلکه سه حلقه ی جدید هم اختراع کردند و بر آن اضافه نمودندو به وسیله ی این حلقه ها توانستند اندازه گیری های افقی نیز انجام دهند. آنان بازوی متحرکی برای خواندن مقیاسها بر آن اضافه کردند که آن را «الحداده» می گفتند. الحداده استفاده از دستگاه را دقیقتر می ساخت و نقص دستگاه نجومی آن زمان را نسبت به دستگاههای امروزی تاحدی رفع می کرد. برای اینکه اندازه گیری ها را باز هم دقیقتر انجام دهند، دستگاههای جدیدی که کاملاً از طرز فکر جدیدی سرچشمه گرفته بودند، برای روشهای جدید مشاهدات و اندازه گیری ها اختراع کردند. السمت المربع متعلق به رصد خانه ی مراغه، فقط یکی از این دستگاههای ساخته شده ای است که نهایت کار آمدی را داشت.[3]

---

[1] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۶۱ ، تاریخ تمدن ویل دورانت مجلد چهارم ص ۳۸۰

[2] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۱۶۱ و ۱۶۳

[3] همان منبع ص ۱۶۳

نفت، پالایش نفت و صدور آن

« کلمه ی نفت، که گاه به معنای نفت خام، گاه به معنای حاصل تقطیرهای سبک به کار می رفت، از نام گذاریهای دانشمندان اسلامی است. آنان به طور معمول نفت خام را « نفت سیاه» و نفت تقطیر شده را « نفت سفید» می نامیدند. هر چند بعضی از انواع نفت خام نیز به حالت طبیعی سفید رنگ است. درباره ی روشهای تقطیر نفت، توصیفهای دقیقی در نوشته های دانشمندان اسلامی دیده می شود، که از آن جمله می توان به کتاب سرّ الاسرار زکریای رازی اشاره کرد.[۱]

میدانهای نفتی باکو از همان سده های نخستین توسعه ی اسلام به مقیاس تجارتی گسترش یافته بود، گزارشهایی در دست است که به موجب آنها در سال ۲۷۲ هـ ق ۸۵۵ م ، خلیفه المعتمد عباسی در آمدهای حاصل از نفتهای فورانی آن حوزه را به مردم در بند[۲] واگذار کرده بود. مسعودی مورخ نامی پس از بازدید از منطقه نفتی باکو بسال ۳۰۲ هـ ق ۹۱۵ م نوشت: کشتیهای حامل کالاهای تجارتی به سوی باکا (باکو)، که دارای میدان (معدن) نفت سفید و دیگر انواع آن است، بادبان می کشند، و می گویند که در هیچ نقطه ی دیگر از دنیا — جز اینجا — نفت سفید یافت نمی شود. در قرن هفتم هجری (سیزده میلادی) برای دستیابی به منابع نفت چاههایی حفر کرده بودند، و در همان زمان بود که مارکوپولو نوشت:

« در یک و هله می توان به اندازه ی ظرفیت صدکشتی باری از این منابع نفت بر داشت.»

مارکو ادامه داده می نویسد:

« این نفت را برای خوراک نمی توان بکار برد، ولی برای سوزاندن خوب است و هم چنین برای مرهم گذاری بر پوست شترهای مبتلا به خارش نیز از آن استفاده می کنند. از اطراف واکناف مردم برای دیدن و بردن نفت به اینجا می آیند، چون در هیچیک از ولایتهای این منطقه نفت وجود ندارد».

---

[۱] تاریخ مصور تکنولوژی اسلامی ص ۱۹۴

[۲] شهری در کشور آذربایجان

در مناطق دیگری نیز مانند منطقه ی موصل عراق، صحرای سینا در مصر و خوزستان ایران نفت تولید و صادر می شده است. علاوه بر بهره برداریهای وسیع جنگی و نظامی، نفت را بعنوان دارو یا سوخت نیز بکار می بردند.[1]

کتابهائیکه اروپا را تغییر دادند.

مسمانان کتابهایی بوجود آوردند که تماماً تحت اسلوبی کاملاً علمی نوشته شده بودند، به طوری که همه ی بخشهای تخصصی کتاب در زمینه ی اصلی، مانند عناصری مختلف بودند که در حقیقت واحد زنده ای را با ربطی طبیعی، تشکیل میدادند. آنها طرق مختلفی را برای رسیدن به مقاصد علمی دریافتند. کتابهایی که مسیر تاریخ جهان بخصوص اروپا را تغییر دادند بسیار زیادند و تنها معرفی آن کتابها نیاز به کتابهایی چند جلدی دارد بدون آنکه خواسته باشیم مطالب کتابها را خلاصه و ار و در چند سطر توضیح دهیم. برای پرهیز از طولانی شدن مطلب به بعضی از کتابهای پزشکی اکتفا می کنیم. پزشکان مهم اروپا در قرن پانزدهم میلادی، بیش از همه همان اسلامیست ها بودند که برای آنان ابن سینا، رازی، ابن زهر، علی ابن عباس و ابوالقاسم زهراوی همه چیز محسوب می شدند و در همین زمان است که بغتتاً تحولات هشیارانه ای در طرز تفکر طبی اروپا مسلط میشود.

از جمله کتابهایی که اصولاً برای اولین بار در اروپا چاپ شدند کتاب قانون ابن سیناست. تا سال ۱۵۰۰ م کتاب قانون ابن سینا پانزده بار در اروپا چاپ شد. در قرن بعد چاپ این کتاب به بیست بار رسید در نیمه ی دوم قرن ۱۷ م همچنان مکرر چاپ می شد . به این ترتیب کتاب ابن سینا، در طول تاریخ جهان بشریت، بیش از هر کتاب پزشکی دیگری مطالعه و تدریس شده است. چاپ شرحهایی که بر آن نوشته اند اصلاً قابل شمارش نیستند. همین مسئله باعث شد که پزشکی اروپا در قرن ۱۶ م در بر خورد با پزشکی اسلامی شرمنده شود. برای رفع این شرمندگی جناب پاراسلزوس برای دادن اعتماد نفس به اروپائیان کتابهای ابن سینا و جالینوس را در میدان شهر بازل (سویس) رسماً سوزاند. تا بدین وسیله بتواند

[1] تاریخ تکنولوژی اسلامی ص ۱۹۴ — ۱۹۵

اسلامیسم را از مغز دانشمندان و کتابخانه و کیف دستی های پزشکان اروپایی محو کند[1] در دانشگاه بروکسل بلژیک تا سال ۱۹۰۹ م درسهای ابن سینا با مراقبت حفظ می شد.[2]

کتاب پر عظمت و گران قیمت الحاوی، در فاصله ی سالهای ۱۴۸۶ و ۱۵۴۲ م پنج بار به طور کامل چاپ شد. به اضافه اینکه چند برابر آن هم، بخشهای مختلفش منتشر شد. کتاب دیگری از رازی درباره ی آبله و سرخک در فاصله ی سالهای ۱۴۹۸ و ۱۸۶۶ م بیش از چهل بار در اروپا به چاپ رسید.

این نوشته ی کوچک موفق شد مدت یکهزار سال مورد توجه و تمایل قرار گیرد. امروزه این نوشته هنوز جزو آثار اسکولاستیک به حساب می آید. جدول پزشکی ابن جزله و ابن بطلان که علم پزشکی را به صورت جدول شرح میداد مانند یک کتاب لغت مرجع در اروپا به زبان لاتین بارها ترجمه شد. آنهم به نام نویسنده ای که بر اثر تغییراتی که در زبان لاتین شامل نامش بود، دیگر قابل شناسایی نبود. این کتاب در یک جلد و به نام صفحه ی شطرنج سلامتی به زبان آلمانی نیز منتشر گردید.

کتاب دلیل المسافرین یا الرحله، صدها سال برای محصلین علم طب جزو برنامه ی درسی و مطالعه ی اجباری بود. این کتاب و آثار ایساغوجی حنین بن اسحاق و المنصوری رازی و التیسیر ابن زهر و کلیات ابن رشد و قانون ابن سینا جزو مأخذ اصلی و مستحکم درسی بودند که در قرن ۱۶ م در دانشگاههای اروپا خوانده می شدند.[3]

کتاب الملکی علی ابن عباس اهوازی که مرجع اصلی علم کالبد شکافی در سالرنو ایتالیا و تمام جهان بود، در بین سالهای ۱۰۷۸ و ۱۰۷۰ م توسط مشخصی بنام کنستاتین آفریقایی به لاتین ترجمه شد و مترجم بدون نام بردن از صاحب اصلی کتاب آنرا بنام خود چاپ و منتشر ساخت. وی در آن زمان تحت تأثیر شیوه ای قرار گرفت که دانشمندان اروپایی دنبال می کردند. اتیان انطاکی این کتاب را که بنام کامل الصناعهٔ الطبیهٔ نیز معروف است بسال ۱۱۲۷ م در انطاکیه به زبان لاتین ترجمه کرد. وی در مقدمه ی کتاب از کنستاتین انتقاد کرد و دزدی وی را بر ملا ساخت.[4]

---

[1] فرهنگ اسلام در اروپا ص ۳۱۹ — ۳۲۰

[2] نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام مؤلف ص ۴۹

[3] فرهنگ اسلام در اروپا خلاصه شده از ۳۲۱ تا ۱۲۳

[4] پزشکان بر جسته در عصر تمدن اسلامی ص ۹۷ — ۹۸

شرح ابن النفیس بر کتاب قانون ابن سینا نیز یکی از کتابهایی بود که توسط اروپاییها مورد بی لطفی قرار گرفته بود. ابن نفیس در این شرح، گردش ششی خون را شرح میدهد اما این کشف به ویلیام هاروی انگلیسی متولد ۱۵۷۸ م نسبت داده شد. این دزدی تا سال ۱۹۲۴ م که دکتر محی الدین تطاوی در کتابخانه ی اسکوریال به یک نسخه ی خطی از ابن نفیس دست یافت که گردش ششی خون (گردش کوچک خون) را شرح داده بود بر ملا نشد. در این سال بود که کاشف واقعی گردش کوچک خون شناخته شد.[۱]

این داستان های دزدیده شدن کشفیات دانشمندان اسلامی نشان میدهد که تا چه اندازه قضاوتهای مشرق شناسان اروپایی درباره ی ارزش علوم اسلامی بی پایه و اساس است.

اولین فرهنگ طبی برای استفاده عموم توسط زکریای رازی بنام کتاب برای آنان که به طبیب دسترسی ندارند نوشته شد.

کتابهایی که در اروپا ترجمه شدند آثار پر ارزش بودند، در آن زمان در دانشگاههای اروپا دانشمندی نبود که آزمندانه دستش را به سوی علوم جدید اسلامی دراز نکند. این اجباری بود تا هر دانشمندی بتواند کمبودهای علمی خود را جبران کند و در آن زمان مقام خود را حفظ کند. در اروپا حتی یک کتاب هم وجود نداشت که سرچشمه ی اصلی آن از کشورهای اسلامی نبوده ، و یا از آن مآخذ نگرفته باشد. اگر لغات عربی کتابهای آن زمان اروپا گویای این واقعیت نمی بودند، همان محتوا و مضمون آنها خود این حقیقت را بر ملا می ساختند. از همه بیشتر آثار ابن سینا، ابوالقاسم، زکریای رازی، ابن زهر، حنین بن اسحاق مطالعه و از آنها نقل قول می شد.[۲]

اکثریت نسخه های دانشمندان مسلمان در کتابخانه های دانشگاههای انگلیس، فرانسه، آلمان، روسیه، ایتالیا، ، آمریکا و سایر کشورهای اروپایی موجود می باشد.

بحث در زمینه ی تحریف تأثیر اسلام در قرونی که به عصر روشنگری یا قرون جدید موسوم است بسیار مفصل می باشد. در تمامی زمینه های علمی از هنر و معماری گرفته تا کشف کاینات، اروپا روشی را در پیش گرفت که از معلمین مسلمان خود اموخته بود. درباره ی تأثیر اسلام در اروپا در زبان عربی آثار گرانبهایی وجود دارد ولی متأسفانه در کشور ما ایران که دانشمندانش بیشترین تأثیر را در تحول علمی اروپا و به تبع آن جهان

---

[۱] همان منبع ص ۱۹۷

[۲] منبع سابق ص ۳۵۰ - ۳۵۱

داشته اند تنها تعداد معدودی کتاب وجود دارد که آنهم ترجمه شده اند و جای تحقیق مفصل و دقیق که نقش ایرانیان را در تحول علمی جهان نشان دهد کاملاً خالی می باشد.

هنوز نسخ خطی بیشماری از دانشمندان اسلامی بررسی و موشکافی نشده اند و انچه که نیز بررسی شده تنها مشتی از خروار می باشد. بخصوص جای بررسی کتابهای دوران تیموری و گورکانیان هند و کتابهای نوشته شده در عصر امپراطوری عثمانی در آن خطه ی پهناور کاملاً خالی مانده است.

از آنجا که بحث در مورد اسلام و اروپا بسیار مفصل می باشد و نیازمند سلسله کتابهایی می باشد، لذا در این فصل به همین مقدار بسنده می گردد.

فصل هشتم

دوران استعمار

دوران استعمار

پیدایش استعمار در قرون جدید

اسپانیای مسلمان همواره سپری بود که جلو تجاوزات اقوام وحشی و خون آشام اروپایی را سد کرده بود. با سقوط اندلس پرتقالیها و اسپانیای مسیحی وارث نیروی دریایی بجامانده از مسلمین شدند. این ناوگان دریایی با دورترین نقاط دنیای آنروز مانند آمریکا، هند ، چین و سایر جاهای مهم اقتصادی ارتباط داشت. دور زدن قاره ی آفریقا و رفتن به بنادر هندی، اندونزیایی و چین مسئله ای کاملاً پیش پا افتاده بود. چیزی که بعداً اروپاییها مدعی شدند کشفیات جغرافیایی از ابتکارات آنها است در واقع هم چنانکه در فصل گذشته توضیح داده شد افسانه ای بیش نیست. اولین تجاوزات استعماری به کشور مغرب بود.

در سال ۱۵۷۸ م اولین نبرد بزرگ تاریخی در قرون جدید بین مغرب و پرتقال روی داد که بنام جنگ سه پادشاه، پیکار القصر یا جنگ وادی المخازن مشهور شد.[۱]

در این جنگ لشکرکشی پرتقالیها رنگ صلیبی داشت چرا که نیروی بزرگی از داوطلبان اسپانیایی، آلمانی، ایتالیایی و جاهای دیگر در تهاجم مزبور شرکت داشتند، ناوگان پرتقال که از هزار کشتی تشکیل یافته بود به مغرب حمله ور شد. در وادی المخازن نزدیک شهر القصر مغرب دو سپاه اسلام و صلیبی با هم تلاقی کردند. در نتیجه این جنگ سپاه استعماری کاملاً در هم شکسته شد و پادشاه پرتقال بنام سپستیان به قتل رسید. این جنگ گذشته از جنبه قاطعی که میان شرق و غرب، اسلام و مسیحیت داشت یکی از بزرگترین مصائبی بود که استعمار در حملات تجاوز کارانه خود بر مغرب متحمل گردید. همین امر باعث شد که آفریقا تا قرن ۱۹ م از تجاوزات بزرگ اروپایی محفوظ بماند. استعمار در این جنگ دچار آن چنان خسارتی شد که تا قرنها فکر حمله به آفریقا را از ذهنش بدر کرد. در

---

[۱] صحنه های کان دهنده در تاریخ اسلام ص ۳۲۶

عوض اقوام اروپایی برای بدست آوردن طلا و ثروت به فکر تجاوز به جاهایی افتادند که بسیار ضعیف بودند و می توانستند براحتی به مطامع پست خود برسند. این بود که همه ی استعمار گران اولیه از پرتقال گرفته تا انگلیس، فرانسه، آلمان، اسپانیا و ... به فکر تسخیر قاره ی آمریکا افتادند. لذا طی چند قرن آنها سرتاسر قاره ی آمریکا را به اشغال خود در آوردند و آنچنان فجایعی را در آن سرزمین وسیع بعمل آوردند که هنوز هم ملتهای آمریکایی نتوانسته اند کمر خود را از زیر ضربات وارده راست کنند.

انگیزه های پیدایش استعمار

انگیزه های دریا نوردان و به اصطلاح مکتشفان جغرافیایی و فاتحان جغرافیایی آمریکا مخلوطی از همه گونه تمایلات بشری بود. ولی آنچه در آنها غلبه داشت انگیزه های پست بود نه انگیزه های شریف. آنها در آرزوی پیروزی های مادّی و مال و دستگاه قدرت بودند. نخستین دریانوردان اسپانیولی و پرتقال در آتش تعصب مسیحیت مشتعل بودند. آنها می خواستند جهانگیری کنند از آن جهت که قلمرو جهان مسیحیت را وسعت دهند. با وجود این کاملاً برای ایشان طبیعی بود که مردم را مانند جانوران وحشی بکشند و مالشان را بدزدند، زنانشان را بربایند، گاهی اتفاق می افتاد که در جاهای کشف شده مردم را غسل تعمیدی می دادند، سپس آنان را به اسارت و بردگی خویش در می آوردند. آنان که در راه استعمار گری و جنایت کاری خود جان می سپردند عنوان شهادت پیدا می کردند. رنسانس آغاز عصر (جدید) استعمار است مردم شبه جزیره ی اسپانیا این راه را نشان دادند و ملتهای متمدن و مسیحی دیگر در پی ایشان بهمان راه در آمدند.[1]

کریستف کلمب که خود را بر گزیده خدا می دانست، بهنگام معامله با فردیناند و ملکه ایزابل (پادشاه و ملکه اسپانیا) با سماجت تکرار می کرد که این خواست خداست که وی سرزمینهای جدید را کشف کند، زیرا از این طریق منابع مالی لازم برای یک جنگ صلیبی تازه را بدست خواهد آورد.[2]

---

[1] شش بال ص ۸۱

[2] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۷۶

هم چنین کلمب می گفت: تصور می کنم فقط وقت کمی کافی باشد تا تعداد زیادی از بومیان را به دین مقدس مسیح ارشاد و ثروت و مستملکات وسیعی به اسپانیا تقدیم کنیم»[۱]

در واقع استعمار در سال ۱۴۱۵ م که ناوگان جنگی پرتغال شهر سیوته (سبته) مراکش را تصرف کرد پا به عرصه ی ظهور گذاشت.

فیلیپ خوبرو پادشاه پرتغال با تأسیس فرقه ی مسیح از بنیانگذاران استعمار بشمار می رود. شهسواران فرقه ی مسیح هسته ی مرکزی ارتش پرتغال را تشکیل می دادند و در جنگهای بی پایان علیه مسلمانان شمال آفریقا شجاعت زیادی از خود نشان دادند. همین ها بودند که فکر جنگ دایمی را ترویج کردند که به موجب آن وظیفه ی مسیحیت پیکار همیشگی با مسلمانان بود.[۲]

علل پیروزی استعمارگران

استعمارگران اروپایی در عرض چند قرن توانستند قاره های امریکا، آفریقا، اقیانوسیه و مناطق وسیعی را در آسیا مانند شبه قاره ی هند ، آسیای میانه ، هند و چین، آسیای جنوبشرقی و حتی قسمتهایی از چین را اشغال کنند. تنها مناطقی در جهان از تعرض غارتگران اروپایی در امان ماندند که جزو متصرفات عثمانی بودند حتی ایران که مستقیماً توسط استعمار اشغال نشده بود عملاً سیاستهای آنها بخصوص انگلیس و روسیه را اجرا می کرد. پیروزی استعمار علل زیادی داشت از جمله می توان به مهمترین علل زیر اشاره کرد:

۱- ضعف ملتهای استعمار زده: مانند آمریکای لاتین که هنوز در آنجا تسلیحات نظامی اهالی تیروکمان و شمشیر بود و از اسلحه های باروتی خبری نبود.

۲- انقلاب صنعتی : تحولات صنعتی ایجاد شده در اروپا طی ۱۷۵۰ م تا ۱۸۵۰ م که از آن به انقلاب صنعتی یاد میشود قبل از همه چیز تحولاتی در تسلیحات نظامی ایجاد کرد که استعمار گران به راحتی ملتهای فاقد این تسلیحات را به زیر سلطه می گرفتند.

۳- شرکتهای تجارتی: اروپائیان برای غلبه بر کشورهایی مانند هندوستان که تسخیر آن تنها با قدرت نظامی ممکن نبود دست به ساختن کمپانیهای بزرگ تجاری زدند. مانند کمپانی هند انگلیس که زمینه ی کامل تسلط بر هند را مهیا ساخت. این شرکتها با نفوذ

---

[۱] همان منبع ص ۷۸

[۲] منبع پیشین ص ۶۵

در دربار ممالک مزبور و ایجاد فساد مالی و کاشتن بذر اختلاف در جوامع بعنوان جاده صاف کن استعمار عمل می کردند. بعنوان مثال کمپانیهای مزبور حتی دست به ساختن مذاهب مختلف نیز می زدند که نمونه ی بارز آن در کشور ما مذاهب بهایی و بابی بود.

۴- فساد درونی حکومتهای ساقط شده توسط استعمار گران بهمراه عقب افتادگی علمی و صنعتی و عدم داشتن ارتشی قوی و کار آمد.

۵- وجود افسانه های پوچ و صوفیگری در بین مردم کشورهای استعمار زده که امکان هر گونه مقاومت را از آنها می گرفت. بعنوان مثال تصوف در بعضی از کشورهای اسلامی مانند هندوستان از عواملی بود که هند بدست انگلیس سقوط کرد. در مکزیک وجود افسانه ی کوتزال کوال یکی از علل سقوط امپراطوری آزتک بود. بر اساس افسانه ی مزبور مردم مکزیک معتقد بودند افراد سفید پوستی از سوی شرق به کشورشان می روند و بر آنها سلطنت خواهند کرد، و معتقد بودند که نور از مشرق می آید.

طبق این اعتقاد هرگونه مقاومت در برابر بیگانگان را بیهوده می دانستند، زیرا معتقد بودند آنان با نیروهای فوق طبیعت در ارتباط هستند.[۱]

اولین مستعمرات

در بین کسانی که به کشورگشایی در قاره ی آمریکا نایل آمدند ۴ نفر بودند که در نتیجه ی نبرد و غلبه بر بزرگترین دسته ی مخالف بومی، راه را برای پویش بسیاری از مناطق مجاور هموار کردند و استقرار حکومتهای دائمی و تحکیم و بهم پیوستگی خطه های پهناور را ممکن ساختند. اهداف همه ی آنها عبارت بود از:

« طلا، افتخار، انجیل و رواج مسیحیت».

این چهارتن و مناطق تصرفی آنها بشرح زیر می باشد.[۲]

۱- ارنادو کورتس فاتح مکزیک (کشور آزتکها)

کورتس در سال ۱۵۲۱ م (ماه مه) پای تخت آزتکها را فتح کرد و بدین وسیله مکزیک را تصرف کرد. (جنایات اسپانیائیها در حق مردم مکزیک در فصل ششم شرح داده شده است).

---

[۱] تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۱۱۵

[۲] تاریخ امریکای لاتین ص ۳۷ تا ۴۴ تاریخ بزرگ جهان جلد ۶ ص ۱۰۴ به بعد

۲- فرانسیسکو پیثارو فاتح پرو (کشور اینکاها).

در سال ۱۵۲۱ م پیثارو کاخامارکا پای تخت اینکاها را تصرف کرد.

وی امپراطور اینکاها بنام آتاهوا آلپا را دستگیر کرد و قرار شد پادشاه اطاقی به وسعت ۲۲ در ۱۷ پاو به ارتفاع ۹ متر را از طلا پر کند و به اسپانیائیها بدهد و آنها او را آزاد کنند. اما خونخواران وی را به جرم بت پرستی اعدام کردند، البته بعد از آنکه امپراطور حاضر شد، مسیحی شود و غسل تعمید بجای آورد، با یک درجه تخفیف بجای زنده در آتش سوختن قبلاً خفه شد سپس جسدش در آتش سوزانده شد. (راجع به جنایات اسپانیاییها در پرو نیز در فصل ششم شرح داده شده است).

۳- خیمنث رکسادا فاتح کلمبیا:

خیمنث در ششم اوت ۱۵۳۸ م با ۶۰۰ نفر افراد دسته ی پیاده نظام ۱۰۰ اسب، ۶ کشتی همراه ۲۰۰ ملوان کلمبیا را فتح و چیبچا (حکومت وقت کلمبیا به پای تختی بوگوتا) را منقرض ساخت.

۴- پدر و دوالدیویا فاتح شیلی:

۵- پدر و در سال ۱۵۴۱ م شیلی را با ۲۰۰ نیروی اسپانیایی و ۱۰۰۰ خدمتکار بومی فتح کرد و شهر سانتیاگو را تأسیس کرد. وی در جنگ با سرخپوستان آرژانتینی به هلاکت رسید. هم چنین غارتگری بنام فرانسیس در یک از پیشگامان استعمار انگلیسی دست به غارت سواحل شیلی می زد و مردم محلی ناچار بودند که طلا و نقره خود را به او بدهند. وی کالیفرنیا را بنام ملکه الیزابت به انگیس ملحق ساخت.[1]

کشورهای استعمارگر

پرتقال بنیانگذار استعمار

پرتقال در سال ۱۴۶۰ م سواحل گینه را در قاره ی آفریقا تسخیر کرد و تجارت برده را بوجود آورد. در سال های – ۱۵۰۰ تا ۱۵۲۰ میلادی کشور برزیل به زیر سلطه ی پرتقال رفت. سال در ۱۴۸۲ م سواحل آنگولا اشغالگری پرتقال را پذیرفت. در سالهای اولیه ی قرن شانزده میلادی بندر عدن و منطقه هرمز در خلیج فارس توسط پرتقالیها اشغال شد.

---

[1] تاریخ بزرگ جهان جلد ۷ ص ۱۳۳

بندر ماکائو چین در سال ۱۵۵۷ م ضمیمه ی پرتقال شد و در سال ۱۴۹۸ م استعمار پرتقال در آمریکا شروع شد. در قرن ۱۹ م موزامبیک به اشغال کامل پرتقال در آمد و در ۱۹۰۹ م مستعمره رسمی پرتقال شد. بلاخره در سال ۱۹۷۵ م بعد از قرنها استعمار پرتقال که به قتل عام دهها هزارتن از مردم موزابیک انجامید این کشور به استقلال دست یافت.[1]

اسپانیا

کشورهای قاره ی امریکای جنوبی و مرکزی به استثنای برزیل – کشور مکزیک (اسپانیای نو) و قسمتهای وسیعی از ایالات متحده آمریکا – قسمتی از کشور مراکش – قسمتی از گینه استوایی – فیلیپین (۱۵۷۱ تا ۱۸۹۸ م و ...)[2] قرنها مستعمره اسپانیا بودند.

انگلیس:

در سال ۱۶۴۱ تا ۱۶۵۱ م در جنگهای ایرلند بیش از ششصد هزار تن بقتل رسیدند و با این قتل عامها ایرلند توسط کرامول به انگلیس ملحق شد. در سال ۱۷۰۷ م پارلمانهای انگلیس و اسکاتلند یکی شدند و نام رسمی کشور بریتانیای کبیر شد. در قرن ۱۶ م انگلیس به استعمارگری پرداخت در سال ۱۵۸۷ م انگلیس با شکست دادن نیروی دریایی اسپانیا که به انگلیس حمله ور شده بود توانست بتدریج بر بسیاری از مستعمرات اسپانیا مانند ایالات متحده ی آمریکا مسلط شود.

سایر مستعمرات، عبارت بودند از: امارات متحده ی عربی – عمان – آفریقای جنوبی در جنوب آفریقا تا مصر شامل کشورهایی مانند: نامیبیا – آفریقای جنوبی – زیمباوه – بوتسوانا – زامبیا – مالاوی – تانزانیا – کنیا – اوگاندا- سودان و مصر – هندوستان (شامل کشورهای هند پاکستان – بنگلادش – سری لانکا – مالدیو) – مالزی – برونئی – برمه – قاره ی اقیانوسیه استرالیا – نیوزیلند و ... قسمتهای بزرگی از کانادا و نیجریه و ساحل طلا در آفریقا و ...[3]

---

[1] گیتاشناسی کشورها

[2] منبع سابق

[3] گیتا شناسی کامل کشورها

فرانسه:

در اواخر قرن ۱۶ م فرانسه دست به استعمارگری زد و در سال ۱۶۰۸ م شهر کبک کانادا توسط فرانسه ساخته شد در طی سالهای ۱۷۶۳ – ۱۶۸۹ م در اثر شکست فرانسه از انگلیس، کانادا به انگلیس ضمیمه شد.

سایر مستعمرات مهم عبارت بودند از:

گویان فرانسه در آمریکای جنوبی – الجزایر – مراکش – نیجر – موریتانی – گینه های کوناکری و بیسائو – ساحل عاج – کامرون و منطقه ی استوایی – چاد – ماداگاسکار – جیبوتی – کامبوج سنگال و گامبیا و ... [1]

بلژیک

بلژیک : این کشور کوچک اروپایی طی سالهای ۳۹ - ۱۸۳۱ م تشکیل شد. و در طی سالهای ۱۹۰۸ – ۱۸۸۵ م توانست کشور گنکوی برازاویل شامل کشور فعلی کنگو و زئیر را اشغال کند. در سال ۱۹۶۰ کشور زئیر به استقلال ظاهری رسید. کنگو نیز در همانسال به استقلال دست یافت[2]

هلند:

این کشور کوچک اروپایی پس از دادن ده ها هزار کشته در سال ۱۶۰۹ م توانست استقلال خود را از اسپانیا کسب کند. در سال ۱۶۱۶ م کشور سورینام فعلی در آمریکای جنوبی به اشغال هلند در آمد. این اشغال تا ۱۹۷۵ م ادامه داشت. سه سال قبل از آنکه هلند استقلال خود را بدست آورد یعنی در سال ۱۶۰۶ م سپاهیان هلند، اندونزی را اشغال کردند و در طی چند سال سرتاسر اندونزی به اشغال هلندیها در آمد. اندونزی که به هند هلند معروف بود بیش از سه قرن تحت اشغال هلند باقی ماند. در طی این مدت ده ها هزار تن از مردم اندونزی در راه آزاد سازی کشور خود کشته شدند.[3]

---

[1] همان منبع

[2] همان منبع

[3] گیتاشناسی کشورها

ایتالیا

کشور ایتالیا که وحدت دوباره ی خود را در سال ۱۸۷۰ م بدست آورد کشورهای اریتره – سومالی و لیبی را اشغال کرد و سالهای متمادی سرگرم قتل و غارت مردمان آن کشور ها بود.[1]

آلمان:

آلمان در سال ۱۸۷۱ م وحدت خود را بدست آورد این درست در زمانی بود که بیشتر کشورهای جهان توسط کشورهای قدرتمند اروپایی مانند انگلیس و فرانسه اشغال شده بود. این عامل سبب شد که آلمانیها به قسمتهای کوچکی از کشور کامرون - توگو – تانگانیکا (بخشی از تانزانیا) و قسمتی از کنگوی بلژیک اکتفا کنند. در نوامبر ۱۹۱۱ م دولت فرانسه ۲۵۵۰۰۰ کیلو متر مربع از مستعمرات خود در آفریقا را به آلمان واگذار کرد. بعلت شکست آلمان در جنگ اول جهانی کلیه ی مستعمرات آلمانی توسط دیگر کشورهایی اروپایی نظیر فرانسه و انگلیس اشغال شد. و به این ترتیب استعمار آلمان تنها چند دهه طول کشید.[2]

روسیه:

روسیه تزاری که به واسطه ی وجود امپراطوری عثمانی قادر به استثمار سرزمینهای واقع در قاره های آمریکا و آفریقا نبود. به بسط تسلط خود بر مناطق مختلف آسیایی و اروپایی همجوار خود پرداخت با جنگهای بیشماری که طی چند قرن طول کشید روسها توانستند بر بسیاری از مناطق تصرفی امپراطوری عثمانی مانند شبه جزیره ی کریمه و قسمتی از قفقاز عثمانی دست یابند. روسها طی دو دوره جنگ خونین با ایران (۱۸۱۳ - ۱۸۲۸ م) قفقاز ایران را تصرف کردند (آذربایجان –ارمنستان – گرجستان)

هم چنین روسها سیبری را تصرف کرده و برای اشغال آسیای مرکزی پیش از چهل سال دست به لشکر کشی های بزرگی زدند (۱۸۴۵ – ۱۸۸۵ م)[3]

---

[1] تاریخ تمدن هنری لوکاس جلد دوم ص ۳۵۰

[2] تاریخ آلبر ماله جلد هفتم ص ۹۳۸ – ۹۳۷

[3] تاریخ آلبر ماله جلد هفتم ص ۹۴۶ – ۹۴۷

جنایاتی که روسها در این تهاجمات مرتکب شدند خود نیازمند کتاب قطوری می باشد.

جاده صاف کنان استعمار

آنچه که باعث شد تا اروپا بتواند جهان را اروپایی کند دارای عوامل گوناگونی بود که مهمترین آنها عبارتند از:

مکتشفان یا جنایتکاران بین المللی:

هم چنانکه در مبحث اکتشافات دریایی اروپا گذشت. باز شدن پای اروپاییها به سرزمینهای جدید منجر به تسلط آنها بر مناطق وسیعی از جهان شد افرادی مانند واسکودوگاما – ماژلان – آلبوکرک – کریستف کلمب و غیره یکی از مهمترین عوامل پیروزی اروپائیها درتسخیرو استعمار ملتهای ضعیف جهان بودند.

مسیونرهای مذهبی:

هیئت های تبشیری که اروپائیها برای مسیحی کردن مردم مناطق مختلف جهان اعزام می نمودند یکی دیگر از عوامل اصلی گسترش استعمار و استثمار مردم مناطق مختلف جهان بود. برای پی بردن به اهمیت کار مسیونرهای مذهبی نقل قول زیر بسیار گویا است:

هنری لوکاس می نویسد:

« تا سال ۱۸۴۰ م اروپائیها درباره ی نواحی وسیع میان تیمبوکتو (منطقه ای در آفریقای جنوبی) و حبشه در شمال آفریقا و رود زمبیزی zambezi در جنوب عملاً هیچ اطلاعی نداشتند. انجمن تبلیغات مسیحی لندن دیوید لیوینگستن (۱۸۱۳ تا ۱۸۷۳ م) را روانه ساخت تا دنباله ی کار هیئت های تبلیغاتی دیگری را که آغاز شده بود بگیرد.

لیوینگستن در اسکاتلند بدنیا آمده بود و در محیط صنعتی یکی از شهرهای آن ناحیه بزرگ شده بود. برای با سواد شدن مشقت کشید و طب سنتی و الاهیات مسیحی آموخت. به عنوان مبلغی مذهبی بچوانالند BechuanaLand و کنگو و رودهای زمبیزی را که در قاره ی آفریقا از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند امتداد دارد کشف کرد(۱۸۵۴ تا ۱۸۵۶). دریاچه ی مالاوی، رود زیای شمالی و منطقه ی دریاچه ی تانگانیکا را نیز کشف کرد. در ۱۸۵۷ م از مأموریت تبلیغیش چشم پوشید و از آن پس فعالیت خود را صرفاً به عنوان کاشف آغاز

نمود و بر آن شد که قلب آفریقا را به جهان بشناساند. کتاب سفرهای تبلیغی و تحقیقاتی در آفریقای جنوبی لیوینگستن نشان دهنده ی فعالیتهای تبلیغی بزرگی تا سال ۱۸۵۷ م است».[۱]

نتیجه ی کار این مبلغ مذهبی این شد که انگلیس قاره ی آفریقا از کشور آفریقای جنوبی گرفته تا مصر را به تصرف خود در آورد.

نهرو می نویسد: ابتدا مبلغان مذهبی به کشورها وارد می شدند به دنبال نفوذ آنها کشتی های جنگی وارد معرکه می شدند و سرزمینهای اهالی را تصرف می کردند.[۲]

شرکتهای تجارتی

در ممالکی که دارای نفوس کثیر و دولتهای نیرومند بودند، اروپاییها به تأسیس نمایندگیهای تجارتی توسط شرکتهایی که در انحصار دولتها بود اکتفا کردند مانند کمپانی هند شرقی هلند یا کمپانی هند شرقی انگلیس. این کمپانیهای استعماری با زیرکی خاصی روزبروز بر قدرت و بسط نفوذ خود در ممالک قدرتمندی مانند هند پرداختند. اولین شرکت انگلیسی بنام شرکت تاجران لندن بفرمان ملکه الیزابت در ۱۵۵۹ م تأسیس شد و نخستین شرکت فرانسوی در ۱۶۰۴ م تأسیس شد. کشور کوچک هلند در سال ۱۶۰۲ کمپانی هند شرقی خود را راه اندازی کرد.[۳] شرکت انگلیسی هند شرقی در عرض سه قرن نوانست زمینه های لازم تسلط همه جانبه ی انگلیس بر شبه قاره ی هند را مهیا کند. شرکت هلندی هند شرقی نیز تدریجاً باعث شد تا کشور پهناور اندونزی به مستعمره ی هلند تبدیل شود.

دیکتاتوران محلی و ستون پنجم دشمن

کشورهایی مانند ایران در اثر عدم لیاقت و حمایت رهبران خونریزخود اسیر دام استعمار گشتند. دکتر مهدی بهار در این باره می نویسد:[۴]

« راه حمله به هندوستان از بنا در خلیج فارس و جنوب ایران میگذشت لذا ناپلئون برای حمله به هند و رسیدن به اهداف خود خواهی نخواهی بایستی رضایت ایران را جلب می نمود. این جریانات از نظر دقیق مأموران بریتانیایی مخفی نماند چنانکه حکومت هند بزودی

---

[۱] تاریخ تمدن هنری لوکاس جلد دوم ص ۳۴۹

[۲] نگاهی به تاریخ جهان جلد دوم ص ۸۶۱

[۳] میراث خوار استعمار ص ۲۴۶ — ۲۴۷

[۴] منبع پیشین ص ۳۵۹ تا ۳۶۳

در صدد پیشگیری از چنین اتحادی بر آمد و بدین منظور سرجان ملکم را روانه ی ایران نمود. باید در نظر داشت که در این عهد اساس امپراطوری بریتانیا در هند هنوز استقرار کامل و استحکام نهایی نیافته بود، چون ما را تاها در سند و پنجاب نیرومند بودند، ممالک میسور و نظام هنوز مستقل بودند و نیز در اوایل قرن (۱۹) سیکها بر امریتسار تسلط یافته بودند. پادشاه افغانستان نیز هر سال با حملات خود به هند خطرات عمده ای را برای حکومت انگلیسی هندوستان بوجود میآورد. در این اوضاع و احوال که انگلیسیها بایستی مزد گرانی به ایران میدادند تا از سوئی شر افغانها را از سر هند کوتاه کنند و از سوی دیگر با فرانسویان، علیه بریتانیا، برای حمله به هند اتحاد ننماید، ملکم موفق شد که در ژانویه ۱۸۰۱ م مطابق ۱۲ شعبان ۱۲۱۵ هـ ق دو قرار داد سیاسی و تجارتی با ایران منعقد سازد و برایگان تعهداتی از فتحعلیشاه بگیرد که در حقیقت قیمت گزافی داشت. فتحعلیشاه که با وجود تهدید رعد آسای روسها در قفقاز از خواب گران بر نخاسته و خطر شمال را با دیده اغماض می نگریست، ضمن قرار داد سیاسی مذکور مجاناً متعهد شد که: «هر گاه شاه افغانستان در صدد حمله به هند بر آید بآن کشور لشکرکشی کند، آن مملکت را ویران نماید و تمام کوشش خود را برای اضمحلال آن دولت بکار اندازد و چنانچه پادشاه افغان از در صلح در آید در قرار داد صلح بگنجاند که او خیال حمله به هند را، که جزو قلمرو انگلستان است، برای همیشه از سر بدر کند. و اگر اتفاقاً قشونی از جانب فرانسه در یکی از بنادر ایران بخواهد پایگاه یا مسکن اختیار کند قشون متحد ایران و انگلیس بدفع ایشان بکوشد و نیز از راه دادن فرانسویان بسواحل و جزایر ایران و دادن توقفگاه بفرانسویان خود داری نماید».

اما چرا، بچه مقصود و در برابر چه؟ این سئوال را هیچگاه شاه نادان ایران از خود نپرسید. به همین علت نیز وی علیرغم اینکه خطر روسها سالها قبل ایران را تهدید میکرد هیچ تعهدی را از انگلیسها برای دفع حمله ی روسها به ایران خواستار نشد. این شاه خرافاتی پس از انعقاد این قرار دادهای یکطرفه بمأموران دولت در تمام کشور دستور داد که اگر فردی از افراد فرانسوی را در سواحل و بنادر و حوزه ی مأموریت خود ببینند بقتل برسانند و بعکس باعمّال سیاسی و تجارتی کمپانی هند شرقی در نهایت دوستی رفتار نمایند.

بدین ترتیب شاه ایران در واقع آلت دست انگلیسها بود. با اینکه اتحاد انگلیس — روس بر علیه ناپلئون بر کسی پوشیده نبود. اما دستگاه حکومت قاجار با نادانی تمام به دامی افتاد که مأموران انگلیسی مانند سرجان ملکم — و اتسون و ژنرال پرسی سایکس برای ایران چیده

بودند. فرمانروای هند در تعقیب موفقیت ملکم به کمیته سرّی مأمور اداره هندوستان نوشت که: ملکم کلیه مقاصد مأموریت خود را ... که منافع عمده ای بملت انگلیس و هندوستان میرساند و دولت انگلیس را حائز مقام سیاسی و اقتصادی والایی خواهد ساخت به نجام رسانید».

این دومین بار بود که فتحعلیشاه بعنوان وسیله ساده ی اجرای مقاصد انگلیسها در دام مأموران کمپانی هند شرقی می افتاد. مرتبه ی اول در سال ۱۷۹۸ م در زمانی بود که لرد و لسلی فرمانروای انگلیسی هند با تیپوسلطان حکمران میسور در جنگ بود و تیپو از زمانشاه، پادشاه دوراندیش و جنگجوی افغانستان تقاضای کمک نموده بود. تیپودر جنگ ۱۷۹۹ م شهید شد و میسور به چنگ انگلیسها افتاد. ولی زمانشاه از اندیشه ی هجوم به هند انصراف نیافته بود. لذا فرمانروایی انگلیسی هند در صدد استفاده از قشون ایران برای دفع او بر آمد. انگلیسها به آسانی و با فرستادن نماینده ای حیله گر و ایرانی بنام مهدی علیخان شاه ایران را به آسانی فریب داده و وی را به جنگ زمانشاه کشاندند. فتحعلیشاه موفق شد که زمانشاه را از پشت دروازه های هند باز گرداند. زمانشاه تارفت بجنبد، قندهار بدست محمود شاه برادر خیانتکارش افتاد و سپس شکست خورده و از دو چشم نابینا گردید. بدین طریق اولین مرحله ی سیاست انگلیس برای تضعیف افغانستان که مورد توجه مردم هند و خطر بزرگی برای حکومت انگلیسی هند بود توسط ایران، بعنوان یک آلت دست بی اراده، بمرحله ی اجرا در آمد و مرحله دوم این سیاست یعنی ناتوان ساختن دولت ایران نیز که مورد توجه هندیها و خطر بزرگتری برای هندوستان داشت بدست روسها را آغاز نهاد.

در همان زمان بود که گئورکی حاکم گرجستان در ۱۷۹۹ م عهد نامه ای با پل اول تزار روس به امضاء رسانیده، او را رسماً بعنوان پادشاه گرجستان شناخته و خیلی پیش از اینها بود که مطامع روسها نسبت بگرجستان و شهرهای ایرانی قفقاز، از زمان کاترین دوم، بر ملا شده بود. اما شاه ایران این خطر بزرگ را نادیده گرفت و بجای دور اندیشی و اتحاد با زمانشاه و تنها نگذاردن انقلابیون هند در برابر انگلیسها نه تنها بزرگترین لطمه را به حیثیت ایران در افغانستان و هندوستان وارد آورد، بلکه ایران را از یک متحد بزرگ مانند ناپلئون محروم نمود. ایران از این فرصت گرانبها استفاده ننمود و مفت و مجانی به نفع انگلیس وارد جنگ با افغانستان شد و پس از آنکه تنها ماند از جانب انگلیسها بعنوان پیشکش تقدیم روسها گردید. این پیشکش از دو سو برای انگلیسها سود آور بود: از یک سو برای جلب

روسها در اتحاد علیه ناپلئون و از سوی دیگر جهت تضعیف دولت ایران بعنوان نیرویی که در آینده ممکن بود بیاری افاغنه و هندیان بشتابد و انگلیسهای را دچار در دسری عظیم گرداند».

شاه ایران تا آنجا فریب خورد که حتی یک انگلیسی را بعنوان فرمانده سپاه ایران منصوب کرد و آن حیله گر چنان ارتش ایران را از نظر تجهیزات بی محتوا کرد که بآسانی از روسیه شکست خورد[1].

بدین ترتیب ایران به آسانی تحت حمایت انگلیس قرار گرفت و استقلال واقعی خود را از دست داد.

فجایع استعمار

برده داری و تجارت انسان

بردگی یک میراث شوم اروپایی است، هم چنانکه در فصل اول آورده شد، بردگی یکی از زیر بناهای تمدن غربی می باشد. کثیف ترین نوع بردگی، بردگی مذهبی است که اروپائیان با تحریف دین حضرت عیسی آن را بوجود آوردند. در این نوع بردگی به برده گفته شده بود که سفید پوستان از جانب خدا حکم می رانند و اعتراض به این حقوق الهی موجب بر انگیختن خشم خداوند در آسمان و تجلی ناراحتی نمایندگان او روی زمین خواهد بود.

به برده گفته می شد که وضع و موقع او نتیجه ی مشیت و اراده ی پرودگار است و اصول دینی که به وی آموخته می شد اینها بود.

سئوال: چه کسی این ارباب را به تو عطا کرد؟

جواب: خداوند

سئوال: چه کسی به تو فرمان میدهد که از ارباب اطاعت کنی؟

جواب: خداوند

در شش مورد برده بخاطر هر گونه اقدامی علیه ارباب سفید خود به اعدام محکوم می شد.[1] منتسکیو نوشته است[2]:

---

[1] نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام مؤلف ص ۱۹۶

«این نوع بندگی توسط اروپائیان مسیحی بوجود آمد تا آنها بدان وسیله بتوانند سایر ملتها را مسیحی کنند. لوئی سیزدهم که از قانونی که سیاهان مستعمرات آفریقایی را غلام می پنداشت بی نهایت متأثر بود و بغلامی آنها راضی نبود وقتی در ذهن او رسوخ دادند که این امر بهترین وسیله برای تبدیل مذهب این سیاهان است آن وقت رضایت داد».

منتسکیو درباره ی طرز فکر اروپائییها درباره ی سیاهان نوشته است: یک دلیل بر اینکه سیاه پوستان از شعور محرومند این است که به یک گردن بند شیشه بیش از گردن بند طلا اهمیت میدهند، در صورتیکه گردنبند طلا نزد ملل متمدن بی نهایت مهم است». سپس منتسکیو ابراز عقیده کرده و می گوید:

محال است ما بتوانیم فرض کنیم که این اشخاص از جنس بشرند، زیرا اگر فرض کنیم که آنها بشرند باید گمان کنیم که خودمان مسیحی نیستیم».[3]

بنجامین کوارلز می نویسد:

« تجارت برده به مفهوم امروزی آن در نیمه ی اول قرن پانزدهم توسط پرتقال بوجود آمد.

در سال ۱۴۴۱ م شاهزاده ها نری ملقب به دریا نورد یکی از دریانوردان جوان خود بنام آنتونیوگونزالوس را برای تحویل محموله ای مرکب از پوست و روغنهای مختلف به ساحل غربی آفریقا فرستاد. ناخدای جوان که در نزدیکی دماغه ی بوژادور پیاده شده بود بر آن شد که برای جلب رضایت شهریار هدایایی برای او ببرد. مقداری خاک طلا و ده نفر آفریقایی را در کشتی نهاد و راه لیسبون را پیش گرفت. این هدایا سخت مورد توجه واقع شد و هانری به لحاظ اهمیتی که برای این موضوع قایل بود سیاهان را به خدمت پاپ فرستاد. پاپ درازای این خدمت حق تملک کلیه ی سرزمینهایی را که در آینده کشف میشد به او ارزانی داشت. این سرزمینها تا شرق دماغه ی بلانکو در ۳۰۰ مایلی بالای سنگال بود و بدین ترتیب عصر جدیدی اغاز شد و دریانوردان پرتغال تا یک قرن تجارت برده را در انحصار خود داشتند اما

---

[1] سیاهان امریکا را ساختند ص ۷۱

[2] روح القوانین ص ۴۱۲

[3] منبع پیشین ص ۴۱۳

در آخر قرن شانزدهم انگلیس –فرانسه و اسپانیا این انحصار را در هم شکستند».[1] همین مؤلف ادامه میدهد:

« تا پایان قرن هیجدهم بیش از ۸ میلیون برده سیاهپوست در مستملکات اسپانیا در امریکا می زیستند. نیمی از آنها در کوبا و پورتوریکو بردگی می کردند».[2]

درباره ی تعداد بردگان سیاه ژان زیگلر می نویسد:

در طی ۴ قرن بیش از بیست میلیون سیاه پوست توسط اروپائیان به بردگی گرفته شده و به آنسوی قاره ی آفریقا منتقل شدند».[3]

لیسبون پای تخت پرتغال اولین مرکز تجارت برده بود بعد از آن شهر لیورپول انگلیس در سال ۱۷۱۳ م به مرکز برده فروشی و انتقال آن از آفریقا به آمریکا تبدیل شد. طی همین سال اسپانیا در امریکای شمالی از انگلیس شکست خورد.

در سال ۱۷۳۰ م تعداد کشتی های حامل برده در شهر لیورپول ۱۵ کشتی بود در سال ۱۷۹۲ م این تعداد به ۱۳۲ کشتی رسید در سال ۱۸۶۱ م تعداد برده ها در کشور امریکا ۴ میلیون نفر بود. با ممنوع شدن ظاهری برده فروشی در انگلیس، نیویرک به مرکز خرید و فروش بین المللی برده تبدیل شد.[4]

در سال ۱۵۰۲ م به دستور ملکه الیزابت انگلیسی اولین دسته بردگان سیاه از آفریقا وارد هند غربی شدند تا جای کارگران بومی را بگیرند. از این تاریخ دولت اسپانیا مرتباً مقاطعه هایی به اشخاص یا شرکتها واگذار کرد تا در طی دوره ی استعمار به طور متوسط در حدود ۳۰۰۰ سیاهپوست وارد مستعمرات نمایند. بردگان عموماً حیوان فرض می شدند و با آنها مثل حیوان رفتار می شد. مالکان زندگی و مرگ بردگان را در اختیار خود گرفته بودند. هنگام انتقال سیاهپوستان از آفریقا به آمریکا غالباً بیش از نیمی از سیاهان در کشتی ها می مردند.[5]

---

[1] سیاهان آمریکا را ساختند ص ۱۳ – ۱۴

[2] منبع پیشین ص ۲۰ غارت آفریقا یا استعمار دوباره ص ۷۷

[3] غارت آفریقا یا استعمار دوباره ص ۷۷

[4] نگاهی بهدتاریخ جهان نهرو جلد دوم ص ۱۰۸۲ – ۱۰۸۴

[5] تاریخ آمریکای لاتین ص ۷۹ تا ۸۰

بنیانگذار بردگی در قاره ی امریکا کریستف کلمب بود.[1]

اسپانیاییها با توسل به سیستم رپارتی می نیتو همه ی سرخپوستان (بومیان) را در خور بردگی به حساب آوردند. رپارتی می نیتو در زبان اسپانیولی به معنی تقسیم است و منظور از آن بخشش مناطق فتح شده به فاتحان، سربازان و کشیشان اسپانیایی در مستعمرات این کشور بود. بهره کشی از بومیان ساکن مناطق تحت اشغال اسپانیا جزو این سیستم بود.[2]

استثمار

در دوران استعمار مردم تحت فشار اروپائیان در ناگوار ترین شرایط بسر می بردند و بقول قوام نکرومه (در کتاب آفریقا باید متحد شود) با آنان نظیر حیوانات رفتار می شد. غارت منابع طبیعی و زیر زمینی ملل مستعمره حد و مرزی نداشت. بعنوان نمونه تنها یکی از شرکتهای انگلیسی که امتیاز استخراج طلا و بهره برداری از محصولات جنگلی در ایالات اشانتی غنا را بدست داشت، منطقه ای به وسعت ۲۶۰ کیلومتر مربع را غارت می نمود. شرکتی بلژیکی معادن مس کاتانکا به مساحت ۲۰۰۰۰ کیلومتر مربع و معادن قلع به وسعت ۱۴۰۰۰ کیلومتر مربع را در اختیار داشت. وضعی که استثمار اروپایی در ممالک مستعمره حکمفرما کرد از بردگی معمولی نیز بدتر بود زیرا در رژیم بردگی، بومیان را مانند چهارپایان بفروش می رساندند و نفع ارباب در این بود که برده ی وی مانند اسب و گاو تندرست باشد، ولی در ممالک مزبور بومیان را کرایه می کردند و در هنگام کار به بیماری و مرگ آنان اعتنایی نداشته و اگر یکی از آنها مریض می شد و یا میمرد اجیر کننده ی وی از دولت می خواست که دیگری را بجای وی بفرستد. بهره کشی و غارت مردمان هندوستان توسط انگلیس تنها در فاصله زمانی بین سالهای ۱۷۶۹ تا ۱۸۷۰ م فقط در ایلات بنگال باعث مرگ $\frac{1}{3}$ بنگالیها (چندین میلیون انسان) بر اثر گرسنگی شد.[3]

---

[1] منبع پیشین ص ۷۸

[2] منبع سابق ص ۷۸

[3] نگاهی به تاریخ جهان نهرو جلد دوم ص ۸۲۰ – ۸۲۱

شرکتهای سویسی از جمله بنیانگذاران اصلی آپارتاید در آفریقای جنوبی بودند مانند شرکتهای سویس افریکن، ایند‌استال، هوفمن، لاروس، اونیون – دوبانک سویس و ...[۱]

استثمار ملل محروم و تحت سلطه منجر به پیدایش امپریالیسم اقتصادی شد. چارلزرینولدز می نویسد:

ما به شبکه ای کامل از متروپلها و اقمار بر می خوریم که از متروپل جهانی آغاز و به هاسیندا یا تجار روستایی ، که از اقمار مرکز متروپل تجاری داخلی است و کشاورزان را به صورت اقمار خود در می آورد ختم می شود، هیچ بخشی از این شبکه مستقل نیست. چون ساختار سرمایه داری به صورت متروپل اقمار (ملی و بین المللی) به طور گریز ناپذیری به هم پیوند خورده اند. این شبکه که تحت سلطه و هدایت شرکتهای بزرگ بین المللی است، شرایط خاصی از وابستگی را در جهان عقب افتاده ایجاد می کند. طبقه ی حاکم ، در همان حالی که نقش کامل جذب ارزش اضافی برای غولهای انحصاری را ایفا میکند، خود بخشی از این ارزش اضافی را دریافت میکند. بنابراین، طبقه ی حاکم هم سرمایه دار و هم عامل سرمایه داری بحساب می آید. تا زمانیکه کشور از قید ارتباط با این ابر انحصار ها و متروپل محلی رها نشود، هیچ گونه توسعه ی واقعی امکان پذیر نخواهد بود. وضع رقت بار ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور عقب افتاده به لحاظ انحراف داخلی است که در پاسخ به نیاز غالب نظام سرمایه داری برای کسب ارزش اضافی و سود از بخش عقب افتاده در آن جامعه ایجاد شده است. چون طبقه ی نخبگان حاکم از این خوان بی نصیب نمی ماند، بنابراین، با کارگزاری خود برای نظام سرمایه داری به این وضع تداوم می بخشد. این رابطه ای است که در سراسر شبکه ی سرمایه داری وجود دارد».[۲]

بر اساس آمارهای بنیاد کودکان سازمان ملل یونیسف و کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آفریقا، بر آورد شده است که دستکم ۶ میلیون کودک زیر پنج سال، از ۱۹۸۲ به این سو، هر سال در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین در نتیجه ی مستقیم خصلت مردم ستیزی وحتی قتل عام طلبی برنامه های تعدیل ساختاری بانک جهانی وصندوق بین المللی پول (دور کن اصلی امپریالیسم اقتصادی) تلف می شوند.[۳]

---

[۱] غارت آفریقا یا استعمار دوباره ص ۱۸۷ – ۱۸۹

[۲] وجوه امپریالیسم

[۳] جهانی کردن فقر و فلاکت ص ۶۲

استثمار گران و خون آشامان برای مشروع جلوه دادن اعمال ننگین خود علم را نیز به خدمت خود در آوردند، آنان خون آشامی و حرص و طمع بی پایان خود را امری اجتناب ناپذیر قلمداد کردند. به این ترتیب بود که نظریه ی انتخاب طبیعی افلاطون را از نو زنده کردند. در سوسیولوژی یا پرخاشگری طبیعی یا وراثتی مبنا بر این است که پرخاشگری نیرویی ضروری است که در روند تکامل هر نوع تولید مثل کننده ای وجود دارد. برای تعیین گزینش طبیعی رقابت امری ضروری است. ریشه های پرخاشگری نوع انسان به دوران انسان اولیه بر می گردد، که وی با محیطی متخاصم و فشارهای گزینشی دشواری روبرو بود. در این محیط بود که پرخاشگری جزئی از خصوصیات ژنتیک انسانی شد. هما طور که لورنز استدلال می کند: پرخاشگری نتیجه ی درون گروهی است که حدود ۴۰ هزار سال پیش در مورد پدران ما اعمال شده است. البته در دوران معاصر پرخاشگری درون گروهی انسان کارکرد انطباق گرایانه ی خود را از دست داده و لجام گسیخته شده است.[۱]

استحمار یابی هویتی ملتها

برای اینکه کشوری زیر سلطه اجنبی برود قبل از هر چیز باید ارزشهای سلطه گر را بپذیرد. این اصلی است که استعمار گران قبل از یورش به ممالک مختلف جهان آن را بکار بستند. استحمار در لغت به معنی خر کردن و در اصطلاح سیاسی به معنی چگونگی اغفال و عوام فریبی است. فنی است که توسط آن سه چیز را از ملتی می گیرند و آنگاه هر جور که بخواهند می توانند امورات آن ملت را بچرخانند. این سه چیز عبارتند از دین - فرهنگ و تاریخ- از آنجا که اجزای تشکیل دهنده ی هویت هر ملتی عناصر سه گانه ی فوق می باشد، لذا استعمارگران با تحریف موارد مذکور براحتی هویت ملتها را از بین برده و آنها را تبدیل به برده می کنند. به این ترتیب بود که استعمارگران دست به مذهب سازی نیز می زدند و هنوز هم مذهب سازی و دگرگون کردن جوامع جزو برنامه های پشت پرده ی آنها می باشد. مذهبی که بدین ترتیب بوجود می آید به مذهب استحماری معروف است. این مذهب هم ستمدیده را راضی میکند، که انتقام را به بعد از مرگش تفویض نماید و هم ستمکار را راضی می کند اگر پول به فلان کس بدهی شفاعت میکند ظلم و گناهت را می بخشد. به مردم می گویند که اگر روزانه فلان مقدار ذکر بخوانی فلان دعاها را بخوانی یا فلان کتاب

---

[۱] وجوه امریالیسم ص۲۴۲

دعا را بخوانی مشکلات تو حل خواهد شد. مظلوم ظلم را براحتی تحمل می کند و ظالم نیز به سبب شفاعت از ظلمی که میکند رهایی می یابد.

فرهنگ سازی نیز عامل دیگری است که ملتها را براحتی پذیرای سلطه ی استعمار گران می کند. کجا سلطه توانسته است دوام یابد بی آنکه غربی شدن آرمان شده و نفی خود کردن افتخار گشته است.

در این زمینه ژان پل سارتر می نویسد:

بومیها باید کشورهای استعماری و استعمارگران را مثل مادر دوست بدارند، از این رو نخبگان اروپایی، کارخانه ی ساختن بومیهای نخبه را سوار کردند و براهش انداختند. استعمارگران افرادی را که باب طبع این کارخانه بودند، بر می گزیدند و داغ فرهنگ غربی را به پیشانی آنها میزد و در دهانهایشان بوق کار میگذاشت، و حرفهای گنده ی دهان پر کن (مانند دمکراسی - آزادی و...) میساخت و پس از یک اقامت کوتاه در مادر شهر (متروپل MetropoLe) مسخ شده را روانه وطن اصلیشان مینمود.

در بازگشت بوطن این دروغهای متحرک، دیگر چیزی برای باز گفتن به هم وطنان خود نداشتند. اینان تنها منعکس کننده اصوات بودند. آری ما از پاریس – لندن – آمستردام و ... کلمات پارتنون[1] و برادری را ادا می کردیم در اینجا و آنجا در گوشه و کنار آفریقا و آسیادهانها باز میشدند و از این بوقها آواهای پارتنون – برادری بیرون می آوردند. این عصر، عصر طلایی استعمارگران بود».[2]

سومین عامل تشکیل دهنده ی هویت ملتها تاریخ هر ملتی است. تحریف تاریخ و قطع ارتباط صحیح ملتها با گذشته ی خود مهمترین عاملی است که ملتها را بی هویت می کند. غربیها در این مورد بخصوص سرمایه گذاریهای کلانی کرده اند. در قرن نوزدهم که دست انگلیسها در ایران بازتر شد اولین کاری که استعمار پیر انجام داد تحریف تاریخ ایران بود. کاپیتان سرجان ملکم که بنیانگذار تحت الحمایه شدن ایران توسط انگلیس بود و بخوبی ایران را به سوی جنگ با افغانستان و روسیه هدایت کرد کتابی مفصل در تاریخ ایران نوشت که سالیان متمادی جزو منابع درجه اول تاریخ ایران به حساب می رفت. بعد از وی ژنرال سرپرسی سایکس کتاب دو جلدی دیگری در تاریخ ایران نوشت.

---

[1] پارتنون: معبدی در آتن، کنایه از ریشه و ارزشهای فرهنگ غربی

[2] دوزخیان روی زمین ص ۱

همینها بودند که ملت ایران را بی هویت کردند و طوری تاریخ ایران زمین را تحریف نمودند که هنوز هم خرافاتهای آنها در تاریخ این سرزمین هواداران زیادی دارد. علاوه بر اینها دانشگاه کمبریج انگلیس نیز کتابی مفصل و چند جلدی در زمینه ی تاریخ ایران تألیف کرده است. و در آن کتاب قطور براحتی مفاهیمی را که می خواسته است گنجانده است.

در فصل گذشته که مختصری از تاریخ تحریفات علمی آمد، بخوبی روشن شد که استعمارگران تا چه حد به تاریخ دستبرد زده اند.

اولین دایرةالمعارف اروپایی که توسط جمعی از کشیشان صاحب نام مانند منتسکیو – ولتر – دیدرو و غیره نوشته شد از بزرگترین خیانتها در حق بشریت بود. نویسندگان این اثر به اصطلاح علمی طوری حقایق را وارونه جلوه دادند که هنوز هم بشریت چوب تعصب خشک آنها را می خورد.

قضاوت در مورد ادیان و انواع حکومتها و آداب و رسوم مردم بر اساس نوع آب و هوا، عدم اطلاع از تاریخ سایر ملل، تعصب خشک مذهبی و تحریفات بیشمار در زمینه ی تاریخ اسلام – تاریخ علوم – جامعه شناسی و ... از ایرادات دایرةالمعارف اروپایی است. این کتاب یکی از عواملی بود که مسیر تاریخ اروپا را تغییر داد و به استعمارگری اروپایی جان تازه ای بخشید.

۴-جنایات استعمارگران

استعمارگران در طی قرنها استعمارگری بیشرمانه ترین جنایات را علیه بشریت مرتکب شدند. شرح این جنایات به چندین جلد کتاب نیاز دارد. در اینجا به ذکر چند نمونه از این جنایات خلاصه وار اشاره میشود.

آمریکای لاتین:

تعداد نفوس امریکای لاتین در لحظه هجوم اروپاییها (۱۵۰۰ م) بین ۲۰ تا ۴۰ میلیون نفر تخمین زده شده است. انهدام سریع این نفوس چنان بود که در ۱۸۰۰ م با آنکه تعداد کثیری اروپایی به آنجا مهاجرت نموده و جمع بیشماری از بردگان سیاه را بدانجا برده بودند بیش از ۱۵ میلیون نفوس در آن سرزمین نمی زیست. در واقع بین دو سوم تا سه چهارم نفوس بومی نابود شده بود.

اعمال شاقه و بیماریهای میکروبی که اروپاییها آنرا در آمریکای لاتین انتشار میدادند این کشتار را بوجود آورده بودند.[۱]

هلند:

نهرو می نویسد:

« تاریخ فعالیت استعماری هلند از عجیب ترین روابط خیانت رشوه خواری و کشتار، پستی و فرومایه گی می باشد. آنها یک نوع بچه دزدی منظم بوجود آورده بودند که در جزیره ی سلب اندونزی کودکان را می دزدیدند تا آنها را در جاوه بصورت غلام و کنیز مورد استفاده قرار دهند. و طی این دزدی اغلب کشتار صورت می گرفت».[۲]

انگلیس:

قصابیهایی که انگلیس بر علیه بشریت انجام داده است بیشمار است. کشتار اسکاتلندیها – ایرلندیها – مردمان قاره ی آمریکا – جنایتهای بیشمار در قاره ی آفریقا- استثمار و قتل میلیونها نفر در شبه قاره ی هند و آسیای جنوبشرقی – کشتار مردم چین و ...

در سال ۱۹۳۲ (هشتم ژوئن) سرهنگ دوم انگلیس در انجمن آسیایی پادشاهی انگلیس این چنین داد سخن داد:

« نیروی هوایی انگلیس با لجاجت و خونسردی در طی دهسال گذشته مخصوصاً در ۶ ماه اخیر به بمباران کردها در عراق می پرداخته است. دهکده های ویران شده، دامهای کشته شده، زنان و کودکان فلج شده همه به گفته ی خبرنگار مخصوص روزنامه ی تایمز لندن از توسعه و پیشرفت طرح یکنواخت تمدن گواهی می دهند»[۳]

انگلیسی ها برای کشتن فراریان از دهکده ها، بمب هایی می ریختند که قابل تنظیم بودند و بعد از مراجعت اهالی منفجر می شد.[۴]

[۱] میراث خوار استعمار ص ۷۰ و تاریخ آمریکای لاتین ص ۴۵

[۲] نگاهی به تاریخ جهان جلد دوم ص ۹۰۸

[۳] همان منبع ص۱۴۹۵

[۴] همان منبع ص ۱۴۹۵

کشتار چینیها:

در سرکوبی شورش مشت زنان هو چوان (گروههای هماهنگی عادلانه) توسط سه قدرت استعمارگر آلمان – انگلیس و فرانسه که با وحشیانه ترین شکل صورت گرفت هزاران چینی بخاطر اینکه به دست آنها نیافتند خود کشی کردند. غربیها هر چه توانستند سوختند. کشتند و بردند. آنها قرار داد ننگین پکنیگ (۱۹۰۱ م) را به چین تحمیل کردند که طبق آن دولت چین باید سران وطن پرستان مشت زنان را دستگیر و اعدام می کرد.[۱]

در شورش ۱۸۵۰ م بنام شورش تاپینگ بیش از ۲۰ میلیون انسان کشته شدند. یک چینی مسیحی بنام هونگ مین چوان با براه انداختن شعار همه ی بت پرستها را بکشید به تحریک مسیونرهای مسیحی به این فتنه جرقه زد فتنه ۱۰ تا ۱۲ سال طول کشید.[۲]

فرانسه:

ناپلئون در ۱۷۹۸ م به مصر حمله کرده قاهره را به تصرف در آورد. در ماه مارس ۱۷۹۹ م حیفا را تصرف کرده همه ی اهالی آنرا قتل عام می کند در بیابانهای آفریقا در سواحل قواد الکویر و تاژ، در دشتهای ویستول و در برفهای روسیه سه میلیون نفر در عرض ۱۰ سال (۱۸۰۴ تا ۱۸۱۴ م) جان خود را از دست دادند برای یک نفر! برای یک نفر! همین کافی است بالاتر از کافی است تا به شخصیت واقعی ناپلئون پی ببریم.[۳]

آلبر ماله می نویسد:

لاوو سرجوخه ی قشون ناپلئون در اسپانیا می گفت: ما دستور داشتیم که از هر قریه و قلعه ای که تیری بر روی ما خالی شود سیل خون جاری کنیم و دود آتش به افلاک رسانیم، بر کودکان گاهواره نیز رحم نکنیم ... شش هفته ی متوالی هر روز کار ما غارت و آتش زدن دهات بود. در محاصره ی شهر سارگوس وقتی سپاه فرانسوی وارد شهر شد بایستی خانه به خانه پیش رفته و هر خانه اطاق به اطاق و طبقه به طبقه را پاک کند. چهار ماه تمام این قصابی به طول انجامید و قریب چهل هزار نفر بهلاکت رسیدند. لان سردار فرانسوی مأمور فتح این شهر به ناپلئون چنین نوشته است:

---

[۱] منبع سابق ص ۸۸۹ – ۸۹۰

[۲] همان منبع ص ۸۶۱

[۳] تاریخ بزرگ جهان جلد نهم ص ۳۵۹

« این جنگی است که روح را بدهشت میافکند، جنگی است بـر ضـد انسـانیت، مصـافی است بر خلاف عقل و انصاف، زیرا که برای تحصیل تـاجی بایـد دمـا ر از روزگـار ملتـی بـر آورد».[1]

ناپلئون این خون آشام تاریخ برای بشریت قوانینی را تدوین کرده است که به مجموعـه ی قوانین مدنی ناپلئون مشهور است. این قـوانین کـه مـأخوذ از قـوانین روم و آداب و رسـوم ملی و احکام سلاطین و قوانین انقلابی بود، در ۲۱ مارس ۱۸۰۴ م کامل شـد. ابتـدا خارجیـان این قانون را به کد ناپلئون موسوم کردند. این کد تاکنون در فرانسه جاری است و اکثـر دول عالم آنرا تقلید بلکه استنساخ کرده ومعمول داشته اند حتی در آمریکا وآسیا[2]

در سال ۱۸۳۰ م فرانسه به الجزایـر لشکرکشـی کـرد و آن کشـور را اشـغال کـرد. ایـن اشغال تا ۱۹۶۲ م طول کشید در این مدت بیش از دو میلیـون الجزایـری بـه دسـت فرانسـویها شهید شدند. تنها در تظاهرات کارگران کشاورز الجزایری در منطقـه ی سـقیف در ۹ مـاه مـه ۱۹۴۵ م نیروهای فرانسوی به دستور ژنرال دوگل ۴۵ هزار الجزایری را شهید کردند.[3]

در شورش مردم ماداگاسکار در سال ۱۹۴۸ م ۸۵ هزار ماداگاسکاری بدست فرانسـویها کشته شدند.[4]

با دخالت و تحریک مستقیم مقامات و کشیشان فرانسوی در دو کشور کوچک روانـدا و بوروندی در قاره ی آفریقا در سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ م بـین یـک تـا دو میلیـون انسـان بیگنـاه کشته شدند.

کشیشان فرانسوی کودکان یتیم را به یتیم خانه ها برده و آنهـا را بـه جنایتکـاران تسـلیم می کردند تا آنها را بقتل برسانند. پرونده این کشتار که در سازمان ملل متحد در جریـان مـی باشد به علت دخالتهای فرانسه هنوز به جایی نرسیده است.

---

[1] تاریخ آلبر ماله جلد پنجم ص ۶۲۲

[2] منبع پیشین ص ۵۴۳

[3] غارت آفریقا یا استعمار دوباره ص ۷۲

[4] منبع پیشین ص ۷۲

دوجنگ جهانی استعمارگران

قدرت طلبی و استثمار ملل جهان توسط اروپائیان سرانجام باعث شد که آنها به جان یکدیگر بیافتند و این بقول ژان زیگلر عذاب الهی بود که بر سر سفید پوستان فرود آمد و بدست هیتلر انتقام وحشیگریهایی را که نژاد سفید بر علیه انسانیت انجام داده بود را گرفت.[1]

طی دو جنگ جهانی ده ها میلیون انسان قتل عام، آواره، ناقص العضو، یتیم و در بدر شدند.

آمار مصائب انسانی در جنگ جهانی اول به قرار زیر است:

جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م

نظامی کشته شده ۱۰ میلیون نفر کودک یتیم ۹میلیون نفر

غیر نظامی کشته شده ۱۳ میلیون نفر ----------بیوه زن ۵ میلیون نفر

آواره ۱۰ میلیون نفر ---------- مفقود الاثر ۳ میلیون نفر[2]

جنگ جهانی دوم ۱۹۴۵ - ۱۹۳۹ م

تعداد کشته ها ۲۵ تا ۴۰ میلیون انسان

کشته های غیرنظامی ۱۲ میلیون نفر

بمب باران اتمی ژاپن توسط آمریکا

۱۶ ماه اوت ۱۹۴۵ بمباران اتمی هیروشیما یکصد هزار کشته و صدها هزار معلول و سرطانی و مجروح بجا گذاشت.

۹ ماه اوت ۱۹۴۵ بمباران اتمی شهر ناکازاکی ۷۵۰۰۰ کشته و صدها هزار نفر معلول و سرطانی و مجروح بجا گذاشت.[3]

استعمار نو

به دنبال شورشهای عمومی در کشورهای مستعمره و به مخاطره افتادن منافع کشورهای استعمارگر، غارتگران متوجه شدند که دیگر مثل گذشته قادر به استعمار مستعمرات خود نیستند، لذا آنها استعمار غیر مستقیم ملل تحت سلطه را سازماندهی کردند.

---

[1] غارت آفریقا ص ۷۱

[2] به نقل از نگاهی به تاریخ جهان ص ۱۲۲۷ - ۱۲۲۶

[3] به نقل از تاریخ بزرگ جهان جلد ۱۲ ص ۲۵۱ - ۲۵۲

در غالب کشورهای بیرون امده از زیر یـوغ اسـتعمار، رژیمهـای دیکتـاتوری نظـامی یـا رژیمهای بورژوازی دلّال (کمپرادور در زبان اسپانیولی به معنی واسطه ی بـومی کـه تجـارت بین کمپانیهای استعماری و سرزمینهای تحت استعمار، اجباراً از طریق او صـورت مـی گرفتـه است) قدرت را در دست گرفتند، استقلال این حکومتها در واقع غیر واقعی بود.[1]

این رهبران که قبل از استقلال مظهر آرزوها و خواسته هـای مـردم بودنـد (اسـتقلال – آزادی سیاسی – حاکمیـت ملـی) در فـردای اسـتقلال موضـع عملـی و نقـش خـود را علنـی کردند. یعنی رئیس کل شرکت سود جویان و سود بران بی قرار که بدست بورژوازی وطنـی تشکیل یافته بود.[2]

فرانتس فانون ادامه داده می گوید:

این حکومت های ناسیونالیستی سودهای هنگفتی که از بهـره کشـی مـردم بدسـت مـی آورند روانه ی خارج می کنند. در بازارهای اروپا اوراق بهـادار مـی خرنـد و تعطـیلات اخـر هفته را در پاریس یا هامبورگ یا ۰۰۰ می گذرانند.[3]

بدین شکل بود که استعمار نو پا به صحنه ی وجود گذاشـت. و کشـورهای اسـتعمارگر از طریق شرکتهای غول پیکر و چند ملیتی اقتصاد و تجارت بین المللی را بدست گرفتند.

ابزارهای استعمار نو

۱- تراست یا کارتلهای بین المللی (مجموعه ای از شرکتهای غارتگر بین المللی)
۲- بانک جهانی و صندوق بین المللی پول
۳- امپراطوپالیسم خبری

این نهادها ابزار اصلی امپریالیسم هستند که اصلی ترین و بزرگترین موانع عقـب افتـادگی در کشورهای جهان سوم می باشند و به شـکلهای مختلـف جلـو پیشـرفت علمـی و صـنعتی ایـن ممالک را سد می کنند. برای روشن شدن بحث و نقش تخریبی ایـن نهـاد هـا در سـطح بـین المللی آنها را مورد مطالعه قرار میدهیم.

---

[1] غارت آفریقا ص ۷ – ۸
[2] دوزخیان روی زمین ص ۱۰۷ – ۱۰۶
[3] منبع پیشین ص ۱۱۰ – ۱۱۱

تراست ها یا غولهای غارتگری بین المللی:

دکتر مهدی بهار می نویسد:

« تراست عبارت است از یک شکل سرمایه داری انحصاری »

علامت مشخصه ی آن، تمایل به کسب انحصار در یک بازار بخصوص و کسب قدرت و کنترل تمام فعالیتهای یک صنعت، یک حرفه و یا یک بازار می باشد. سرمایه عظیم این تراستها از راه فروش سهام و لذا، از پس انداز جامعه بوجود می آید. تراستها برای تسخیر مواد اولیه یا بازار برای کالاهای خود در گیرو دار مبارزات سخت و طولانی هستند.

مبارزه برای تسخیر « فضای حیاتی » میان تراستهای یک کشور با تراستهای کشورهای مختلف که متناوباً به موفقیت، عدم موفقیت، تفاهم موقتی یا رقابتی شدیدتر میانجامد، منشأ اصلی حوادث ملی و بین المللی در عصر ماست. به معنای وسیع تر، نبرد تراستها عبارت است از تاریخ اقتصادی، اجتماعی ، مالی و حتی سیاسی غالب ملتها و جهان از ابتدای قرن نوزدهم به بعد.

در میان پنجاه کارتل بزرگ بین المللی ۴۴ تای آنها آمریکایی هستند که در واقع کشور واقعی تراستها، فدراسیون آمریکایی شمالی است.

عده ای از بزرگترین تراستهای آمریکایی عبارتند از:

استاندارد اویل اف نیوجرسی – فورموتور – ژنرال الکتریک – تکزاکو – کرایسلر – سویفت – یو.اس . استیل کور پوریش و سوکونی موبیل اویل»[1]

در میان شرکتهای غارتگر بین المللی هفت خواهر نفتی مشهورتر از همه هستند. این شرکتهای هفت گانه عبارتند از:

۱- استاندارد اویل آمریکایی، این شرکت بر جسته ترین تراست غول آسای نفتی می باشد. این شرکت در تمام جهان در رشته های تجسس، تولید، حمل و نقل، تصفیه و توزیع محصولات نفتی فعالیت می نماید.

دو شرکت وابسته ی این شرکت، شرکتهای کوئول درونزوئلا و امپریال اویل در کانادا می باشند.

---

[1] میراث خوار استعمار ص ۱۴۸ – ۱۴۹

۲- گروه رویال داچ شل: این شرکت دومین غول صنعت نفت است و از آمیزش دو شرکت رویال داچ پترولیوم هلند و شل ترانسپورت اند تریدینگ انگلیس در سال ۱۹۰۷ م حاصل شده است.

۳- بریتیش پترولیوم یا شرکت نفت انگلیس:

۴- گالف آمریکایی

۵- تکزاس یا تکزاکو آمریکایی

۶- سوکونی موبیل اویل آمریکایی

۷- شورون[1]

این هفت خواهر نفتی صدها هزار سهامگذار در گوشه و کنار جهان دارند.

درصد تولید نفت آنها در سال ۱۳۸۴ شمسی (۲۰۰۵ م) به ترتیب زیر بود.

نام شرکت	سهم از تولید نفت جهانی
اکسون (استاندارد اویل اف نیوجرسی)	۲۸ درصد
نفت انگلیس	۲۲ درصد
شل	۲۱ درصد
گلف	۹ درصد
موبیل	۵ درصد
تکزاکو	۳ درصد
شورون	۲ درصد

هم چنانکه ملاحظه میشود نود درصد تولید جهانی نفت هنوز هم در دست هفت خواهر نفتی قرار دارد.[2]

[1] میراث خوار استعمار ص ۱۷۱ — ۱۷۴

[2] روزنامه ی اطلاعات ۲ تیر ۱۳۸۴ شماره ۲۳۳۷۲ ص ۱۲

بانک جهانی و صندوق بین المللی پول

این دو نهاد بین المللی که در سال ۱۹۵۴ م تأسیس شدند ظاهراً برای کمک به جهان استعمار زده بوجود آمدند اما در واقع دو ابزاری هستد که به غارت و ویرانی ممالک استعمار زده می پردازند. نگاهی کوتاه به سابقه ی این دو نهاد در کشورهای جهان سوم نقش تخریبی آنها را بخوبی نشان میدهد.

دکتر احمد سیف می نویسد:

« فعالیت های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برای جنوب فاجعه آفرین می باشد. به جای توسعه و تعدیل مطلوب، امروز، جهان سوم گرفتار مارپیچ شتاب آلود نزول اقتصادی و اجتماعی است. این نزول مستقیماً ناشی از سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است.

برنامه های تعدیل ساختاری بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مشخصاً برای کاهش مصرف در کشورهای در حال توسعه تدوین شده اند تا با هدایت منابع به تولیدات صادراتی، بدهی های خارجی پرداخت شوند. اما چنین اقدامی منجر به اضافه تولید محصولات غیر صنعتی و کاهش شدید قیمت آنها بود. از آن گذشته در هر کشوری که صندوق و بانک در آن فعالیت کرده اند، نتیجه ی این سیاست ها انهدام کشاورزی سنتی و ظهور تعداد قابل توجهی زارعان بین المللی زمین نیز بوده است. امنیت غذایی در جهان سوم و به ویژه در آفریقا به شدت کاهش یافت. وابستگی روز افزون تمام کشورهای جنوب صحرای آفریقا آن ها را در موقعیت بسیار شکننده ای قرار داده است. این کشور ها به علت کاهش در آمدهای صادراتی خود و اجبار در باز پرداخت بدهی ها، مطلقاً برای واردات مکفی مواد غذایی ارز خارجی ندارند.

از شروط اساسی صندوق و بانک، کاهش جدی هزینه های اجتماعی، بخصوص بهداشت و آموزش می باشد. به گفته ی کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آفریقا، هزینه های بهداشتی در کشورهای مجری برنامه بانک و صندوق در دهه ی ۱۹۸۰ م ۵۰ درصد و هزینه های آموزشی ۲۵ درصد کاهش یافته است.

در همه ی کشورهای جنوب این روند مشاهده میشود.

برنامه های صندوق و بانک شروط دیگری نیز دارند. دولت ها عموماً موظفند که پرداخت یارانه به فقرا را برای مواد اساسی غذایی مانند برنج و ذرت و یا خدمات اساسی،

مانند آب و برق قطع نمایند. نظامهای مالیاتی بیش از پیش باز دارنده میشوند و میزان مزد واقعی به شدت کاهش می یابد. بعنوان مثال در مکزیک میزان مزد واقعی در دهه ی ۱۹۸۰ م ۷۵ درصد کاهش یافت. امروزه در این کشور یک خانوار ۴ نفره که با حداقل دستمزد زندگی می کند. (و بیش از ۶۰ درصد از نیروی کار شاغل با حداقل دستمزد زندگی می کنند)، تنها می تواند ۲۵ درصد از نیازهای اساسی خود را خریداری کند.

رفع محدودیت در انتقال ارز به طبقات برگزیده و نخبگان امکان داد تا بدون هیچ مانعی سرمایه های شان را به خارج بفرستند و با فرار سرمایه بحران تراز پرداخت ها تشدید شد. خصوصی سازی همه ی اموال دولتی که بخشی از حقوق خاص ایدئولوژیک صندوق بین المللی پول و بانک جهانی است، زیانی غیر قابل محاسبه است.

عمده ترین شکست برنامه های تعدیلی صندوق و بانک را باید در تأثیری که بر مردم گذاشته است، دید. بر اساس آمارهای بنیاد کودکان سازمان ملل (یونیسف) و کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آفریقا، بر آورد شده است که دست کم ۶ میلیون کودک زیر پنج سال، از ۱۹۸۲ م به این سو، هر سال در آفریقا، آسیا و آمریکایی لاتین در نتیجه ی مستقیم خصلت مردم ستیزی و حتی قتل عام طلبی برنامه های تعدیل ساختاری بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تلف میشوند.

و این ها، تنها مشتی از خروال است. در هر کشوری که این برنامه ها به اجرا در آمده است، نتیجه ی آن انهدام اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده است.

سازمان معتبر و حتی شمال گرای برنامه ی توسعه ی سازمان ملل متحد معتقد است که اکنون ۱/۲ میلیارد نفر در جهان سوم، در فقر مطلق زندگی می کنند که حدوداً دو برابر رقم ده سال پیش است. بیش از نیمی از کودکان در کشورهای جنوب صحرای آفریقا یا گرسنه اند و یا دچار سوء تغذیه اند، ۱/۶ میلیارد نفر در جهان سوم آب آشامیدنی سالم ندارند و بیش از ۲ میلیارد نفر یا بیکارند یا نیمه کارند. در بعضی از کشورهای آفریقایی، درصد مرگ و میرنوزادان نسبت به سالهای پیش از اجرای برنامه های تعدیل ساختاری، بیش از ۲ برابر شده است.

اخیراً برنامه ی توسعه ی سازمان ملل (در ۱۹۹۲ م گزارش توسعه ی انسانی) یاد آوری کرد که اساساً در نتیجه ی نابرابری طلبی مستقر در برنامه های تعدیل ساختاری، شکاف در آمد بین فقیر و غنی در کشورهای جهان سوم در دهه ی ۱۹۸۰ م دو برابر شده

است. امروزه در آمد یک پنجم از غنی ترین بخش جمعیت جهان (که عمدتاً شامل آمریکا، اروپا و ژاپن می باشد) بیش از ۱۵۰ برابر در آمد یک پنجم از فقیرترین بخش جمعیت جهان است که تقریباً منحصراً در کشورهای جنوب سکونت دارند».[۱]

بدین ترتیب است که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول دو دام بین المللی غارتگران غربی در لباس میش نقش گرگ را بازی می کنند.

امپریالیسم رسانه ای

یکی دیگر از حربه های بسیار مؤثر استعمار نو امپریالیسم رسانه ای می باشد که هدایت افکار جوامع بشری آنچنان که میل غارتگران بین المللی است را شکل میدهد. نقش رسانه ها هر روز در جهان پر رنگتر می شود. غربیها بزرگترین خبر گزاریهای جهانی مانند آشوشیتدپرس و ... را در اختیار دارند. علاوه بر روزنامه ها مجلات، رادیو ها و شبکه های ماهواره ای امروزه به برکت اینترنت و حتی موبایل، استعمارگران به راحتی افکار را به سویی که منافعشان اقتضا می کند سوق میدهند. آنها حتی به وسیله امپریالیسم رسانه ای حکومتها را تعویض می کنند. انقلابات مخملین در گرجستان و اوکراین دو نمونه ی بارز تغییر حکومتها می باشد که آمریکاییها براحتی و بدون فرستادن حتّی یک سرباز، توانستند حامیان خود را در آن دو کشور به قدرت رسانند. نقش تخریبی رسانه ها در واقعه ی ۱۱ سپامبر ۲۰۰۱ م برای مهیا کردن حمله ی نظامی به افغانستان و کشتار ده ها هزار تن از مردم آن کشور نمونه ی بارز دیگری از امپریالیسم رسانه ای حاکم بر جهان می باشد.

ترویج الحاد گرایی و بی هویت ساختن ملتها یکی از اساسی ترین رسالتهایی است که امپریالیسم رسانه ای خود را موظف به اشاعه ی آن میداند. ایجاد شبهات درباره ی فرهنگ، دین و تاریخ ملتها بخصوص در جهان اسلام یکی از شگردهای اصلی امپریالیسم غربی برای بوجود آوردن زمینه ی حضور نظامی آنها و بدست گرفتن مستقیم مقدرات جهان اسلام می باشد که امروزه توسط امپریالیسم خبری در حال اجرا است.

***

[۱] جهانی کردن فقر و فلاکت ص ۵۹ – ۶۲

استعمار نو امروزه سخت در تکاپو است تا بار دیگر جهان را مستقیماً تحت سلطه ی خود بگیرد. چرا که در نتیجه ی عذاب الهی که به صورت جنگ جهانی دوم بر سر خون آشامان غربی نازل شد خیلی از کشورهای جهان توانستند تاحدی به استقلال ظاهری برسند و در چند دهه ی اخیر بعضی از کشور ها مانند چین – هند – پاکستان در نتیجه ی تحقیقات دانشمندان خود موفق شده اند که به قدرت اتمی تبدیل شوند. همین امر استعمارگران را نگران کرده است که مبادا سایر کشورهای جهان سوم نیز بتوانند روزی خود را از زیر سلطه ی غربی رها سازند.

بیداری ملتهای تحت ستم و در تنگنا قرار گرفتن دیکتاتور ها در اقصا نقاط جهان مستعمره مانند آرژانتین و السالوادر و مصر و ... زنگ خطر را برای استعمار نو شدیداً به صدا در آورده است.

موج بیداری اسلامی که امروزه جهان را تکان داده است و عامل اصلی بیداری توده های تحت ستم در جهان می باشد بزرگترین چالشی است که تمدن ضد بشری غرب خود را در مواجهه با آن می بیند. گرایش روز افزون مردم جهان به اسلام بخصوص در جهان غرب در امیدی را به سوی جهانیان باز کرده است که دیر یا زود بساط ظلم را بر خواهد چید و این حقیقتی است که خون آشامان بخوبی از آن آگاهند. این است که استعمار نو با تمام قدرت به میدان آمده است تا هر طوری که شده است جلوی بیداری اسلامی را سد کند.

فصل نهم

ایسمهای غربی

ایسم های غربی

یکی از بزرگترین عواملی که باعث پیروزی استعمار نو در جهان شده است. وجود مکتب های غربی می باشد که با ظاهری زیبا و دل فریب مردم را به راحتی به زیر یوغ استثمار گران می اندازد. این مکاتب که بعضاً ناشی از بی عدالتی های گسترده در اروپا نشأت گرفته و بوجود آمده اند (مانند کمونیسم) بعنوان جاده صاف کن استعمار عمل کرده اند. نگاهی به عمر زود گذر این مکاتب عمق فاجعه ی غرب گرایی را بخوبی نمایان می سازد. این مکاتب دست ساخته ی بشری غربیها انسان را از فطرت واقعی خود دور می سازد و به بیراهه می کشاند. برای اینکه بتوانیم با موج تهاجم فرهنگی غرب مبارزه کنیم راهی جز شناخت این مکاتب نداریم

به همین خاطر مهمترین مکاتب غربی را در اینجا اختصاراً مورد مطالعه قرار میدهیم.

اگزیستانسیالسیم Existentialisme

ریشه ی این اصطلاح اگزیستانس به معنی هستی است. و اگزیستانسیالیسم در لغت به معنی هستی گرایی می باشد. اگزیستانسیالیستها به بررسی وجود می پردازند و معتقدند آدمی در میان امور پوچ و بیهوده به سر می برد، آرامش و هدفی ندارد و تلاش پیوسته اش برای هیچ است. در صورتی که بدون بستگی به جایی، با خود و محیطش می تواند خویشتن خویش را بسازد.[1]

اغلب به گونه ای از اگزیستانسیالیسم سخن میگویند که گویی نظام فلسفی منسجمی است و نسبتی با علم اخلاق دارد. معمولاً چنین می پندارند که اگزیستانسیالیسم به واقع شکل بی مانندی از نظریه اخلاق را پدید می اورد. اما باید دانست که اگزیستانسیالیسم از بسیاری جهات، پیشتر به نوعی حالت روحی یا حال شبیه است تا نظامی فلسفی و به رغم آن که حال

---

[1] فرهنگ تفسیری ایسم ها ص ۵۸

اگزیستانسیالیستمی و لحن خاص آن، به واقع نسبتی با نظریه اخلاق دارد. نمی تواند به خودی خود، هیچ گونه فلسفه ی اخلاق متمایز و منسجمی را پدید آورد.[۱]

در میان کسانی که به اگزیستانسیالیسم پرداخته اند سه چهره ی متمایز وجود دارد که عبارت بودند از:[۲]

۱- سورن کی یرکگور (۱۸۵۵ – ۱۸۱۳ م) پدر و بنیانگذار اگزیستانسیالیسم

۲- مارتین هایدگر (۱۹۷۶ – ۱۸۹۹ م) صاحب کتاب هستی و زمان

۳- ژان پل سارتر فیلسوف مشهور فرانسوی و بزرگترین مروج اگزیستانسیالیسم (۱۹۸۰ – ۱۹۰۵) صاحب کتاب قطور هستی و نیستی، این فیلسوف مشهور بعداً از این مکتب کناره گرفت و به مارکسیسم پیوست ولی از آن مکتب نیز گریزان شد.سارتر به علت محدودیت حدود این مکاتب قادر نبود نظریه اخلاقی منسجمی ارائه دهد.[۳]

در نظر کی یرکگور، بدترین پندار، عینیت باوری است، از آنجا که امر عینی عبارت است از آنچه که تحت سلطه قوانین است و کی یرکگور قبل از هر چیز قصد دارد اسطوره ی حقیقت عینی را از اعتبار بیندازد از این جاست که ضدیت وی با علم سرچشمه می گیرد زیرا کتاب پی نوشت غیر علمی نهایی او در واقع بیش تر ضد علمی است تا غیر علمی [۴]

اگزیستانسیالیسم با طرد هر گونه مسئله مربوط به بر قراری ارتباط با خدا، یا زیستن بر طبق غایتی الهی، میدان اختیار انسان، خطیر بودن انتخاب نحوه زندگی و یافتن نظامی از ارزشها و عدم توانایی ارائه یک نظام اخلاقی در خور انسانیت، جامعه ی بشری را به سوی هرج و مرج سوق داد.[۵]

بر خلاف نظر اگزیستانسیالیسم ما آزاد نیستیم که به طور مطلق هر چیزی را انتخاب کنیم. برای مثال تن در دادن به مقولاتی که معمولاً جهان را بر اساس آنها توصیف می کنیم، تصمیمی ارادی و اختیاری نیست. ما این مقولات را به همان نحو فرا می گیریم که حرف زدن را می آموزیم، و مشاهده ی جهان به گونه ای دیگر، از بسیاری جهات، غیر ممکن

---

[۱] اگزیستانسیالیسم و اخلاق

[۲] اگزیستانسیالیسم و اخلاق ص ۹

[۳] منبع پیش ص ۱۱ و بحث سارتر

[۴] همان ص ۱۶ و ۱۸

[۵] همان منبع ص ۲۶

است. در زندگی ما وجود دیگری نیز وجود دارد که مشمول انتخاب نیست. مثلاً ترجیح لذت بر درد، از دایره ی انتخاب ما خارج است. بر خلاف براهین سارتر، ما می توانیم به حق منکر آن شویم که همواره و در هر صورت، خودمان انتخاب می کنیم که چه احساسی داشته باشیم یا واکنش عاطفی ما به جهان چگونه باشد. با توجه به این ها، ذهن باوری افراطی و اختیار باوری مبالغه آمیز فیلسوفان اگزیستانسیالیست، به یکسان ناپذیرفتنی جلوه می کند.[1]

اگزیستانسیالیسم ، این اتکا بر قواعد کلی یا اصول اخلاقی را در هر ساحتی از گفتار، نوعی انکار اختیار تلقی می کند. تنها قاعده ی کلی اخلاقی باید پرهیز از قواعد کلی باشد، درست همان طور که در نظر کی یرکگور، دین به محض این که نهادینه شود، تنزل می یابد و در حقیقت، اساساً دیگر دین نیست، در نظر هر فیلسوف اگزیستانسیالیست نیز اخلاق، زمانی که در قالب اصول رفتاری گنجانده و خلاصه شود، دیگر اخلاق نیست. نظریه ی اخلاق صرفاً در این حکم خلاصه میشود که هیچ گونه اخلاقی وجود ندارد.[2]

این نوع تفکرات در مکتب اگزیستانسیالیسم آنها را آنچنان به بیراهه سوق داد که حتی مهمترین براهین عقلی را نیز زیر سئوال بردند.

مری وار نوک می نویسد:

« چرا که لوازم فلسفه، یعنی دقت، عینیت باوری و سعی در بیان حقیقت، هما نهایی هستند که اگزیستانسیالیسم، با توجه به اصول خود، عهد کرده است آن ها را دور بریزد، شاید اگر ناگریز باشیم چنین نتیجه بگیریم که اگزیستانسیالیسم، در مقام نوعی تفکر، بیش تر با ذاتش سازگار است که خود را در رمان ها، نمایشنامه ها، فیلم ها و دیگر گزاره های غیر استدلالی درباره ی چند و چون عالم، جلوه گر سازد».[3] بهتر است تا این که این مکتب را مکتبی عقل گرایا فلسفی بنامیم.

از آنجا که طرفداران این مکتب با خروج ژان پل سارتر از آن پراکنده شدند و اساس آن زیر سئوال رفت لذا اگزیستانسیالیسم نتوانست هواداران چندانی جذب کند.

---

[1] منبع پیشین ص ۹۹ – ۱۰۰

[2] همان ص ۱۰۱

[3] همان ص ۱۰۲

فمینیسم Feminis (زن پردازی)

آنچه که باعث شد تا مکتب فمینیسم بوجود آید ظلم و ستمی بود که قرنها بر زنان جوامع غیر اسلامی حکم فرما بود.

ویل دورانت می نویسد:

« قانون نامه ی مانوی، هندی و الهیات مسیحیان می گفت: زن سرچشمه ی بی آبرویی است، زن سرچشمه ی نزاع است، زن سرچشمه ی زندگی خاکی است، لذا از زن خدر کن- زن نه تنها مرد احمق بلکه مرد خردمند را نیز می تواند منحرف کند و اسیر هوا و هوس خود کند. طبق رسم سوتی در هند:

زنانیکه شوهرانشان می مردند را در اتش می سوزاندند تا به آنها ملحق شوند و آنها که مایل به این کار نبودند کچلشان می کردند، حق ازدواج دوباره نداشتند و باید از فرزندان خود پرستاری می کردند.

هندوها معتقد بودند زن ها اگر وداها را بخوانند ملک آشفته خواهد شد.

برهمن ها زنان خود را از هر گونه فلسفه ای بی اطلاع نگاه می داشتند، زیرا معتقد بودند اگر با سواد می شدند یا فاسد می شدند یا از بردگی مرد سر باز می زدند».[١]

حتی با وجود اینکه زنان فعالانه در انقلاب فرانسه شرکت جستند، رژیم بعد از انقلاب آن ها را از شهروندی سیاسی کامل محروم کرد. فرس سه محور طرد را که می توان در نظریه ی ما بعد انقلابی رد آن را گرفت شرح میدهد:[٢]

« تفکر دمکراتیك، که زنان را از حقوق شهروندی محروم کرد، تفکر جمهوریخواه، که زنان را از حق نمایندگی محروم کرد، و تفکر فئودالی یا سلطنت طلب، که مذکر بودن همیشگی نمایندگی نمادین قدرت سیاسی را تضمین کرد».

این نوع تفکرات خرافاتی بود که نیمی از جمعیت بشری را از حقوق اجتماعی و فرهنگی و سیاسی خود محروم می کرد. ارتباط مستمر اروپا با اسپانیای مسلمان و جنگهای صلیبی و دانشجویانی که به سرزمینهای اسلامی می رفتند تا علم آموزی کنند مهمترین عواملی بودند که باعث شدند تا نهضت آزاد یخواهی در اروپا بطور عام و به طور اخص در

---

[١] تاریخ تمدن ویل دورانت قیصر و مسیح ص ٧٠٧ — ٧١٠

[٢] فمینیسم ص ۴٧

میان زنان اروپایی رشد کند تا جائیکه منتسکیو در کتاب روح القوانین به عدالت اسلامی می تازد آنجا که می نویسد:

« شنیده میشود که می گویند عدالت بایستی در همه جا مانند عثمانی اجرا شود. پس معلوم میشود که ملل روشن فکر در موضوعی که دانستن آن بیش از هر چیز بر آنها لازم است (عدالت) باید از نادانترین ملل جهان تبعیت نمایند، در این صورت باید گفت آنها بیشتر بصیرت دارند»[1]

علیرغم مخالفت کشیشانی همچون منتسکیو در واقع این اسلام بود که اروپا را تکان داد و باعث انقلاباتی همچون انقلاب فرانسه گردید.

ولی متأسفانه کشیشانی همچون منتسکیو و ویکتورهوگوو غیره مردم اروپا را به بیراهه کشیدند و آنها را که از چاله در آمده بودند به چاه افکندند.

آنچه که به نام عصر روشنگری مشهور است در واقع عصری است که پیشگامان آن مردم اروپا را به سوی الحاد سوق دادند.

زنان اروپایی که می خواستند زندگی انسانی و شرافت مندانه ای داشته باشند در اثر بیعدالتی های نظام حاکم و تئوریهای روشنگران نتوانستند به حقوق خود دست یابند این بود که در اواخر قرن نوزدهم تدریجاً آزاد یخواهی زنان اروپایی راه افراط را پیمود تا جائیکه امروزه افراط گری بعضی از زنان آینده ی نیمی از جامعهِ ی بشری را با چالشی بزرگ روبرو ساخته است.

بی بند و باری پیش از حد و تأکید بر اینکه زن باید با مرد مطلقاً مساوی باشد آینده ی زنان را در جوامع غربی و غربزده در هاله ای از ابهام فرو برده است.

برای روشن شدن مطلب نگاهی گذرا به فمینیسم خالی از اشکال نخواهد بود.

پیدایش فمینیسم

به طور مشخص، تاریخ پیدایش فمینیسم سازمان یافته در چهار چوب نهضتی سیاسی در غرب سال ۱۸۴۸ م می باشد.

فمینیسم یک مفهوم واحد نیست، بلکه بر عکس مجموعه ای عقاید و در واقع کنش هایی، متفاوت و چندین وجهی است. مبنای مشترک تمامی فمینیسم ها همواره با تأکید بر

---

[1] روح القوانین منتسکیو ص ۱۸۶ – ۱۸۷

این نکته تعریف میشود که اساس همه ی آن ها موفقیت فرو دست زنان در جامعه و تبعیضی است که زنان به دلیل جنس خود با آن روبه رو می شوند یا می توان این طور عنوان کرد که تمامی انواع فمینیسم، به منظور کاهش این تبعیض و در نهایت غلبه بر آن، خواهان تعییراتی در نظم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اند.[1]

واژه ی فمینیست نخستین بار در سال ۱۸۷۱ م در یک متن پزشکی به زبان فرانسه برای تشریح گونه ای وقفه در رشد اندام ها و خصایص جنسی بیماران مردی به کار رفت، که تصور می شد بر این اساس از خصوصیات زنانه یافتن تن خود در رنج اند.[2]

حاجی زاده درباره ی مفهوم فمینیسم می نویسد:

« این کلمه به معنی زن پردازی می باشد. عقیده ای است که خواستار توجه بیشتر به زن است و بر این باور می باشد که به زنان باید حقوق بیشتری داده شود».[3]

عده ای از محققین بروز و ظهور پدیده ی فمینیسم را دارای سه مرحله می دانند:[4]

موج اول از ۱۸۳۰ تا ۱۹۲۰ بطول انجامید. در این مرحله طرفداران حقوق زن در مقابل کسانی قد علم کرده بودند که زن را نه انسان، بلکه موجودی پست می دانند که می بایست در خدمت اشرف مخلوقات یعنی مرد قرار گیرد.

زمینه ی این مرحله، در دیدگاه حقوق لیبرالی کلاسیک وجود دارد که طرح کلی آن عبارت بود از اعطای حق رأی به زنان و گسترش حقوق مدنی ، سیاسی و طبیعی آن ها و البته از دهه ی ۱۸۳۰ م نیز، در بریتانیا و فرانسه، نزد سوسیالیست های تخیلی در مکاتب سن سیمون و اوون تساوی زنان و مردان مطرح شده بود.

مرحله دوم از ۱۹۶۰ تا اوایل ۱۹۹۰ م ادامه داشت. این مرحله مساوات طلب بود. یعنی پس از اثبات جایگاهی برای زن در هستی و جامعه بروز پیدا کرد. ادعای اصلی آن، احقاق حقوق زنان در حد مساوی با مردان و مقابله با کلیه ی ایدئولوژی هایی بود که قایل به عدم مساوات بودند.

[1] فمینیسم ص ۵
[2] همان ص ۶
[3] فرهنگ تفسیری ایسم ها ص ۲۰۴
[4] بررسی و نقد مکاتب سکولاریزم، فمینیسم و پلورالیسم ص ۷۵ – ۷۶

در فاصله ی ظهور این موج، کتابهای مهمی چون جنس دوم اثر« سیمون دو بوار» در سال ۱۹۵۲ م و «راز و رمز زنانه» اثر« دوبتی فریدن» در سال ۱۹۶۵ م چاپ و منتشر گردید که باعث شدند این جریان، جانی تازه بگیرد و واژه ی فمینیسم ، بیش از پیش، رایج شده و اذهان را به خود جلب کند. مرحله سوم از اوایل ۱۹۹۰ م به بعد شروع شده است.

این موج از نهضت فمینیستی برتری طلب است. از دیدگاه پیروان این موج، دو موج قبلی از آن جهت که به دنبال مقایسه ی زن با مرد هستند، نا خودآگاه و در باطن معتقد به اولویت و برتری مرد بوده و لذا سعی کرده اند از زن، مرد دیگری بسازند و به معنای واقعی فمینیسم نبوده اند. استقلال زن و برتری او بر مرد، در کلیه ی عرصه های حیات که به طور مشخص در بازی قدرت تجلی می نماید، معنای سوم و فمینیسم پُست مدرن است.

مکاتب سیاسی بسیاری نظیر مارکسیسم – لیبرالیسم – سکولاریسم – پست مدرنیسم و غیره برای بهره برداری از بازار آشفته پایمال شدن حقوق زنان به طرفداری از زنان برخاسته اند. همین امر باعث شده است که انواع و اقسام فمینیسم بوجود آیند و عقاید فمینیستها گاهی با یکدیگر تضاد کامل پیدا کند.

پاره ای از نظرات و عقاید فمینیست ها

خانواده:

از نظر فمینیستها خانواده یکی از مکانهای عمده ی سرکوب زنان است. آنها معتقدند زنان به عنوان کارگران رایگان خانگی توسط مردان استثمار می شوند. این عقیده منجر به تغییراتی در خانواده شده است.

جین فرید من می نویسد:

« زن دیگر لزوماً وابسته به شخص شوهر نیست که از کار او تا وقتی که مرگ بین آنها جدایی افکند سلب مالکیت می کند. در عوض، شمار رو به افزایشی از زنان شوهر عوض می کنند، بدون شوهر صاحب فرزند میشوند، و کار برای کار فرمایی سوای شوهر خود را به عهد می گیرند».[1]

[1] فمینیسم ص ۸۵

احساس جنسی

جولیت میچل در کتاب زنان طولانی ترین انقلاب ۱۹۶۶ م، احساس جنسی را یکی از چهار ساختار سرکوب زنان توصیف کرده است.[۱]

فمینیست ها برای اینکه ناهمجنس خواهی را مهار کنند معتقدند زنان باید از مردان دوری کنند و زوج نا همجنس خواه اساس برتری مذکر است و هر زنی که با مرد بخوابد همدست دشمن است. آنها برای ارضای احساس جنسی زنان پیشنهاد می کنند که زنان باید با یکدیگر رابطه ی لزبینی (هم جنس بازی) داشته باشند. روابط لزبینی در این نوع تفکر به معنی دوری از روابط جنسی با مردان و برقراری روابط جنسی بین زنان است.[۲]

تولید مثل:

به اعتقاد فمینیسم های افراطی تولید مثل یکی از عوامل مهم فرودستی زنان می باشد. فمینیسم را دیکان معتقد است که منحصر کردن کار زنان به تولید مثل آزادی انتخاب آنها را محدود می کند.

« شولامیث فایرستون فمینیست افراطی استدلال می کند تقسیم بندی زیست شناختی که وظیفه ی باروری را به زنان می سپرد باعث سرکوب زنان است. زیرا او تولید مثل را سر منشأ سلطه ی مردان بر زنان تلقی می کند. فایر ستون اظهار می دارد که تنها راه آزادی حقیقی زنان رهانیدن آن ها از رهگذر تکنولوژی های علمی جدید است».[۳]

فایرستون معتقد است رها ساختن زنان از تولید مثل منجر به فروپاشی واحد خانواده و پرورش اطفال در خانواده هایی مرکب از حدود ۱۰ فرد بالغ می شود، که به منظور پرورش این اطفال در طول یک دوره ی زمانی محدود تأسیس می گردند. کودکان هیچ نوع پیوند خاصی با والدین خود بر قرار نمی کنند. در عوض پیوند های مهر آمیزی با افرادی به انتخاب خودشان، از هر جنس و سنی ایجاد می کنند. این روابط اجتماعی جدید به آزادی جنسی می انجامد، و چه بسا بزرگسالان در طول چند نسل به یک گرایش جنسی چند شکلی طبیعی تر

---

[۱] بررسی و نقد مکاتب ص ۸۰

[۲] فمینیسم ص ۹۹

[۳] منبع پیش ص ۱۱۰

بر گردند و تمرکز روی رابطه ی مهبلی و لذت جنسی ارگانیسمی جای خود را به روابط فیزیکی عاطفی کاملی بدهد که آن هم جزوش باشد.[1]

فحشاء

از منظر قانون، فحشا به معنای اجیر کردن یک فرد، برای نزدیکی جنسی است. فمینیسم فاحشگی را مانند تجاوز جنسی محکوم می کند. آنها معتقدند از همان آغاز که پسران جوان در می یابند مذکر بودن یعنی دسترسی داشتن به برخی حقوق و امتیازات مرموز، از جمله حق خریدن تن یک زن، به آن ها القا می شود. وقتی مردان دریابند که زنها را می توان با پول خرید و نوع عمل جنسی ترکیب قیمت ها را در کنترل دارد، چطور ممکن است به این نتیجه نرسند که چیزی را که قابل خرید است می توان بدون تن دادن به مبادله ی پولی هم گرفت.[2]

ازدواج

فمینیسم ازدواج را یکی دیگر از اشکال اصلی سرکوب زنان می داند و آن را جایگاه شکل گیری گروه بندی جنسی، جایگاه تقسیم جنسی کار و انقیاد زنان و الگوی یک هنجار جنسی برای سایر نهادهای اجتماعی می داند. فمینیست های رادیکال ازدواج را شکلی از رابطه ی جنسی تعریف می کنند که هدف اصلی آن کنترل احساسات جنسی زنان از طریق مقید کردن آن ها به شوهرانشان است.[3]

اروپا محوری فمینیست ها

فمینیست های سفید علاوه بر نادیده یا دست کم گرفتن نژاد پرستی در جوامع خود در نگرش های شان به زنان کشورهای جهان سوم اروپا محور هستند.

تلاش برای تحمیل الگوهای غربی فمینیسم به آنان که گاه با شرایط خاص زنان در این کشورها نا مناسب اند، آنها در تحلیل شیوه های استعمار و سرمایه داری جهانی در شکل دادن به تجربه های زنان در کشورهای بیرون از اروپا و آمریکای شمالی کوتاهی می کنند.

---

[1] منبع سابق ص ۱۱۲

[2] همان منبع ص ۱۰۸ و ۱۰۹

[3] بررسی و نقد مکاتب ص ۷۹

فمینیسم غربی معتقد است که هر شکل دیگر فعالیت فمینیستی باید رو نوشت و تقلیدی از این فمینیسم اصلی باشد.[۱]

چنانکه ملاحظه می شود استعمارگران براحتی فمینیسم را بعنوان سلاحی برای رسیدن به اهداف خود مورد استفاده قرار میدهند.

رواج فحشا و الحاد بنام حقوق زن

استعمار گران غربی همواره تأکید می کنند که زنان جهان سوم حمایت و نفوذ تمدن غربی را لازم دارند. یک نمونه از این توجیهات برای استعمار مسئله ی حجاب است که زنان مسلمان از آن استفاده می کنند.

قدرت های استعمار گر برای چیرگی بر جوامع اسلامی قبل از هر چیز به دنبال آن رفتند که زنان مسلمان را به سوی بی بند و باری کشیده تا بدین وسیله مسلمین را به سوی شهوترانی و خوشگذرانی سوق داده و توجه آنان به سرنوشت خود و مملکت شان را کمرنگ کنند. برای نمونه استعمار فرانسه در الجزایر در تلاش برای ترغیب یا وا داشتن زنان الجزایری به کشف حجاب دست به یک مبارزه زد در مسئله ی کشف حجاب جنبش های ملی گرا هم به استعمارگران پیوستند. ملی گرایان آن همه حرارتی را که در بحث راجع به حجاب نشان داده اند در هیچ موردی به خرج نداده اند.

استعمار گران و نوکران ملی گرایانشان کنار گذاشتن حجاب را بخشی از مأموریت متمدن سازی می شمردند. هر چه بیشتر زنان کشورهای استعمار شده به لباس غربی در می آمدند، قدرت استعمار گر بیشتر باور می کرد که در مأموریت خود برای همساز کردن کشور مورد بحث با ارزشهای یهودی و مسیحی موفق بوده است. این فشار زنان مسلمان را در موقعیت دشواری قرار داده است و باعث شده که حجاب به مسئله ای کاملاً سیاسی تبدیل شود.[۲]

نویسنده ی کتاب (جنگ علیه زنان) که خودش زن و از مدافعان فمینیسم است، زنان را آلت دست ثروتمندان مرد می داند و می نویسد: « از رسواترین اشکال توسعه که جنبه ی

---

[۱] فمینیسم ص ۱۲۹

[۲] منبع سابق ص ۱۳۲ و ۱۳۳

بهره برداری دارد، تجارت جدیدی به نام « جهان گردی سکس » است. این سیاحت به عنوان یک استراتژی توسعه، توسط آژانس های بین المللی پیشنهاد شد.

این صنعت (متمدن سازی) نخستین بار توسط بانک جهانی ، صندوق بین المللی پول و آژانس های بین المللی آمریکا، برنامه ریزی و حمایت شد در جهان گردی سکس، مردان کشورهای توسعه یافته به روسپی خانه هایی که در جهان سوم، صرفاً برای آن ها بر پا شده است، می روند این مراکز فساد، مملو از دختران و نوجوانانی است که توسط پدران روستایی فقیر، به صورت برده فروخته می شوند... تایلند، کره ی جنوبی و فیلپین، برخی از مراکز فعلی جهان گردی سکس هستند گروهی از تجار ژاپنی از طرف شرکتهای خود، به عنوان پاداش به این مراکز فرستاده می شوند. کارگران آمریکایی شاغل در عربستان سعودی، هر دو هفته یک بار، با هواپیما به بانکوک فرستاده میشوند تا در سالن های ماساژ توسط زنان تایلندی، پذیرایی شوند. بخش دیگری از صنعت سکس، دلّالی ازدواج است، یعنی شرکتهای خصوصی که اکثر آن ها در کشورهای غربی هستند زنان آسیایی یا آمریکای لاتین را می فروشند و علناً آنها را به عنوان زنانی مطیع، چشم و گوش بسته و فرمانبردار، تبلیغ می کنند»[۱]

وجود صدها شبکه ی ماهواره ای و هزاران شبکه ی تلویزیونی در رواج بی بند و باری و رواج هر چه بیشتر فحشاء و فساد توسط حامیان حقوق زن بخوبی چهره ی کریه‌ی آنها را نشان میدهد.

سکولاریسم Secularism

حاجی زاده می نویسد:

« سکولاریا سکولر در زبان های انگلیسی و فرانسوی به معنای دنیوی است (آنچه که مربوط به این جهان خاکی است) و مشتق شده از واژه ی لاتین سکولوم به معنای امور این دنیا می باشد.

سکولاریسم یعنی دنیا پرستی یا اعتقاد به اصالت امور دنیایی و رد نمودن آنچه غیر از آن است مثل: مذهب ، خدا و اعتقادات مذهبی . این اصطلاح مترادف با واژه ی سپ پیسم بکار می رود. کار برد آن در انگلستان به خاطر پیشینه ی تاریخی آن بیش از جاهای دیگر است. زیرا ابتدا در قرن ۱۹ م جمعی شکاک و آتئیست (منکرین خدا) در حدود یک هزار

[۱] نقد و بررسی مکاتب ص ۸۹

نفر جمع آمده و تشکیلاتی تحت نظر هولی اوک (Holyoake) راه انداختند که هدف آنان این بود که نظریه خود را مثبت معرفی نمایند و به همین دلیل از افراطیون پرهیز می نمودند و از حمله به کلیسا ها و نمونه ی آن خود داری می ورزیدند، این فرقه تحت رهبری برادلا (Bradla) پیشرفت قابل ملاحظه ی نمود.

بیشتر کسانی به این فرقه جذب میشوند که در حد افراط به مذهب و دین نظری انتقادی دارند.[1]

د. اصطلاح سکولار و لاییک چه در زبان اروپایی و چه در زبانهای اروپایی، در بسیاری از موارد به صورت مترادف به کار برده می شوند. هر چند، برای اصطلاح سکولار معنای وسیع تری در نظر گرفته میشود. لاییک در زبان فارسی به عرفی و غیر دینی و سکولارهم به عرفی –غیر دینی –غیر مقدس و دنیوی و در عربی به « عَلْما نیت » مترادف با این جهانی کردن و عِلمانیت به معنی علمی کردن یا علمی شدن ترجمه شده است.[2]

مهمترین جریان های سکولار

۱- سکولاریسم میانه رو

این دسته به دین اعتقاد دارند و شعایر دینی را نیز به جای می آورند. ولی معتقدند که دین نمی تواند مشکلات و بحران های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را حل و فصل کند. این جریان شعار دین برای خدا و کشور برای همه را سر می دهد و معتقد است که شریعت باید از مسایل سیاسی و قدرت و تلاش برای حل مشکلات دوری کند و این امور را به عقل انسان واگذارد. دلیل آنها حکومت پاپها در قرون وسطا می باشد.

۲- سکولاریسم بی دین یا تندرو

این جریان سیاسی که کمونیست ها پیشتاز آن هستند اساساً اعتقادی به وجود خداوند و برنامه ی دین ندارند. آنان ضد دین بوده و آنرا یکی از عوامل استثمار انسان ها توسط سرمایه

---

[1] فرهنگ تفسیری ایسم ها ص ۱۷۷ – ۱۷۸

[2] نقد و بررسی مکاتب ص ۲۰

دارها و بطور کلی استمار گران تاریخ میدانند. دلیل عمده و اصلی این دسته نیز حکومت پاپها در قرون وسطا می باشد.

۳- سکولاریسم بی طرف

این جریان نه دین را قبول دارد و نه آنرا رد می کند. خط مشی آن ایجاد اصلاحات در جامعه از طریق اصلاحات می باشد.

۴- سکولاریسم ملی گرا

این جریان سیاسی کاری با دین ندارد هدف آن بر اندازی حکومت دیکتاتوری و فردی در کشور است. بر گزاری انتخابات و دمکراسی از شعارهای آن می باشد.

علل شکل گیری سکولاریسم:

برای شکل گیری سکولاریسم علل زیادی وجود دارد از جمله افکار بت پرستان یونانی مانند افلاطون و ارسطو، نقش شهوترانان و خوشگذرانها، نقش حکومتهای دینی چه در غرب مانند امپراطوری روم یا حکومت کلیسا و چه در شرق مانند حکومت ساسانی یا امپراطوران چینی و ژاپنی که حاکم در این حکومتها خود را منتخب خداوند متعال و سایه ی او در زمین معرفی می کرد و بلاخره نقش استعمار در استثمار مردم ستمدیده از جمله عواملی هستند که باعث دین ستیزی و رشد سکولاریسم شده است. در میان این عوامل، دو عامل کلیسا و استعمار اصلی ترین علل سکولاریزم بحساب می آیند. در حکومت کلیسا هم چنانکه در فصل های گذشته بیان شد دیدیم که ارباب کلیسا در حق بشریت چه مظالمی را مرتکب شده اند و چگونه دین حنیف مسیحی را به بت پرستی و شرک کشانده و بنام آن مردم را کشتار ، استثمار ، شکنجه ، آواره و در بدر کردند.

بدنبال تأثیرات همه جانبه ی اسلام در اروپا که اروپائیان را بحرکت در آورد و باعث انقلاب فرانسه در قلب اروپا شد، شکاکین به دین مسیحیت توانستند در دورانی که به دوران ترور و وحشت معروف است، صدها هزارتن از مردم فرانسه را قتل عام کنند و به نشر عقاید ضد دینی پرداخته و اعتقاد به خداوند متعال را کوته فکری قلمداد کنند.

در آن زمان که استعمار اروپایی قدرتمند شده بود آگاهانه و با برنامه ریزی دقیقی به از بین بردن ادیان کشورهای مستعمره ی خود پرداخت. استعمار گران با رواج دادن افکار

ملحدان اروپایی به بسط نفوذ خود در جهان پرداختند و این در حالی بود که خودشان حکومتی کاملاً دینی داشتند و هر جا که می رسیدند اولین کاری که می کردند نشر دین مسیحیت بود.

نهضت انجیلی در انگلیس گویای این واقعیت است که سکولاریسم افراطی و ضد دینی و حکومت لائیک و دمکراتیک تنها حربه ای است که استعمار گران از آن برای بسط نفوذ خود در کشورهای عقب افتاده استفاده می کنند و خود کوچکترین اعتقادی به آن ندارند.

کارل گریمبرگ می نویسد:

« نهضت انجیلی انگلیس در بحبوبه قرن نوزدهم و عصر ملکه و یکتوریا (۱۸۳۷ – ۱۹۰۱ م) ملت بریتانیا را جملگی مقهور انضباطی فراگیر ساخت. این انضباط هیچ نشانی از سبکسری نداشت. ورق بازی، رقص و تآتر وقت گذرانی بحساب می آمد. یکشنبه ی ویکتوریایی با همه ی شدتش مستقر گردید. استراحت یکشنبه می بایست به تمامی وقف خداوند می شد. در این روز فرد انگلیسی ۲ بار به کلیسا می رفت. علاوه بر آن صبح و شب در خانه ی خود در خم و راست شدن های عبادی مبالغه می کرد. هر گونه کاری اکیداً ممنوع بود، هم چنین هر گونه وقت گذرانی در منظر عام». [1] هم او می نویسد:

« ویلیام گلادستون صدر اعظم ملکه ویکتوریا همه ی رویایش مستقر ساختن سلطنت خداوند در زمین بود». [2]

در آن زمان انگلیس در اوج قدرت بود و بر قسمت اغظمی از شش قاره ی جهان حکفرمایی می کرد. و بقول معروف هیچگاه خورشید در سرزمین امپراطوری بریتانیا غروب نمی کرد.

ویلیام گلادستون همان کسی است که در پارلمان انگلیس قرآن مجید را بدست گرفته و اعلام کرد که تا زمانیکه این کتاب در دست مسلمین باشد ما قادر نخواهیم بود آنها را زیر سلطه ی خود در آوریم.

---

[1] تاریخ جهان جلد ۱۰ ص ۲۹۶

[2] همان منبع ص ۲۹۲ و ۲۹۳

پلورالیسم PluraLism کثرت باوری

پلورالیسم در لغت به معنی کثرت باوری می باشد.

حاجی زاده می نویسد:

اصطلاح پلورالیسم، لزوم کثرت عناصر و عوامل را در جامعه با داشتن حق مشروعیت منافع آنها ضروری می داند و به زبانی دیگر به کثرت و استقلال گروه های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در هر سیستم باور دارد و معتقد است که قدرت دولت نباید انحصاری باشد، بلکه در عین نظارت کلی دولت، دیگر نهادهای اجتماعی و مقدم بر دولت باید استقلال و قدرت خود را داشته باشند، گروهی از کثرت باوران نهادهای اجتماعی و محلی را برتر از دولت، گروهی برابر با دولت و گروهی پایین تر از دولت می دانند»[1]

پلورالیسم در حوزه های مختلف فلسفه ی دین، فلسفه ی اخلاق ، حقوق و سیاست، کاربردهای متفاوتی دارد که حدّ مشترک همه ی آنها، به رسمیت شناختن کثرت در برابر وحدت است.

پلورالیسم انواع مختلفی دارد که دو نوع پلورالیسم اجتماعی و دینی مشهور تر و طرفداران و مخالفان زیادی دارد.

پلورالیسم اجتماعی:

پلورالیسم اجتماعی به این مسئله می پردازد که هر جامعه ای از گروه های نژادی مختلف تشکیل یافته و این گروه ها دارای زندگی سیاسی و دینی مختلف می باشندو این گروه های نژادی مختلف می توانند در یک جامعه به صورت صلح آمیز زندگی کنند. مخالفین سرسخت پلورالیسم اجتماعی ملی گرایان افراطی، نژاد پرستان غربی و رژیم صهیونیستی می باشند. این نوع پلورالیسم در اسلام کاملاً پذیرفته شده است.

پلورالیسم دینی:

پلورالیسم دینی به عنوان یک نگرش کلی درباب تعدّد ادیان و مذاهب، برای اولین بار در جهان مسیحیت توسط (اسمیت) و در دهه های اخیر توسط (جان هیک) مطرح گردید. و عده ای در جهان اسلام به ترجمه و تبلیغ آن پرداختند.

---

[1] فرهنگ تفسیری ایسم ها ص ۱۱۳

پلوراليسم دینی به چهار معانی زیر آمده است.[1]

۱- پلوراليسم مترادف و منطبق بر تسامح می باشد که به معنی مدارا و همزیستی مسالمت آمیز برای جلوگیری از جنگ ها و تخاصمات است. این نوع پلوراليسم حاصل دین اسلام و عدالت مسلمین می باشد که هیچگاه پیروان سایر ادیان و مذاهب (به استثنای دوره ی صفویه) را مورد آزار و اذیت قرار نداده است. اما غربیها حتی امروزه که قرن بیست و یکم شروع شده است آنرا قبول ندارند. جلوگیری زنان مسلمان در اروپا از رعایت حجاب، یورشهای وحشیانه ی پلیس در کشورهای اروپایی و آمریکا به مساجد مسلمین، سانسور و کنترل مساجد و زیر ذره بین قرار دادن مطالعات راجع به اسلام همه و همه حاکی از این است که ادعای پلوراليسم دینی غرب فریبی بیش نیست.

۲- دین امر واحدی است که از طرف خداوند آمده و چهره هایی مختلف دارد. اختلاف در جوهر ادیان نیست بلکه در فهم دین است. کسانی به گونه ای آن امر الهی را فهمیدند و یهودی شدند، عده ای دیگر، به شکل دیگری فهمیدند و مسیحی شده اند و کسانی به شکل دیگری فهم و ادراک نمودند و مسلمان شدند. هر کس طبق ذهنیت و فهم خود، چهره ای از این حقیقت را درک می کند و فهم هیچکس بر فهم دیگری ترجیح ندارد. ما صراط مستقیم نداریم، بلکه صراط های مستقیم داریم و همه ی آنها درست محسوب می شوند.

این نوع پلوراليسم جهل پیروان آنرا بخوبی نمایان می سازد. یکسان دانستن دین اسلام با ادیانی مانند مسیحیت و یهودیت و غیره تنها کار جاهلان می تواند باشد، زیرا حتی خدایی که این سه دین به آن ایمان دارند در واقع یکی نیستند. خدای اسلام خالقی است که دارای قدرت مطلق می باشد نه هم چون خدای مسیحیت و یهودیت که وقتی با بنده اش (حضرت یعقوب) کشتی می گیرد از وی شکست خورده و شرمگین می شود.[2]

علاوه بر آن کتابهای تورات و انجیل سر تا سر پر از خرافات می باشد. حال آنکه امروزه علم در مقابل قرآن مجید کاملاً تسلیم شده است.

---

[1] بررسی و نقد مکاتب ص ۱۲۵ – ۱۲۷

[2] به عهد عتیق سفر پیدایش باب دوم آیه ۳۲ مراجعه شود.

دشمنان سر سخت اسلام با همه ی کوششهایی که به عمل آورده اند حتی کوچکترین ایرادی را نتوانسته اند بر آن وارد سازند. و با آن همه امکاناتی که دارند قادر نیستند حتی سوره ای یا آیه ای مثل قرآن مجید را بسازند.

علاوه بر اینها اسلام دینی است جامع که برای تمامی مراحل زندگی انسان اعم از فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و مذهبی برنامه ی دقیق دارد و تاریخ کاملاً شاهد و گواه است که آنچه که بشریت را به اوج تمدن امروزی رسانده است اسلام بوده است و بس.

این نوع بر داشت از پلورالیسم به نفع دشمنان اسلام و به ضرر مسلمین می باشد.

۳- معنای سوم پلورالیسم این است که حقایق، کثیرند و ما حقیقت واحد نداریم. عقاید متناقض صرف نظر از اختلاف فهم های ما، همه، حقیقت هستند.

این معنی، نیز قطعاً غلط است زیرا تناقض بدیهی البطلان است. این نوع پلورالیسم حاصل نبرد کلیسا با علوم تجربی وارد شده از جهان اسلام به غرب بود.

۴- حقیقت مجموعه ای از اجزاء و عناصری است که هر کدام از این عناصر و اجزاء، در هر یک از ادیان یافت می شود، بنابراین ما هیچ دین جامعی نداریم بلکه مجموعه ای از ادیان داریم که هر یک سهمی از حقیقت دارند.

این نوع پلورالیسم نیز کاملاً باطل است. چرا که دین در واقع یکی است.

خداوند به نسبت تکامل جامعه ی بشری پیامبرانی را برای هدایت مردم فرستاده است. همه ی آنها مردم را به سوی بندگی خداوند متعال و دوری از طاغوت فرا خوانده اند.[1]

همه ی پیامبران از دید اسلام منادی یک حقیقت یعنی دین پاک الهی بوده اند حتی مسیحیان نیز کلیه ی پیامبران تا عیسی مسیح را آن چنانکه اسلام می گوید قبول دارند. لذا کاملاً مبرهن و بدیهی است که هر کدام از ادیان دارای حقایقی باشند. اما باید به این امر کاملاً پای بند بود و اذعان کرد که همه ی حقایق ادیان در اسلام جمع است و دین اسلام تنها انحرافات ادیان دیگر مانند مسیحیت و یهودیت را رد می کند نه اساس این دینها را.

بنابراین دین در واقع یکی است، این برداشت های غلط و منافع مادی است که باعث تفرقه و ایجاد ادیان شده است. این امر به قدری روشن است که حتی ویل دورانت نیز به آن اذعان کرده و می گوید: « قرآن آسانترین، بی ابهامترین و غیر تشریفاتیترین کیشها را، آزاد

---

[1] (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ) سوره نحل آیه ۳۶

از قید مراسم بت پرستی و کاهنی به جانهای ساده عطا کرد. مسلمانان را به چنان توسعه و پیشرفتی بر انگیخت که از عجایب تاریخ است و دین را چنان تعریف کرد که مسیحی و یهودی اصیل آیین در کار پذیرفتن آن مانعی نخواهند دید».[1]

پست مدرنیسم Postmodrmism دوران بعد از مدرنیسم

پسامدرنیسم را هنوز جامع و قاطع نمی توان تعریف کرد، چرا که هنوز با خود در جدال است و بطور شاید و باید جا نیفتاده است.

به همین علت هم در تعاریفی که از پست مدرنیسم ارائه می شود گاه تناقص و اختلاف نظرهایی به چشم می خورد، بیشترین تأثیر پست مدرنیسم در ابعاد هنری بر روی رمان صورت پذیرفته و رمان نویسان پست مدرن و نظریه پردازان این مکتب هنوز به صورت متحد و یکپارچه به یک توافق کامل دست نیافته اند که یک ایدئولوژی منسجم از این مکتب ارائه نمایند. تنها حرفی را که به یقین در خصوص پست مدرنیسم می توان زد این است که پست مدرنیسم یعنی بعد از: (مدرنیسم – مکتب بعد از مدرنیسم).[2]

واژه ی پست مدرن بیانگر فضایی فرهنگی، فکری بادرون مایه ها، مشعله ها و پیش انگاشتهای فلسفی ویژه ای که بی گمان با فضای فرهنگی فکری حاکم بر دهه های میانی قرن بیستم تفاوتهای آشکار و بر جسته دارد.

عناصر فلسفه ی پست مدرن عبارتند از: ضدیت با فراتر رفتن از موضع شناخت شناسی، ضدیت با شالوده گرایی و عقاید و مواضع فوق طبیعی، ضدیت با اینکه دانش را باید به عنوان نماینده دقیق واقعیت بدانیم، ضد حقیقت بعنوان جلوه ای از واقعیت، ضد وجود یک لغت معنی نهایی. ضد اصول و تمایزات و مشخصاتی که می پنداریم برای تمام زمانها، مکانها و اشخاص ثابت و مشخص هستند. بدگمانی و تردید نسبت به فرا روایت که بهترین آن طرد ماتریالیسیم دیالکتیک است.

فرامدرنیسم بر این عقیده است که هیچ داورنهایی برای تشخیص حقیقت وجود ندارد و آموزش زبان و قدرت منجر میشود تا تفسیری جدید از روابط بین الملل ارائه شود. از دیدگاه فرا مدرنیسم موضوعاتی که آنها در ارتباط با دولتها بعنوان تنها بازیگران اصلی

---

[1] تاریخ تمدن ویل دورانت عصر ایمان ص ۲۳۶

[2] فرهنگ تفسیری ایسم ها ص ۱۰۸

سیاست بین الملل مطرح می کنند و با تحلیلهایی که درباره یکپارچگی و عینی بودن منافع به عمل می آورند مقبول نیست. بدین ترتیب از دیدگاه فرامدرنیسم واقعیت عینی منافع وجود نداشته، فرامدرنیسم خود مفهوم دولت را به عنوان بازیگر اصلی روابط بین الملل زیر سئوال می برد و بر این باور است که دولتها اصولاً واقعیت عینی ندارند. فوکو از پیشگامان پست مدرنیسم درباب حقیقت و قدرت می گوید: حقیقت را نمی توان از قدرت جدا کرد ولی باید قدرت حقیقت را از قید اشکال مختلف سلطه (اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی) که اکنون در آن گرفتار شده است رها ساخت. او می گوید: سلطه تنها یکی از اشکال روابط قدرت است از نظر فوکو روابط قدرت، روابطی است که در آن میکوشیم تا رفتار دیگران را به سوی خود هدایت کنیم. روابط قدرت نه فقط سیاست بلکه تمام روابط انسانی را در بر می گیرد.[1]

حاجی زاده درباره ی پست مدرنیسم می نویسد:

« عده ای پست مدرن را ادامه دهنده ی مدرن می دانند و روابط مشترکی در این دو مکتب به دست میدهند و پاره ای پست مدرن را مخالف مدرن می دانند و با این ایده مدرن که عقل سرچشمه ی حقیقت است موافق و مدعی اند که حقیقت ساخته و پرداخته ذهن ماست و از آن به عنوان « آگاهی کاذب » نام می برند. نظریه ی آگاهی کاذب را می توان در عقاید: مارکس، فروید و نیچه دید، فروید می گوید« آگاهی ما تحت تأثیر ناخود آگاه ماست که گاه به شکل بیماری روانی ظهور می کند پس منشأ واقعیت نمی تواند باشد». مارکس آگاهی کاذب را ایدئولوژی می داند و به این انگیزه می گوید: ایدئولوژی (عقیده) نمی تواند واقعیت باشد». نیچه که در ظهور پُست مدرنیسم نقش مؤثری دارد و فیلسوف مورد علاقه پست مدرن ها است اعتقاد دارد که: « چیزی به نام عینیت وجود ندارد بخصوص عینیت علمی، هر چه هست تفاسیری است که از دیدگاههای متفاوت بیان شده است و هیچ تفسیری به معنای نهایی منجر نمی شود».

لیوتار از جامعه شناسان پست مدرن می باشد که با کل گرایی در تئوری، هنر و فلسفه مخالف است و آن را تلاشی در جهت از بین بردن تفاوت ها می داند. پست مدرنیسم مخالف ایده آلیسم است و به معنا و ارزش نهایی اعتقاد ندارد.

[1] به نقل از روزنامه ی اطلاعات ۱۸ شهریور ۱۳۸۳ شماره ۲۳۰۵۰ ص ۱۲

هایدگر این گونه اظهار می کند که :« ما محصور در زبان هستیم و زبان نمی تواند بر واقعیت خارج دلالت کند، اگر واقعیت را داده ای خارج از زبان بدانیم راهی برای شناخت آن نخواهیم داشت، واقعیت تنها واژه ای است درون زبانی که توانایی خارج از محدوده زبان را ندارد».

ژان فرانسوالیوتار فیلسوف جامعه شناس پست مدرن می گوید: من پست مدرنیسم را بی اعتقادی به فرا روایت ها تعریف می کنم».[1]

هم چنانکه ملاحظه می شود پست مدرنیسم در واقع جز خیالاتی ذهنی چیزی دیگر نیست، زیرا در حقیقت علم، عینیت و بسیاری از مسایل اصلی که جامعه ی بشری برای رسیدن به سعادت و صلح و آرامش به آن ها احتیاج دارد توسط این مکتب جز جهالت چیز دیگر نمی تواند باشد. خسرو پارسا می نویسد:

« شاید جدی ترین ایراد درباره ی آنچه کلاً پسامدرنیسم خوانده میشود، بر هم انباشتن دیدگاههایی است که نه تنها منسجم و یا در یک جهت نیستند، بلکه در مواردی یکدیگر را نفی می کنند. اشکال تعریف پسامدرنیسم نه تنها اشکال کلی مقولات و اساساً مقوله بندی و استخراج تعاریف جامع و مانع است (که این ویژه پسامدرنیسم نیست ولی شامل آن هم می شود)، بلکه در تناقص و تضاد درونی آن است. زوایای مختلف دیدگاههای متفاوت آن یکدیگر را نفی می کنند اظهارات و احکام افراطی برخی، روی احکام هشیاری دهنده ی دیگر را می پوشانند و مجموعه ای افراط گرایانه به دست میدهد که هر یک از وجود شخصیتی اش قابل تعمق است، ولی مجموعه ی آن نه قابل دفاع است و نه قابل نقد».[2]

اولین بار نویسنده ی اسپانیایی (فدریکو وی اونیس) در سال ۱۹۳۴ م در اثر خود به نام (گزیده ی شعر اسپانیولی) اصطلاح پست مدرنیسم را به کار برد و از آن در تشریح واکنش نسبت به مدرنیسم استفاده نمود.[3]

اصطلاح پست مدرنیسم از سالهای ۱۹۵۰ در آمریکا و کشورهای اروپایی به کار گرفته شد در پایان دهه ی ۱۹۶۰ به عنوان جنبش فرهنگی و هنری شناخته شد و از دهه ی ۱۹۸۰ م گسترش یافت.

---

[1] فرهنگ تفسیری ها ص ۱۰۸ تا ۱۰۹

[2] پسامدرنیسم در بوته ی نقد ص ۸

[3] فرهنگ تفسیری ایسم ها ص ۱۰۹

پست مدرنیسم ایدئولوژی مدرنیسم را محافظه کارانه می داند و خواهان نوآوری مداوم ، پی درپی و افراطی است. از طرفی هم بر خلاف مدرنیسم بازگشت مستقیم و صریح را به تاریخ و سنت جایز می شمارد. با کنکاش و جستجو در اندیشه ی پست مدرنیسم می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- پست مدرنیسم با اکسپرسیونیسم[۱] قرابت دارد و نشانه های مشابهی بین این دو مکتب می توان پیدا کرد.

۲- پست مدرنیسم اصولی از مدرنیسم را مثل: حقیقت مطلق، پیوستگی و وحدت را که حقیقت میداند مخالف است و بر این باور است که دنیای حقیقی مستقلی خارج از ادراک ما وجود ندارد و این حقیقت محصول ساخته ذهن ما است.

۳- نیچه که در ظهور پست مدرنیسم نقشی مؤثر دارد معتقد است که چیزی به نام عینیت وجود ندارد، به خصوص عینیت علمی، هر چه هست تفاسیری است که از دیگاههای متفاوت بیان شده و هیچ تفسیری به معنای نهایی منجر نمی شود. حقایق چیزی نیستند مگر دروغهای سودمند.

۴- پست مدرنیسم نیز همانند مدرنیسم از واقع گرایی گریزان است و تقلید از واقعیت را جایز نمی داند و اگر هم چنین تقلید ی صورت بگیرد همانند اکسپر سیونیسم با استفاده از نشانه و نماد است نه عین واقعیت و محتوا.

۵- به طور کلی پنج فاکتور و خصلت عام و مرتبط با یکدیگر را می توان در گرایشهای مدرن تشخیص داد: کثرت گرایی - التقاط گرایی - خود آگاهی — متن گرایی و فرد گرایی.

قطعاً پسانو گرایی بعد از نوگرایی متولد شده و بسیاری از اصول پست مدرن ادامه ی مدرنیسم محسوب می شود که با دیدگاهی افراطی تر از مدرن حرکت می کند و در مجموع هم مدرنیسم و هم پست مدرنیسم از واقعیت در هنر گریزانند.[۲]

پسامدرنیته در عمل منکر نفس وجود ساختار یا ارتباطات ساختاری و نفس امکان «تحلیل علّی» می شود. تناقص مهم دیگر اندیشه ی پسامدرنی نفی تاریخ است که با نوعی بدبینی سیاسی همراه است. چون نه نظامها و نه تاریخی وجود دارد که قابلیت تحلیل علت و

[۱] اکسپرسیونیسم نوعی مکتب نقاشی در آمریکا می باشد.

[۲] فرهنگ تفسیری ایسم ها ص ۱۱۱ و ۱۱۲

معمولی داشته باشد، پس نمی توان ریشه ی قدرتهای فراوانی را که بر ما ستم می رانند شناخت، بی تردید نمی توان خواستار نوعی مخالفت یک پارچه و نوعی رهایی عمومی انسان از سرمایه داری یا حتی اعتراض عمومی به آن شد.[۱]

زیرا در گفتار پسامدرن نمی توان گفت که سرمایه داری به عنوان نظامی فراگیر اساساً وجود دارد، از این رو، حتی نقد سرمایه داری نیز پذیرفته نمی شود. در حقیقت «سیاست» به هر مفهوم سنتی کلمه، که با قدرت فراگیر طبقات یا دولت ها و مخالفت با آنها سر و کار دارد، کنار گذاشته شده و راه فقط برای مبارزات پراکنده ی «سیاست هویتی» و یا حتی « شخصی به مثابه سیاسی » باز میشود.[۲]

به علت تفریط و افراط ها پست مدرنیسم در حال حاضر به صورت خلاصه هنری، اجتماعی، انتخابی، هرج و مرج گرا، گریزان از واقعیت ، قد است و اعتلاگرایی ماوراء الطبیعه معنا شده است که به عدم پیوستگی و نامشخص بودن در جهان معاصر متهم است و این تفاسیر گونه گون بدان جهت می باشد که هنوز پست مدرنیسم جا نیفتاده و جایگاه واقعی خود را نیافته است و این صحبت ها همه نظریه های متفاوت آدم های متفاوتی است که گرایشی نو دارند. و هیچ کدام از این نظریه ها وحی منزل نیستند تنها حرفی را که به صورت قاطع می توان زد این است که: پست مدرنیسم دوران و مکتبی است که در دنباله ی مدرنیسم پدید آمده و در واقع نسخه اصلاح شده ی مدرنیسم است.[۳]

نتیجه ای که از آنچه گفته شد می توان گرفت این است که امپریالیسم فرهنگی غرب برای از میان بدر کردن تنوع ارزشها و فرهنگ های انسانی با ابداع پسامدرنیسم به جنگ ایدئولوژیکی شدیدی دست زده است.

چه کسی می تواند منکر چنین پدیده هایی در دنیای سرمایه داری جهانی شود که این چنین فریبکارانه به تأثیر نمادها و تصویرها در فرهنگ تبلیغات وابسته است؟ جهانی که در آن امپریالیسم رسانه ای واسطه ی شخصی ترین تجربیات ما هستند، به نحوی که گاه آن چه در تلویزیون می بینیم به نظر واقعی تر از زندگی های شخصی مان می رسد و جهانی که در آن ، هم چنانکه دانش و ارتباطات هر چه بیشتر در اختیار شرکت های غول پیکر قرار می

---

[۱] پسامدرنیسم در بوته ی نقد ص ۲۰ و ۲۱

[۲] منبع سابق ص ۲۴

[۳] فرهنگ تفسیری ایسم ها ص ۱۱۲

گیرد، شرایط مباحثه ی سیاسی، توسط سرمایه به مستقیم ترین شکلی تحمیل و به شدت محدود می شود.[۱]

لیبرالیسم Liberalism (آزادیخواهی)

لیبرالیسم به مجموعه ی روشها و سیاست هایی گفته میشود که برای فراهم نمودن آزادی هر چه بیشتر فرد به کار می رود. پیروان این ایدئولوژی را لیبرال گویند.در ابتدا لیبرالیسم بر این عقیده بود که انسان آزاد به دنیا آمده و صاحب اختیار و اراده است و باید مجاز باشد خود را به هر اندازه که ممکن است پرورش دهد. تلاش نخست لیبرالیسم بر بیزاری از قدرت خود سرانه (استبداد) و طرفداری از بیان آزادی عقاید شخصی بود. لیبرال های اروپایی آغازین اغلب شکاک و ضد دین بودند. این فلسفه و مسلک از اواخر قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی در انگلستان به ظهور رسید و پیشوایان آن عبارت بودند از:

جرمی بنتهام (جرمی بنتام)، جیمزمیل، جان استوارت میل و هیل گرین.[۲]

فرد گرایی لیبرالی هم هستی شناختی و هم اخلاقی است و این مفهوم فرد را واقعی تر یا بنیادی تر و تقدم بر جامعه ی بشری و نهادها و ساختارهای آن تلقی می کند. هم چنین در مقابل جامعه یا هر گروه جمعی دیگر، برای فرد ارزش اخلاقی والاتری قائل است. در این شیوه ی تفکر، فرد از هر لحاظ مقدم بر جامعه قرار می گیرد. فرد واقعیتر از جامعه است در نظریه های نیمه تاریخی قرار داد اجتماعی که توسط ها بز، لاک، پین و سایرین بسط یافته است، فرد به لحاظ زمانی نیز قبل از جامعه وجود داشته است. در نهایت، حقوق و خواست های او به لحاظ اخلاقی مقدم بر حقوق و خواست های جامعه قرار می گیرد و فرد گرایی هستی شناختی مبنای فلسفی لازم برای فرد گرایی اخلاقی و سیاسی را بوجود می آورد.[۳]

در این مکتب جامعه فدای فرد می شود. فرد برای رسیدن به آمال خود مجاز به کار بردن هر نوع ترفند و حیله ای می باشد.

آربلاستر می نویسد:

« حاکمیت امیال (شهوت پرستی – عیاشی) از مظاهر بارز لیبرالیسم است.

---

[۱] پسامدرنیسم در بوته ی نقد ص ۲۵

[۲] فرهنگ تفسیری ایسم ها ص ۲۳۷

[۳] ظهور و سقوط لیبرالیسم غربی ص ۱۹ و ۲۰

لیبرالیسم در مقابل امیال، بینشی چنان غیر انتقادی و تردید ناپذیر اتخاذ میکند که شگفت آوری می نماید. به ندرت پرسیده میشود این امیال از کجا می آیند یا چگونه شکل می گیرند. در این بینش کل فر آیند اجتماعی شدن معمولاً بدست فراموشی سپرده میشود».[۱]

امروزه شایعترین فصل مشترک جهان بینی مردم در غرب لیبرالیسم است.[۲] تا زمانیکه سرمایه داری وجود داشته باشد لیبرالیسم نیز وجود خواهد داشت.[۳] تا زمانیکه سرمایه داری وجود داشته باشد استثمار هم وجود خواهد داشت. لیبرالیسم که در آغاز یک جنبش انقلابی ضد کلیسا و ضد استبداد بود در حال حاضر جزئی از سنت فکری محافظه کاری غربی است و دو حزب بزرگ امریکا (جمهوریخواه – دمکرات) زیر نفوذ آن قرار دارند، در آمریکا که حزب قوی چپ وجود ندارد سیاستمدارانی را لیبرال می گویند که دارای افکار نزدیک به چپ و هوادار اصلاحات اجتماعی و اقتصادی باشند.[۴]

لیبرال دمکراسی (جامعه در خدمت فرد)

لیبرالیسم مخالف سرسخت دمکراسی می باشد. آنها دمکراسی را تهدیدی برای آزادی، مالکیت و فرهنگ بشمار می آورند در بهترین حالت لیبرالها آزادی را می پذیرند، مشروط به اینکه اصول آن به گونه ای تجدید نظر و تعدیل شود که از خطر استبداد مردم محفوظ بماند. این شرط هنگامی تحقق خواهد یافت که دمکراسی به لیبرال دمکراسی تبدیل شود.[۵] در واقع دمکراسی مورد نظر لیبرالها ، دمکراسی هدایت شده است. چنانکه در آمریکا قدرت همواره بین احزاب دمکرات و جمهوریخواه دست بدست میشود.

در عرض بیش از دو قرن حیات آمریکا، هنوز هیچ نیروی مخالفی نتوانسته است به قدرت برسد. در کشورهای غربی در واقع این محافل سرمایه داری است که تصمیم می گیرد چه کسانی در رأس قدرت قرار بگیرند نه شرکت مردم در انتخابات به اصطلاح آزاد و

---

[۱] ظهور و سقوط لیبرالیسم غربی ص ۴۱

[۲] همان ص ۶

[۳] همان ص ۷

[۴] فرهنگ تفسیری ایسم ها ص ۲۳۸

[۵] ظهور و سقوط لیبرالیسم غربی ص ۱۱۷

آرای آنها لیبرالها معتقدند که دمکراسی واقعی به غارت شدن ثروتمندان منجر خواهد شد و چنین یورشی بر مالکیت موجب از میان رفتن تمدن و بازگشت به بربریت منتهی خواهد شد.[۱]

لیبرالیسم و فقرا

طغیان تهیدستان همواره یکی از نگرانیهای اصلی لیبرالیسم بوده است.[۲]

از دیدگاه تاریخی لیبرالیسم همواره با نگرشها و خط مشی های خشن در مقابل تهیدستان همراه بوده است. این موضوع که به موجب آن اگر دستمزد تهیدستان به چیزی بیش از معیشت صرف آنها می رسید، یکسره دست از کار می کشیدند به مبنای کلیه ی خط مشی هایی تبدیل شده بود که در مقابل آنها اتخاذ می شدو به گفته ی پتی، قانونی که دستمزد ها را تنظیم می کرد « باید فقط این امکان را به کارگران می داد که زنده بمانند » آرتوریانگ با بیانی محاوره ای می گوید: « همه بجز ابلهان می دانند که طبقات پایین باید فقیر باقی بمانند، چون اگر غیر از این باشد دست از کار خواهند کشید». در سال ۱۷۸۵ م کشیش جوزف تا و نزند چنین می گفت: فقط گرسنگی است که می تواند آنها را به مهمیز کشد و به کا ر کردن وا دارد» و به واقع گرسنگی انگیزه ای است که بر محدودیت های قانونی بسیار رجحان دارد، چرا که محدودیت های قانونی با درد سرهای فراوان، قهر و صدا همراه است و در نتیجه ایجاد سوء نیت می کند. حال آنکه گرسنگی از مزایای آشتی پذیری، سکوت و فشار مداوم بر خوردار است و طبیعی ترین انگیزه برای صنعت و کار به شمار می رود.[۳]

مکتب لیبرالیسم در بدو تولد خود در قرن هیجدهم به نقل از سویفت عضوی از حزب توری و میهن پرست ایرلندی:

« بعضی اشخاص که روحیه ای مأیوس دارند، بسیار دلواپس گروه کثیر تهیدستان سالخورده، بیمار یا معلول اند. اما من از این بابت کوچکترین ناراحتی ندارم، زیرا کاملاً روشن است که آنها همه روزه بر اثر سرما و قحطی، کثافت و حشرات موذی، بهمان سرعتی

[۱] منبع پیشین ص ۴۰۸ و ۴۰۹

[۲] منبع سابق ص ۴۰۷

[۳] منبع سابق ص ۲۶۴ — ۲۶۵

که منطقاً می توان انتظار داشت میمیرند. در مورد کارگران جوان، نیز آنها در حال حاضر غالباً در شرایط امید بخشی بسر می برند».[1]

کشیش ولتر از بنیانگذاران عصر روشنگری: این که اکثریت باید فقیر باشند اجتناب ناپذیر است، اما لزومی ندارد که این فقر مصیبت بار باشد».[2]

استثمار کودکان

آربلاستر می نویسد:

« جان لاک لیبرالیست در گزارشی به وزرات بازرگانی انگلیس در سال ۱۶۱۷ م توصیه می کند:

« کودکان بالای سه سال باید در مدارس کار بیاموزند که نان خود را از طریق ریسندگی و کفشبافی بدست آورند. دفولیبرال دیگر می گوید: اشتغال کودکان جوان یکی از شاخص های قابل اطمینان رونق می باشد. هم چنین لیبرالها در آن دوران نیکوکاری و فراهم اوردن آموزش برای کودکان تهیدست را محکوم می کردند آنها معتقد بودند: برای آنکه جامعه و مردم، در متوسط ترین شرایط خوشبخت و راحت باشند، لازم است شمار کثیری از آنها در جهل و فقر بمانند این کار از نظر اقتصادی نیز به صرفه است، زیرا با نگاهداشتن آنها در جهل نیروی کارارزان باقی می ماند و در نتیجه ما باید همواره بیش از همسایگان خود فروش داشته باشیم».[3]

این مدینه ی فاضله ای است که لیبرالیسم خواب آنرا برای بشریت دیده است. فقر لجام گسیخته ی فعلی در جهان، کارکشی از کودکان، خرید و فروش کودکان و زنان و ... از برکات مکتب لیبرالیسم می باشد.

دو ساد و لاد و متری از بنیانگذاران عصر روشنگری معتقد بودند:

کاملاً آشکار است که از دیدگاه خوشبختی، خوبی و بدی فی نفسه هیچ فرقی با هم ندارند و کسی که از انجام کار بد رضایت بیشتری حاصل کند، خوشبخت تر از کسی است

---

[1] همان ص ۲۶۷ – ۲۶۸

[2] همان ص ۲۹۲

[3] منبع سابق ص ۲۶۶

که با انجام کار خوب رضایت کمتری بدست آورد. نوعی خوشی فردی وجود دارد که نه تنها بدون توسل به تقوی بلکه حتی با ارتکاب جنایت بدست می آید.[۱]

تجدید حیات اقتصاد سیاسی لیبرال

یکی از چیزهایی که با تجدید حیات اقتصاد سیاسی لیبرالی همراه بوده تلاش در جهت صیقل دادن به این باور و ترغیب طبقه کارگر به پذیرش این مطلب بوده است که اگر صاحبان ثروت و مکنت بدون هر گونه مانعی به کسب ثروت بپردازند، منافع آنها نیز خود به خود تأمین خواهد شد.

حال آنکه اگر در پی آن باشند که خود سهم بیشتری از ثروت را به دست آورند به منافع خود صدمه خواهند زد. اینکه چرا آزمندی سرمایه داران تا بدین حد نافع و همین عمل از سوی کارگران تا این اندازه زیان بخش است، یکی از رازهای ناگشوده ی این نوع از اندیشه اقتصادی است.[۲]

توماس مالتوس از نظریه پردازان لیبرالیسم معتقد بود:

جمعیت اگر کنترل نشود، با تصاعد هندسی و ذخیره ی غذایی در بهترین حالت با تصاعد حسابی افزایش می یابد. اگر نوع بشر ظرفیت تولید نسل خود را کنترل نکند، طبیعت از طریق ویران سازی ناشی از قحطی و بیماری این موازنه را بر قرار خواهد کرد.[۳]

مالتوس راه حل فقرزدایی را عدم ازدواج تهیدستان و تولید مثل آنها می دانست و به هیچ وجه برای ضرورت های زندگی حقی اساسی قائل نبود.[۴]

کمونیسم Communism (اشتراکی)

بن و ریشه این اصطلاح واژه ی لاتین کمونیس به معنای اشتراکی است و مفهوم این اصطلاح به صورت خلاصه و ابتدایی، مالکیت اشتراکی در همه ی دارایی ها است. این واژه اولین بار در فرانسه بسال ۱۸۳۹ م به کار رفت. خود اصطلاح کمونیسم اولین بار در سال

---

[۱] همان ص ۲۸۸ – ۲۸۹

[۲] ظهور و سقوط لیبرالیسم غربی ص ۵۲۳

[۳] منبع سابق ص ۳۷۶

[۴] همان ص ۳۸۰

۱۸۴۱ م به کار برده شد و از آن به بعد عنوان ایدئولوژی بخش پرولتاریایی (کارگر صنعتی) و انقلابی جنبش سوسیالیستی شد.[۱]

امروزه کمونیسم معمول، کمونیسم مارکس می باشد که مبتنی بر ایده های کارل مارکس است. این ایده جامعه بی طبقه را مد نظر دارد و مالکیت اشتراکی وسایل تولید مانند: معادن – کارخانجات صنعتی – ماشین ها – راه آهن – اراضی – بانک ها و غیره را ضروری می داند.

کمون در مکتب مارکس به دوره ای گفته میشود که انسانها تازه در روی کره ی خاکی ظاهر شده بودند و هنوز در میان آنها مالکیت بوجود نیامده بود، لذا در آن زمان بنا به گفته ی کمونیستها طبقه ای وجود نداشت و همه ی انسانها آنچه را که بدست می آوردند بین خودشان تقسیم می کردند.

بنیان گذار واقعی مکتب کمونیسم کارل مارکس می باشد. پدرکارل مارکس بنام هیرشل مارکس وکیل دعاوی، یهودی الاصل و اهل شهر تریر آلمان بود. وی بخاطر فرار از یهودی ستیزی آن عصر آلمان تغییر آیین داده و غسل تعمید بجای آورده بود و جامعه ی یهودیان را ترک کرده به مسیحیان پیوسته بود.[۲] مارکس شاگرد هگل از فیلسوفان سرشناس آلمانی بود. هگل حکیمی الهی بود که به دین حضرت مسیح ایمان داشت و مسیحیت را رد نمی کرد. وی با نوشتن کتاب زندگی عیسی مسیح تاریخ انجیل را افسانه خواند که این امر به سال ۱۸۳۵ م در آلمان طوفانی بپا کرد. هیئت حاکمه ی آلمان که تحت نفوذ روحانیت بود هگل را از هر گونه تحقیق علمی منع کرد.[۳]

مارکس به کمک انگلس دوست و همکارش در سال ۱۸۴۸ م مانیفست کمونیسم را منتشر ساخت. اهم مطالب مانیفیست کمونیسم به قرار زیر بود.

کارگر میهن ندارد (جهان وطنی) - انقلاب جهانی کمونیسم با توسل به شیوه های قهر آمیز صورت خواهد گرفت – زحمتکشان همه ی کشورها متحد شوید – کارگران جز زنجیرهایشان چیز دیگری ندارند که از دست بدهند اما دستاوردشان یک دنیا خواهد بود.

---

[۱] فرهنگ تفسیری ایسم ها ص ص ۲۱۸

[۲] تاریخ بزرگ جهان جلد دهم ص ۱۷۷

[۳] منبع سابق ص ۱۷۲

کمونیسم با این شعارها به جنگ سرمایه داری رفت.[1]

علل پیدایش کمونیسم

پیدایش مکتب کمونیسم به عواملی چند بستگی داشت. اول اینکه ظلم لجام گسیخته بود که نه تنها سرتا سر اروپا بلکه کلیه مناطقی که دست جنایتکار رژیمهای اروپایی بر انجا حکم رانی می کرد از ظلم و تعدی استثمار گران به ستوه آمده بود. عامل دوم تعصب شدید صلیبی بود که نه تنها پیروان سایر ادیان بلکه حتی مذاهب مختلف مسیحیت نیز از آن در امان نبودند قرنها جنگهای مذهبی طول کشیده بود و مردم از دین مسیح بیزار شده بودند اما رژیمهای خود کامه هنوز هم تعصب مذهبی را از دست نداده بودند چنانچه ذکر شد پدر مارکس برای فرار از این تعصب کور مذهبی بود که دین یهود را ترک و به مسیحیت گرویده بود.

عامل سوم را باید در فقر حاکم در جامعه ی اروپایی آن زمان جستجو کرد.

آربلاستر در مورد فقر حاکم در جامعه ی اروپایی قرن نوزدهم از زبان لرد آکتون دوست گلادستون صدر اعظم انگلیس می نویسد:

« مفاهیم کهن آزادی مدنی و نظم اجتماعی برای توده های مردم سودمند نبوده است، ثروت افزایش یافته است، بدون آنکه خواسته های مردم بر آورده شود، پیشرفت دانش، آنها را همچنان درجهل مطلق بر جای گذاشته است. قوانین جامعه که طبقات بالاتر آنرا وضع کرده اند حاکی از آن است که بهترین حالت برای تهیدستان متولد نشدن است و پس از آن مردن در دوران کودکی، زیرا آنها را محکوم به زیستن در سیه روزی و در دو رنج کرده است. آزادی برای توده ها خوشبختی ببار نمی آورد». [2]

عامل چهارم وضعیت رقت بار کارگران بود. در این مورد آلبر ماله می نویسد:

« دولت ها به هیچ وجه در روابط بین کار فرما و کارگران مداخله نمی کردند جز اینکه تأسیس جمعیت و اعتصاب را از طرف کارگران قدغن ساخته و کارفرمایان استبداد اقتصادی حقیقی یافتند. در انگلیس در حدود سال ۱۸۳۰ م یک دهم کارگران شهر منچستر در سردابه ها با حقوقی بسیار اندک که حتی شکم آنها و خانواده شان را نیز سیر نمی کرد

---

[1] منبع سابق ص ۱۸۸

[2] ظهور و سقوط لیبرالیسم غربی ص۴۳۷

زندگی می کردند در فرانسه در حدود سال ۱۸۴۰ م در ناحیه ی روئن نسّاجان هر کارگر روزانه ۱۶ الی ۱۷ ساعت کار می کرد و با اینحال تنها می توانستند نصف حق خود را بگیرند. بکار وداشتن زنان و اطفال وسیله ی تعدّیات و اعمال زشت شده بود. مثلاً در سنت ماری اومین واقع در ناحیه ی وسر در کار خانه های نسّاجی کلافهای نخ را بچه های چهار پنج ساله باز می کردند و از قرار گفته ی لوئی بلان در ۱۸۴۷ م مزد زنان روزانه به چهل و پنج سانتیم رسیده شد.[1] در نتیجه ی این وضعیت میزان متوفیات در نواحی کارگری وحشتناک بود. چنانکه در مولهوس عمر متوسط کارگرهای کار خانه ۲۵ سال و برای سایر سکنه ۳۶ سال بود».[2]

این وضعیت اکثریت مردم در داخل کشورهای استعمار گر بود حال آنکه در مستعمرات مردم بومی از دست جلا دان اروپایی چه می کشیدند خدا می داند.

عامل پنجم جهل حاکم راجع به مسائل تاریخی بخصوص فلسفه ی تاریخ بود که بر اروپا سایه افکنده بود. اروپائیان بعد از اینکه اگوست کنت فرانسوی فلسفه ی تاریخ را در اروپا رواج داد (۱۸۲۵ م)[3] برای اولین بار با آن آشنا شدند و این کاملاً طبیعی می باشد که تا اروپائیان توانستند با این رشته ی مهم علمی آشنایی کامل پیدا کنند دهه ها وقت لازم بود. این است که جهل اروپایی نسبت به فلسفه ی تاریخ باعث پیدایش مکاتبی همچون کمونیسم و غیره شد. مارکس و همفکرانش هنوز به آن درک واقعی از تاریخ نرسیده بودند که بتوانند مکتب ارائه دهند.

عامل ششم اشرافیت حاکم بر اروپا بود.

جامعه ی فرانسه در قرن هیجدهم با قرن هفدهم تفاوتی نداشت. در این دوره ی تاریخی سه طبقه ی روحانیون، نجبا و طبقه ی رعایا که بار سنگین مملکت بر دوش آنها قرار داشت وجود داشت. از هر ۸ نفر ۷ نفر روستا نشین بودند.[4] قانون انتخابات فرانسه در ۱۹ آوریل ۱۸۳۱ م تنها اشراف و عده ای خاص دیگر را مجاز به شرکت در انتخابات نمود. به

---

[1] هر فرانک یکصد سانتیم بود هر کارگر مرد روزانه در آن زمان در حدود ۲ فرانک مزد دریافت می کرد.

[2] تاریخ آلبر ماله جلد هفتم ص ۱۱۰۹ – ۱۱۱۰

[3] تاریخ آلبر ماله جلد ششم ص ۱۶۱ . ۱۶۲

[4] تاریخ آلبر ماله جلد ۵ ص ۲۶۷

موجب این قانون از سی میلیون نفر جمعیت فرانسه یک میلیون و نهصد هزار نفر حق رأی داشتند. باین ترتیب این قانون حکومت فرانسه را بیک اشرافیت سیاسی تبدیل کرد.[۱]

به موجب فرمان کاترین دوم ملکه ی روسیه (۱۷۲۹ – ۱۷۹۶ م) خرید و فروش دهقانان در روسیه رسمی شد. وی به مالکین حق داد هر چه می خواهند از رعیت بگیرند و آنان را مثل حیوانات بفروشند. در سال ۱۷۹۸ م روزنامه ی سن پطرز بورگ این اعلامیه را منتشر ساخت. (یکنفر سامانی و یک رأس گاو اصیل بفروش می رسد.)[۲]

در سال ۱۸۱۵ م از ۲۰ میلیون جمعیت انگلیس فقط ۴۴۰ هزار نفر حق رأی داشتند در اصلاح قانون انتخابات در سال ۱۸۳۲ م افراد واجد شرایط انگلیس هشتصد هزار نفر بود.[۳] بدین ترتیب حکومت انگلیس نیز کاملاً اشرافی بود.

در کشور پروس سه طبقه ی نجبا، توانگران و متوسطین، دهقانان وجود داشت و هیچکس حق خروج از طبقات متعلقه به خود را نداشت دهقانان همراه زمین فروخته می شدند. این وضع در ۱۸۵۰ م ملغی شد زمانیکه انقلابات پی در پی مردم بر علیه حکومتهای خونخوار اروپایی یکی بعد از دیگری روی داد و سال ۱۸۴۸ م را به سال انقلابات اروپا تبدیل کرد. از فشار حکومتها نسبت به مردم ظاهراً کمی کاسته شد.

عامل هفتم تحریف واقعیات بود که نویسندگان دایره المعارف بزرگترین سهم را در آن داشتند. کسانی مانند ولتر – منتسکیو – دیدرو و غیره که پدید آوردگان دایره المعارف بودند نه تنها انسانهایی غیر قابل اعتماد بلکه شیادانی بودند که آگاهانه اروپائیان را به راهی بردند که جز گمراهی و نادانی چیز دیگری را درک نکنند. نباید فراموش کرد که نویسندگان دایره المعارف جملگی کشیش بودند. ولتر، این بنیانگذار به اصطلاح عصر روشنگری معتقد بود:

« ملت بواسطه جهلش توانایی اداره کردن خود را ندارد و بهتر آن است که همیشه در این جهل باقی بماند زیرا در مملکت وجود جهّال واجب و لازم است».[۴]

[۱] تاریخ آلبر ماله جلد ششم ص ۸۳
[۲] تاریخ آلبر ماله جلد ۵ ص ۹۸ – ۹۹
[۳] تاریخ آلبر ماله جلد ۶ ص ۱۳۳
[۴] تاریخ آلبر ماله جلد ۵ ص ۳۱۲

فلاسفه و مؤلفین دایره المعارف در واقع معتقد به حکومت استبدادی منوّر بودند و کوچکترین ارزشی برای مردم در امر انتخاب حکومت قایل نبودند. آنها معتقد به حکومت بقول خود شاهی عادل بودند.[1]

مشخص است وقتی این چنین اشخاصی چراغ هدایت ملتها را بر عهده داشته باشند کار به کجاها ختم خواهد شد. کارل مارکس وقتی پی برد که اصحاب دایره المعارف افرادی شیاد و دروغگو بیش نبوده اند تصمیم گرفت که زبانهای عربی و فارسی را یاد بگیرد و مستقیماً اسلام را مورد مطالعه قرار دهد تا راهی را برای نجات بشریت پیدا کند، اما مرگش او را از این کار باز داشت. وی قبلاً سه بار تمام تألیفات خود را رد کرده بود و هر بار که به مطالب تازه ای می رسید مطالب قبلی را ناقص می دید لذا آن مطالب را رد می کرد.

به همین علت است که هر چند مارکس را بنیانگذار مارکسیسم می دانند ولی خود مارکس، مارکسیست نبود.[2]

افسانه ی دوران تاریخی

طبق اعتقاد کمونیسم تاریخ بشر شامل دوران زیر می باشد:

۱- دوره ی کمون اولیه (جامعه ی اشتراکی) ۲- دوره ی برده داری ۳- دوره ی فئودالی — ۴- دوره سرمایه داری ۵- دوره ی کمونیسم

بر اساس این افسانه در سیر تکامل تمدن مراحلی پی در پی بوجود می آید که در هر کدام یک سیستم خاص تولید و مبادله ی اجناس معمول است و روابط انسانی بر اساس این سیستم قرار گرفته است.

مانیفیست کمونیسم، اخلاقیات، دین، ماوراءالطبیعه، آگاهی ، انواع مکاتب، دولت و حکومت و ... را نتیجه ی مراحل تاریخی فوق می داند و کمونیسم معتقد است که همه چیز از دین گرفته تا حکومت ساخته ی طبقه ی استثمارگر می باشد. بر اساس فرضیه ی تاریخی کمونیسم، نظام سرمایه داری در نهایت به دست پرولتاریا سقوط خواهد کرد، و پرولتاریا

---

[1] همان منبع ص ۳۱۱ و ۳۱۲

[2] مؤلف کتاب محمد عند علماء الغرب به نقل از مارکس آورده است: محمد (ص) مردی بود که از میان مردمی بت پرست با اراده آهنین بر خاست و آنان را به یگانه پرستی دعوت کرد و در دلهای ایشان جاودانی روح و روان را به باور رساند. بنابراین او را نه تنها باید در ردیف مردان بزرگ و بر جسته تاریخ شمرد، بلکه سزاوار است که به پیامبری او اعتراف کنیم و از جان و دل بگوییم که او پیامبر خدا بوده است.

سوسیالیسم را بر قرار خواهد نمود در دوره ی سوسیالیسم دو پدیده ی عمده، دولت و مالکیت خصوصی که منشأ اصلی استثمار می باشند از بین خواهند رفت و بدین ترتیب کمونیسم که حکومت جهانی پرولتاریایی است بر جهان حاکم خواهد شد. اما آنچه در جهان روی داد عملاً بر خلاف رأی و فرضیه ی دوران تاریخی بود که ابداع کنندگان آن در نظر داشتند. انقلاب کمونیستی باید در ممالکی روی می داد که کاملاً صنعتی بودند و دوران فئودالیزم در آن ممالک به پایان رسیده و دوران سرمایه داری در اوج تاریخی خود قرار می داشت ولی انقلاب کمونیستی در ممالکی روی داد که هنوز به دوران سرمایه داری نرسیده بودند ممالکی مانند روسیه — چین و ...

علاوه بر این مادر تاریخ دوران مجزایی بنام دوران مورد نظر کمونیستها نداریم.

دوران کمون اولیه به آن سان که کمونیسم معتقد است وجود نداشته است. دوره ی برده داری زمانی و آنهم تنها در امپراطوری روم بوجود آمد که رومیها مناطق وسیعی را تصرف کردند و برای امور کشاورزی به نیروی انسانی زیادی احتیاج داشتند فئودالیزم به آن شکل که کمونیستها معتقدند حتی در اروپا نیز بوجود نیامده است. آنچه در اروپا وجود داشت حکومت خود کامه و اشرافی بود که به نوعی همه ی اروپائیان را برده ی خود ساخته بود. در سایر نقاط جهان مانند ایران ما چیزی بنام برده داری نداشته ایم. فئودالیزم نیز زمانی در ایران بود آمد که صفویه به قدرت رسید و حکومتی بسان حکومتی پاپی در ایران تشکیل داد. نه تنها سرمایه داری به کمونیسم تبدیل نشد بلکه کمونیسم بود که به سرمایه داری تبدیل شد. اتحاد جماهیر شوروی بعد از ۷۰ سال و کشتار ده ها میلیون انسان بیگناه سرانجام تجزیه شد و راه سرمایه داری را در پیش گرفت. چین کمونیست سالها است که از کمونیسم فاصله گرفته است و راه سرمایه داری را در پیش گرفته است، کوبا، ویتنام و سایر ممالک کمونیستی نیز راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند.

ارمغان کمونیسم برای بشریت کشتار ده ها میلیون انسان بیگناه، الحاد بی سابقه در تاریخ جهان، قدرتمند کردن استثمارگران، عقب نگه داشتن قسمت وسیعی از جهان مانند اروپای شرقی و ... بود.

کمونیستها خیلی قبل از آنکه به حکومت برسند سیستمی آهنین را در درون حزب کمونیست ایجاد کرده بودند. یکی از اصول عقاید لنین سانترال دموکراتیک بود که به عنوان اصل سازمانی در همه ی حزب های کمونیست به کار گرفته میشود. طبق این اصل: آزادی

بحث در داخل حزب و انتخاب آزادانه ی رهبران باید از طریق سلسله مراتب حزبی و با نظمی سخت گیرانه در هم ترکیب شود، اما تجربه نشان داده در طول زمان بیشتر بخش دوم عملی شده تا بخش اول، تکیه بر انضباط و اطلاعات، بیش از رعایت دمکراسی و انتخاب آزادانه در داخل حزب حاکم بوده است. در بسیاری موارد سانترالیسم دمکراتیک به تسلط یک یا چند تن بر حزب از راه دستگاه مرکزی انجامیده است. شرایط ۲۱ گانه ی پذیرش در کومینترن این اصل را اینطور بیان کرده است:

حزب کمونیست وظیفه ی خود را تنها در زمانی می تواند به انجام رساند که سازمان آن هر چه متمرکز تر و انضباط آهنین در آن هر چه همه گیرتر باشد و مرکز حزب، با برخورد داری از اعتماد اعضای حزب، باید صاحب اقتدار بوده و به فراگیرترین قدرت مجهز باشد.[1]

[1] فرهنگ تفسیری ایسم ها صفحه ۱۷۴ - ۱۷۵آنچه که امروزه بنام برده داری نوین معروف است خود عامل دیگری در بطلان مکتب کمونیسم می باشد. اگر در قدیم برده می دانست که برده است امروزه بر خلاف دوران روم باستان نه تنها افراد بلکه ملتها توسط قدرتهای بزرگ غربی به بردگی گرفته شده اند بدون آنکه آگاهی داشته باشند که برده اند.

فصل دهم

امپراطوری اهریمنی

امپراطوری اهریمنی

جهان غرب:

چیست این جهان، جز دوزخی تمام عیار که در آن چیزی وجود ندارد مگر دروغ و دغا، شکم و میگساری، فسق و فجور، جنگ و خونریزی، در یک کلام، خود اهریمن نه از شفقت و شرافت اثری هست و نه کس را به دیگری اعتمادی به دوستان همان قدر باید بدگمان بود که به دشمنان و گاهی حتی بیشتر، آری، این است قلمرو جهانی که اهریمن بر آن حکومت می کند و فرمان می راند. [1]

در امپراطوری اهریمنی نمی توان مفهوم و تصور سلسله مراتبی راستین را سراغ گرفت. در این دنیا هیچ چیز و هیچ کس در جایی که طبعاً باید باشد، نیست. افراد بشر دیگر هیچ قدرت و مقام واقعی را در شئون معنوی و آسمانی، و هیچ حکومت مشروع را زمینه ی امور غیرمعنوی و زمینی (مادی)، به رسمیت نمی شناسند. عوام و غیر اهل معنی، به خود اجازه بحث در پیرامون امور قدسی ولاهوتی و اعتراض بر جنبه ی قدسی آنها و حتی ایراد بر عین وجود آنها میدهند. باری در اینجا زمانی زیر دست در باب زبر دست قضاوت می کند و جهالت است که حدودی بر حکمت تحمیل می کند، خطا است که بر حقیقت سبقت می جوید، انسان است که جای یزدان را میگیرد، زمین است که بر آسمان پیروز می آید، فرد است که خود را مقیاس جمیع امور قرار داده و مدعی است که احکام و شرایعی را که یکسره از فرد ویژه خویش، از فرد نسبی و خطا پذیر خود استنتاج کرده، برای عالم مقرر میدارد. در انجیل گفته شده است: « وای ای رهبران و هادیان نابینا و کور وای بر شما ». امروزه به واقع در همه جا تنها کوران و نابینایانند که قاید و عصاکش کوران دگر شده اند که اگر به موقع از رفتار باز داشته نشوند، لاجرم آنان را به طور قطع به جانب و رطه ی نابودی سوق داده و بهمراه خود نابود خواهند ساخت. [2]

---

[1] ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب ص ۱۶۲ و ۱۶۳

[2] بحران دنیای متجدّد ص ۱۰۳ – ۱۰۴

یگانه تفوق و برتری واقعی تمدن غرب در اعمال جبر و قهر است ، در صورتی که این تمدن از هر نظر دیگر زشت تر از تمدن مشرق زمین میباشد. استیلای مغرب، عبارت است از استیلا و سیطره آیین ماده پرستان بانواع و اشکال گوناگون ، و حاصل این امر چیز دیگری نمی تواند باشد، جز جمیع تغییر صورتهای بیش و کم ریاکارانه ، عموم بهانه ها و مستمسکهای « اخلاق دوستانه » همه سخنان پر زرق « بشر دوستانه »، کلیه ی زرنگیها و تردستیهای تبلیغاتی که می داند چگونه در مواقع مناسب در اذهان و افکار رسوخ نموده و بهتر بهدف تخریبی و خانمان بر انداز خود برسد، هیچ کدام در برابر این حقیقت تاب مقاومت ندارند، در برابر حقیقتی که فقط ساده لوحان و یا کسانی که در این عمل به حقیقت « شیطانی » و اهریمنی (بمعنی هر چه دقیقتر واژه) سودی دارند، بر آن اعتراض دارند. نظام سرمایه داری غرب برای ترغیب و تشویق شهروندان به تحمل نابرابریهای شدید حکم فرما در جوامع غربی از دشمنان دیو هیبت سخن می گوید. هدف دوگانه ی این کار، یکی راضی نگاهداشتن شهروندان به تحمل وضع موجودشان می باشد و دیگری آماده نگاهداشتن شان برای حفاظت از نظم و نظام سرمایه سالاری به این بهانه که دشمنان دیو هیبت و غیره متمدن در کمین نشسته اند.[1] با پایان جنگ سرد و سقوط نظام شوروی « امپراطوری شیطانی کمونیسم » کشور روسیه نیز به نظم نوین جهانی پیوست. این امر کاپیتالیسم را با مشکل حادی روبرو ساخت چرا که نیاز به یک دشمن دیو هیبت رمز بقای سرمایه داری غرب می باشد. در پاسخگویی به این نیاز نظام سرمایه داری است که بطور علنی و پوشیده، به طور رسمی و غیر رسمی، به هیبت دیو در آوردن جهان پیرامونی یا به اصطلاح رایج جهان سوم « و به اصطلاح آمریکایی ها تروریسم اسلامی) در دستور کار این دولتها قرار گرفته است.

در این فصل بعد از بررسی مختصری درباره ی امپراطوری اهریمنی به سر دمدار و میراث خوار آن (آمریکا) خواهیم پرداخت.

[1] بحران دنیای متجدد ص ۱۵۷

فجایع آفرینی امپراطوری اهریمنی در جهان

۱- تجارت انسان

هنوز هم در جهان میلیونها انسان بصورت برده خرید و فروش می شوند. کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد در پیامی به مناسبت سال ۲۰۰۴ م سال بین المللی منسوخ شدن بردگی اعلام کرد: امروزه میلیونها مرد، زن و کودک در جهان مانند احشام خرید و فروش می شوند و به کارهای اجباری وادار شده و یا از مرزها قاچاق شده و غالباً برای استفاده ی در فحشا فروخته میشوند .

احمد سیف می نویسد:

« بزه کاران و جنایت کاران زنان و کودکان را برای برآوردن تقاضاهایی که در بازارهای اروپا برای فواحش وجود دارد به اروپا می آورند. آن گونه که الکس دوال اسمیت در گاردین نوشت: « اروپا امروز با تحرک آزادانه کالاها و دختران خصلت بندی می شود: فاحشگان تلفنی، عروس، اسکورت، رقاصه، مهماندار و زنجیره ای از دیگر مشاغل مخصوص زنان که اغلب سر از روسپری گری و فاحشگی علنی در می آورد» زنان را از آفریقا، آمریکای لاتین و به طور روز افزونی از اروپای شرقی با وعده ی اجازه ی کار و مشاغل پر در آمد، مثل رقاصی و کار در رستوران به غرب می آورند ولی به بردگی می فروشند. وقتی که به اروپا می رسند، پاسپورت شان را ضبط می کنند و بعد برای پرداخت بدهی های متورم شده برای غذا، مسکن و مسافرت زنان را مجبور می کنند که روزی دوازده ساعت به صورت یک فاحشه کار کنند گاه به آنان مواد مخدر می دهند تا کارشان قابل تحمل شود. آنها را زندانی می کنند، کتک می زنند و مورد تجاوز قرار می دهند. وجه دیگر این تجارت وحشیانه، شامل کودکان می شود. در ایتالیا، بر اساس گزارش ایل مانیفست، کودکان جوان، حتی نوزدان، برای فاحشگی، گدایی و بزه کاری خرید و فروش می شوند». [۱]

این است چهره ی واقعی مهد تمدن اهریمنی که آن همه از آن تمجید می شود.

[۱] بر بریت مدرن ص ۷۹ – ۸۲ باختصار، طبق آمارهای منتشر شده تاکنون بیش از سیصد میلیون دختر مفقود الاثر وجود دارد که از سرنوشت آنها اطلاعی در دست نیست .

۲ - بردگی ملتها و نژاد پرستی نوین

بردگی که امروزه بعضی از ملتها دچار آن هستند بسیار زشت تر و گسترده تر از بردگی سده های پیشین می باشد. در قدیم برده ها می دانستند که بر جسم خود هیچ حقی ندارند و تنشان به اربابانشان تعلق دارند ، اما امروزه ملتهای در بند نمی دانند که بصورت دسته جمعی توسط امپراطوری اهریمنی به بردگی گرفته شده اند. برده داران امروزی بدون کمک گرفتن از ارتش استعماری در پوشش کمک های اقتصادی ، فنی ، صنعتی و انساندوستانه ملتها را بخدمت می گیرند. آنها با امپریالیسم رسانه ای خود قادرند ملتها را به هر سو که بخواهند سوق دهند. فرهنگ مشترک نژاد پرستی اروپایی آنگونه است که همه ی مردم جهان سوم را پناه جو و مهاجر و همه ی پناه جویان و مهاجران را تروریست و قاچاقچی مواد مخدر می داند. حتی گذرنامه ی این جماعت نیز به رنگ چهره شان مشخص می شود.[1]

پی آمد این نگرش به شکلهای گوناگون در این جوامع ظاهر می شود اگر چه از احترام به قانون در این جوامع سخن گفته میشود ولی هر زمان که لازم باشد، در برخورد با شهروندانی که از جهان سوم می آیند قوانین ملی و بین المللی نادیده گرفته میشود.[2]

در کشورهای متمدن اروپایی مانند آلمان و فرانسه به جای مبارزه با نژاد پرستان و فاشیست ها و نئونازیها، فشار بر پناه جویان شدید شده است. حوادث چند ماه اخیر فرانسه (اوایل سال ۲۰۰۶) بخوبی نژاد پرستی اروپایی را به نمایش گذاشت.

۳- جهانی سازی فقرو فلاکت:

صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی از جمله سازمانهایی هستند که عمده سازمان دهندگان غارت بین المللی می باشند. این نهادهای بین المللی کمک دهنده به جای کمک گرفتن از ارتش استعماری در پوشش کمک به توسعه ی اقتصادی این جوامع (عقب افتاده) برایشان بدهی ابدی و وابستگی همیشگی به ارمغان می آورند. در پیوند با این وابستگی و برای باز پرداخت بدهی های تمام نشدنی شیره های جان این جوامع را می کشند. به عنوان نمونه، به گفته ی نشریه ی دست راستی اکونومیست، کشورهای کمک دهنده به موزامبیک معتقدند« که اگر صندوق بین المللی به سیاست

---

[1] بربریت مدرن ص ۳۰

[2] همان ص ۳۰

کنونی اش در این کشور ادامه بدهد دیگر چیزی برای تعدیل باقی نمی ماند. اگر هزینه های دولتی بیش تر از این کاهش یابد، این دولت ها معتقدند که از این کشور تنها جنازه ای باقی خواهد ماند». غارت جدید با غارت به شیوه ی سنتی تفاوتهای دیگری نیز دارد. بخشی از برنامه ی غارت مدرن این است که درباره ی گسترش دمکراسی در این جوامع نیز سخن می گویند. اگر چه تداوم بی سابقه ی استبداد و سرکوبی در این جوامع به رهبری دست نشاندگان استعمار به حدی است که به آسانی می توان از حول حلیم به دیگ افتاد کمااینکه بسیار کسان افتاده اند – ولی در واقعیت زندگی، هدفشان بر سر کارگماشتن حکومتهایی است که در ظاهر رنگ و بوی دمکراسی داشته باشند ولی در واقع تنها در برابر سازمان های دلال مسلک بین المللی پاسخ گو بوده و هم چون عروسکی کوکی سیاست های دیکته شده ی آن ها را اجرا کنند. از آن گذشته، با اندکی دقت روشن می شود که منظور این سازمانها از گسترش دمکراسی نه گسترش آزادی بیان و اندیشه و یا داشتن حکومتی انتخابی و پاسخ گو، یا بهره مندی از حداقل امکانات مادی برای بیش ترین بخش جمعیت، بلکه به واقع رفرم های بازار گرا و تثبیت حکومتی است که غلام حلقه بگوش متخصصان سازمان صندوق بین المللی پول باشد.[1]

۴- جنگ آفرینی:

امپراطوری اهریمنی یکی از بزرگترین عوامل جنگهای مختلف در سطح جهان می باشد. این امپراطوری برای فروش تجهیزات جنگی و گسترش کار خانجات اسلحه سازی و آزمایش تسلیحات تولید شده، جنگهای خانمان سوز در جهان سوم به راه می اندازد. جنگ عراق علیه ایران، جنگ کویت، اشغال نظامی افغانستان و عراق و صدها مورد دیگر بیانگر این واقعیت است که کارخانجات اسلحه سازی غرب بدون جنگ و خونریزی قادر به ادامه ی حیات نخواهند بود. مهم نیست که در این جنگها چه تعداد افراد بیگناه کشته می شوند بلکه مهم این است که سرمایه داران اسلحه ساز هر چه بیشتر فربه تر شوند. جنگهای خانگی در قاره ی آفریقا، کشتار نزدیک به یک میلیون و به روایتی دیگر دو میلیون نفر در دو کشور

---

[1] بربریت مدرن ص ۲۷ برای بررسی بیشتر نقش نهادهای سه گانه در جهانی سازی فقر و فلاکت به کتاب جهانی سازی فقر و فلاکت احمد سیف مراجعه شود.

کوچک رواندا و بروندی شواهدی دیگر بر این مدعا است که تا غرب اهریمن یکه تاز میدان باشد جنگ و خونریزی نیز ادامه خواهد داشت.

۵- دشمنی با تفاهم و همزیستی مسالمت آمیز

رنه گنون درباره ی تضاد تمدن غربی با سایر تمدنها می نویسد:

در جوامع خاوری بعلت مبتنی بودن تمدنشان بر سنن معنوی و مذهبی هیچ تضاد اساسی و ذاتی و تفارق و تنافری وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد فقط جنبه ی سطحی و صوری دارد. بر عکس، تمدنی که فاقد هر نوع اصل و اساسی عالیه و آسمانی بوده، و حتی به حقیقت فقط بر نفی این اصول بنیانگذاری شده باشد، بهمین سبب نیز عاری از هر نوع وسیله ی تفاهم و توافق با دیگران است. زیرا این توافق و تفاهم برای اینکه براستی ژرف و اثر بخش باشد، فقط بر مبنای اصول برتر و عالیه میتواند بر قرار گردد یعنی درست و صحیح بر مبنای آنچه در این نوع تمدن غیر طبیعی و توخالی اثری از آن نیست. بنابراین ما در وضع کنونی جهان، از یک جانب دارای عموم تمدنهایی می باشیم که نسبت به روح سنن معنوی و روحانی وفادار مانده و عبارت از همان جوامع خاور زمینی هستند و از جانب دیگر تمدن نوع دیگر داریم که با این سنن مخالف بوده و همان کشورهای باختر را تشکیل می دهد.»[1]

بهترین نمونه ی این عدم سازگاری تمدن غرب را می توان در قتل عام مسلمانان بوسنی هرزگوین مشاهده کرد. غربیها ابتدا بنام دمکراسی و اروپای متمدن اندک تسلیحات موجود در دست مسلمانان بوسنی را گرفتند سپس آنها را محاصره ی تسلیحاتی نمودند، آنگاه صربهای خونخوار را به جان مسلمانان محصور انداختند. قتل عام مسلمانان شهر سربرنیتسا هیچگاه از خاطره ها محو نخواهد شد، شهری که توسط سازمان ملل متحد منطقه ی امن اعلام شده بود و سربازان هلندی مأمور دفاع از آن بودند. صربها در برابر چشمان سربازان هلندی (محافظ جان مردم شهر مزبور) به جان مردم افتادند و بیش از هشت هزار نفر از مردان آن شهر را قتل عام نمودند.

---

[1] بحران دنیای متجدد ص ۲۶

رفتار امروزه ی امپراطوری اهریمنی با مسلمانان اروپا و آمریکا شاهدی دیگر است که غرب وحشی هیچگاه نخواهد توانست از خونخواریش دست بکشد و مانند سایر ملل متمدن جهان با فرهنگ های گوناگون کنار بیاید.

به این چند مورد از ویژگیهای امپراطوری اهریمنی اکتفا می کنیم و به نماد واقعی این امپراطوری یعنی اهریمن بزرگ، آمریکای جهانخوار می پردازیم. از آنجا که آمریکا نماینده ی واقعی امپراطوری اهریمنی در عصر ما می باشد، لذا نگاهی به چگونگی شکل گیری و گسترش آمریکا و سلطه ی آن بر قسمت وسیعی از جهان ضروری می باشد.

بنیانگذاری کشور آمریکا

جنگ های استقلال طلبانه ی آمریکا هیچ شباهتی به جنگ های استقلال طلبانه نداشت. مردم آمریکا برای رهایی از استعمار و استثمار کشورهای اروپایی قیام نکرده بودند. بلکه در واقع آنچه منجر به استقلال آمریکا گردید سوداگران مهاجر اروپایی بودند که از پرداخت عوارض به دولتهای قبلی خود در اروپا خودداری نمودند. سیزده ایالت به جنگ اقدام کردند و با کمک فرانسه کشور ایالات متحده آمریکا را در سال ۱۷۸۳ م تشکیل دادند. در واقع، از این زمان سیاست سلطه جویانه و توسعه طلبانه ی آمریکایی ها از دست دولتهای اروپایی خارج و در دست آنگلوساکسون های مهاجر در قالب دولت جدید التاسیس در واشینگتن قرار گرفت.[۱]

بنیانگذاران آمریکا

بنیانگذاران آمریکا عده ای فئودال و برده دار بودند که هوای حکومتی سلطنتی و یا اشرافی را در سر می پروراندند. پیکار مردم در درجه ی اول علیه خود کامگان داخلی بود به همین خاطر است که جرج واشنگتن می نویسد: داوطلبان نه تنها از فرمان افسرانشان سرپیچی کرده اند، بلکه گفته می شود که حتی از خبر نزدیک شدن دشمن سخت خرسند هستند. بنابراین ما کاملاً حق داریم اگر وحشت داشته باشیم که در آخرین فرصت آنها اسلحه ای را که برای دفاع از ما در دست دارند به سمت ما بگیرند.[۲]

[۱] تاریخ تمدن هنری لوکاس جلد دوم ص ۲۴۹ و استراتژی نظامی امریکا بعد از ۱۱ سپامبر ص ۳۰

[۲] امریکا در ۲ قرن ص ۲۵۷

با این مختصر، می پردازیم به کارنامه ی چند تن از سران استقلال آمریکا.

جرج واشینگتن (پدر استقلال آمریکا)

پدر جرج واشینگتن در میان سر خپوستان به غارتگر بزرگ معروف بود. جرج مزرعه ای ۱۰۰۰ هکتاری با ۱۳۵ برده داشت.[1] واشینگتن در نامه ای که بسال ۱۷۷۷ م در گرما گرم جنگ استقلال به سرهنگ جرج بیلور می نویسد، توصیه می کند:

« فقط به کسانی درجه ی افسری بدهید که جنتلمن باشند یعنی از طبقه ی ممتاز باشند»[2]

واشینگتن قبلاً وقتی از کنگره در سال ۱۷۷۶ م اختیار تام می گیرد اولین کارش اخراج افسران فقیر بقول خودش ناشایسته از رده ی افسران بود و به جای آنها افرادی را می گمارد که در خانواده ای به اصطلاح شریف (یعنی اشرافی) متولد شده بودند.[3]

جرج معتقد بود که مردم بدون اعمال زور، حتی با بهترین قوانین و مقرراتی هم که در راه خوشبختی آنان وضع شده است گردن نمی نهند و آنها را اجرا نمی کنند.[4]

در جریان نابود کردن انجمن های دمکراتیک که از میان مردم ستمدیده ی آمریکا در اثر انقلاب فرانسه بوجود آمده بود توسط جرج واشینگتن و با اجیر کردن مزدورانی برای سرکوبی آنها صورت گرفت جفرسن بدوستش مدیسن چنین می نویسد:

« تهمت زدن و ناسزا گفتن به انجمن های دموکراتیک، نمونه ای از گستاخی بارز افراد فاسد و خود کامه است و ما به آن عادت کرده ایم اما انسان دچار حیرت می شود وقتی که رئیس جمهور به خودش اجازه میدهد که بلند گوی این تهمت و ناسزا علیه آزادی نوشتن، آزادی چاپ کردن و آزادی انتشار دادن باشد»[5]

جرج واشینگتن با خشم می نویسد: عاملان اصلی بی نظمی و اغتشاش در غرب آمریکا، همین انجمن های دموکراتیک بودند. آنها نقاب از چهره برداشتند و خودشان باعث نابودی خودشان شدند، در همان آغاز متوجه شدم که اگر آنها را سرکوب نکنیم اساس حکومت ما را متزلزل خواهند کرد، البته این سرکوبی نمی بایستی از مجرای قضایی صورت

---

[1] همان ص ۴۷

[2] همان ص ۴۸۷

[3] همان ص ۸۸

[4] همان منبع ص ۲۴۰

[5] امریکا در ۲ قرن ص ۱۱۳ و ۱۱۴

گیرد (کاریکه نتیجه اش نیرومند کردن بیشتر آنها بود) بلکه باید به وسیلهٔ کسانی صورت گیرد که طرفدار و مدافع نظم و یک حکومت مقتدر بودند.[۱]

جیمزمدیسن (پدرقانون اساسی آمریکا ۱۷۵۱ - ۱۸۳۶ م)

جیمزمدیسن پدرقانون اساسی آمریکا در زمان ریاست جمهوری جفرسن وزیر امور خارجه بود و سپس دو دوره ۱۸۰۹ – ۱۸۱۷ م رئیس جمهور آمریکا شد. وی معتقد بود مجلس سنا نماینده ی زمین داران بزرگ و مدافع آنها علیه اقدامات کسانی باید باشد که در زیر فشار فقر و بیچارگی در سر، هوای بر خورداری از خوشبختی را به نحوی عادلانه تر می پرورانند.[۲]

مدیسن به همراهی تعدادی از اشراف اعلامیه استقلال آمریکا را تدوین کرد. اعلامیه ی استقلال در واقع اعلامیه ی کاملاً نژاد پرستانه بود چرا که اولاً اعلامیه باگنجاندن محکومیت صریح رژیم برده داری در متنش، ضربه ی مهلکی بر پیکر آزادی موعودش وارد کرده است.

ثانیاً در کنار تاریخ تولد امپراطوری آمریکا، تاریخ قتل عام سرخپوستان هم ثبت شده است. اعلامیه ی استقلال فتوای قتل سرخپوستان را صادر کرده است. در اعلامیه ی استقلال اینطور آمده است.

پادشاه انگلستان اغتشاشات داخلی را دامن زده و سعی کرده است تا سر خپوستان وحشی و سنگدل را علیه ساکنان مرزی ما تحریک کند. سرخپوستان وحشی و سنگدلی که قانون جنگی شان بر کسی پوشیده نیست و این قانون عبارت است از کشت و کشتار همه کس، بدون در نظر گرفتن سن و جنس و موقعیت اجتماعی.[۳]

الکساندر هامیلتن (پدر سرمایه داری آمریکا)

الکساندر هامیلتن وزیر خزانه داری جرج واشینگتن بود. فلسفه ی هامیلتن در این چند کلمه خلاصه می شود: « قدرت دولت باید متکی به قدرت صاحبان پول باشد، زیرا اینها

---

[۱] امریکا در ۲ قرن ص ۱۱۳ – ۱۱۴

[۲] همان منبع ص ۴۶

[۳] امریکا در دو قرن ص ۳۶ – ۳۷

روشنبین ترین و مطمئن ترین حامیان یک حکومت واقعی هستند و هیچکس شک ندارد که جرج واشینگتن خواهان یک حکومت واقعی بود». هامیلتن با برقراری حقوق گمرکی و وضع مقررات مالیاتی راه را برای پیشرفت سرمایه داری آمریکا هموار کرد.[1]

جوخه ی رشوه خواران

در دوران جنگهای استقلال دولت آمریکا اوراق قرضه دار را به مردم می فروشند و به علت اوضاع نابسامان اقتصادی قادر به پرداخت دیون داخلی خود نمی شوند. به همین خاطر افراد فقیر و زحمتکش در اثر احتیاج مجبور می شوند اوراق قرضه ی خود را به بهای ناچیزی بفروشند. این افراد نه تنها بار این ضرر جبران نشدنی را به دوش می کشند بلکه با پرداخت مالیاتی سنگین به دولت کمک می کنند تا بتواند این اوراق قرضه را به بهای روز انتشار، از بورس بازان و دلالان خریداری کند. هیچ کس بهتر از هامیلتن به این کار وارد نیست کاریکه اجازه میدهد، برای افزودن پول پولداران، فقرا و زحمتکشان دوبار چاپیده شوند. سناتور مکلی (۱۸۰۴ – ۱۷۳۷ م) وکیل مدافع، ابتدا این کار را نوعی حماقت سیاسی تصور می کند. اما خیلی زود به حقیقت ماجرا پی می برد. و این اقدام هامیلتن و یارانش را دیگر حماقت نمی داند، بلکه آنرا فساد و رشوه خواری می داند. از این تاریخ به بعد است که او طرفداران و یاران هامیلتون را تنها به نام جوخه ی رشوه خواران می نامد. جفرسن، به نوبه ی خود به تفصیل از این ماجرای کثیف و زشت سخن میگوید: نوکران نامه بر، با اسبهای یدکی و قایقهای سریع السیر به سراسر کشور اعزام می شوند و خبر را به کارگزاران، دلالان و شرکاء محلی می رسانند. اینان در همه ایالات، در هر شهر و روستا دست به کار می شوند و اوراق قرضه را به بهای پنج شیلینگ و حتی دو شیلینگ، به جای یک لیره خریداری می کنند، قبل از اینکه صاحبان این اوراق خبر دار شوند که کنگره دست اندر کار تصویب قانونی است که به موجب آن دولت این اوراق را به بهای آنها خریداری خواهد کرد. ثروت هنگفتی بدین سان با فریب، از چنگ مردم محتاج و زحمتکش و بی اطلاع خارج میشود و به کیسه ی سفته بازان، محتکران و دلالان سرازیر می شود. اگر واشنگتن با هامیلتن موافق نبود وی هیچگاه نمی توانست مقاصدش را عملی سازد.[2]

---

[1] منبع سابق ص ۴۷ – ۵۰

[2] منبع سابق ص ۹۶

حکومت اشرافی

هامیلتن در نامه ای به جرج واشنگتن بسال ۱۷۹۴ م می نویسد: مدتها پیش آموختم که برای افکار عمومی پشیزی ارزش قایل نشوم.[۱]

بنیانگذاران آمریکا دو راه در پیش رو داشتند یا اینکه باید در جهت خواسته های مردمی که در زیر بار بدبختی و قرض خرد شده بودند گام بر می داشتند. که نتیجه این سیاست محدود کردن منافع و امتیازات صاحبان سرمایه بود، یا باید با ایجاد یک حکومت مقتدر مرکزی، که متکی به حمایت صاحبان سرمایه بود نظم را بر قرار می کردند. نظمی که در پناه آن صاحبان ثروت، با خیال راحت، به انباشتن جیب خود ادامه خواهند داد. بنیانگذاران جمهوری آمریکا طرح ایجاد یک حکومت مقتدر مرکزی متکی به صاحبان سرمایه را بر طرح ایجاد یک حکومت دمکراسی متکی به مردم، ترجیح دادند.[۲]

مردم عادی چهار سال بعد از شکست انگلستان و کسب استقلال ملی، در مجمع مؤسسان که از ماه مه تا سپتامبر ۱۷۸۷ م در فیلادلفیا تشکیل می شود جایی ندارند. اکثریت قریب به اتفاق ۵۵ نماینده ای که در این مجمع شرکت دارند، از زمین داران بزرگ، تجار عمده، صرافان و کلای مدافع وسایر افراد محافل بزرگ مالی هستند. طبق خواسته و آرزوی هامیلتن:

کسانیکه ثروتمند هستند و در خانواده ی خوب و آبرومندی پا به عرصه ی وجود گذاشته اند.[۳]

کسانیکه به علت فقدان قدرت کافی و ترس از توده های مردم نتوانسته بودند یک حکومت سلطنتی یا اشرافی را بر ملت تحمیل کنند، در زیر سایه ی جمهوری به کیفیتی که تحقق پذیرفته بود به آنچه می خواستند رسیدند و ناراضی نبودند.

در بدو استقلال جمعیت آمریکا سه میلیون نفر بود که نود درصد آنرا کشاورزان تشکیل می دادند. کشاورزان اسلحه بدست گرفته و برای استقلال کشور جانبازانه پیکار کردند. اما این صاحبان سرمایه بودند که ثمره ی تلاش آنها را درو کردند. زیرا حکومت هر هکتار زمین را به ۲/۵ دلار به فروش می رساند و زمینهای کشاورزی را به قطعات ۲۵۶

---

[۱] همان منبع ص ۸۱
[۲] منبع سابق ص ۸۰
[۳] منبع سابق ص ۷۵

هکتاری تقسیم کردند، در نتیجه هیچ کشاورزی قادر به پرداخت ۶۴۰ دلار بابت خرید زمین کشاورزی نبود لذا مجبور بودند با بهره ی سر سام آوری وام بگیرند، ربحی که دیر یا زود زمین خریداری شده را می بلعید.[1]

قتل عام سرخپوستان

قتل عام سرخپوستان قاره ی آمریکا توسط صلیبیها یکی از بزرگترین فجایع تاریخ بشری بشمار می رود. تنها در کشور آمریکا در طول سه قرن بر اثر کشتار زیاد، جمعیت سرخ پوستان از یک میلیون نفر به سیصد هزار نفر کاهش یافت و این در وضعیتی بود که در مقایسه با زاد و ولد طبیعی در سایر مناطق جهان، این جمعیت می بایست به بیش از یکصد میلیون نفر افزایش می یافت.

اسپانیاییها سرخپوستان آمریکای مرکزی و لاتین را تا حد انقراض قتل عام کردند. آنها تنها در جزیره ی کوچک دو مینکن صدها هزار سر خپوست را در عرض کمتر از یک دهه قتل عام کردند.[2] از بین بردن کلیه آثار مربوط به هویت سرخپوستان توسط صلیبی های خونخوار یکی دیگر از کارهای ننگین آنها می باشد.

امروزه بعد از قرنها آثاری که از دل زمین توسط باستانشناسان آمریکایی کشف شده است تا حدی میزان وحشیگریهای صلیبی ها را روشن کرده است. وجود آثار صدها مسجد و مدرسه در آمریکای شمالی گویای تمدنی بسیار بزرگ و والا در این خطه از جهان بوده است که توسط خون آشامان و غارتگران اروپایی نابود شده است.

کشور آمریکا از همان بدو استقلال با گنجاندن ضرورت نابودی سرخپوستان آمریکا وحشیانه ترین بر خورد و قتل عام را در مورد بومیان آمریکایی قانونی کرد. به دنبال آن اعلامیه ی تقدیر در سال ۱۸۴۸ م صادر شد و سیاستمداران واشینگتن برای آنکه به تجاوز خود به مرزهای دایمی سرخپوستان صورتی قانونی و مذهبی بدهند آنرا اختراع کردند. به موجب این اعلامیه، تقدیر حکم می کرد که اروپائیان و اعقاب ایشان بر سر تا سر قاره ی آمریکا حکومت کنند. آنان مظهر و نماینده ی نژاد غالب بودند. بنابراین مسئولیت خود

---

[1] منبع سابق ص ۷۶

[2] فاجعه ی سرخپوستان امریکا ص ۲۵

سرخپوستان و سرزمینهایشان و هم چنین مسئولیت جنگلها و ثروتهای معدنی نهفته در آن سرزمینها را بر عهده داشتند.

تنها ساکنان سرزمین نیوانگلند (انگلیس جدید) که همه ی سرخپوستان آن سرزمین را کشته یا آواره کرده بودند با اعلامیه ی تقدیر Manifest Destiny مخالفت کردند.[۱]

آندرو جکسون وقتی در سال ۱۸۲۹ م رئیس جمهوری آمریکا شد (همان کسیکه سرخپوستان او را تیز چاقو نامیده اند) در تمام طول زمامداری خود که به عصر از اله معروف است با سربازان خود به جان سرخپوستان افتاد و هزاران تن از افراد قبایل چیروکی، چیکاسا، چکتاو، کریک و سمینول را قتل عام کرد.[۲]

با به قدرت رسیدن لینکلن در سال ۱۸۶۰ م و آغاز جنگهای انفصال کشتار سرخپوستان بسیار شدت یافت طوریکه در عرض ۳۰ سال یعنی از ۱۸۶۰ تا ۱۸۹۰ م حدود سیصد هزار سرخپوست در آمریکای شمالی زنده مانده بودند.

جنگهای داخلی آمریکا (انفصال) دارای ۲ جریان بود یکی ربودن بردگان سیاه از دست جنوبیها توسط شمالیها و دیگری نابود کردن سرخپوستان و تصرف کامل سرزمینشان که از ۱۸۶۰ تا ۱۸۹۰ بطول انجامید.

لینکلن (پدر همه) همزمان با امضای سند لغو برده داری دستور قتل عام سرخپوستان را صادر کرد.[۳]

برای روشن شدن هر چه بیشتر وحشیگریهای سفید پوستان آمریکایی با سرخپوستان به دیدگاه چندتن از فرماندهان آمریکایی مأمور قتل عام سرخپوستان نظری می افکنیم.

سرلشکر شریدان ۱۸۶۸ م : Sheridan

« تنها سرخپوستان خوبی که من دیدم همانها بودند که مرده بودند».

آمریکائیها از این گفته سرلشکر یک حکم قطعی با جمله ی قصار معروف ساختند و همان جمله معرف خصوصیات روحی و اخلاقی ایشان شد.

« تنها سرخپوست خوب سرخپوست مرده است».[۱]

---

[۱] منبع پیشین ص ۳۵

[۲] همان ص ۳۰

[۳] برای بررسی بیشتر رفتار لینکلن (که به قول امریکاییها پدر همه بود) با سرخپوستان به کتاب فاجعه ی سرخپوستان امریکا مراجعه شود.

سرهنگ اوانس Evans :

« هر سرخپوستی را که در سر راه خود دیدید بکشید».[۲]

سرتیپ کانر Conner:

« به همه ی سرخپوستان از جنس نرکه بیش از ۱۲ سال دارند حمله کنید و ایشان را بکشید».[۳]

دستور کارلتن در ۱۸۶۲ م به سربازان تحت امرش:

« دیگر هیچگاه نباید شورایی یا مجلس بحث و مذاکره ای با سرخپوستان تشکیل شود. مردان سرخپوست هر جا که هستند باید قتل عام شوند و زنان و کودکانشان به اسارت در آیند، لیکن بدیهی است که نباید اینان را کشت».[۴]

چیوینگتن فرمانده ی ارتش آمریکا در ایالت کلورادو:

« لعنت بر آن کس که از سرخپوستان جانبداری کند. من تصمیم گرفته ام هر چه سرخپوست است بکشم و معتقدم برای رسیدن به این هدف بکار بردن هر وسیله ای که ممکن باشد عادلانه.و شرافتمدانه خواهد بود».[۵]

رمسی فرماندار ایالت مینسوتا:

« تمام قبایل و طوایف سرخپوست یا باید نابود شوند یا برای همیشه از مرزهای ولایت بیرون رانده شوند».[۶]

حکومت مینسوتا برای پوست کله ی یک سیوکس (افراد قبیله ی سانتی سیوکس قبیله ای که سرخپوستان ایالت مینسوتا را تشکیل داده بود) ۲۵ دلار جایزه تعیین کرده بود.[۷]

اسپانیاییها، فرانسویها، هلندیها و انگلیسیها قبلاً دادن جوایزی برای کندن پوست سر دشمنانشان را باب کرده بودند.[۸]

---

[۱] فاجعه سرخپوستان امریکا ص ۱۵

[۲] همان ص ۱۵

[۳] همان منبع ص ۱۵

[۴] همان منبع ص ۵۲

[۵] همان منبع ص ۱۴۰

[۶] همان ص ۹۶

[۷] همان ص ۱۱۰

[۸] همان ص ۵۹

کمپانی حمل و نقل اورلند اکسپرس:

« به عاملان خود ندا در داد و امریه ای خطاب به ایشان بدین مضمون صادر کرد: « هر گاه سرخپوستان را در تیر رس تفنگ خود دیدید بکشید! بی اندک ترحم ایشان را بکشید». [۱]

بدین سان بود که وحشیان متمدن اروپایی سرخ پوستان را همچون نسل گاوان وحشی از صفحه ی گیتی بر انداختند و نابودشان کردند. در این راه چنان جنایاتی را بر علیه مردان — زنان — کودکان و پیران مرتکب شدند که نمی توان نظیری برای آن در تاریخ جنایتهای انجام شده را ذکر کرد.

سیاست جذب مهاجر

جمعیت آمریکا در بدو استقلال سه میلیون نفر بود. در سال ۱۸۵۰ م ۲۳ میلیون نفر در ۱۹۰۰ م ۷۶ میلیون نفر شد. سیاست جذب مهاجر و تبلیغات وسیع در اروپا به این مهاجرت وسیع دامن زد.

موجی از کارگران تازه نفس هر روز به خاک آمریکا قدم می گذاردند.

این کارگران فریب واسطه ها و دلال های صاحبان سرمایه را می خوردند که در سراسر اروپا درباره ی بهشت موعود داد سخن می راندند و همه را به مهاجرت آمریکا تشویق می کردند. با آنها قرار دادهای به ظاهر پر سود برای استخدام در کار خانه ها منعقد می نمودند. اما به محض ورود با حقیقتی تلخ روبرو می شدند و در می یافتند که فریب خورده اند.

آنها که همه چیز خود را برای مهاجرت به آمریکا فروخته بودند و دیگر امکان بازگشت برای شان میسر نبود، ناچار هر کاری را با هر دستمزدی می پذیرفتند. آنها ناگزیر بودند که در شرایط طاقت فرسا و با دستمزدی ناچیز کار کنند و گذشته از این، وضع هم زنجیران خود را نیز که قبلاً آمده بودند و با حقوق بخور و نمیری مشغول کار بودند به خطر می انداختند. با ورود مهاجران تازه نفس، کارگران مشغول به کار به عیان می دیدند که در معرض خطر از دست دادن کارشان هستند، زیرا تازه واردان هر کاری را با هر دستمزدی

---

[۱] همان ص ۲۲۸

حاضر بودند انجام دهند. این بدبختها از برادرکشی و جنگهای بی پایان اروپائیان بر علیه همدیگر به امید فردایی بهتر راهی آمریکا می شدند.[1]

وقتی که برده داران به لغو برده داری می اندیشند

این برداشتی بسیار سطحی است که جنگ انفصال را جنگی بین طرفداران و مخالفان بردگی تصور کنیم و به مخالفان بردگی سیمای مدافعان راه آزادی را بدهیم هم چنانکه در رسانه های گروهی و بخصوص امپریالیسم رسانه ای این امر تبلیغ می شود. و هم چنین بسیار نادرست خواهد بود که بر مبنای یک تجزیه و تحلیل به اصطلاح کمونیستی این پیکار را تا حد یک مناقصه ی اقتصادی پایین بیاوریم.

جنگهای انفصال یا جنگهای داخلی آمریکا (۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ م) در حالی روی داد که شمال صنعتی به کارگران ارزان قیمت احتیاج داشت و جنوب فئودال دارای بردگان فراوانی بود.

چند هفته قبل از اینکه لینکلن رئیس جمهور آمریکا شود. کارولینای جنوبی در ۲۰ دسامبر ۱۸۶۰ م از اتحادیه آمریکا جدا شد. سپس ایالات میسی سی پی، فلوریدا، آلا با ما، جرجیا، لوییزیانا و تکزاس نیز از اتحادیه جدا می شوند و تجزیه طلبان تمام دژها و استحکامات دولت فدرال را در ایالات جنوب به تصرف خود در می آورند. لینکلن در ۴ مارس ۱۸۶۱ م در سخنرانی افتاحیه اش می گوید: من ابداً قصد ندارم مستقیم و یا غیر مستقیم در نظام برده داری ایالاتی که این نظام را دارند دخالت نمایم. من نه قانوناً حق مداخله در این کار را دارم و نه قلباً به آن متمایلم. در آنزمان جنوب ۶ میلیون جمعیت سفید پوست و در حدود ۳/۵ میلیون برده و شمال ۲۰ میلیون نفر جمعیت داشت.[2] جنوبیها هدف اصلی شان این بود که از ایالات شمالی جدا شوند و خود کشور جداگانه ای تشکیل دهند. آنها از این در هراس بودند که رشد روز افزون جمعیت شمال در نهایت جنوب را خواهد بلعید، لذا جنوبیها فکر می کردند که قبل از آنکه خیلی دیر شود باید راه جدایی را در پیش گیرند. البته نباید دست خارجیها بخصوص انگلیس را در این جدایی و جنگ داخلی نادیده گرفت. شمالیها که اشتهایی سیری ناپذیر داشتند مصم بودند که جنوبیها را کاملاً مطیع خود کنند، لذا جنگ

---

[1] امریکا در دو قرن ص ۱۲۷

[2] امریکا در دو قرن ص ۴۰۱ . ۳۹۸

داخلی بین آنها شروع می شود. بنابراین هدف جنگهای انفصال به هیچ وجه آزادی بردگان نبوده است هم چنانکه لینکلن در نطق خود به آن اذعان کرده بود. اعلام لغو برده داری دقیقاً زمانی اعلام شد که شمالیها در زیر ضربات جنوبیها تدریجاً خرد می شدند و چیزی به پیروزی جنوبیها نمانده بود لذا دو سال بعد از شروع جنگهای انفصال در اول ژانویه ۱۸۶۳ م آزادی بردگان صادر شد.[۱] این امر نیز دلیل دیگری بر رد جنگ بخاطر لغو برده داری می باشد.

مهمترین دلایل لغو بردگی در آمریکا عبارت بودند از:

۱- تلفات سنگین ارتش شمال در مقابل جنوبیها تنها در نبرد بر نساید ۱۰ هزار نفر از ارتش شمال کشته شدند.[۲]

۲- همبستگی و پشتیبانی آزاد اندیشان اروپایی مانع از این بود که دولتهای اروپایی اتحادیه ی برده دار جنوب را به عنوان یک دولت به رسمیت بشناسند[۳] لذا بهترین راه جلب آزاد اندیشان اروپایی لغو برده داری بود.

۳- سیل فرار بردگان سالها قبل از جنگ های انفصال به شمال و مخالفت محافل روشنفکری و احتیاج کارخانه های شمال به نیروی کار ارزان سیاهان، همینکه جنگ در گرفت سیاهان خود به آزادی خود کوشیدند[۴]

۴- استفاده ی وسیع جنوبیها از برده ها در تمامی زمینه های صنعتی، ساختن استحکامات و مواضع جنگی، کار در مزارع و تأمین آذوقه ی اتحادیه ی جنوب باعث شده بود که جنگ در نود روز بقول شمالیها به پایان نرسد. جنوب برای جنگ نامحدود خود را آماده می کرد و ضربات هولناکی به شمالیها وارد می ساخت. لذا تصویب اعلامیه آزادی بردگان و اعلام آن ضربه ی کاری بر پیکر جنوب وارد ساخت و در عوض شمالیها را صاحب استفاده ی وسیع از این منبع عظیم انسانی نمود. فرمانداران ایالات شمالی که سخت مشتاق بودند سهمیه ی خود را از حیث نفرات تأمین کنند اینک راه چاره ای یافتند سفید

---

[۱] منبع سابق ص ۴۰۶

[۲] همان منبع ص ۴۰۶

[۳] همان ص ۴۰۱

[۴] سیاهان امریکا را ساختند ص ۱۱۷ — ۱۲۵

پوستانی هم که به خدمت فرا خوانده می شدند. و دنبال کسانی می گشتند که به جای خود به خدمت بفرستند راه حل پیدا کردند.[1]

۵- ضرورت نظامی (بقول لینکلن):

عملیات نظامی بطور عمده در جنوب صورت می گرفت و هر جا که واحدهای آمریکایی نزدیک می شدند سیاه پوستان به صفوف ایشان می پیوستند. لذا لینکلن مبتکر جنبش آزادیخواهی سیاهان نبود بلکه کار او در این عرصه همگامی با آنها بود در پایان جنگ ۱۸۶ هزار داو طلب سیاه پوست در واحدهای شمال بودند که بین نه تا ده درصد کل واحدها را تشکیل می دادند.

این داوطلبان در ۴۹۹ درگیری نظامی شرکت جستند که ۳۹ تای آنها در شمار نبردهای بزرگ قرار داشت و تعداد تلفات سیاهان به ۳۷ هزار نفر رسید.

شجاعت سیاهان و نقش آنها در پیروزی ایالات شمالی نقش تعیین کننده ای داشت. استانتن Stanton وزیر جنگ لینکلن در نامه ی فوریه ۱۸۶۴ م به لینکلن می نویسد:

اینها در میدانهای جنگ ابراز شجاعت فوق العاده کرده و جانفشانیها و قهرمانهایی کرده اند که در سربازان هیچ نژادی سابقه نداشته است.[2]

نژاد پرستی لینکلن

لینکلن برداشت خود را در خصوص عدم برابری سیاه و سفید اعلام می دارد و اصلی را پایه گذاری می کند که بعد از آزادی بردگان مبنای تبلیغات نژادی می شود:

« من هرگز طرفدار برابری اجتماعی و سیاسی نژاد های سفید و سیاه، به هر صورتی که باشد نبوده ام و نیستم. من هرگز طرفدار این نبوده ام و نیستم که به سیاهپوستان حق انتخاب کردن یا انتخاب شدن داده شود، یا بتوانند به عضویت هیئت منصفه در آیند، یا به مشاغل دولتی منصوب شوند، یا به آنها اجازه داده شود که با سفید پوستان ازدواج کنند. و حتی اضافه می کنم که بین نژاد سفید و سیاه اختلاف طبیعی اساسی وجود دارد که تصور می کنم که برای همیشه مانع شود تا آنها بتوانند بر پایه ی برابری اجتماعی و سیاسی با هم زندگی کنند و چون این دو نژاد نمی توانند بر پایه ی برابری اجتماعی و سیاسی با هم سر ببرند و از

---

[1] همان منبع

[2] همان منبع

طرفی هم ناگزیرند که در جوار هم زندگی کنند. ناچار یکی از ایندو نژاد باید وضع و موقعیتی برتر و دیگری وضع و موقعیتی پایین تر داشته باشد، من نیز مثل همه ی مردم، طرفدار دادن این برتری به نژاد سفید هستم»[1]

علل دادن حق رأی به سیاهان [2]

۱- وجود ۱۸۶ هزار نظامی سیاهپوست در ارتش شمال

۲- وجود سیاهان ازاد که عده ای از آنها میلیونروداری نفوذ فراوانی بودند

۳- عدم توانایی آمریکا در درگیر شدن در دو جنگ، یکی با سرخپوستان دیگری با سیاهپوستان

۴- وجود هزاران صنعتکار و افراد متخصص در ساختن لوازم جنگی در میان سیاهان

۵- اتحاد سیاهپوستان که در صورت لزوم آنها را به جنگ با سفید پوستان می کشاند.

۶- ویرانی آمریکا در نتیجه ی جنگهای انفصال و ناتوانی در کشتار و ضبط سرزمینهای سرخپوستی

۷- حزب جمهوریخواه برای پیروزی در انتخابات احتیاج به آرای سیاه پوستان داشت تا بر حزب دمکرات پیروز شود.

نژاد پرستی نوین آمریکایی

در سال ۱۹۷۴ م دادگاه عالی ایالات متحده آمریکا تصمیمی اتخاذ کرد که راه را برای هر گونه آمیزش نژادی سد کرد. و بدین ترتیب جدایی نژادی را در همه ی شئون زندگی اجتماعی برای همیشه بر قرار کرد و به آن صورت قانونی داد. بر اساس این قانون دانش آموزان سیاه پوست باید در مدارسی با امکانات بسیار ناچیز و کلاسهایی با شاگردان بسیار زیادتر از استاندارد و معلمینی کم تجربه به تحصیل ادامه دهند. در نتیجه اکثریت دانش آموزان از رفتن به دانشگاه و بدست آوردن شغل مناسب با در آمد کافی محروم می باشند.

---

[1] امریکا دو قرن ص ۳۹۶

[2] به نقل از سیاهان امریکا را ساختند ص ۱۳۶

مسئله ای که باعث شده است که سیاه پوستان در همه ی شئون زندگی از سفید پوستان عقب بیفتند.[1] مقایسه در آمد سیاه پوستان و سفید پوستان[2]

آمار به دلار	۱۹۶۵	۱۹۶۹	۱۹۷۳
خانواده سیاه پوست	۵۵۱۰	۷۲۸۰	۷۲۶۹
خانواده ی سفید پوست	۱۰۲۱۰	۱۱۸۶۹	۱۲۵۹۵
درصد در آمد سیاه پوست به نسبت سفید پوست	٪۵۴	٪۶۱	٪۵۸

استعمار یانکی

آمریکا تصمیم داشت که استعمارگران اروپایی را از مستعمرات و نیمه مستعمرات بیرون بریزد و رشته های اسارت مالی را بدست و پای ملتها ببندد. البته این رشته های مالی ناپیدا در نظر اول بیش از سلطه ی نظامی استعمار مطلوب واقع میشد. راز موفقیت اولیه ی آمریکا نیز در همین بود. ضدیت ایالات متحده با استعمار، در نظر اول، ملتهای آسیا و آفریقا را با این پندار انداخت که گویا آن دولت به امداد استعمار زدگان بر خاسته است. اینان خبر نداشتند که شرایط زندگی امپریالیسم زدگان آمریکای لاتین بر شرایط زندگی استعمار زدگان آسیا و آفریقا نه تنها برتری ندارد بلکه سیاه تر و غم انگیز تر از آن است. این بی خبری در بدو امر، رونقی بکار آمریکائیها داد و خطر بزرگی برای منافع استعمار بوجود آورد. در واقع استعمار با دو خطر رو برو شده بود، یکی خواستهای آزادیخواهانه ی ملل و دیگری بهره برداری آمریکا از این درخواستها به این علت بود که استعمارگران تغییر جامه دادند و اتحادیه هایی نظیر کامنولث[3] و جامعه فرانسه[4] را توسعه داده یا بوجود آوردند و قشونها را از کشورها بیرون بردند ولی وابستگیهای مالی و بازیهای بازار را باقی گذاشتند. با تمام این احوال، سوابق آنها در آسیا و آفریقا و نفرت و واهمه ی عظیمی که در میان ملل

---

[1] امریکا در دو قرن ص ۳۴۰ — ۳۴۱

[2] امریکا در دو قرن ص ۳۴۸

[3] کشورهای مشترک المنافع (کشورهایی که توسط انگلیس استعمار شده بودند.)

[4] کشورهایی که توسط فرانسه اشغال شده بودند و بعد از آنکه فرانسه اجباراً از آن کشورها عقب نشینی کرد اتحادیه ی جامعه فرانسوی زبان بین آنها بوجود آورد تا نفوذ خود را حفظ کند.

ایجاد کرده بودند، هنوز وسیله ی خوبی در اختیار آمریکای ناشناخته می گذاشت تا بتواند بدانوسیله نتایج احتمالی تغییر جامعه را که بسود استعمار گران بود، زایل سازد.

بدین قرار امپریالیسم مالی که آمریکا بانی آن بود تقریباً در همه جا، جایگزین امپریالیسم استعماری شد. تبعیت سیاسی مستعمرات و نیمه مستعمرات، ظاهراً تخفیف یافت، ولی سلطه ی اقتصادی پایدار ماند و حتی شدت بیشتری پیدا کرد. بعد از پایان جنگ جهانی دوم بعلت فقر کشورهای اروپایی و ویرانی آنها در نتیجه ی جنگ، آمریکا نقشه ی مارشال و اصل چهارم ترومن (رئیس جمهور وقت آمریکا) را بوجود آورد. کمکهای نظامی کرد، وام داد و حتی وامهای بلا عوض تقدیم نمود و اعتبارات طویل المدۀ برای مشتریان خود در نظر گرفت. این کار سرانجام باعث وابسته شدن اقتصاد اروپا به آمریکا گردید. در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره وضعیت بمراتب شدید تر احساس می شد. این کشورها بزودی احساس کردند که در آمد ملی خود را در پایان هر سال باید در ازاء اقساط سر رسیده ی وامها و فرع آنها به آمریکاییها بپردازند و از نو برای اجرای طرحهای آینده قرض بگیرند و سرانجام در اثر این استثمار مداوم بیش از پیش به فقر کشیده شوند. کمکهای بلا عوض نیز کمتر از این خطر نداشت. چون بعنوان دانه ای که تراستهای آمریکایی میپاشیدند ملتهای نیازمند را بدام می انداخت و تجارت خارجی آنها را بسوی بازار ایالات متحده متوجه میکرد. و آنگاه درست در همین موقع آمریکاییها از دادن کمکهای بلا عوض خودداری نموده، پرداخت وامهای گران بهره را پیشنهاد میکردند. کمکهای نظامی هم خارج از دایره ی سود طلبی انجام نمی گرفت چون در بدو امر وسایل یدکی را مجانی میدادند و پس از آنکه به آمریکایی کردن تمام وسایل حرب کشور توفیق می یافتند می گفتند دیگر ما مجانی نمی دهیم باید بخرید و بدین طریق از راه فروش وسایل یدکی، با هر قیمتی که خود تعیین می نمودند و لخرجیهای گذشته را جبران می کردند.[1]

در سال ۱۸۲۳ م مونروئه، رئیس جمهور وقت آمریکا قانونی را به تصویب کنگره رساند که به اعلامیه ی مونروئه معروف شد. طبق این اعلامیه قاره ی آمریکا باید به حیات خلوت آمریکا تبدیل می شد. ستونهای نظامی آمریکا که فتح مغرب آن کشور را خاتمه داده بودند بنای پیشروی در تگزاس را گذاشتند. مکزیک برای حفظ حدود ثغور خود بجنگ

[1] میراث خوار استعمار خلاصه شده از صفحات ۱ تا ۴

برخاست. غلبه ی ایالات متحده بر مکزیک در فوریه ی ۱۸۴۸ م موجب شد که نیمی از کشور مکزیک بمساحت دو میلیون کیلومتر مربع بخاک ایلات متحده آمریکا منضم شود.[۱]

کمی پس از اعلامیه ی مونروئه ، در ۱۸۲۶ م کنگره ی پاناما توسط سیمون بولیوار استقلال طلب و انقلابی معروف آمریکای جنوبی بوجود آمد. بولیوار که بر بخش عظیمی از آمریکای لاتین یعنی برونزوئلا، کلمبیا، پروو بولبوی بنام کلمبیای بزرگ حکم می راند در پی متحد ساختن آمریکای لاتین بود. بولیوار تمام دولتهای لاتین را به کنگره ی پاناما دعوت کرده بود. اما مخالفت انگلیس و ایالات متحده ی آمریکا با وحدت قاره کار خود را کرد بطوریکه نه ایالات متحده ی ریودولاپلاتا، نه شیلی و نه برزیل در این کنگره شرکت ننمودند. نمایندگان ایالات متحده آمریکای شمالی نیز پس از پایان جلسات سر رسیدند.

بدینطریق در اثر توطئه ی انگلیس و آمریکا بولیوار نتوانست به آرزوی خود برسد. بعد از کنگره پاناما، کلمبیای بزرگ از هم پاشید و پس از ایجاد کشور پاناما در ۱۹۰۳ م مجموعاً نوزده کشور در سرزمین آمریکای لاتین (اسپانیایی) بوجود آمد.[۲]

در سال ۱۸۹۸ م جنگی میان آمریکا و اسپانیا بوقوع پیوست که هدف عمده ی آن خارج ساختن کوبا از دست اسپانیا و قرار گرفتن آن در تحت سلطه ی آمریکا بود. بدنبال شکست اسپانیا، کوبا، فیلیپین، پرتوریکو و چند نقطه ی دیگر به آمریکا تعلق یافتند.[۳]

بدین ترتیب کشور آمریکا که زمانی به زحمت می توانست خود را از خطر استعمار اروپایی حفظ کند تدریجاً به قدرتی جهانی مبدل شد. و بعد از جنگ جهانی دوم تبدیل به قدرتمند ترین کشور جهان شد.

پیوند سیاست و پول

رشته های پیوند پنهان و آشکار دنیای پول با دنیای سیاست، در آمریکا رشته هایی هستند بس محکم و ناگسستنی، نفت و غله، ایندو کفایت می کند تا نشان دهد که پیوند سیاست و پول تا چه حد مستحکم می باشد. سیاست نفتی ایالات متحده آمریکا خود به

---

[۱] گیتا شناسی کشورها ص ۴۲ و میراث خوار استعمار ص ۷۳

[۲] میراث خوار لستعمار ص ۷۰/ X

[۳] گیتاشناسی کشورها ص ۴۳

تنهایی، نمونه بسیار بارز و درخشانی است از فساد و رشوه خواری قانونی که به منظور فدا کردن منافع عمومی در محراب منافع خصوصی، در جامعه ای اعمال می شود.

کمپانیهای نفتی آمریکایی از نوعی معافیت مالیاتی مخصوص استفاده می کنند که میزان آن، در سال ۱۹۶۹ م از ۲۷/۵ درصد به ۲۲ درصد تقلیل داده شد. حتی این میزان هم، که امتیازی است غیر قانونی که به کمپانیهای نفتی داده شده است، فقط با پرداخت رشوه به اعضاء کنگره و مقامات دولتی تحصیل شده است. این امتیاز سالیانه میلیارد ها دلار سخاوتمندانه از کیسه ی مالیات دهندگان آمریکایی به جیب صاحبان کمپانیهای نفتی سرازیر می کند.

در سال ۱۹۷۲ م شوروی سابق ۱۹ میلیون تن غله از آمریکا خریداری می کند. دولت نیکسون، برای اینکه از کمک و پشتیبانی صادر کنندگان غلبه بر خوردار شود، هرگونه نظارت و دخالت عادی و معمولی دولت در امر سفارش و فروش غله را در این سال از بین می برد، نتیجه اینکه انبارهای غله بسرعت خالی میشود و در مدتی کمتر از دو ماه قیمت گندم دو برابر میشود. آنهایی که از این گرانی استفاده خواهند کرد کشاورزان ساده و معمولی نیستند، که در همان ابتدای برداشت محصول شان را فروخته اند، بلکه زمین داران و محتکران بزرگ هستند. در سال ۱۹۷۵ م دولت اقدام مشابه دیگری انجام میدهد که بازار سفته بازی و بیع صوری را سخت رونق می بخشد، زیرا ناگهان قیمت گندم کانزاس سیتی از پیمانه ای (در حدود ۱۳ کیلو) ۲/۲۰ دلار به ۴/۰۵ دلار و قیمت ذرت در بازار شیکاگو از پیمانه ای ۴۲/ ۰ دلار به پیمانه ای ۳/۱۷ دلار افزایش می یابد. بنابراین سیاست نفتی و سیاست غله ای آمریکا نمونه های آشکاری هستند از رجحان دادن منافع سرمایه داری بر مصالح دمکراسی، دمکراسی سیاسی فقط به صورت شرکت در انتخابات تظاهر میکند. و محتوای اجتماعی و اقتصادی آن فدای منطق سود جویانه ی سرمایه داری می شود. وقتیکه حکومت منتخب مردم تمام قدرت خود را در خدمت منافع صاحبان سرمایه می گذارد، این عدم تعادل بین دمکراسی سیاسی و سود جویی سرمایه داری باز هم بیشتر و شدید تر می شود. این موضوع از زمان الکساندر هامیلتن تا امروز همیشه به همین کیفیت بوده است. یعنی در واقع آنچه که در آمریکا حاکم می باشد.

دمون کراسی (دیوسالاری) می باشد نه مردم سالاری (دمکراسی).

نباید فکر کرد که تنها جمهوری خواهان وقتیکه برسر کارند خادمان وفادار کمپانیهای بزرگ وسایر محافل بزرگ مالی هستند. واقع بینی سیاسی، هر حکومتی را –جمهور یخواه یا دمکرات – ناگزیر می سازد که به قدرت نیروهای متخاصم جامعه توجه داشته باشند. در یک طرف، میلیونها نفر افراد معمولی آمریکایی قرار دارند که هم رأی دهنده هستند و هم مصرف کننده و هم مالیات دهنده اینان از هیچ گونه اتفاق و اتحاد سیاسی واقعی بر خور دار نیستند و به خاطر عدم رشد سیاسی، به آسانی تحت تأثیر تبلیغات انتخاباتی قرار می گیرند اما در طرف دیگر، گروههای مقتدر و منظم و متشکل صاحبان سرمایه صف آرایی کرده اند که به ، خاطر قدرتی که سرمایه به آنها عطا کرده است، همه ی قدرتها را در انحصار خود دارند، این گروهها به همه ی مسائل اقتصادی، مالیاتی، قضایی و قانونی تسلط دارند و در همه ی زمینه ها فرمانروای مطلق هستند. وحدت هدف در کسب پول و ثروت آنها را به صورت متحدان یکپارچه و شکست ناپذیر در آورده است و نیروی واقعی جامعه را این گروهها تشکیل میدهند.[۱]

امپریالیسم رسانه ای

نوع دیگری از انحصار طلبی در جهان امروزه را امپریالیسم رسانه ای تشکیل میدهد. امپریالیسم رسانه ای در واقع جاده صاف کن دخالتهای مستقیم و غیر مستقیم امپراطوری اهریمنی در جهان می باشد که با کنترل و انحصار شبکه های بزرگ خبررسانی جهانی مانند شبکه خبر پراکنی بی بی سی افکار عمومی جهانیان را به سویی سوق میدهد که حافظ منافع استعمارگران باشد.

اخبار در کارتل های رسانه ای به چند بخش مهم تقسیم می شوند: یک بخش که بر خلاف علایق عمومی مردم منتشر می شوند، برخی در جهت حفظ منافع رؤسای کارتل های رسانه ای پخش می شوند. بخشی در جهت منافع تبلیغاتی و بخشی نیز در جهت منافع دولت اقدام به پخش خبر می کنند.

چنین فضایی فقط یک چیز را ترسیم می کند: ایالات متحده این همان هدفی است که رسانه ها قصد دارند ما را به سمت آن هدایت کنند و آن طور که می خواهند دولت را ببینیم

---

[۱] امریکا در دو قرن ص ۵۸ – ۶۱

و نه مسیرها و راه های دیگر اطرافمان را. کارکرد اصلی رسانه های امپریالیسم آن است که مخاطبان خود را ناآگاه و دور از فهم حقایق در سطح جهان نگه دارند. این امر توسط برنامه های شادی بخش و سر گرم کننده صورت می گیرد. بعنوان مثال پخش ترانه های درخواستی از طرف دوستداران ترانه ها در سراسر جهان از طریق رادیو های آمریکایی، انگلیسی، آلمانی و فرانسوی یکی از مهمترین راههای جذب و استحمار جوانان جهان سوم را تشکیل میدهد. فرهنگ زدایی و القاء فرهنگ غربی بویژه آمریکایی یکی دیگر از اهداف امپریالیسم رسانه ای می باشد.

این کار بیشتر توسط سریالها، فیلمهای سینمایی و برنامه های سرگرم کننده صورت می گیرد. این کار غیر مستقیم رسانه ها بسیار بیشتر از برنامه های سیاسی تأثیر گذار می باشد.

امروزه به برکت اینترنت سرعت استحمار سازی نیز بسیار بالا رفته است. ویژگی ذاتی جامعه ی آمریکا این است که شعارهای تو خالی و پر سر و صدا و جذاب در زمینه ی خردمندی و حقوق انسانی و آزادی سر میدهد. و با تکیه بر دو حربه ی سکس و خشونت، تلاش می کند تا اذهان و افکار مردمان را بفریبد و سلطنت پنهان و آشکار سرمایه را مشاطه گری کند، تا آنها که در جهنم از خود بیگانگی و ماشینیسم و سرمایه سالاری امپریالیسمی اسیر هستند، گمان کنند که در بهشت آزادی و عدالت به سر می برند.

امپریالیسم رسانه ای بخوبی نقش ویرانگر خود را در واقعه ی ۱۱ سپتامبر نشان داد و افکار عمومی را به قدری زیر کانه فریب داده است که حتی با آنکه در همان روزهای نخست واقعه شواهدی انکار نکردنی در مورد دست داشتن هیئت حاکمه ی آمریکایی در این واقعه را بخوبی نشان داد. باز هم بعد از گذشتن چندین سال هنوز هم بیشتر مردم در سطح جهان بر این باورند که حادثه ۱۱ سپتامبر توسط القاعده صورت گرفته است.

اگر پوشش رسانه ای نبود آمریکا هیچگاه نمی توانست کشورهای دیگر را با خود همسو کرده و به افغانستان حمله ور شود و آن کشور را اشغال کند. نقش ویرانگر رسانه ای در انقلابات مخملین او کراین و گرجستان را بخوبی دیدیم که چگونه امپریالیسم اهریمنی بدون فرستادن حتی یک سرباز توانست حکومتهای دلخواه خود را در آن دو کشور روی کار آورد. در قضیه ی فلسطین نیز نقش امپریالیسم رسانه ای بسیار دیدنی است. در غربی که خود را مدافع حقوق بشر و آزادی می داند فلسطینی هایی که روزانه توسط جت های جنگی، نیروی دریایی و پلیس رژیم صهیونیستی قتل عام می شوند چگونه تروریست خوانده

میشوند و صهیونیستهای خون آشام افرادی مظلوم و اسیر تروریست فلسطینی شناسانده میشوند.

اشغال عراق توسط آمریکا و کشتار روزانه ی مردم آن کشور توسط صلیبی های خون آشام و تروریست خطاب کردن جنبش مقاومت عراق در مقابل اشغالگران یکی از دیگر جنایاتی است که رسانه های شیطانی رسالت خود را در مورد آن بخوبی انجام میدهند.

جوسازی بر علیه فعالیتهای علمی و تحقیقاتی ایران در زمینه ی هسته ای نیز یکی دیگر از مواردی می باشد که نقش امپریالیسم رسانه ای را بخوبی نشان میدهد.

در حالیکه امپراطوری اهریمنی آمریکا و کشورهای انگلیس و فرانسه دارای هزاران بمب اتمی و کلاهک هسته ای می باشند باز داشتن کشور ایران از فعالیتهای صلح آمیز هسته ای آنچنان توسط رسانه های اهریمنی خطرناک جلوه داده میشود که انگار اگر جلوی ایران سد نشود جهان بزودی توسط ایران با تسلیحات اتمی نابود خواهد شد.

قانون و نظم به سبک امپراطوری اهریمنی

قانون و نظم یا چکمه ی آهنین Law Ana Order (در برابر آزادی)

نظم مورد قبول اشرافیت حاکم بر آمریکا بر پایه ی سری بودن تصمیمات دولتی بنا شده است، زیرا آنها نمی توانند به افکار عمومی اعتماد داشته باشند. برای حفظ چنین نظمی، در صورت لزوم می توان از دروغ و حیله و تزویر هم استفاده کرد زیرا به رغم این مداحان نظم، مردم قادر نیستند که اقداماتی را که در راه مصالح مملکت صورت می گیرد و به « صرفه و صلاح » آنهاست، درک کنند. برای حفظ چنین نظمی باید از اضطراب و وحشت استفاده کرد، چون هیچ چیز مثل اضطراب و وحشت نیروهای جامعه را تجهیز نمی کند. از نظر حافظان چنین نظمی، هرگونه مخالفت نوعی خیانت لست و حتماً دستی بیگانه محرک آن است. چنین نظمی خواستار عدالت نیست بلکه طرفدار فشار و خشونت است. این مسئله ای تازه نیست بلکه از همان آغاز تأسیس جمهوری آمریکا جرج واشینگتن و الکساندر هامیلتن و همفکران آنها طرفدار یک حکومت نیرومندی بودند که هیچکس را یارای اعتراض در برابر آن نباشد.[1]

---

[1] امریکا در دو قرن ص ۲۲۲

به این علت است که تاریخ آمریکا همواره شاهد دشمن تراشی بسیار وحشتناکی است از همین رو است که سناتور ویسکونین جوزف مک کارتی هیستری مک کارتیسم را براه انداخت. این هیستری (وحشت و اضطراب) تنها زاییده ی افکار و اعمال این سناتور نبوده است. بلکه این شخص با عوامفریبی و سر و صدای بسیار از حربه ی ترس از کمونیسم استفاده کرده است. عصر بعد از روز ولت، عصر رواج و رونق نوعی عوامفریبی است که تحت عنوان مک کارتیسم شهرت تأثیر آوری پیدا می کند، دوره ای که، از طرفی ، آزادی عقیده و بیان به شدت آسیب می بیند و از طرف دیگر کار فرمایان و صاحبان سرمایه، به ضرر عامه ی مردم، به کسب پیروزیهای چشم گیری نایل می شوند. تصویب قانون ضدکارگری تفت هارتلی، ایجاد تسهیلات مالیاتی برای صاحبان سرمایه های بزرگ و غیره، بعد از سی سال با به قدرت رسیدن نیکسون، نیکسونیسم جای مک کارتی را می گیرد.[1]

نیکسونیسم: یعنی نظم و میل به سوی کسب قدرت، بی گذشتی نسبت به هر گونه مخالفت و هر گونه اعتراض، دشمنی علاج ناپذیر نسبت به هر چه حکایت از آزاد اندیشی و انسانیت کند.[2]

امروزه بوشیسم جای مک کارتیسم و نیکسونیسم را گرفته است و می رود تا همهٔ جهان را به خاک و خون بکشد. اگر مک کارتیسم و نیکسونیسم مختص عوامفریبی و سرکوب آمریکاییها بود، بوشیسم بر خلاف آندو نه تنها مشغول استحمار سازی و سرکوب آمریکاییها می باشد بلکه در پی آن است تا نظم و قانون آمریکایی یا چکمه ی آهنین آمریکایی را به سراسر جهان گسترش دهد.

امپراطوری صلیبی واسپز

آنچه که در دنیای امروزه در پی آن است تا عنان اختیار جهانیان را در دست گیرد در حقیقت متعصبان صلیبی پروتستانی هستند که در قالب سازمان واسپز Wasps قدرت ممالک انگلوساکسون(ممالک انگلیسی زبان)بویژه آمریکا و انگلیس را در اختیار

---

[1] امریکا در دو قرن ص ۳۰۸ – ۳۰۹

[2] منبع پیشین ص ۳۱۷ – ۳۱۸

دارند.سازمان واسپز از انگلوساکسونهای پروتستان مذهب می باشد که بسیار متعصب و نژادپرست می باشند.[1]

برای شناخت این سازمان نظری گذرا به مذهب پروتستان می اندازیم. در مبحث افسانه ی رنسانس و اصلاح دینی دیدیم که بنیانگذاران پروتستانیسم دو فرد بنامهای کالون(۱۵۰۹-۱۵۶۴ م)و مارتین لوتر(۱۴۸۳-۱۵۴۶ م) بودند.

کالون معتقد بود که مأموریت مردمان از قبل توسط خداوند مقدر شده است لذا انسان در هر مقامی که باشد باید در کارش به موفقیتهایی نایل شود. ثروت اشراف را خداوند به آنها سپرده است و بهره کشی از کارگران مزدور در نزدکالون امری خداپسندانه بود.[2]

لوتر حق تعیین مذهب رعایا را جزو اختیارات امیران آنها قرار داد.

کلیساهای لوتری اغلب خود را انجیلی می خوانند.[3]

از همان دوره ی پاگیری پروتستانیسم، شاهد تلخترین و طولانی ترین تعقیب و آزار به اصطلاح ساحره ها هستیم، لوتر، کالون و بسیاری دیگر از پروتستان ها همگی بر سوزاندن ساحره ها (افراد مریض و دچار بیماریهای روانی که جهل حاکم آن روز اروپا آنها را ساحره می پنداشت) اصرار می ورزیدند. در ژنوکالوینیست هر سال به طور متوسط دو تا سه ساحره زنده در آتش سوزانده می شدند.

اسکاتلند برای اولین بار از طریق کالونیست ها بود که تعقیب و آزار مذهبی را تجربه کرد. قرن شانزدهم شاهد ظهور و رشد دو پدیده ی جدید دیگر نیز بود: یکی گتوها، (محله هایی از شهر که برای اسکان یهودیان در نظر گرفته می شد) و دیگری مراسم ارشاد به دین مسیح که یهودیان ملزم به حضور در آن بودند. از نظر لوتر اقدامات پیشگرایانه ظاهراً بیش از حد ملایم بوده، زیرا وی در واپسین سالهای حیات خود بر اخراج یهودیان از اروپا و فرستادن آنها به فلسطین و در صورت ناممکن بودن این امر، سوزاندن کنیسه ها و منع مذهب یهود اصرار می ورزید. بدین ترتیب اولین نتیجه ی اصلاح دینی، احیاء تعصب و آزار مذهبی در تمامی کلیساها بود.[4]

---

[1] منبع سابق ص ۳۴۰

[2] تاریخ تحولات اجتماعی در اروپا جلد دوم مرتضی راوندی ص ۴۷

[3] همان منبع ص ۴۵ – ۴۷

[4] ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب ص ۱۶۸ – ۱۶۹

پیامد وحشتناک دیگر اصلاح دینی این بود که مذهب هر قلمرو باید مذهب فرمانروای آن باشد. این اصل به فرمانروایان اجازه میداد که دین و مذهب رسمی رعیت خود را انتخاب کنند. بدین ترتیب حق آزادی عقیده ی فردی تنها منحصر به حاکم بود و بس، کسانی که از قبول دین رسمی سرباز می زدند یا باید به جای دیگری می رفتند و یا در انتظار عقوبت عمل خویش می بودند[۱] همین امر منجر به جنگهای چندین صد ساله ی مذهبی در اروپا گردید. یک شاه، یک دین و یک قانون سه شعار پروتستانها بود. این شعار منجر به قتل عامهای وحشتناکی گردید که قتل عام مسلمانان اسپانیا، یهودیان اروپا، کشتار دهقانان آلمانی بدستور و فتوای مستقیم لوتر و کشتار سن بار تلمی تنها گوشه های کوچکی از آن قتل عامها را تشکیل می دهد.[۲]

آئین پروتستان در واقع آئین مظهر و تجلی فردیت پرستی (لیبرالیسم) است. بحدی که شاید بتوان گفت که مذهب مزبور چیزی بجز فردیت پرستی نیست که در حوزه ی مذهب به مرحله ی اجراء در آمده است. کاری که آئین پروتستان می کند مانند کاری است که دنیای متجدد انجام میدهد که عبارت از نفی و انکار می باشد، نفی و انکار اصول که خود همان جوهر و ذات فردیت پرستی می باشد.[۳]

جنایات یانکی

جنایاتی که توسط آمریکایها در جهان صورت گرفته است خود مستلزم کتاب بسیار قطوری می باشد. این غول جانی از روزی که پا به عرصه ی وجود گذاشته است حتی یک روز بطور استثنا در تاریخ دویست و چند ساله اش وجود ندارد که بدون ریختن خون بیگناهان سپری شده باشد.

دخالت نظامی و سرکوب در تک تک کشورهای قاره ی آمریکا، در بیشتر کشورهای آسیایی و آفریقایی، بمباران های هسته ای و شیمیایی شهرها، شکنجه های سازمان یافته در کشور آمریکا و سایر کشورهای وابسته آمریکا، ربودن و شکنجه کردن نو مسلمانان اروپا بنام مبارزه با تروریسم، زندان گوانتانامو، زندانهای آمریکایی در عراق و شکنجه های

---

[۱] منبع پیشین ص ۱۷۵ – ۱۷۶

[۲] همان منبع ص ۱۵۰ – ۱۶۰

[۳] بحران دنیای متجدد ص ۹۱

وحشیانه در آنها نظیر زندان ابوغریب و بگرام افغانستان و هزاران مورد دیگر چهره ی واقعی آمریکا را نشان میدهد.

بعضی از دخالتهای نظامی آمریکا در جهان که منجر به قتل عام میلیونها انسان بیگناه اعم از زن، کودک، پیرو جوان شده است بقرار ذیل می باشد:

فیلیپین ۱۸۹۸ – ۱۹۱۰ م

تصرف فیلیپین از اسپانیا بدست آمریکا در سال ۱۸۹۸ م صورت گرفت عملیاتی که ارتش آمریکا علیه مسلمانان آن کشور به راه انداخت بیش از ۶۰۰ هزار کشته بجا گذاشت.

ویتنام ۱۹۶۰ – ۱۹۷۵ م

حمله به کشور ویتنام و مردم آن کشور توسط آمریکا بین ۱ تا ۲ میلیون کشته بر جای گذاشت. هنوز هم مردم ویتنام از آثار سوء بمب های شیمیایی آمریکا رنج می برند.

کامبوج ۱۹۶۹ – ۱۹۷۵ م

دخالت و حمایتهای بیدریغ آمریکا باعث کشته شدن بیش از ۲ میلیون نفر در کشور کامبوج شد.

اندونزی ۱۹۶۵ م

عملیات کماندویی آمریکا در کشور اندونزی و حمایت همه جانبه از ژنرال سورهاتو، منجر به کشته شدن میلیونها انسان در این کشور شد.

عراق ۱۹۹۱ م تا حال:

حمله ی نظامی آمریکا به عراق و محاصره ی شدید آن کشور و اشغال آن کشور تا به حال موجب کشته شدن صدها هزار انسان بیگناه شده است و در حال حاضر پایانی برای کشتار عراقیها بدست آمریکاییها متصور نیست.

ایران ۱۹۸۴ م

دو هواپیماهای مسافربری ایران در خلیج فارس توسط آمریکا ساقط شدند که منجر به کشته شدن صدها انسان بیگناه از جمله زنان و کودکان شد.[1]

کشتار و شکنجه ی مسمانان سومالی (۱۹۹۴ – ۱۹۹۲ م) حمله به افغانستان و کشتار مسلمانان در آن کشور که هنوز هم ادامه دارد.

---

[1] چرا مردم از امریکا متنفرند فهرست جنایات یانکی ص ۱۳۴ – ۱۴۶

جنایتکاران جنگی

امپریالیسم آمریکا نه تنها اجازه ی محاکمه جنایتکاران خود را به سازمان دیده بان حقوق بشر و دادگاه لاهه نمی دهد بلکه با دادن پست و مقام به جنایتکاران جنگی از آنها قدردانی نیز می کنند.

فهرستیکه از جنایتکاران آمریکایی می توان ارائه داد از رئیس جمهور گرفته تا سرباز صفر را شامل می شود.

روز ولت رئیس جمهور آمریکا در زمان جنگ دوم جهانی بجرم دستور بمباران اتمی شهرهای ناکازاکی و هیروشیما

ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا و شخصی که دستور قتل عام ویتامینیها را صادر کرد عوامفریبی همین شخص بود که به افتضاح سیاسی واترگیت منجر شد. نیکسون که با خریدن آرا و جعل اسناد به ریاست جمهوری آمریکا رسیده بود بعد از بر ملا شدن عوامفریبیش ناچاراً تن به استعفاد داد.

جرج بوش پدر بجرم حمله به کشور عراق و کشتار مردم عراق ریگان رئیس جمهور آمریکا به جرم حمله به لیبی و کشور کوچک گرانادا –ال سالوادور و ... بیل کلینتون به جرم بمباران یوگسلاوی و عراق

جرج دبلیو بوش پسر به جرم حمله به افغانستان و عراق و شکنجه های وحشیانه بر علیه مردم آندو کشور و مسمانان غربی

ژنرال پاول به جرم فرماندهی عملیات کشتار در ویتنام و عراق

ژنرال نورمن شوار تسکف به جرم تلاش در کشتار مردم عراق

گاسپار والبرگر، وزیر دفاع ریگان به خاطر مسئولیت رسمی در کشتار مردمان کشورهای ال سالوادور –نیکاراگوئه، گواتمالا، گراناداو ...

الیور نورث، به خاطر عامل اصلی در ماجرای کنتراهای نیکاراگوئه و به دلیل دخالتش در برنامه ریزی حمله به گرانادا که جان صدها انسان بیگناه را گرفت، به عضویت شورای امنیت در آمد.

هنری کیسینجر یهودی، کسی که با موفقیت سه شغل را با هم ترکیب کرد:

محقق، برگزیده صلح نوبل و جنایتکار جنگی، مشاور امنیت ملی در زمان نیکسون و وزیر امور خارجه در زمان نیکسون و فورد، به دلیل نقش های جنایتکارانه غیر اخلاقی و

فاسد در مداخلات آمریکا در آنگولا، شیلی تیمور شرقی، عراق، ویتنام، کامبوج ، فلسطین و لبنان، که وحشت و فلاکت غیر قابل وصفی را برای ساکنان آن سرزمین ها به بار آورد.[1]

جرالد فورد، رئیس جمهور، برای ارائه نظر موافقش به اندونزی برای به کارگیری تسلیحات آمریکا جهت سرکوب وحشیانه مردم تیمور شرقی که به این ترتیب یک نسل کشی را برای مدت یک ربع قرن در آنجا به وجود آورد. ژنرال مک ناما را، وزیر دفاع در زمان ریاست جمهوری کندی و جانسون، بنیان گذار و عامل اصلی کشتار در هند و چین، از روزهای اولیه نا آرامی ها و برای سرکوب خشونت آمیز جنبش های مردمی در پرو رامسفلد: وزیر دفاع فعلی آمریکا، به خاطر نقش اصلی در تجاوز به عراق و دستور مستقیم شکنجه زندانیان در افغانستان و عراق، دیک چنی معاون ریاست جمهوری فعلی آمریکا به خاطر شرکت در طراحی حمله به عراق و افغانستان و غارت منابع آندو کشور

حادثه ۱۱ سپامبر ۲۰۰۱ م (۲۰ شهریور ۱۳۸۰)

بوش : هرکه با ما نیست بر ماست (انجیل مرقس باب ۹ آیه ۴۱ – لوقا باب ۹ آیه ۵۰).

اندیشمندان معروف در آمریکا خصوصاً و در جهان غرب عموماً به صورت مستقل و فارغ از اوضاع و فضای حاکم بر تصمیم گیرندگان سیاست خارجی آن کشور به نظریه پردازی دست نمی زنند، بلکه خود در سیاست گذاری و تصمیم گیری دولت مردان نقش کلیدی و اساسی دارند. برجستگان آنها مانند کیسینجر، بر ژینسکی، هانتیگتون و ... در شورای روابط خارجی، گرد آمده اند و با توجه به منافع صاحبان قدرت به نظریه پردازی مشغول اند. بنابراین، توجه به این نظریه ها به شناخت بهتر از سیاست های متخذه کمک می کند. مروری بر این نظریه هانشان میدهد که اگر چه نظریه ی بر خورد تمدنهای « ساموئل هانتیگتون » در زمان طرح آن در سال ۱۹۹۱ م با اعتراض ها و جنجالهای زیادی مواجه گردید، ولی کنگره آمریکا با تصویب نظر وی سیاست خارجی آمریکا را به جهتی سوق داد که هانتیگتون خواهان آن بود. بعد از ۱۱ سپامبر ۲۰۰۱ م تدریجاً عملکرد آمریکاییها این واقعیت را روشن نمود که واقعه ی ۱۱ سپمتامبر ۲۰۰۱ م طرحی از پیش برنامه ریزی شده بوده است.

[1] با استفاده از کتاب دولت یاغی فصل جنایتکاران جنگی ما و آنها

دلایلی که ثابت می کنند حادثه ۱۱ سپتامبر از پیش برنامه ریزی شده بوده است عبارتند از:

۱- اعلام جنگ صلیبی علیه جهان اسلام. اگر حادثه از قبل برنامه ریزی نشده بود چگونه می توان جنگ صلیبی بوش علیه جهان اسلام را توضیح داد؟ با توجه به اینکه تا روشن شدن واقعه ای به آن بزرگی ماه ها وقت مورد نیاز بود.

۲- عدم حضور کارمندان یهودی و مسیحیان سفید پوست در محل کار که تنها تعداد یهودیان مزبور چندین هزار نفر بود.

۳- عدم اجازه به کارشناسان آتش نشانی برای روشن کردن علت انفجار صورت گرفته در طبقات زیرین ساختمانهای دو قلوی تجارت جهانی و جلوگیری از ورود آنها به طبقات زیر زمینی.

۴- عدم نشان دادن شیئی که به ساختمان پنتاگون پرتاپ شده بود. علی رغم آنکه مقامات آمریکایی شیئی مزبور را یک هواپیمای مسافر بری اعلام کردند ولی بعدها مشخص شد که آن شیئی یک موشک کروز بوده است.

۵- خلبانان و کارشناسان امور هوانوردی حتی در آمریکا اعلام کردند که برای هدف قرار دادن ساختمانهای مزبور در نیویورک علاوه بر خلبان بودن احتیاج به شش ماه آموزش و خلبانی در شهر نیویورک بوده است که متهمان پرونده بعلت خارجی بودن غیر ممکن است که توانسته باشند آن عملیات بسیار دقیق و برنامه ریزی شده را انجام دهند.

۶- فهرست کسانی که بقول آمریکا به آن عمل دست زده بودند شامل نام کسانی بود که بعضی از آنها سالها پیش از حدوث واقعه دار فانی را وداع گفته بودند و این امر منجر به افتضاحی برای آمریکا شد.

۷- عدم واکنش به حملات به ساختمانها با آن همه تجهیزات پیشرفته شامل ماهواره های جاسوسی هزاران دوربین مخفی در سطح شهر نیویورک، نیروی هوایی آمریکا و دفاع هوایی در حالت آماده باش ۲۴ ساعته

هواپیمای دوم بعد از ۴۵ دقیقه از هواپیمای اولی به ساختمان دومی بر خورد نمود چرا در آن فاصله آمریکاییها نتوانستند با آماده باش نظامی که داشتند آن هواپیما را رهگیری، ساقط یا مجبور به فرود کنند.

۸- عدم توانایی هواپیماهای مسافربری در ویران کردن ساختمانهای مزبور که بنا به گفته ی کارشناسان مواد منفجره قطعاً هواپیماها باید از مسافر خالی و پر از مواد منفجره بوده باشند، علاوه بر اینکه زیر زمینهای دو ساختمان نیز بایستی با بمب های بسیار قوی بمب گذاری شده بوده اند.

۹- محل حمله نشان میدهد که دست اندر کاران پشت صحنه برای تحت تأثیر قرار دادن جهانیان و همراه کردن کشورها با خود برای اجرای نقشه های شیطانی خود برنامه ریزی دقیقی کرده اند. چرا که دشمنان آمریکا اگر دارای آن توانایی می بودند قطعاً مراکز نظامی، اقتصادی و یا سیاسی آمریکا را مورد حمله قرار میدادند نه جایی که به کشته شدن هزاران انسان بیگناه از جهان سوم منجر شد.

۱۰- رد حمله از طرف اسامه بن لادن تا زمانیکه وی به رسانه ها دسترسی داشت. بعد از قطع ارتباط بن لادن با رسانه ها بود که نوارهایی پخش شد که نشان میداد بن لادن حمله به مرکز تجارت جهانی را فرماندهی کرده است. بن لادن دارای آنقدر شهامت و مردانگی هست که حمله به پایگاه خُبَر آمریکایی در نزدیکی ظهران در ژوئن ۱۹۹۶ م را به گردن بگیرد که طی آن ده ها سرباز آمریکایی کشته شدند. و هم چنین وی حمله به ناو هواپیما بر کول uss- CoLe در یمن بسال ۲۰۰۰ م را به عهده گرفت.

این چنین شخصی غیر ممکن است اگر در پشت پرده ۱۱ سپتامبر بوده باشد به جای حمله به مراکز حیاتی آمریکا به جایی حمله کند که نه تنها مخالف دستورات صریح دین اسلام می باشد بلکه بد نامی جهانی را نیز بدنبال دارد.

۱۱- طبق نظر کارشناسان نظامی حمله با دو هواپیمای بدون خلبان و کنترل از راه دور صورت گرفت و هواپیماها پر از مواد قوی انفجاری بودند.

اهداف اهریمنی آمریکا از حادثه ی ۱۱ سپتامبر

کارکرد چند ساله ی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م هیچ شکی را باقی نگذاشته است که این حادثه کاملاً ساختگی و از پیش طراحی شده بود. نو محافظه کاران حاکم بر آمریکا که کاملاً تحت تأثیر لابی صهیونیست آمریکایی قرار دارند برای سلطه بر جهان و تصاحب منابع طبیعی و جلو گیری از قدرت یابی رقیب یا رقیبانی در آینده و تضمین امنیت اسرائیل احتیاج به حادثه ای داشتند تا بتوانند نقشه های شوم خود را عملی سازند.

اهم اهداف شوم امپراطوری اهریمنی عبارتند از:

۱- جلوگیری و در صورت امکان نابودی بیداری اسلامی:امپراطوری اهریمنی با علم به اینکه اسلام یگانه دین واقعی بشریت می باشد و بعلت بیداری اسلامی در سراسر جهان مسلمانان به سرعت در حال پیمودن پله های ترقی می باشند و طی چند دهه ی آینده بزرگترین قدرت اقتصادی،نظامی و انسانی را تشکیل خواهند داد ،برای جلوگیری از این خیزش اسلامی تمامی نیروهای خود را بسیج کرده است تا جلو پیشرفت اسلام و مسلمین را سد کند.

۲- با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد،کارخانجات اسلحه سازی در غرب بویژه در آمریکا با خطر ور شکستگی روبرو شدند لذا به راه اندازی جنگ های خانمان سوز تنها راه نجات کار خانجات مزبور می باشد. بودجه ی بالای چهارصد میلیاردی دلاری نظامی آمریکا و استثمار هر چه بیشتر آمریکاییها برای پرداختن هزینه های لشکرکشی به نقاط مختلف جهان علاوه بر گسترش سلطه ی آمریکا، سود کارخانجات اسلحه سازی را نیز چند برابر افزایش داده است.

۳- تصاحب منابع غنی نفت و گاز و سایر منابع طبیعی که عمدتاً در جهان اسلام واقع اند دارای ۲ امتیاز عمده نیز می باشد: اولاً سرکوبی اسلام گرایی و اشغال کشورهای اسلامی و دوماً دست یابی به غنی ترین منابع طبیعی جهان که تا قرنها می تواند انرژی مورد نیاز امپراطوری اهریمنی غرب را تأمین نماید. به همین سبب است که آنچه بنام اختلاف بین آمریکا و کشورهای فرانسه و آلمان بر سر زبانها می باشد تقسیم منافع می باشد نه مخالفت دو کشور مزبور با حمله ی نظامی به کشورهای اسلامی همکاری و همیاری گسترده بین خون آشامان غربی در افغانستان – عراق، مناقشه ی توان هسته ای ایران، دارفور سودان و فلسطین بر هیچکس پوشیده نیست. با تسلط بر منابع نفتی خاور میانه مهار چین و هند نیز بسیار آسان و کم هزینه خواهد بود.

۴- آمریکا با طرح دشمن خارجی، سعی دارد افکار عمومی مردم آمریکا را از توجه به مشکلات و بحران های داخلی اعم از اجتماعی و اقتصادی همچون بیکاری کسادی و نژاد پرستی منحرف کند و آنها را به علت ترس از ایجاد نا امنی و خطری که امنیت ملی را تهدید می کند، به حمایت بی چون و چرا از خود جلب کند. از طرف دیگر برای رسیدن به اهداف بین المللی خود نیاز به تداوم بحران در سطح بین الملل و حفظ وضعیت جنگی دارد

و صرف متهم کردن طالبان و القاعده در اجرای این سیاست کفایت نمی کند.[1] به همین علت دامنه ی اتهام ها و بر خورد ها را وسعت بخشید و با بهانه قرار دادن سلاح های کشتار جمعی عراق را نیز اشغال کرد. و برای تداوم بحران در حال پرونده سازی برای حمله ی نظامی به دیگر کشورهای اسلامی بخصوص ایران و سودان می باشد.

۵- تجزیه ی کشورهای مطرح در جهان اسلام:

قدرتمند شدن بعضی از کشورهای اسلامی مانند ترکیه، پاکستان، مصر، عربستان سعودی، اندونزی و ....، امپراطوری اهریمنی را کاملاً به وحشت انداخته است. آنها به این واقعیت رسیده اند که اگر جلوی این کشورها گرفته نشود در چند دهه ی آینده همه ی کشورهای نامبرده به قدرتی تبدیل خواهند شد که به هیچ وجه در برابر غرب سر خم نخواهند کرد و چه بسا قدرت غرب را نیز به چالش خواهند طلبید. به همین علت است که آمریکا طرح خاور میانه ی بزرگ را تهیه کرده است که بر اساس آن همه ی کشورهای اسلامی نامبرده به اضافه سودان، نیجریه الجزایر، مراکش وسایر کشورهای مطرح اسلامی باید تکه تکه شده و هر کدام به چندین کشور کوچک تبدیل شوند.

۶- جلوگیری از مسلمان شدن غربیها بخصوص آمریکاییها:

یکی از قوانینی که بعد از ۱۱ سپتامبر به اجرا گذاشته شد، اعطای حق تجسس و کنترل بدون اجازه مواد مختلف مورد مطالعه و مشاهده مردم در کتابخانه های عمومی این کشور را از قبیل سی دی، کتاب ، ویدیو و یا هر آن چه که از کتابفروشیها خریداری می کنند بوده است. سازمان « اف ، بی ، آی » به کنترل پنهانی بر هر آنچه که مردم آمریکا بر روی شبکه جهانی اینترنت می بینند، می خوانند یا می خرند و یا کشف و شنود « ای میلها » و مکالمات تلفنی آنان می پردازد. این رفتار کنترل کننده و اختناق آفرین نه تنها در مورد کتابخانه های معمولی جاری بوده که شامل دانشگاههای معتبری چون جورج تاون نیز شده است.[2] در همین راستا است که بوش پسر اعلام کرد در صحنه ی نبرد با تروریسم بین المللی به جنگ با عقاید نیز روی خواهیم آورد.

---

[1] استراتژی نظامی امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ص ۱۶۶

[2] هفته نامه ی آبزور به نقل از روزنامه ی اطلاعات چهارم مهر ماه ۱۳۸۲ (زاویه)

البته جنگ با عقاید کاملاً شروع شده است و نمونه ی بارز آن ربودن و شبکنجه ی تازه مسلمانان غربی می باشد که در زندانهای مخفی آمریکا در سراسر کشورهای دوست و تحت سلطه ی آن کشور صورت می گیرد.

آمریکاییها با تهاجم نظامی به کشورهای اسلامی و ایجاد تنفر شدید بین مسیحیان با جهان اسلام در پی آنند تا از کینه ای که در اثر این تهاجم بوجود خواهد آمد آهنگ مسلمان شدن غربیها را حداقل کند کنند. ایجاد شبهه های عجیب و غریب درباره ی اسلام و مسلمین، ترورهای کور در عراق و کشتار مردم بیگناه و انداختن آن به گردن مجاهدان عراقی از ترفندهای شناخته، شده ی غربیها در عراق می باشد شناسایی و دستگیری چند تن انگلیسی در شهر بصره ی عراق که قصد بمب گذاری در مناطق مسکونی عراقیها را داشتند بخوبی ثابت کرد که در پشت پرده کشتار مردم بیگناه چه دست های آلوده ای قرار دارد.

انفجار لندن برای تداوم بحران به اصطلاح تروریسم اسلامی در هفتم جولای ۲۰۰۵ م یکی دیگر از ترفندهای امپراطوری اهریمنی برای ایجاد شبهات درباره ی اسلام بود تا بدان وسیله اسلام را بعنوان دینی خشونت طلب و ضد بشری نشان دهند. انفجار در شهر لندنی که توسط حداقل چهار هزار دوربین مدار بسته بیست و چهار ساعته کنترل می شود آنهم در حالیکه سران ۸ کشور صنعتی جهان کنفرانس سالانه ی خود را در آن شهر برگزار می کردند و شدید ترین اقدامات امنیتی برای امنیت کنفرانس اتخاذ شده بود. جای هیچ شکی باقی نگذاشت که این کار نیز مانند واقعه ی ۱۱ سپتامبر برنامه ای از پیش طراحی شده بوده است. حتی بلر به انگلیسی هایی که معتقد بودند این کار شخصاً با دستور وی صورت گرفته است تاخت و این خود نشان میدهد که دیگر دوران شبهه سازی بپایان خود نزدیک می شود.

۷- تبلیغ مسیحیت

پس از روی کار آمدن جورج دبلیو بوش به عنوان رئیس جمهوری آمریکا و نفوذ گسترده بنیاد گرایان مسیحی در کاخ سفید، اندیشه تبلیغ برای مسیحیت به عنوان یکی از مهمترین اولویت ها در دستور کار رئیس جمهور آمریکا و همکارانش قرار گرفت. چنانکه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان، چهار نیروی امداد گر سازمان ملل با ملیت های آمریکایی، آلمانی، سوئدی و هلندی که به اتهام تبلیغ برای مسیحیت توسط رژیم طالبان دستگیر و به مرگ محکوم شده بودند، در مقابل دوربین های رسانه های عمومی

جهان، سخنان پیشین خود در دادگاه طالبان مبنی بر انکار تلاش برای مسیحی کردن مسلمانان افغانستان را، پس گرفته و در حالیکه انجیل و صلیب خود را به علامت پیروزی به دوربین ها نشان می دادند تأیید کردند که آنها در پوشش پزشکان سازمان ملل مبلغان از جان گذشته ای برای مسیحیت بودند و مدال شجاعت خود را از دست رهبران کلیسای باپتیست های جنوبی (SBC) دریافت کرده اند. میسیونرهای مسیحی در برهوت افغانستان آن قدر به تلاشهای آشکار و گسترده خود وسعت دادند که رسانه های کشورهای اسلامی لب به اعتراض گشودند اشغال عراق و بهانه ی حمایت از آزادی مذهبی جمعیت دو هزار نفری مسیحیان این کشور، بار دیگر به مبلغان مذهبی مرکز ساماریتان فرصت داد تا با استفاده از تجربیات پیشین در کشور افغانستان، فعّالیتهای خود را در حوزه عراق توسعه دهند. چنان که گسترش این فعالیتها حتی به میان سربازان خارجی که عراق را اشغال کرده اند نیز کشیده شد و قریب به یکهزار سرباز توسط مبلغان مسیحی، غسل تعمید داده شدند. آلبرت مولررئیس مرکز مبلغان مسیحی باپتیست های جنوبی، در مصاحبه خود با هفته نامه تایمز ضمن اظهار خرسندی از شرایط پیش آمده در عراق گفت:مسئله آزادی تبلیغ دینی و حق انتخاب انسانها برای گزینش دین مهمترین نکته ای است که پس از سقوط صدام حسین در عراق مورد توجه رئیس جمهور آمریکا قرار گرفته است. مرکز ساماریتان Samaritan به دلیل سابقه دویست ساله در این زمینه، از مراکز دیگر مسیحی پیشی گرفته است. دکتر میشل یانگ رئیس کمیته بین المللی دفاع از آزادی ادیان می گوید: امروزه نگرانی عمیق مادر عراق از وجود باوری اساسی و ریشه دار بنام کفر و ارتداد در میان مسلمانان عراق است. باوری که آنها را از گرویدن به مسیحیت باز میدارد.

نگاهی به آینده

امروزه حقانیت دین اسلام توسط علم اثبات شده است. قوانین دقیق و پر از حکمت اسلام روز به روز بیشتر مورد توجه دانشمندان و اهل علم قرار می گیرد، همین امر موجب گرایش جویندگان حقیقت به اسلام شده است. امپراطوری اهریمنی بخوبی از این امر آگاه است. اهریمنیها عمیقاً متوجه شده اند که با آن همه تهمت ها و دروغهای بی پایان که بر علیه پیامبر اسلام ساخته اند باز هم نتوانسته اند از گرایش غربیها به اسلام جلوگیری کنند. افسانه ی سلمان رشدی، کاریکاتورهای موهن روزنامه های غربی بر علیه پیامبر اسلام ع، تبلیغات

۲۴ ساعته برای دگرگون جلوه دادن اسلام و هزاران ترفند دیگر هیچکدام نتوانسته اند که جلو نور الهی را سد کنند.

لذا امپراطوری اهریمنی آخرین حربه اش یعنی تهاجم به کشورهای اسلامی را بکار گرفته است. اهریمنان فکر کرده اند که با کمک ملحدانی چند از کشور های اسلامی خواهند توانست که مسیر تاریخ را تغییر دهند و از پیروزی دین خدا جلوگیری کنند. اما آنها و مشتی ملحد جلو دارشان کور خوانده اند آنها غیرت اسلامی ملل اسلامی را بسیار دست کم گرفته اند و فکر می کنند با برتری تسلیحاتی که دارند می توانند به آرزوی پلید خود درخشکاندن درخت پهناور اسلام نایل شوند.

با گذشت چندین سال از اشغال افغانستان و عراق، امروزه اهریمنان و میمونهای دست پرورده شان کاملاً در مقابل اراده ی آهنین ملتهای افغانستان و عراق درمانده شده اند. امروزه بیداری اسلامی سبب شده است که کشورهای اسلامی که زمانی مدلی غربی برای دور کردن مسلمین از اسلام بحساب می رفتند به زیر پرچم اسلام بر گردند. پیروزی مسلمانان در ترکیه، مصر، فلسطین و دست یابی پاکستان به تسلیحات اتمی نشان دهنده ی شروع عصر تازه ای می باشد که جهان اسلام بار دیگر به مسئولیت های خود در مقابل اسلام و انسانیت پی برده است و خود را برای احیای نقش حیات بخشش آماده می کند.

امروزه بشریت بیش از هر زمان دیگری محتاج اسلام است. به عبارت دقیقتر همان روزی فرا رسیده است که آرنولد توین بی متعصب صلیبی در کتاب تاریخ تمدن خود می گوید:

خدا نکند آن روز برسد که مردمان احساس کنند بی پناهگاه شده اند. آنان در زمانیکه حکومت های مقتدر اسلامی وجود داشتند در زیر سایه ی حکومت اسلامی به زندگی راحت خود ادامه میدادند. زمانیکه حکومت اسلامی از هم فرو پاشید و مردمان بدون پناهگاه ماندند مردم برای یافتن پناهگاه مناسب به اسلام رو آوردند این بزرگترین عامل گسترش اسلام بود.[۱]

[۱] تاریخ تمدن آرنولد توین بی ص ۵۱۶ – ۵۱۹

(وَإِن تَوَلَّوْاْ فَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَوْلاَكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ)[1]

بدانید که خداوند سرپرست شما است و او بهترین سرپرست و بهترین یاور و مدد کـار است.

(وَاعْتَصِمُواْ بِاللّهِ هُوَ مَوْلاَكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ)[2]

و به خدا چنگ زنید که سرپرست و یاور شما است، و چه سرور و یاور نیک و چه مدد کار و کمک کننده ی خوبی است.

(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)[3]

می خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند، ولی خدا نـور (آئـین) خود را کامل میگرداند، هر چند که کافران دوست نداشته باشند.

وَآخِرُ دَعْوَانا أَنِ الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

فریدون اسلام نیا ۱۴ — ۱۲ — ۱۳۸۴

---

[1] [سورة: الأنفال – الأية: ۴۰]

[2] [سورة: الحج – الأية: ۷۸]

[3] [سورة: الصف – الأية: ۸]

فهرست منابع

مورد استفاده

۱- تاریخ تمدن اسلامی تألیف زین العابدین قربانی
۲- تاریخ تمدن آرنولد توین بی ترجمه یعقوب آژند
۳- تاریخ تمدن ویل دورانت، مشرق زمین گاهواره ی تمدن نشر علمی فرهنگی
۴- تاریخ تمدن ویل دورانت یونان باستان نشر علمی و فرهنگی
۵- تاریخ تمدن ویل دورانت قیصر و مسیح نشر علمی و فرهنگی
۶- تاریخ تمدن ویل دورانت عصر ایمان نشر علمی و فرهنگی
۷- تاریخ تمدن ویل دورانت عصر رنسانس نشر علمی و فرهنگی
۸- تاریخ تمدن ویل دورانت عصر اصلاح دینی نشر علمی و فرهنگی
۹- ۸-تاریخ تمدن ویل دورانت عصر آغاز عصر خرد نشر علمی و فرهنگی
۱۰- تاریخ تمدن ویل دورانت عصر لویی چهاردهم نشر علمی و فرهنگی
۱۱- تاریخ تمدن ویل دورانت عصر وُلتر نشر علمی و فرهنگی
۱۲- تاریخ تمدن ویل دورانت روسوو انقلاب نشر علمی و فرهنگی
۱۳- تاریخ تمدن ویل دورانت عصر ناپلئون نشر علمی و فرهنگی
۱۴- چند قصه از چند سوره ی قرآن نوشته عتیق نیشابوری نشردانشگاه تهران ۱۳۴۶ هـ ش
۱۵- مجموعه ی ۱۲ جلدی تاریخ بزرگ جهان تألیف کارل گریمبرک و دیگران چاپ انتشارات یزدان
۱۶- ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب تألیف انتونی آربلاستر ترجمه ی عباس مخبر چاپ اول ۱۳۶۷ نشر مرکز
۱۷- آمریکا در دو قرن نوشته ی کلودژولین ترجمه ی مرتضی کلانتریان چاپ دوم ۱۳۶۷ هـ ش از انتشارات اگاه
۱۸- تاریخ تحولات اجتماعی در اروپا تألیف مرتضی راوندی (دو جلدی)
۱۹- تاریخ قرون جدید اثر معلم شهید دکتر علی شریعتی

٢٠- نگاهی به تاریخ جهان (۴ جلدی) جواهر لعل نهرو

٢١- وجوه امپریالیسم نگارش چارلز رینولدز ترجمه سید حسین سیف زاده چاپ اول ۱۳۷۱ هـ -ش از انتشارات وزرات امور خارجه

٢٢- زن در مشرق باستان نوشته ی ایلسه سیبرت ترجمه ی رقیه بهزادی نشر پژوهنده چاپ اول ۱۳۷۹ هـ ش

٢٣- روح القوانین تألیف منتسکیو ترجمه ی علی اکبر مهتدی چاپ پنجم مهر ۱۳۴۳ نشر امیر کبیر

٢٤- فاجعه ی سرخپوستان آمریکا نوشته ی دی براون ترجمه ی محمد قاضی چاپ دوم مهر ۱۳۵۶ هـ ش چاپ انتشارات خوارزمی

٢٥- غارت افریقا یا استعمار دوباره تالیف ژان زیگلر ترجمه ی دکتر عباس آگاهی چاپ اول ۱۳۶۵ ه ش نشر استان قدس رضوی

٢٦- دوزخیان روی زمین نوشته ی فرانتس فانون ترجمه ی ابوالحسن بنی صدر چاپ امیر کبیر چاپ سوم ۱۳۵۸ هـ ش

٢٧- تاریخ آمریکای لاتین نوشته ی ویلگوس و رائول دسا ترجمه ی جلال رضایی راد چاپ اول مؤسسه ی انتشارات امیر کبیر ۱۳۵۲هـ ش

٢٨- سیاهان آمریکا را ساختند تألیف بنجامین کوارلز ترجمه ی ابراهیم یونسی چاپ اول ۱۳۵۵ هـ ش از انتشارات خوارزمی

٢٩- میراث خواراستعمار نوشته ی دکتر مهدی بهار چاپ شانزدهم ۱۳۵۷ هـ ش نشر امیر کبیر

٣٠- سیاست نوشته ی ارسطو ترجمه ی حمید عنایت ۱۳۳۷ هـ ش از انتشارات نیل

٣١- اصول حکومت آتن نوشته ی ارسطو ترجمه باستانی پاریزی چاپ سوم ۱۳۷۰ هـ ش انتشارات امیر کبیر

۳۲- جمهوریت نوشته ی افلاطون ترجمه ی فؤاد روحانی نشر کتاب ۱۳۵۵

۳۳- قوانین نوشته افلاطون ترجمه ی محمد حسن لطفی چاپ اول ۱۳۵۴ چاپ کاویان تهران

۳۴- تاریخ جهان باستان جلد سوم روم باستان دیا کوف ترجمه ی صادق انصاری – دکتر علی همدانی دکتر محمد باقر مؤمنی چاپ اول ۱۳۷۹ نشر اندیشه

۳۵- تاریخ جهان باستان جلد دوم یونان باستان نوشته ی آ. برگر. آدرکنسکی د. نو دل من . آ. ربترگ ترجمه ی مهندس صادق انصاری – دکتر علی همدانی – دکتر محمد باقر مؤمنی ۱۳۷۹ نشر اندیشه

۳۶- شش بال (مردان علم در رنسانس) تألیف جرج سارتن ترجمه ی احمد آرام چاپ سوم نشر سعید نو

۳۷- رنسانس نوشته ی جیمز آ. کوریک ترجمه ی آزیتا یاسایی نشر ققنوس ۱۳۸۲ چاپ سوم

۳۸- تاریخ قرون وسطی تألیف عبدالحسین شیبانی ۱۳۱۴ نشر روشنایی

۳۹- تاریخ مختصر جهان جمعی از مؤلفان شوروی ترجمه ی محمد تقی فرامرزی انتشارات دنیا ۱۳۵۶

۴۰- یونیان و بربرها تألیف دکتر امیر مهدی بدیع ترجمه ی احمد آرام نشر پرواز

۴۱- گیتاشناسی کامل کشورها نشر مؤسسه ی گیتاشناسی ۱۳۶۲

۴۲- غروب آفتاب در اندلس شهید عبدالکریم هاشمی نژاد

۴۳- تاریخ اندلس – مرحوم آیتی – تهران – دانشگاه تهران

۴۴- تأثیر اسلام در اروپا – مونتگمری وات – ترجمه یعقوب آژند نشر مولی

۴۵- امپراطوری هخامنشی دو جلدی تألیف پرفسور پی یربریان ترجمه ی دکتر مهدی سمسار چاپ دوم ۱۳۷۸ انتشارات زریاب

۴۶- طبقات ناصری تألیف منهاج سراج به تصحیح عبدالحی حبیبی نشر دنیای کتاب ۱۳۶۳

۴۷- فرهنگ اسلام در اروپا تألیف دکتر زیگلر هونکه ترجمه ی مرتضی رهبانی چاپ ششم ۱۳۸۳ نشر فرهنگ اسلامی

۴۸- فلسفه و کلام اسلامی نوشته ی منتگمری وات ترجمه ی ابوالفضل عزتی چاپ دوم ۱۳۸۰ نشر انتشارات علمی و فرهنگی

۴۹- هنر اسلامی تألیف دیوید تالیوت رایس ترجمه ی ماه ملک بهار چاپ سوم ۱۳۸۴- انتشارات علمی و فرهنگی

۵۰- تاریخ جنگهای صلیبی تألیف استیون رانسیمان ترجمه ی منو چهرکاشف نشر کتاب

۵۱- تاریخ تمدن اسلام و عرب تألیف گوستاولوبون مترجم سید هاشم حسینی انتشارات اسلامیه ۱۳۴۷

۵۲- تاریخ کامل اسلام و ایران (مجموعه ۹ مجلدی) انتشارات کتب ایران تألیف ابن اثیر ترجمه ی جمعی از مترجمان

۵۳- انحطاط و سقوط امپراطوری روم تالیف ادوارد گیبون ترجمه ی فرنگیس شادمان ۱۳۵۲ نشر کتاب

۵۴- علل پیدایش جنگهای صلیبی تألیف هانس ابرهارد مایر ترجمه ی عبدالحسین شاهکار انتشارات دانشگاه شیراز ۱۳۷۱

۵۵- جنگهای صلیبی مؤلف محمد رشاد نشراندیشه ۱۳۷۳

۵۶- جنگهای صلیبی تالیف آنتونی وست مترجم داریوش همایون ۱۳۳۹ ، انتشارات امیرکبیر

۵۷- جنگهای صلیبی تألیف رنه گرو سه ترجمه علی اصغر شمیم نشر مؤسسه مطبوعاتی علمی ۱۳۳۸ تهران

۵۸- جهاد مسلمانان در جنگهای صلیبی تألیف فاید حماد محمد عاشور ترجمه عباس عرب ۱۳۷۲ نشر فرهنگ اسلامی
۵۹- صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام – محمد عبدالله عنان – ترجمه علی دوانی نشر دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ یازدهم ۱۳۸۳
۶۰- صلاح الدین تألیف آلبر شاندوز مترجم ع روح بخشان ۱۳۷۸ نشر حروفیه تهران
۶۱- کارنامه ی اسلام – عبدالحسین زرین کوب ۱۳۶۲ چاپخانه سپهر تهران
۶۲- پزشکان برجسته در عصر تمدن اسلامی تألیف علی عبدالله دفاع مترجم علی احمدی بهنام نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۸۲ چاپ اول
۶۳- مشاهیر فیزیک در تمدن اسلامی تألیف علی عبدالله دفاع و جلال شوقی ترجمه ی رضا محمد زاده نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی چاپ اول ۱۳۸۲
۶۴- درسهایی درباره ی مارکسیسم تألیف جلال الدین فارسی ۱۳۵۵ نشر روز به دوره ۳ جلدی
۶۵- ایرانویج تألیف بهرام فره وشی نشر دانشگاه تهران ۱۳۸۲
۶۶- فلسفه ی تاریخ تألیف شهید مرتضی مطهری مجموعه ی ۴ جلدی نشر صد را
۶۷- تاریخ تفتیش عقاید تألیف فرانکو مارتینلی ترجمه ابراهیم صدقیانی نشر جهان رایانه چاپ اول ۱۳۷۸
۶۸- تاریخ ملل شرق و یونان تألیف آلبر ماله و ژول ایزاک ترجمه ی میرزاعبدالحسین هژیر نشر دنیای کتاب چاپ اول ۱۳۶۲
۶۹- تاریخ روم تألیف آلبرماله و ژول ایزاک ترجمه میرزا غلام حسین زیرک زاده نشر دنیای کتاب چاپ اول ۱۳۶۲

۷۰- تاریخ قرون وسطا تا جنگ صد ساله تألیف آلبر ماله و ژول ایزاک ترجمه عبدالحسین هژیر نشر دنیای کتاب چاپ اول ۱۳۶۲

۷۱- تاریخ آلبرت ماله جلد چهارم عصر رنسانس چاپخانه ابن سینا

۷۲- تاریخ قرن ۱۸ و انقلاب کبیر فرانسه تألیف آلبر ماله ترجمه رشید یاسمین چاپ دوم نشر کتاب ۱۳۶۳

۷۳- تاریخ قرن نوزدهم و معاصر آلبر ماله (جلد ششم و هفتم) ترجمه میرزا حسن خان فرهودی نشر دنیای کتاب و علم چاپ دوم ۱۳۶۷

۷۴- محمد ع در اروپا نوشته مینو صمیمی ترجمه عباس مهر پویا انتشارات اطلاعات ۱۳۸۲

۷۵- فرهنگ تفسیری ایسمها تألیف محمد حاجی زاده نشر جامه دران چاپ اول ۱۳۸۴

۷۶- تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید دوره دو جلدی تألیف استانفورد جی — شاو ترجمه محمود رمضان زاده از انتشارات آستان قدس رضوی

۷۷- علوم اسلامی و نقش آن در تحول علمی جهان تألیف الدومیه لی ترجمه محمد رضا شجاع رضوی و دکتر اسد الله علوی چاپ دوم ۱۳۷۹ نشر آستان قدس رضوی

۷۸- میراث اسپانیای مسلمان دوره دو جلدی زیر نظر سلمی خضر اجیُوسی ترجمه گروه زبانهای اروپایی چاپ اول ۱۳۸۰ نشر آستان قدس رضوی

۷۹- انجیل عیسی مسیح ترجمه تفسیری

۸۰- تاریخ تمدن دوره دو جلدی تألیف هنری لوکاس ترجمه عبدالحسین آذرنگ چاپ چهارم ۱۳۷۶ مؤسسه کیهان

۸۱- مجموعه چهار جلدی تاریخ عثمانی تألیف اسماعیل حقی ازون چارشیلی ترجمه ایرج نوبخت چاپ اول ۱۳۷۵ مؤسسهٔ انتشارات کیهان

۸۲- جهانی کردن فقر و فلاکت – دکتر احمد سیف چاپ اول ۱۳۸۰ انتشارات آگاه

۸۳- بربریت مدرن – دکتر احمد سیف چاپ اول ۱۳۸۱ نشر قطره

۸۴- بحران دنیای متجدد تألیف رنه گنون ترجمه ضیاءالدین دهشیری چاپ سوم ۱۳۷۸ انتشارات امیر کبیر

۸۵- فمینیسم تألیف جین فرید من ترجمه فیروزه مهاجر چاپ دوم ۱۳۸۳نشر آشیان

۸۶- پسامدرنیسم در بوته نقد – خسرو پارسا چاپ سوم ۱۳۸۰ نشر آگاه

۸۷- اگزیستا نسیالیسم و اخلاق تألیف مری وارنوک ترجمه مسعود علیا چاپ اول ۱۳۷۹ نشر ققنوس

۸۸- فهم نظریه های سیاسی تألیف توماس اسپرینگز ترجمه فرهنگ رجائی چاپ چهارم ۱۳۸۲ نشر آگاه

۸۹- افسانه های بت پرستی در آیین کلیسا تألیف محمد طاهر تنیّر ترجمه سید عبدالرحیم خلخالی چاپ دوم ۱۳۶۳ چاپخانه حیدری انتشارات دارالکتاب الاسلامیه تهران

۹۰- استراتژی نظامی آمریکا بعد از یازده سپتامبر – دکتر منوچهر محمدی چاپ اول ۱۳۸۲ نشر سروش (انتشارات صدا و سیما)

۹۱- چرا مردم از آمریکا متنفرند تألیف ضیاءالدین سردار – مریل وین دیویس ترجمه عظیم فضلی پور چاپ اول ۱۳۸۳ مؤسسه انتشارات اطلاعات

۹۲- دولت یاغی نویسنده ویلیام بلوم ترجمه علیرضا عیاریّ انتشارات روزنامه اطلاعات ۱۳۸۲(بصورت پاورقی)

۹۳- شناخت نومحافظه کاران آمریکا تألیف محسن پاک آئین روزنامه اطلاعات ۱۳۸۳(بصورت پاورقی)

۹۴- نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام تألیف فریدون اسلام نیا نشر حسینی ارومیه ۱۳۸۴

۹۵- آشنایی با ادیان بزرگ – حسین توفیقی چاپ چهارم ۱۳۸۰ نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

۹۶- صلاح الدین ایوبی تألیف عبدالله ناصح علوان ترجمه حامد دانشور نشر صدیقی زاهدان چاپ اول ۱۳۸۱

۹۷- اسلام و غرب – عطاءالله مهاجرانی چاپ اول ۱۳۸۱ نشر روزنامه اطلاعات

۹۸- گوشه هایی از ریاضیات دوره اسلامی تألیف جی.ال.برگرن ترجمه دکتر محمد قاسم وحیدی و دکتر علیرضا جمالی چاپ دوم ۱۳۷۴ مؤسسه انتشارات فاطمی

۹۹- تاریخ مصور تکنولوژی اسلامی مؤلفین پروفسور احمد یوسف حسن دکتر دانالدر هیل ترجمه دکتر ناصر موفقیان چاپ اول ۱۳۷۵ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۱۰۰- راهنمای صنایع اسلامی تألیف موریس اسون دیماند مترجم عبدالله فریار چاپ سوم ۱۳۸۳ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۱۰۱- یونان باستان یا دروغ بزرگ نوشته ی احمد کریمی چاپ اول ۱۳۷۵ چاپ انتشارات معین

۱۰۲- ایران باستان تألیف یوزف ویسهوفر ترجمه ی مرتضی ثاقب فر چاپ دوم ۱۳۷۷ چاپ انتشارات ققنوس

۱۰۳- ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفسورآرتورکریستن سن ترجمه ی رشید یاسمی چاپ نهم ۱۳۷۷ نشر دنیای کتاب

۱۰۴- تاریخ مغول در ایران نوشته ی بر تولد اشپولر ترجمه ی محمود میرآفتاب چاپ هشتم ۱۳۸۴ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۱۰۵- تاریخ ایران (دوره دو جلدی) تألیف ژنرال سر پرسی سایکس ترجمه ی سیدمحمد تقی فخرداعی گیلانی نشر دنیای کتاب

۱۰۶- تاریخ ایران کمبریج – دانشگاه کمبریج انگلیس ترجمه ی حسن انوشه و یعقوب آژند و دیگران (دوره ۷ جلدی) انتشارات جامی

۱۰۷- سفر جنگی اسکندر مقدونی به درون ایران و هندوستان بزرگترین دروغ تاریخ نوشته دکتر احمد حامی

۱۰۸- قصه دارا و اسکندر نوشته ی اصلان غفاری